

نشریه مجمع عرفان

سفرینه عرفان

مطالعاتی درباره آثار مبارکه بهائی

دقتر سوم



عصر جدید

مؤسسه چاپ و نشر کتاب

دارمشتات - آلمان

مجمع عرفان در سال ۱۹۹۳ میلادی با مساعدت صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند تأسیس گردیده و هدف آن تشویق و ترویج مطالعه و تحقیق در آثار مقدسه و نیز اصول معتقدات امر بهائی است. دوره‌های سالانه مجمع عرفان (به زبان فارسی) در امریکا در مدرسه بهائی لوهلن در میشیگان و در مدرسه بهائی بوش در کالیفرنیا، و در اروپا در مرکز مطالعات بهائی آکوتو در ایتالیا تشکیل می‌شود. مقالاتی که در این مجلد درج شده در مجامع مذکور ارائه شده است.

* مطالب و عقائد مندرج در مقاله‌ها معرف آراء نویسندگان آنها است.
* نقل مطالب این مجموعه با ذکر مأخذ آزاد است.

نشانی مکاتباتی مجمع عرفان:

'Irfán Colloquium
c/o Bahá'í National Center
1233 Central Street
Evanston, IL 60201-1611
U.S.A.
Phone: 1-(847)-7333501
Fax: 1-(847)-7333502
E-mail: <iayman@usbnc.org>

سفینه عرفان

نشریه مجمع عرفان

دفتر سوم

ناشر: مؤسسه عصر جدید، دارمشتات، آلمان

با مساعدت صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند

چاپ اول: ۷۰۰ نسخه

چاپ "ریحانی"، دارمشتات، آلمان

۱۵۷ بدیع - ۱۳۷۹ شمسی - ۲۰۰۰ میلادی

فهرست مندرجات

۵	۱- پیشگفتار
۷	۲- برخی از الواح نازله از قلم اعلیٰ در اسلامبول و ادرنه
۱۱	۳- لوح نازله در ادرنه به اعزاز جناب ملا عبدالرحیم
۲۰	۴- مباحث ایام ادرنه ملاحظات در لوح نازله به اعزاز ملا عبدالرحیم وحید رافعی
۴۶	۵- توصیف کلمه الله در آثار قلم اعلیٰ ایرج ایمن
۷۷	۶- ذیلی در باره مبانی احکام محمد افغان
۸۳	۷- بررسی مضامین قصیده تائیه کبریٰ و قصیده عز ورفائیه معین افغانی
۱۰۶	۸- لوح کل الطعام نازل از قلم اعلیٰ در دار السلام وحید بهمدی
۱۳۴	۹- گلگشتی در رساله چهار وادی محمد قاسم بیات
۱۴۶	۱۰- مثنوی مبارک شاپور راسخ
۱۵۴	۱۱- مروری بر لوح مبارک سلطان ایران منوچهر سلمان پور
۱۸۴	۱۲- کتاب بدیع و مسأله تکمیل بیان نادر سعیدی
۱۹۳	۱۳- نظر اجمالی به آثار قلم اعلیٰ نازله در اسلامبول و ادرنه حبیب ریاضتی
۲۰۴	۱۴- رشحات عرفان عبدالحمید اشراق خاوری وحید رافعی
۲۱۳	۱۵- فهرست منتخبی از آثار قلم اعلیٰ دوره اسلامبول - ادرنه (۱۸۶۳-۱۸۶۸)

حضرت بهاء الله می فرمایند:

امروز حضرت فیاض موجود و مائدهٔ سمائیّه نازل. به
اسمش اخذ نمائید و به یادش تناول کنید.

همچنان که غذا از برای اجساد لازم است همین قسم
از برای ارواح واجب. غذای روح مائدهٔ منیعۀ لطیفه
طریه است که از سماء عنایت الهی نازل شده. اگر
غذای روح به آن نرسد البتّه ضعیف شود.

آغاز گفتار ستایش پروردگار است

با تقدیم سپاس به آستان جمال اقدس ابهی سۆمین دفتر سفینه عرفان منتشر می‌گردد. خوشوقتیم که کوشش مجمع عرفان در ترویج و نشر مطالعات مربوط به اصول معتقدات امر بهائی و پژوهش در متون کتب مقدسه و آثار مبارکه ادامه یافته است. انتشار دفاتر سفینه عرفان مرهون همکاری صمیمانه دانشمندان و محققان گرامی است که حاصل مطالعات و پژوهش‌های خود را به رایگان در اختیار ناشران این مجموعه قرار می‌دهند.

انتشار دفتر سۆم سفینه عرفان مقارن آغاز هشتمین سال فعالیت مجمع عرفان و در آستانه دوران جدید و پر تحولی در جامعه بهائی است که به هدایت مرجع مصلحت از خطا، بیت العدل اعظم الهی، مطالعات عمیق و جدی در جامعه بهائی به نحوی منتظم در سراسر عالم گسترش می‌یابد و روز به روز بر نیازمندی به کتب و نشریاتی که سبب تسهیل و تکمیل این گونه کوشش‌ها شود افزوده می‌گردد. امید است فعالیت‌های گوناگون مجمع عرفان با بهره‌مندی از پشتیبانی یاران ارجمند و مشارکت دوستداران مطالعات بهائی و همکاری استادان و دانشمندان و پژوهشگران گرامی در تحقق راهنمایی‌های معهد اعلی و اهداف نقشه‌های جهانی جامعه بهائی به سهم خود مفید و مؤثر واقع شود. سفینه عرفان به درج و انتشار مقالات تحقیقی در باره اصول الهیات و معتقدات بهائی و پژوهش‌های محققانه و علمی در آثار مبارکه و کتب مقدسه اختصاص دارد و متن معتبر بعضی از الواح و آثار مهمه‌ای که تا کنون چاپ و منتشر نشده نیز در ارتباط با مضامین سفینه عرفان درج می‌گردد. آنچه در دفاتر سفینه عرفان آورده می‌شود علاوه بر متن نهائی و تفصیلی مطالبی که در جلسات مجمع عرفان ارائه شده و مورد بحث و فحص قرار گرفته شامل نوشته‌هایی تحقیقی نیز هست

که به دفتر مجمع عرفان فرستاده می‌شود.

در حال حاضر قسمت اعظم مندرجات سفینه عرفان مربوط به آثار قلم اعلیٰ است که در ادوار مختلف حیات عنصری جمال اقدس ابهی عزّ نزول یافته است. در دفتر سوّم شش اثر از آثار مهمی که در دوران بغداد و اسلامبول و ادرنه نازل شده معرفی شده و مورد پژوهش‌های تفصیلی و تحلیلی قرار گرفته است که عبارتند از: قصیده عزّ ورقائیه، لوح کلّ الطّعام و رساله چهار وادی از دوره بغداد و مثنوی مبارک، لوح سلطان و کتاب بدیع از آثار دوره اسلامبول و ادرنه و نیز مقاله مروری کلی بر آثار نازله در دوره اسلامبول و ادرنه.

در ابتدای دفتر سوّم متون برخی از الواحی که در ادرنه نازل شده نیز برای اولین بار آمده است و متضمّن اطلاعاتی در باره وقایع و احوال آن دوران است. از جمله لوح مفصلی است که به امضای خادم الله به افتخار ملا عبدالرحیم در جواب سؤالات و برای رفع شبهات او نازل گشته و دارالانشاء بیت العدل اعظم برای درج در سفینه عرفان مرحمت فرموده‌اند. شرح جامعی در باره این لوح از جمله مباحث مندرج در این دفتر است.

از مقالات دیگر این دفتر یکی ذیلی است که بر مبانی احکام نگاشته شده و سیر تدریجی و تکاملی نزول احکام را در سلسله ادیان و در دوران هر دین توضیح می‌دهد و دیگر مروری است مقدماتی در آثار مبارکه با استناد به شواهدی از آثار قلم اعلیٰ در باره مفاهیم گوناگون و شأن و مقام و اثرات کلام الهی و مسؤولیت‌ها و وظائف اهل بهاء نسبت به آیات و آثار الهی.

در دفتر سوّم سفینه عرفان بخش جدیدی تحت عنوان "رشحات عرفان" آغاز شده است. در این بخش یادداشت‌های کوتاهی که در باره سوابق و فواید یا شرح معضلات الواح و آثار مبارکه تهیه شده و نیز مطالبی که به فهم و درک مضامین آثار و الواح کمک می‌کند درج می‌شود. این بخش با یادداشت‌هایی از فاضل فقید جناب عبدالحمید اشراق‌خاوری که به همت جناب دکتر وحید رأفتی آماده شده آغاز می‌گردد. امید است فضلی گرامی با ارسال این گونه یادداشت‌ها سبب غنای مندرجات و ادامه این بخش گردند.

مجمع عرفان و نشریات آن با مساعدت مخصوص صندوق یادبود حاج مهدی ارجمند آغاز شده و ادامه یافته و اخیراً از مساعدت صندوق پژوهشیاری نادیا سعادت نیز بهره‌مند گردیده است. مجمع عرفان همه ساله در اروپا و امریکا در شش دوره مختلف به زبان‌های فارسی و انگلیسی برگزار می‌گردد. تشکیل جلسات مجمع عرفان (به زبان فارسی) در اروپا مرهون کمک اهدائی به یادبود نورالدین ممتازی نیز هست. امید است بر اثر مساعدت و حمایت سایر خیراندیشان اقدامات مجمع عرفان به سایر مناطق جهان نیز توسعه یابد.

هیأت مدیره مجمع عرفان

برخی از الواح نازله از قلم اعلیٰ در اسلامبول و ادرنه*

در این وقت که سنّت الهی جدید و تازه گشت و حسین بقا از ارض یا با جمعی صغیر و کبیر حرکت نموده هذه من سنّة الّتی قضت من قبل علی عباد الله المقرّیین ولكن اهل ارض بسیار غفلت نموده‌اند و چنان گمان کرده‌اند که می‌توانند امر الله را معدوم نمایند و یا انوار الله را اطفاء کنند و یا چراغ‌های قدسی را خاموش نمایند، فباطل ما هم یظنون. قسم به خدا که هرچه در اطفائش سعی نمایند روشن تر می‌شود و آنچه در اخمادش بکوشند مشتعل تر خواهد شد. مشیّت الهی محیط بر مشیّت‌هاست و اراده او فوق اراده‌هاست چه که جمیع من فی السّموات و الارض به نفحه‌ای از نفحات مقدّسش که به کلمه امریه اطلاق شده موجود شده‌اند و به حرفی فانی خواهند شد. لم یزل و لا یزال در مقرّ سلطنت خود بوده و در سموّ رفعت خود خواهد بود. کلّ عاجزند نزد ظهورات قدرت او و کلّ معدومند عند بروزات سطوت او. و همیشه ایام چشم دوستان او گریان بود و دشمنان او از غفلت خندان ولكن آن گریه را صد هزار رحمت از عقب و این خنده را هزاران نقت از پی. و عن قریب ثمر هر دو از شجره قضا می‌روید. زهی مفاخرت برای چشمی که قابل گریستن شود و زهی توفیق که گردنی قابل کمند دوست گردد. انشاء الله به آنچه در ذرّ بقا

* این نصوص مبارکه و لوح خطاب به جناب ملا عبدالرحیم از مرکز جهانی بهائی برای درج در سفینه عرفان عنایت شده و برای اولین بار طبع و نشر می‌گردد.

عهد نمودیم ثابت و جازیمیم اگرچه مردود عباد و مطرود بلاد شویم چنانچه شده ایم. و عن قریب دنیا و اهلش فانی شوند و اهل الله بر رفارف باقی درآیند، اَنَا لله و اَنَا الیه راجعون. و امیدواریم که آن جناب از این چشمه لطیف مشروب شوند تا جمیع این معدومان موجودنما را مفقود شمرند و سلطان احدیه را موجود و مشهود و ظاهر و باهر ملاحظه فرمایند. باری، انشاء الله مسرور باشید و بر سریر عزّ مستریح. و دیگر آنکه ناصر را روانه خدمت نمودیم و به او گفته ایم که از خدمت شما تغافل ننماید.

بسم الله الباقي

المسجون فی الادرنه ینادی و یقول قد قدر لنا بلیة الاخری فسوف یحبسون البهاء بالذلة الكبرى فی حصن العکاء و انها اقبح مدن الدنیا صورة و اردئها هواء و انتنها ماء ان ربک یعلم خافیة الصدور. فسوف یتغیر هوائها و یدخل فیها من یعمرها لان الله زینها بطراز اسمه الاعظم العظیم. و قد ارادوا ان یدخلونا من هذه الارض لتضییع امر الله و اخماد نار حبه فیما سواه. قل هذه الذلة عزة لهذا الامر و هذا البلاء دهن لهذا المصباح و به یزداد نوره بین العالمین. انک فاطمئن بفضل مولاک ثم اشکره فی ایامک و لا تنس الغلام الذی یسبح فی غمرات البلاء و یسبح ربّه مالک الاسماء و الصفات و یقول ای رب عرف عبادک من یدعونه بالعشی و الاشرار. و الروح علیک و علی اخیک و ابنک و علی من معک من الذین هم انقطعوا الی الله ربک و رب العالمین. کبر من قبلی احبّتی من کلّ صغیر و کبیر.

هو العزیز

مخدرات مدینه را ذاکریم در ارضی که مقدّس است از قرب به احدی و منزّه است از وصل نفسی و در بعد و دوری به مقامی رسیده که دست آملین و رجل قاصدین از او کوتاه مانده اگرچه متعارجین هوای قرب و متصاعدین فضای حبّ را هیچ بعدی دور ننماید و هیچ سدّی حایل نگردد زیرا که سبیل ترابی اگرچه بعید باشد طریق قلبی اقرب من الوریذ ذلک صراط الله العزیز المحبوب. باری، این روزها در ادرنه ساکنیم. اگرچه شهر بزرگی است و مملکت وسیع و لکن قلب

را از مفارقت دوستان قرار و سکونی نه و اضطراب قلب جمیع امور را مضطرب و پریشان نموده. باری شما ای دوستان و یاران، این مهاجران و اسیران را فراموش نفرمائید. غمام قضایای الهی و سحاب تقدیر ربّانی از هر طرف مرتفع شده و به قسمی امطار بلایا و رزایا باریده که نه چشم را یارا که به گریستن تسکین قلوب پژمرده دهد و نه لسان را قدرت که به نوحه و ندبه تسلی بخشد. هر روز از کوه مرور نمودیم و به کوه و جبل دیگر وارد شدیم. صدهزار صحرا طئی نمودیم و از صدهزار جبل گذشتیم. چه چیزهای ندیده دیده شد و چه امور ناشنیده مسموع افتاد. اسیری به این جلال نشنیدیم و ذلت به این عزّت ندیدیم. در ظاهر به کمال عزّت و جلال و سلطنت بودیم، اگرچه در میان اعدا مبتلا بوده‌ایم، قدرت و غلبه سلطان حقیقی در این سفر مشهود بود و بعد از طئی جمیع این مراتب مذکوره به بحر رسیدیم. سبحان الله از تموّجات بحرّیه و اریاح مختلفه و این اطفال صغیره. دیگر معلوم که چه گذشته و چه روی داده تا آنکه به اعانت بحر اعظم از بحر اصغر گذشتیم و به ساحل بحر که مدینه استانبول باشد وارد شدیم و از آن جا به کالسکه نشستیم و به منزلی که معین شده بود از جانب دولت رفتیم و چهار ماه را در آن مدینه غیر منیره ماندیم و ثمره شجره الهی و ورقه سدره ربّانی را در آن محلّ ودیعه گذاشتیم و از آن جا مثل اسرا به شهر دیگر که موسوم به ادرنه است وارد شدیم. اسیری چهل روزه شنیده شد ولیکن شش ماهه شنیده نشده بود و در جمیع این مدت جمعی از اطفال سقیم و مریض بوده‌اند تا آنکه در خلف قاف مقرّ یافتیم و حال غریب و فرید و بی‌مونس و یار و بی‌مصاحب و انصار در این شهر ظلمانی ایّام فانی را بسر می‌بریم. این است تفصیل امور ما. حال هر کس چشم حقیقی دارد بگرید و هر کس گوش معنوی باز نموده حنین و ناله بشنود زیرا که چشم مجازی قابل این گریستن نیست و گوش صوری لایق این شنیدن نه. کُلّ ذلک ما قضی علینا من لدی الله العزیز الجمیل و اَنَا نَشْکَرُهُ فِی کُلِّ ذَلْکَ وَ نَحْمَدُهُ عَلٰی کُلِّ هَذَا وَ بِکُلِّ مَا قَدَّرَ مِنْ لَدُنْهِ وَ نَکُونُ اِنْ شَاءَ اللهُ مِنَ الصّٰبِرِیْنَ.

ای خاله جان بی‌بیان، اگر ورقه ارسال می‌داری مثل این ورقه مبارکه مفصل و مبسوط ارسال دار و الاّ آن یک کلمه هم در دهان و لسان بماند چرا فقیر بی‌چاره را بی منزل و مأوی می‌کنی و به سفر دور می‌فرستی کذلک یعلّمک بالحقّ لتکون من العالمین. و الحمد لله ربّ العالمین.

بسم الذى يرتعد الرّعد من خشيته

فاعلم بأنّ الغافلين اخرجونا من ارض السّرّ ليطفئوا بذلك نور الله بين ما سواء ابى الله عمّا ارادوا و خرج الغلام بطراز استضاءت منه البلاد بحيث ما بقت مدينة من مدن الملل الآ و قد انتشرت فيها آثار ربك العزيز العليم. هل يقدر احد ان يطفى ما اشتعله يد قدرة ربك المقتدر القدير لا فو نفسه الحقّ. سوف تجد انوار الشّمس فيها كذلك قضى الامر من مقضى عليم. طوبى لك بما فزت بعرفان ربك فسوف تجد جزائك من لدن مجزى حكيم. لا تحزن عمّا ورد علينا. ولو مسّتنا البلايا باتمّها واشدّها ونكون فى ضيق مبين ولكن نجد نفسنا فى سرور لا يعادله بهجة العالمين. و الحمد لله ربّ العالمين.

بسم الله الامنع الاقدس الاعلى

قد هاجر جمال القدم من ارض السّرّ وكذلك قدّر فى اللّوح ان انتم من العارفين و اذا خرج استضاءت من وجهه الآفاق فيا حبّذا بما سطع هذا الشّذا بين العالمين فو عمرى قد اخذت نفحات الآيات كلّ الاشياء و أنّها نزلت فى كلّ الاحيان من لدى الرّحمن فيا روحاً لمن شمّها و كان من الطّائفين. لو يطهر النّاس من الشّرق و الغرب آذانهم ليسمعونها و كان ربك على ما اقول شهيد. ليس هذا الفضل مخصوص باحد بل احاط العالمين. طوبى لمن اقبل اليه فويل للمعرضين. و الحمد لله ربّ العالمين.

جناب مستطاب جناب ملا عبدالرحیم ملاحظه فرمایند.*

هو الاعزّ الامنع الاقدس الابهی
جلّ عظمته و کبریائے ثمّ قدرته و اقتداره و تعالی شأنه
عن ذکر الذاکرین و عن وصف الواصفین و عن ثناء العالمین

معروض می دارد این عبد فانی که مکتوب آن جناب واصل شد و از بدایع کلمات و جواهر معانی که در اصداف حروفات آن مستور بود مشهود گشت و کمال فرح و انبساط در این ایامی که گویا نشاط ابداع مرتفع شده و ظلم و اعتساف معرضین جمال ملیک اسماء و صفات عالم را احاطه نموده حاصل شد چه که آن جناب سؤال نموده بودند از بعضی شبّهاتی که اهل شبّه بر امر سلطان احدیه وارد آورده اند و اگرچه الیوم بر نفسی جایز نه که به غیر حقّ ناظر باشد تا شبّه و اشاره او را از ساحت عزّ قدّمیه محروم دارد و لکن چون جمال قدم سائلین را دوست داشته و می دارد لذا فرح روی نمود و انبساط رخ گشود و الا الیوم قسم به محبوب مطلق که به شأنی احزان بر جمال رحمن وارد شده که کلّ اشیاء به نوحه و ندبه مشغولند چه که در هر عصر هر ظالمی که ظلم نموده به فعل و ظلم خود مقرّر بوده و دیگر دعوی مظلومیت نکرده و ظالمان این عصر با اینکه فوالله الذی لا اله الا هو اراده قتل سدره ربّانیه نموده اند و همچنین نزد اعجام این بلد نسبت تسنّن داده اند (الف) و همچنین نزد اهل سنت نسبت تشیع و رفض مع ذلک برداشته و در اطراف و اکناف دیار نامه ها نوشته اند و جمیع این ظلم های وارده را به نفس الله القائمة بالعدل داده اند. حال ملاحظه کن که چقدر ضرر وارد شده چه که ناس را احمق دیده اند و بی شعور فرض گرفته اند و همچو دانسته اند که به این کلمات این ظهور قدس صمدانی را

* شماره هائی که با حروف الفباء در این لوح مبارک آمده مربوط به اصل لوح نیست و تنها برای راهنمایی خوانندگان به عناوین فرعی مقاله "لوح ملا عبدالرحیم" به قلم آقای وحید رافعی است که بلافاصله بعد از این لوح درج شده است.

می‌توان ستر نمود و غافل از اینکه خدا را عبادی هست که صد هزار امثال این وجودات را معدوم شمرند و به ساحت قدس محمود شتابند. جز کلمه حق در قلوبشان اثر ننماید و جز نفحات سبحان بر افنده مقدسشان مرور نکند.

و اینکه نوشته بودید که حقیّت و حجّیت جمال ابهی جلّ شأنه مثل شمس فی وسط السّماء واضح و مبرهن است و اما در بطلان دون آن که نفس معروف باشد حرف می‌رود، حال این عبد معروض می‌دارد که اگر حجّیت حقّ جلّ شأنه معلوم و واضح است چنانچه آن جناب نوشته‌اند هر نفسی که ردّ حقّ نماید البتّه مردود بوده و خواهد بود چه از اعظم اسماء باشد و چه دون آنها و ما بعد الحقّ الا الضلال المبین. و اگر بر بعضی اشخاصی که هستند حجّیت معلوم نشده و حقیّت ثابت نگشته می‌گوئیم این نفوس مکلفند یا نه. اگر مکلف نیستند لا بأس علیهم، و اگر مکلفند، یا در این نفوس دست عنایت قدرت غیبیه آیتی برای عرفان نفس خود ودیعه گذاشته یا نه. اگر نگذاشته و تکلیف عرفان فرموده نعوذ بالله عن ذلک، چه که هیچ ظالمی فوق طاقت امر ننموده و نخواهد نمود، چه جای رسد به ساذج رحمت و جوهر مرحمت. و اگر گذاشته پس باید این نفوس خود بنفسه ادراک امر حقّ نمایند. دیگر در این صورت اعراض احدی و اقبال نفسی این نفوس را کفایت نمی‌نماید چه که در این نفوس آیه عرفان الهی بوده که حقّ را بشناسند و از دونش تمیز دهند. و چون این مقام ثابت شد باید الیوم آن حجّتی را که امر نقطه اولیّ جلّ شأنه به آن ثابت شده از نفس ظهور طلب نمود و من دون این لا یسمن و لا یغنی بوده و خواهد بود. و این بسی واضح است که نقطه اولیّ جلّت عظمت ذکر جزی حروف واحد و مرایا نفرموده‌اند^(ب) و حروف واحد را اربعة عشر رجع ادلاء فرقان ذکر فرموده‌اند و اربع آخر را از ابواب اربع و این نفوس را حروف حیّ نامیده‌اند و بر کلّ من فی البیان ترجیح داده‌اند و بعد از این رتبه مرایا ذکر فرموده‌اند و ملاحظه فرمائید که در هیچ یک از الواح محدود نفرموده‌اند مرایا را چنانچه می‌فرمایند که اگر مرایای لا نهاییه مقابل شوند در جمیع انوار شمس منطبع و ظاهر و بعد از انحراف می‌فرمایند آن عنایت اخذ می‌شود و مثل به مرآت ظاهره و شمس ظاهره زده‌اند و فرموده‌اند هر نفسی که بخواهد عارف شود در شمس ظاهر و مرایای ظاهره ملاحظه نماید و جمیع حدودات فرقانیّه را مرتفع فرموده‌اند چنانچه بر کلّ ذی بصر معلوم شد که در دست این فته چیزی نبود بر حقّ و آنچه بود بر خلاف بوده. حال بعضی را بر آن جناب معروض می‌دارم که انشاء الله بر بصیرت عامل شوند. مثلاً از جمله اوّل اینکه اگر نفسی قائل شود به اینکه قائم باید متولّد شود چنین نفس را کافر شمرده و حکم قتل بر او جاری بلکه واجب می‌شمرند. دویم - کون او در جابلقا و جابلسا و همچنین منکر این قول را مردود دانسته‌اند. و سه - همچنین ختمیت که مسلّم می‌داشتند که بعد ایداً احدی نخواهد آمد و اگر نفسی معتقد آن باشد که ظهوری می‌آید او را کافر و مردود و از اهل نار می‌دانستند. چهار - و دیگر آنچه در ذکر قیامت مابینشان مذکور بود که منکرین آن را کافر می‌دانستند. پنج - و دیگر ذکر رؤیة الله که مقرّین آن را کافر می‌دانستند. شش - و دیگر ذکر صراط که

چقدر به وهم قائل بودند. هفت - و ذکر بعث که جمیع بر آن بودند که باید از قبور ظاهر عظام رمیم برخیزند و منکر آن را کافر می‌شمردند. و امثال این مسائل آنچه در دست بود آن جناب ملاحظه فرمایند که در یکی از این اقوال این طایفه صادق بوده‌اند؟ شکی نیست که خود آن جناب تصدیق می‌فرمایند که جمیع من حیث لا یشرع به آن تکلم می‌نموده‌اند، چنانچه در ظهور نقطه بیان روح ما سواه فداه کذب جمیع معلوم شد که آنچه در دست داشتند خلاف امرالله بوده که گویا یک مطلب حق در دست این طایفه نبوده چنانچه جمیع این مسائل را من حیث لا یشرع ذکر می‌نموده‌اند و حق می‌دانسته‌اند و منکر آن را مردود می‌شمردند. حال خود آن جناب تصدیق می‌فرماید که هیچ یک از این مسائل را نفهمیده بودند و آنچه می‌گفتند کذب صرف بوده و افک بحت. و همچنین باقی سخن‌های این طایفه را قیاس به مسائل مذکوره نمایند و قلب را از جمیع طاهر و منزّه دارید. اگرچه الیوم رؤسای بیان ناس را به توهمات انداخته‌اند که قسم به حق که هیچ مللی از ملل قبل به این توهمات آلوده نشده‌اند و به ادله‌ای که پست‌ترین اهل فرقان به او مستدلّ بوده‌اند حال به او مشغول شده‌اند و به این افتخار می‌نمایند که شاید به این اذکار موهوم ناس را از جمال مختار محروم سازند. و اما مسائلی که آن جناب ذکر فرموده‌اند: اول اینکه مرقوم داشته بودید که هرگاه ملاحظه عالم تکوین می‌نمائیم ملحوظ می‌شود که ذهب و یاقوت قبل از آنکه به درجه کمال برسند ممکن هست که فاسد شوند و بعد از بلوغ امکان راه ندارد. (پ) بلی، این گونه مسائل سؤال شده و از قلم اعلیٰ روح ما سواه فداه جواب نازل. تفحص نموده شاید به آن فائز شوید که جمیع عالم را کافی است. باری، بر آن جناب معلوم بوده که بر فرض ذهبیّت و یاقوتیّت چه کسی اطلاع بر او نداشته و از اصل ذهبیّت معلوم نیست، سلّمنا که باشد اولاً می‌گوئیم که این عجز در ممکن موجود است ولکن الله قادر علی کلّ شیء، تبدیل می‌فرماید هرچه را اراده فرماید. چنانچه اگر ذهب عالم را بخواهد مس کند مختار است و قادر و ان اراد یخلق امکان التّغییر فی کلّ شیء بامرہ ثمّ یغیّره بسلطانه و انه لهو المقتدر القدیر. و از این گذشته، ذهب مس می‌شود چنانچه قلم الله مرقوم فرموده و فرموده‌اند که هر کس منکر این شود بین یدی حاضر گشته ملاحظه نماید. و از این گذشته، حکما ذکر کرده‌اند ذهب که در تراب بماند مدّتی به تراب تبدیل می‌شود و من دون قول حکما قول الله که می‌فرماید جمیع را از خاک خلق کردم و به خاک راجع خواهم نمود. پس مسلّم است که ذهب خاک می‌شود و خاک که مسلّم است از مس اخسر است و همچنین یاقوت بعد از آنکه در نار گذاشته شود مثل رماد شیئی می‌شود، قلب مؤمن را مثل یاقوت فرض نمایند و این یاقوتیّت در حقّ آن صادق است مادامی که نار اعراض به او مس نکند و بعد از ملاقات نار البتّه رماد می‌شود و این بر هر ذی بصری واضح است. و دیگر آنکه بر حکمت الهی کسی مطّلع نه تا ادراک نماید که به چه اقتضا می‌نماید و یا به چه اقتضا نمی‌نماید. هر امری که از ساحت مقدّسش ظاهر شد همان نفس قضا است که اقتضا نموده ظاهر شد و اگر مقتضی نبود ظاهر نمی‌شد. پس نظر به نفس قضا نمائید که مشهود گشته نه اینکه به وهم تصوّر نمائید که فلان چیز در

حکمت اقتضا نمی‌کند.

و دیگر مرقوم داشته بودید و هذه صورته: «و اما در تشریع بعد از بلوغ اربعین که اسلام حقیقی باشد^(ت) خلاف حکمت است که مؤمن برگردد و یا محتجب شود، جواب چه می‌فرمائید؟» در این مؤمنینی که در اوّل ظهور بدیع بوده‌اند و جمیع از علمائی بودند که اطاعت ایشان را فرض می‌شمردید و اطاعة الله می‌دانستید چه شد که یک مرتبه حکم دین ایمان در حقّ کلّ جاری شد مگر آن نفوسی که ایمان آوردند و به حقّ معترف گشتند اگرچه از ادنای عباد بودند چنانچه مشاهده شد کسانی که به اسم علم معروف نبودند و احدی اعتنا به شأنشان نداشت چون به ایمان به حقّ فائز شدند آیه تطهیر و عصمت در حقّشان نازل و از انبیا و اولیا محسوب شدند عند الله. و عصمت را هم نقطه اولیّ جلّ و عزّ بیان فرموده‌اند^(ث) که هر نفسی که مؤمن شد به حقّ، او معصوم است و من دون آن غیر معصوم و می‌فرمایند که عصمت آن نیست که اهل فرقان گمان نموده‌اند و احتیاطات در دین را عصمت شمرده‌اند و انما العصمة لمن آمن بالله فی حین الظهور ولو کان من ادنی الخلق. باری، نظر را از این مراتب بردارید و به شطر الله و ما یظهر من عنده ناظر شوید تا خود را از جمیع این مسائل و شبهات مقدّس مشاهده نمائید.

و دیگر مرقوم داشته بودید که در اخبار قبل است که سنیّ مسلمان می‌شود و اما مسلمان سنیّ نمی‌شود. از جمله سؤال آن جناب این است و این مجرد و همی است که مابین اهل فرقان بوده، البتّه قلب را از این حروفات مطهر فرمائید. آیا ملاحظه فرموده‌اید که نقطه بیان روح من فی جبروت العزّ فدا در بیان فارسی می‌فرمایند که بسا شجره اثبات که در حین ظهور بعد از شجره نفی محسوب می‌شود^(ج) و همچنین نفی از اثبات و در همین فقره فارسی آن جناب تفکر فرماید تا جمیع معضلات مسائل الهیّه را ادراک نمایند. و اهل سنت آن قدر قائلند که قائم باید متولّد شود ولیکن این فرقه را که اسلام نامیده‌اید علمای این طایفه آن قدر را هم ملتفت نشده‌اند. حال ملاحظه نمائید که جمیع علمای شیعه به قدر یک نفر از اهل سنت ادراک ننموده بودند، چنانچه محیی الدّین که از عرفای سنت است تصریح به تولّد حضرت در فارس نموده، بقوله یولد بالفارس^(ج) ذکر ظهور و تولّد و اسم مبارک را جمیعاً تصریح نموده چنانچه خود حضرت اعلیٰ روح ما سواه فدا به آن کلمات استدلال فرموده‌اند و علمای شیعه ملتفت به هیچ یک از این امور نشده بلکه معتقدین آن را کافر دانسته‌اند. و چیزی که از این علما ظاهر شد امری را مرتکب شدند که یهود و نصاری عامل نشدند تا چه رسد به اهل سنت. چنانچه آن هیکل مقصود را در هوا آویختند و به تمام ظلم شهید نمودند، الا لعنة الله علی الظالمین. و اگر هم یک نفر از طایفه شیعه به دو کلمه آگاه شده تکفیرش نموده‌اند و فتوا بر قتلش داده‌اند، چنانچه شلمغانی به تصریح ذکر نموده و نقطه اولیٰ روح من فی الملک فدا کلمات او را ذکر فرموده‌اند و در امر مبارک خود به آن کلمات استاد نموده‌اند و آن این است: یا طالباً من بیت هاشمی، و جاحداً من بیت کسروی، قد غاب فی نسبة اعجمی، فی الفارسی الحسب الرضی^(ح).

حال ملاحظه کنید تولد حضرت و از فارس ظاهر شدن و همچنین ظهور از صلب رضا را ذکر نموده، مع ذلک تکفیرش کردند و امر به قتلش نمودند تا آنکه کشته شد و جمیع مطّلعید و حال هم به لعنش مشغولند. این است شأن این قوم، لذا حیف است که آنچه در دست این طایفه است انسان به او متذکر شود. حال در آنچه ذکر می شود خود آن جناب مشاهده نمایند ببینند که صدق است یا از روی هویّ تکلم می شود. این است که در نزد هر ظهور کلّ من علی الارض علی حدّ سواء عند الله مذکورند. هر کس از این گروه ایمان آورد از اهل ایمان و اثبات و علّیین عند الله مذکور و هر کس به ایمان فائز نشد از اهل کفر و سبّین و اعراض و نفی محسوب بوده و خواهد بود. مثلاً الیوم چنانچه ربّ اعلیٰ روح ما سواه فداه به جناب آقا سید یحیی می فرمایند اگر بدانم که یوم ظهور بعد تو ایمان نمی آوری الیوم حکم دون ایمان در باره تو می نمایم و اگر بدانم که یکی از نصاری مؤمن به او می شود هر آینه او را امروز قرّه عینای خود می نمودم و امروز حکم ایمان در او می فرمودم. (خ)

باری، الیوم نظر را از غیر الله بردارید و به نفس ظهور متوجّه شوید. هر نفسی که به او مؤمن شد او را از اهل حقّ و اثبات و ایمان شمردید ولو یکون من ادنی البیان و دون او را از اهل نفی و سبّین و ان یکون من اعلیٰ البیان. این است حقّ و ما بعد الحقّ الا الضلال. دیگر چه مصرف دارد ذکر دون حقّ و یا اقوال ناس که فلان ملت چه می گوید و یا چه گفته، بگذارید این ذکرها را از برای خودشان و جهد نمایند که از اصحابی محسوب شوید که در احسن القصص می فرمایند، قوله عزّ ذکره: و لقد خلق الله فی حول ذلك الباب بحوراً من ماء الاکسیر محرراً بالذهن الوجود و حیواناً بالثمره المقصود و قدر الله له سفناً من یاقوتة الرّطبة الحمراء و لا یرکب فیها الا اهل البهاء باذن الله العلیّ و هو الله قد کان عزیزاً و حکیماً. (د) این است که نقطه اولی روح ما سواه فداه خبر فرموده اند. حال خوشا به حال آنان که در این سفینه عزّ قدمیه مستقرّ شوند و بر بحر حمرا حرکت نمایند و ظهورات عزّیه و شئونات احدیه و حکم بالغه و جواهر صنع احدیه را مشاهده نمایند.

و دیگر آنکه آن جناب تفکر نمایند و تأمل فرمایند آیا شبه این ظهور اعظم در ابداع شنیده اند و یا دیده اند که نفسی وحده با اینکه کلّ ملل و دونها معرض باشند و در کمال اعراض قیام نمایند و آن نفس مبارک وحده با جمیع قیام فرماید و مکالمه نماید چنانچه بر خود آن جناب واضح است که از قبل چه مقدار امر صعب بوده به قسمی که قادر نبوده احدی ذکر آن را در ولایتی نماید و حال به فضل الله چنان شده که در هر دیار رایات کلمه مرتفع شده. در عراق و ممالک عرب که جمیع این طایفه به این اسم مفتخرند و همچنین در ممالک دیگر هم به قسمی اشتهاار یافته که اکثری از ناس متحیر شده اند و متفکرند. اگر معرضین بیان بر وجه صمدانیه اعتراض نمی نمودند حال مشاهده می شد که اکثر اهل ارض به این امر فائز و منقاد می شدند. و با اینکه جمیع این ارتفاع و ظهور به وجود مبارک طلعت ابهی روح ما سواه فداه شده و کلّ شهادت می دهند مگر مبغضین و مغلّین مع ذلک نفوسی که از دوستان هم خود را حفظ می نمودند و در حجرات و غرفات مستور بودند چون رایحه

اطمینان وزید و نسیم عزّ مرور نمود بیرون آمده بر جمال قدم به محاربه برخاستند. این است که از ملکوت قدم نازل اللهمّ العن اوّل ظالم ظلم نقطة الاولى فی ظهوره الاخری و کفر بآیاته و حارب بنفسه و جادل بسلطانہ و اشرك بذاته و الحد کلماته و اعرض عن جماله و کان من المشرکین فی الواح الله من قلم القدس مکتوباً.^(ذ)

و دیگر ذکر فرموده بودید که شبان رمه باید امین باشد. ذکر آن از قلم الله جاری شده. انشاء الله به زیارت آن مشرّف خواهید شد.^(ر) هزار سال شبانهای رمه همه ذئب بوده اند چنانچه در سنّه ستّین ظاهر شد. این است معنی یوم تبلی السرائر.^(ز) حال بفرمائید ببینم چرا خدا ناس را به دست ذئب گذاشت؟ اگر بفرمائید این ذئاب الی حین ظهور ذئب نبودند و در حین ظهور چون از حقّ اعراض نمودند حکم ذئبیت بر آنها شد حال هم همان حکم را جاری کنید. ظهور ظاهر و جمیع معرضین از ذئاب عند الله محسوب. باری ای آقای من، گوش قلب و چشم فؤاد را از جمیع این حجبات و کدورات پاک و مطهر سازید و حقّ را یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید دانسته چه که هر نفسی به این کلمه جامعه مذعن شود در هیچ امری اعتراض بر سلطان ایجاد وارد نیابد. بعد از اظهار حجّه بالغه آنچه بفرماید حقّ بوده و خواهد بود.

و دیگر ذکر فرموده بودید که جمعی را سخن آن است که در رساله مبارکه خال^(ز) که از قلم ذو الافضال تحریر یافته به آیات فرقانی استدلال شده و از این معلوم می شود که سنّت الله تغییر نیافته. سبحان الله، عجب است که به این مطلب واضح ملتفت نشده اند. اوّل آنکه از آیات منزله بدیعه الهیه که از لسان ابهی جلّت عظمت و اقتداره نازل شده در آن رساله مسطور شده و ثانیاً آنکه این بسی واضح است که تکلم به قدر عقول می شود و آن رساله برای این مسطور شد که جمعی از اقبای نقطه اولی روح ما سواه فداه در بعضی از مسائل شبهه داشتند و هنوز از فرقان به بیان فائز نشده بودند لذا از برای اهل فرقان به آیات فرقانیه استدلال شده که مباد مضطرب شوند چه که هنوز به بیان قائل نبوده اند تا آنکه از آیات بدیعه بیان ذکر شود و الاّ از برای شاربین کأس بقا جز به آیات ابداع ابهی استدلال نشده و نخواهد شد چه از ظهور قبلش و چه از ظهور بعدش و آنچه هم ذکر شود نظر به ضعف عباد است و الله هو القویّ القدير.

باری، الیوم آنچه در بیان فارسی از قلم الهی جاری شده است عامل شوید و آنچه در سماء مشیت معلّق مانده هر کس محتاج شود باید از مبدأ فضل و احسان سؤال نماید تا جواب نازل گردد. اگرچه معرضین تتمه بیان فارسی را به زعم خود نوشته اند^(س) و لکن غافل از آنکه به خطای عظیمی ارتکاب نموده اند چه که این مخصوص ظهور حقّ بنفسه بوده و هست و شأن دونش نه و اگر نفسی تعقل نماید از کلماتشان شأنشان واضح و لائح است. با اینکه نقطه بیان جلّ و عزّ منصوص فرموده اند که احدی احکام ننویسد و اقلّ من الدّرّ تغییر و تبدیل ندهد جز ظهور بعد که او جلّ امره یفعل ما یشاء بوده و خواهد بود مع ذلك احکامات مفتربه مرقوم داشته اند لن یقبل الله منهم ابداً. باری، بگو ای عباد از ما

سوی الله منقطع شوید و بالله ناظر گردید و علی الله راجع شوید و بالله سیر نمائید و فی الله عمل کنید و فی سبیل الله شهید شوید و فی رضائه نفس برآرید، این است عرض این عبد موالی خود را.

و دیگر مذکور فرموده بودید که طلعت ابهی روح ما سواه فداه قهوه و قلیان میل می فرماید. (ش)

بلی، در بغداد چنانچه نوشته بودید به قهوه تشریف می بردند قهوه و قلیان صرف می شد و لکن لحفظ البیان و اهل و من دون ذلك لا تظن فی الله ربك ظن السوء چه که لم یزل ذات مبارک مقدس بوده و مقدس خواهد بود. اگرچه به آنچه عامل شوند بآسی نبوده و نخواهد بود و لکن از کسانی که در عراق در بیت الله وارد شده و به زیارت الله فائز گشته اند سؤال نمائید تا بر تقدیس بحت و تنزیه صرف و تطهیر کبری مطلع شوید.

و دیگر در آیه مبارکه اقربت الساعة و انشق القمر^(ص) ذکر فرموده بودید که در عدد آن تفکر نموده اید مطابق نیامد. با این ظهور قدس صمدانی مطابق است، شما از حین ظهور مطلع نبوده و نیستید، فتفکر لتعرف. و دیگر آنکه عدد را بگذار و به خود آیه ناظر شو که چقدر صریح فرموده اند حقیقت این ظهور را چنانچه می فرماید نزدیک شد ساعت و منشق شد قمر و قمر را در کل کتب به ولی تفسیر نموده اند و شمس را به نبی و نجوم را به نقبا و علما و در ظهور قبل که ظهور ستین باشد ولی علی زعم ناس نبوده تا منشق شود چه که در آن سنه علما بوده اند. حال ملاحظه کن که در این ظهور اعظم شمس مشرق شد و ولی موهوم علی زعم ناس منشق، اذا قل فتبارک الله اقدر الاقدرین. و اگر در همین آیه تفکر نمائید آن جناب و کل من فی البیان را کافی است. و دیگر همچو ندانند که جمال ابهی جلت عظمته احدی را رد فرموده اند و یا اعتراض فرموده، لا فو الذی کل الوجود فی قبضة قدرته، بلکه معرضین به این جمال مبین را مشرک و کافر دانسته اند. حال هر نفسی که نقطه اولی را در قمیص ابهی انکار نماید و معترف باشد از اهل بقا عند الله محسوب اگرچه پست ترین ناس باشد و هر نفسی که اعراض کند از اهل فنا عند الله مذکور ولو از اعلی الخلق باشد.

ولکن در باره شخص معروف، او جهره بر حق اعتراض نموده و والله الذی لا اله الا هو بر قتل شجره الهیه قیام نمود مع ذلک چگونه می شود که از اهل اثبات عند الله محسوب شود؟ البتّه چنین شخص از اهل نار و نفی و سجن بوده و کل شرور عالم به او منسوب خواهد بود. قسم به خدا که ناس در وهم صرفند. کاش می دیدی و مطلع می شدی به نقطه اولی روح ما سواه فداه که آنچه در دست دارد از فضل طلعت ابهی روح العالمین فداه بوده چنانچه الآن از خدام درگاهش آثار فطریّه و علامات روحیه به شأنی ظاهر که نسبتی به دوشان نداشته و ندارند.

و دیگر در آیه تیض الوجه ذکر شده بود، (ض) هشتاد سنه ظهور بود که اول طلوع در تسع شد و بعد در هشتاد به تمام ظهور و غلبه و قدرت ظاهر شدند چنانچه استماع فرموده اید و هفت سنه بعد سنین شداد است^(ط) چنانچه ذکر آن در الواح الله مذکور است و در هشتاد و هشت وجوه مبیین خالصاً لله و منقطعاً عن دونهم و غالباً علی اعداء الله مشهود خواهند شد. پس آن جناب جهد نموده که

انشاء الله از این نفوس محسوب شود اگرچه بعضی از نفوس مقدّسه حال ظاهر شده‌اند که از انوار وجوهشان وجوه اهل سموات مضمیّ گشته، فهنئاً للمتبصّرين.

مجدّداً در آخر قول به خاطر این عبد رسیده که معروض دارم در ذکر نفوسی که در اوّل بیان به کمال ایمان به جمال رحمن مؤمن شده‌اند و بعد از انقضای سنه او سستین او ازید او انقص کافر شدند و به متّهیّ مقام اعراض قیام نمودند. اگرچه این مطلب از قبل ذکر شد و لکن هر مطلبی اگر مکرّر شود لا بأس چه که سبب استقامت مؤمنین بوده و خواهد بود. لذا عرض می‌شود که در اوّل ظهور از جمله مؤمنین خوار ولیانی^(ظ) بوده که اوّل مؤمن شد و بر صدر منبرها در تبلیغ امر و اثبات آن یک سنه او متجاوز بیانات می‌نمود و استدلال بر حقیّت حقّ می‌کرد و بعد به شأنی معرض شد که فتوای قتل بر جمیع نفوس زکیّه داده و امثال او بسیار. از جمله ملاّ محمد تقی هروی^(ع) و ملاّ عبدالعلی^(غ) و میرزا ابراهیم شیرازی^(ف) و غیره که این نفوس جمیع مؤمن بودند و بعد از سنه و سستین معرض شدند. و از اینها گذشته، آیا حکایات قبل را ننشیده‌اید چنانچه از قلم الله در این ایام جاری شده که بلعام که یکی از اولیا و اوصیای عصر بوده و جمیع عالم ذکرش را فرض می‌شمرند چون حضرت کلیم از مشرق امر ظاهر شد بر او اعتراض نموده و از جمله مشرکین محسوب شد^(ق) و همچنین یهودای اسخریوطی که از حروفات اثنی عشریّه انجیل بود و خود حضرت عیسی را به دست یهود داد که تفصیل آن در اصل کتاب منصوص است.^(ک) و از اینها گذشته، شیطان که معلّم ملکوت بود در آسمان‌ها و در هر آسمانی به اسمی از اسماء حسنیّ مذکور بود بالاخره به یک استکبار از فجّار محسوب و از کفّار مذکور.^(گ) باری، آن جناب در این امور تفکر نموده و به امثال این سخنان واهی از حقّ غفلت ننماید. از اینها گذشته، در استدلالیّه جناب شیخ کاظم^(ل) الذی شرب عن کأس البقاء من انامل القدس و کان من اهل البهاء من قلم الله فی الواح العزّ مکتوباً ملاحظه فرموده که در اوّل لوح به این آیه مبارکه که از لسان امّنع اقدس اعلیّ نازل استدلال نموده‌اند، قوله عزّ ذکره: قل اللهم انک انت الهان الالهین لتوتین الالوهیة من تشاء و لتزعن الالوهیة عمن تشاء الی آخر بیانہ جلّ ذکره، ثم بعد ذلک قوله عزّ ذکره: قل اللهم انک انت ربّاب السموات و الارض الی آخر ذلک الایة. بعد از آنکه می‌فرمایند الوهیّت و ربوبیّت را به هر که بخواهد عنایت می‌شود و از هر که خواهد اخذ می‌گردد مع ذلک شما در اینکه مؤمن کافر شود و اینکه یاقوت تغییر نماید تردید نموده‌اید. جمیع این مراتب مقبوض است به قبضه مشیّة الله. عطا می‌فرماید هر وقت اراده فرماید و اخذ می‌فرماید هر وقت که بخواهد و لا یسئل عما یفعل. باری، قلب را از این مقامات مطهّر سازید و بما هو المشهود کالشمس فی وسط السماء ناظر شوید. و این جوابات که معروض داشتم مقصود آن است که آن جناب به ناس القا فرمایند که مباد به این شبهات از صراط مستقیم بلغزند. باید انشاء الله در کلّ حین به تبلیغ امر مبین مشغول باشید و از کلّ من فی السموات و الارض منقطع چه که عنایت حقّ را در این ایام در باره آن جناب لا یحصی دیده‌ام چنانچه در توقیع منبع که مخصوص آن جناب است از سماء قدس نازل و

همچنین در این ایام توقیع دیگر که حال ارسال می شود. انشاء الله امیدواریم که بعد از زیارتش به تمام جان و روان به خدمت الله قیام نمائید به شأنی که دل را از دوش بالمرّه مطهر سازید و زبان را از ذکر ماسوايش مقدّس. و انشاء الله از بعد مورد عنايات مخصوصه من قبل الله خواهيد شد لو تستقيم على امر ربك و تكون من الثابتين. و البهاء عليك و على من معك من عباد الله الموقنين.

هو

و آنچه در باره یاقوت در قبل ذکر شد لازم شده که تفصیل آن ذکر شود. در یاقوت انواع متعدّده و الوان مختلفه مشهود. جمیع الوان آن در نار تغییر می نماید و طراوت و لطافت آن زایل می شود مگر رمانی و بهرمانی^(۲) که این دو اگر از ورای حجاب به آتش خفیف ملاقات کنند لون آن فی الجمله زیاد می شود، اما به ناری که مابین حکما مشهور است اگر ملاقات نماید البتّه تغییر یابد و اگر به ناری که در صنعت طبیعی به کبریت احمر معروف است مسّ نماید فی الحین تکلیس شود کما یکلس الذهب و الفضّة و النحاس و دونهی من الاجساد المعدنیّة من ادویه شتی. کذلک ذکر لحضرتک لتطلع و تكون من المطلّعين و من دون ذلک ان ربک على کلّ شیء قدير و لا ینبغی لاحد ان یشکّ فی قدرة الله و انّ هذا لهو الحقّ و ما بعد الحقّ الا الضلال و الحمد لله ذو العظمة و الاجلال و قل فی آخر القول: اللهم العن اوّل ظالم ظلم نقطة الاولى فی ظهوره الاخری و کفر بآياته و حارب بنفسه و جادل بسلطانه و اشرك بذاته و الحد کلماته و اعرض عن جماله و کان من المشرکین فی الواح الله من قلم القدس مکتوباً.

خادم الله و عبده آقا جان

مباحث ایام ادرنه

ملاحظاتى در لوح نازله به اعزاز ملا عبدالرحيم

وحید رافتی

حضرت بهاء الله مدّت چهار سال و هشت ماه و بیست و دو روز در مدینه ادرنه اقامت داشتند.^۱ این مدّت هرچند نسبت به ادوار حیات جمال قدم در طهران، بغداد و عکّا به مراتب کوتاه تر است اما از نظر تعدّد، اهمّیت، شدّت و وخامت وقایعی که در این دوره اتفاق افتاده است از مهمّ ترین ادوار حیات جمال قدم محسوب می گردد. در دوره اقامت حضرت بهاء الله در ادرنه امر بهائی به صورتی مشخص و متمایز حیات اجتماعی و هویت مذهبی خود را احراز نمود، مراسم حجّ بهائی برای اولین بار در بیت حضرت بهاء الله در بغداد و بیت حضرت نقطه اولی در شیراز انجام شد، تکبیر "الله ابهی" که نشانه انتساب به اهل بهاء است تداول یافت، با وقوع واقعه مباحله امر بهائی از بایه و ازلیّه انفصال جست و به بلاد جدید در قفقاز و سوریه سرایت یافت و اولین جوامع محلی بهائی آغاز به رشد و توسعه نمود و با نزول الواح صیام مقدّمات نزول احکام و تعالیم جدید به منصّه ظهور رسید.^۲ دوره ادرنه مقارن با محاجّه اهل بهاء با اعوان میرزا یحیی ازل در قضایای مربوط به شخصیت، هویت، مقام و موقعیت موعود بیان و در عین حال اعلان عمومی و اظهار امر علنی جمال قدم بود. طرح این قضایا و مسائل مربوط به اصل وصایت در بیان، شرح و تفصیل سنّه مستغاث و توضیح مشخصات ظهور من یظهره الله را در آثار جمال قدم به دنبال آورد و مطالعه و بررسی همین مسائل ازلیّه را نیز به خود مشغول داشت.^۳ اهمّیت این قضایا در بین آثار نازله در ادرنه به حدی است که یکی از مفصل ترین کتب جمال قدم یعنی کتاب بدیع که در ۴۱۲ صفحه به طبع رسیده به شرح و بسط

این قضایا اختصاص یافته است.^۴ عصاره همین مطالب در لوح ملا عبدالرحیم^۵ و سپس در لوح علی محمد سراج که یکی از مفصل‌ترین الواح جمال قدم می‌باشد نیز بیش از صد صفحه را به خود اختصاص داده است.^۶

لوح ملا عبدالرحیم که حاوی عمده مسائل فکری و مذهبی دوره ادرنه و منعکس‌کننده اوضاع و شرائط ذهنی جامعه در آن ایام است لوحی است که به امضای میرزا آقا جان خادم الله عز نزول یافته است. این لوح اگرچه از نظر کمی به مراتب از آثاری نظیر کتاب بدیع و لوح سراج کوچک‌تر است اما در احتوای بر عمده مسائلی که بهائیان و ازلیان در دوره ادرنه با آنها مواجه بوده‌اند از الواح مهمه جمال قدم محسوب می‌گردد و چنین به نظر می‌رسد که لوح سراج حاوی اشاراتی صریح به مضامین و مندرجات آن باشد. از جمله در لوح سراج جمال قدم می‌فرمایند: «... در این سنه شداد بعضی از عباد این گونه مسائل سؤال نموده‌اند و عبد حاضر [میرزا آقا جان خادم الله] لدی العرش جواب‌های محکمه شافیه کافیه نوشته ارسال داشته، عجب است که شما ندیده‌اید...» (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۱۶). به ظن قوی یکی از «جواب‌های محکمه شافیه» که میرزا آقا جان در محضر مبارک به رشته تحریر درآورده می‌تواند لوح ملا عبدالرحیم باشد. این ظن با توجه به فقره دیگری از لوح سراج کاملاً قوت می‌پذیرد که جمال قدم می‌فرمایند: «... نفسی از عدد آیه منزله اقتربت الساعة و انشق القمر سؤال نموده. بگو ان یا ایها الناظر الی الکلمات، عدد را بگذار و به خود آیه ملاحظه نما...» (مأخذ فوق، ص ۴۵).

اشاره فوق واضحاً می‌تواند ناظر به مندرجات لوح ملا عبدالرحیم باشد که در آن چنین می‌فرمایند: «... دیگر در آیه مبارکه اقتربت الساعة و انشق القمر ذکر فرموده بودید که در عدد آن تفکر نموده‌اید مطابق نیامد... آن عدد را بگذار و به خود آیه ناظر شو...»

نظر به این اشارات لوح ملا عبدالرحیم قبل از لوح سراج عز نزول یافته و بسیاری از نکات مندرج در آن در لوح سراج نیز مورد بحث و توضیح و اشاره و تشریح جمال قدم قرار گرفته است.

تاریخ دقیق نزول این الواح بر حقیر معلوم نیست اما شواهد و قرائن موجود در آنها دال بر آن است که لوح ملا عبدالرحیم و لوح سراج در فاصله کوتاهی نسبت به یکدیگر در اواخر ایام اقامت جمال قدم در ادرنه یعنی در حدود سال‌های ۱۲۸۴-۱۲۸۵ هـ (۱۸۶۷-۱۸۶۸ م) عز نزول یافته‌اند.^۷

لوح ملا عبدالرحیم در جواب به اسئله عدیده اوست و سؤالانی که در لوح مبارک مورد شرح و پاسخ‌گویی جمال قدم قرار گرفته از اهمّ سؤالات و شبهات اهل بیان محسوب می‌گردد. لوح ملا عبدالرحیم همچنین حاوی اشارات عدیده و اصطلاحات وفیره و طرح مسائل دقیقه مهمه‌ای در معارف اسلامی، مخصوصاً اعتقادات اهل تشیع است و معتقدات و انتظارات بایه و ازلیه و فهم اهل بهاء از این معتقدات و تفکرات را نیز مطرح می‌سازد.

غناي مندرجات این لوح حقیر را بر آن داشت تا شرح ذیل را برای درج در این شماره از سفینه

عرفان که اختصاص به مطالعه آثار و سوانح ایام جمال قدم در ادرنه دارد آماده نماید. بدیهی است که توضیح مفصل جمیع مندرجات این لوح تألیف و تدوین رسائل عدیده را ایجاب می نماید، اما با توجه به توضیحات مندرج در الواح سائرہ حتی المقدور سعی شده است که سوابق بعضی از اشارات اساسی تر مندرج در لوح ملا عبدالرحیم مورد مطالعه اجمالی قرار گیرد و مآخذ و مطالب مربوط به این قضایا به اختصار توضیح و تشریح شود. تا آن جا که حقیر مطلع است متن لوح ملا عبدالرحیم برای اولین بار در این شماره از نشریۀ سفینۀ عرفان به طبع رسیده است.

قبل از مطالعه مندرجات این لوح نظری اجمالی به شرح احوال جناب ملا عبدالرحیم مفید خواهد بود. آخوند ملا عبدالرحیم از مؤمنین قزوین بوده و در تاریخ سمندر در بارۀ مشارالیه چنین آمده است:

«... ایشان اواخر ایام حضرت اعلیٰ جلّ ذکره به ایمان فایز شدند و مرد با تقوی و متدینی بودند... باری، جناب مستطاب ملا عبدالرحیم طاب ثراه را نیز در سنۀ ۱۲۸۴ [ه. ق. ۱۸۶۷ م] در این ولا [قزوین] اخذ و باکنده و زنجیر آن مرد پیر را به سمت طهران روانه ساختند و چون به حسب ظاهر در اوایل ایام عمرش معلّم مرحوم مشیرالدوله میرزا حسین خان صدر اعظم و سایر اخوانشان بوده، بعضی از آنها را اطلاع دادند توسط نموده با تلگراف اخبار نمودند و از بین راه طهران برگردانیدند و باکمال استقامت و روح و ریحان در محبت مالک امکان زیستند و دار فانی را وداع گفتند...»^۸

و نیز در موضع دیگری در کتاب تاریخ سمندر در بارۀ جناب آخوند ملا عبدالرحیم قزوینی چنین آمده است:

«و از جمله علمای محترم جناب آخوند ملا عبدالرحیم قزوینی ملا باشی حاجی میرزا حسین خان صدر اعظم بودند که بعد از مجاهدات و مذاکرات و زیارت کلمات و آیات از امر نقطه بیان جلّ ذکره اطمینان حاصل نموده به ذکر ذکر الله و تبلیغ امرالله مشغول بودند و در وقتی هم از ازل سؤالاتی نموده جواب هائی نامعقول شنیده بود تا اعلان امرالله شده کثرۀ آخری این شخص با تقوی به کمال تدقیق رسیدگی و تحقیق نموده با نهایت اقتدار در امرالله ثابت و راسخ شده به تبلیغ و خدمت و تألیف و محبت قیام نمودند و در قریۀ ککن ابتدا ایشان تخم محبت الله و ایمان کاشتند و پسرهای متعدّد داشتند. اعلم و اکمل و افضل آنها مرحوم مبرور آخوند ملا عبدالرزاق علیه رضوان الله بود که مسائل فرق بین قائم و قیوم و بقای تشخص و تعین و شعور در ارواح انسانی بعد از صعود و ابتدای ایجاد عالم را از جمال قدم سؤال نمود و جواب مفصلی نازل و در بعض کتب مطبوعه مندرج است. هر دو در قزوین صعود نمودند. علیهما رحمۀ الله و غفرانه.» (تاریخ سمندر، صص ۲۳۱-۲۳۲).

جناب ملا عبدالرحیم قزوینی که با توجه به شرح فوق از زعمای احبای متقدمین در قزوین محسوب می‌گردد در الواح جمال قدم مذکور شده و خود و ابناش مخاطب الواح عدیده قرار گرفته‌اند. جمال قدم از جمله در سورة اصحاب خطاب به جناب ملا عبدالرحیم چنین می‌فرماید:

«... ثُمَّ ذَكَرَ الرَّحِيمَ بِيَّسَارَاتِ اللَّهِ الْعَلِيِّ الْمُقْتَدِرِ الْحَكِيمِ قُلْ أَنْتَكَ قَدْ حَضَرْتَ بَيْنَ يَدَيَّ اللَّهِ وَ مَا عَرَفْتَهُ وَ كُنْتَ مِنَ الْغَافِلِينَ إِذَا فَا سَلَّ اللَّهُ بَانَ يُؤَيِّدُكَ عَلَى عِرْفَانِهِ وَ يَعْرِفُكَ مَظْهَرَ ذَاتِهِ وَ يَخْرِجُكَ عَنْ هَؤُلَاءِ الْمُتَوَهِّمِينَ. أَنْتَ يَا رَحِيمَ تَجَنَّبَ عَنْ مِثْلِ هَؤُلَاءِ وَ لَا تَجَانِسَ مَعَهُمْ وَ لَا مَعَ أَحَدٍ مِنَ الْمَغْلِيِّينَ. تَوَجَّهَ إِلَى أَفْقِ الرُّوحِ بِقَلْبِكَ ثُمَّ انْقَطَعَ عَنِ الْعَالَمِينَ كَذَلِكَ عَلَّمْنَاكَ مَا يَغْنِيكَ عَنِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ. وَ قَدْ حَضَرَ بَيْنَ يَدَيْنَا مَا أَرْسَلْتَهُ وَ قَبْلَانَا رَحْمَةً مِنْ لَدُنَّا عَلَيْكَ لِتَكُونَ مِنَ الشَّاكِرِينَ... ثُمَّ ذَكَرَ الرَّحِيمَ بَعْدَ الْعَبْدِ بِمَا أَذْكُرْنَاهُ فِي اللَّوْحِ لَعَلَّ يَتَقَرَّبُ بِذَاتِهِ إِلَى شَاطِئِ الْقُدُسِ وَ يَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْفِكْرِ الَّذِينَ يَتَذَبَّرُونَ فِي أَمْرِ اللَّهِ وَ يَتَّبِعُونَ مَا نَزَّلَ مِنْ عِنْدِهِ مِنْ حُكْمٍ وَ نَذْرٍ قُلْ يَا عَبْدَ فَالِقِ كُلِّ مَا يَمْنَعُكَ عَنِ الْوُرُودِ فِي حَرَمِ الْكِبَرِيَا وَ أَنْ هَذَا خَيْرٌ لَكَ عَنْ كُلِّ مَا خَلَقَ وَ قَدَّرَ...»^۹

همان طور که در اواخر لوح ملا عبدالرحیم مذکور است به اعزاز ایشان الواح دیگری نیز از قلم جمال اقدس ابھی عزّ نزول یافته است. از جمله این الواح لوح مصدر به عبارت «اِنَّ الْكَرِيمَ يَذْكُرُ عَبْدَهُ الرَّحِيمَ...» می‌باشد که متن آن در کتاب آثار قلم اعلیٰ (ج ۵، ص ۶۲) به طبع رسیده است. بر اساس مندرجات تاریخ سمندر که متن آن به نظر خوانندگان گرامی رسید جناب ملا عبدالرحیم را ابناء متعدّد بوده است. یکی از مشاهیر ابناي او ملا عبدالرزاق است که مخاطب لوح مصدر به عبارت «مکتوب آن جناب به منظر اکبر وارد و از قمیص کلماتش نفحات حبّ مالک اسماء و صفات متضوّع...» قرار گرفته و این لوح که به لوح عبدالرزاق مشهور و معروف است در مجموعه مسمّی به اقتدارات به طبع رسیده و همان لوحی است که جناب سمندر نیز به رؤوس مندرجات آن در شرح فوق اشاره نموده‌اند.^{۱۰}

ملا عبدالرزاق مخاطب الواح دیگری نیز می‌باشد که یکی از آنها با این عبارت آغاز می‌گردد: «امروز منسوب است به حقّ در جمیع کتب و به شهادت نبیین و مرسلین نفسی که به اعلیٰ النداء ندا می‌فرماید موعود مذکور در صحف و الواح است...»^{۱۱}

در لوحی از جمال قدم که به امضای میرزا آقا جان خادم الله در تاریخ ۲۰ شوال ۱۲۹۹ هـ ق خطاب به جناب سمندر عزّ صدور یافته نیز در باره جناب ملا عبدالرزاق و «حضرت مرفوع والدشان» چنین مذکور است:

«لسان ایّام به این کلمه علیا ناطق: یا اله العالم و مقصود الامم... عرض دیگر این فانی آنکه خدمت جناب ملا عبدالرزاق علیه بهاء الله تکبیر برسانید. حقّ شاهد و گواهست که لدى العرش مذکور

بوده و هستند و این عبد لا زال ذکرشان را نموده و می نماید و انشاء الله خدمت ایشان کَرهٔ آخری ارسال می شود آنچه که عرف خلوص از آن استشمام شود. چگونه می شود ایشان و حضرت مرفوع والدشان علیه بهاء الله از نظر بروند و در جمیع احیان نفحات محبت آن حضرت مرفوع در مرور بود. انشاء الله جناب ابن علیه ۶۶۹ [بهاء الله] هم لا زال بر کرسی ذکر و ثنای حق جل جلاله و استقامت کبری ساکن و جالس و مستریح باشند...»

یکی دیگر از فرزندان ملا عبدالرحیم قزوینی ملا عبدالعظیم نام داشته که مخاطب لوح ذیل می باشد: «یا عظیم نبأ عظیم آمد، صراط مستقیم ظاهر شد، ندا از شطر قرب مرتفع گشت. سبحان الله، اسرار قیامت و اشراط ساعت کُل مشهود...»^{۱۲}

اما در باره آثار قلمی جناب ملا عبدالرحیم قزوینی ذکر این نکته مفید است که جناب فاضل مازندرانی در پاورقی صفحه ۱۷۲ کتاب ظهور الحق (جلد سوم) شرحی به قلم ملا عبدالرحیم قزوینی از ملاقات او با ملا عبدالخالق یزدی در مشهد خراسان نقل فرموده اند که مأخوذ از رساله یا مکتوبی به قلم ملا عبدالرحیم است. غیر از این شرح مختصر حقیر از این نفس جلیل اثری کتبی ملاحظه ننموده ام. در هر حال تحقیق بیشتر در احوال و احیاناً آثار قلمی آن جناب موکول به مطالعات وسیع تر و دقیق تر در آینده ایام است.

حال که توضیح مختصری در باره لوح جناب ملا عبدالرحیم قزوینی و شرح حال ایشان به نظر خوانندگان عزیز رسید نکات عمده ای از لوح مبارک را فقره به فقره ذیلاً نقل نموده و مجملاً به ارائه توضیحات لازمه می پردازد. فقراتی که در ذیل به ترتیب حروف الفباء آمده در اصل لوح مبارک که در این شماره از نشریهٔ سفینهٔ عرفان به طبع رسیده مشخص شده اند.

الف - نزد اعجام این بلد نسبت تسنن داده اند

در خصوص این مطلب جمال قدم در لوح سراج می فرمایند: «... این نفوس معرضه نزد اعجام نسبت دون ایمان به سدرهٔ رحمن داده اند و عند اهل سنه و جماعت نسبت رفض...» (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۷۸).

نسبت رفض دادن و فرق رافضه در تاریخ تحوّل فرق اسلامی سابقه ای طولانی و پیچیده دارد. اهل سنت و جماعت اصولاً عموم فرق شیعه را به سبب رفض و ترک خلفای ثلاثه یعنی ابوبکر، عمر و عثمان رافضه می خوانند. در لوح ملا عبدالرحیم و لوح سراج جمال قدم به این نکته اشاره فرموده اند که معرضین بیان و معاندین ایشان جمال قدم و اهل بهاء را در نزد اهل تشیع از اهل تسنن قلمداد می نموده و در نزد اهل تسنن آنان را رافضی می خوانده اند. مقصود از اشاعهٔ این اقاویل و نشر این شبهات البته تحریک نفوس بر علیه جمال قدم و اهل بهاء بوده است.

ب - این بسی واضح است که نقطهٔ اولی جَلَّتْ عظمته ذکرِی جز حروف واحد و مرایا نفرموده‌اند

مقصود از حروف واحد حروف حی هستند. حی در حساب ابجد برابر رقم هجده است و حروف حی عبارت از هجده مؤمن اوّل به حضرت باب هستند که با نفس مقدّس حضرت باب نوزده نفر می‌شوند و واحد اوّل اهل بیان را تشکیل می‌دهند. کلمهٔ "واحد" نیز از نظر ابجدی برابر رقم نوزده است.

حضرت بهاء‌الله در بارهٔ حروف حی در لوحی که با عبارت «هذا کتاب من خادم الرحمن الذی سمّی بعبدالله...» آغاز می‌شود چنین می‌فرمایند:

«... حضرت اعلیٰ روح من فی السّداد فداه در حروفات حی که هیجده نفس باشند که در اوّل ظهور به انوار تجلیات شمس جمال ذوالجلال مستضی و مستشرق شدند می‌فرماید که چهارده نفر از این نفوس را بعینه چهارده نفس فرقاند که عود نموده‌اند و می‌فرمایند که اجساد این نفوس از ارواح ائمهٔ قبل اعلیٰ بوده و خواهند بود و یکی از اینها جناب ملا باقر است که دیده‌اید اگر فطن بودی قدری تفکر می‌نمودی تا حال که امثال این نفوس به قولی از ظهور خلق شده و می‌شوند و چهار نفر دیگر را می‌فرمایند می‌خواهید ظهور چهار ملک مشهور بگیرید و یا می‌خواهید رجوع ابواب اربعه محسوب دارید...»

مقصود از مرایا و مرآت که از اصطلاحات بسیار متداول در آثار حضرت ربّ اعلیٰ است مؤمنین به شرع بیانند که در اثر ایمان به مظهر امر همانند آینه شمس نقطهٔ اولی در آنان تجلّی یافته و به تعبیر دیگر در وجود خود شمس نقطهٔ اولی را متجلّی می‌سازند. مرآت از القاب یحیی ازل نیز می‌باشد. حضرت بهاء‌الله در بارهٔ مرایا در لوح سراج می‌فرمایند:

«... بعد از ظهور این شمس عزّ صمدانی بعضی از مرایا توهم نموده‌اند و رتبهٔ شمس ادّعا نموده‌اند و لکن غافل از اینکه در بیان فارسی نصّ فرموده‌اند که اگر مرآت ادّعی شمس نماید نزد شمس ظاهر است که شبیح اوست که او می‌گوید و همچنین می‌فرماید مرایا بنفسها شیئیّت ندارند و در مقام دیگر می‌فرماید قل ان یا شمس المرایا انتم الی شمس الحقیقه تنظرون و ان قیامکم بها لو انتم تبصرون کلکم کحیتان بالماء فی البحر تحرّکون و تحتجون عن الماء و تسئلون عما انتم به قائمون.

حال ملاحظه نمایند که به شمس مرایا که مرایای اوّلیه‌اند می‌فرماید که شما به شمس حقیقت ناظر باشید چه که وجود و ظهور شما به عنایت او بوده و خواهد بود و می‌فرمایند شمس مرایا مثل حیتان در آبند که در بحر حرکت می‌کنند و لکن از بحر و ماء محتجبند چنانچه الیوم ملاحظه

می‌شود که مرآت قوم در بحر آیات حرکت می‌نمایند چنانچه به آیات عزّ صمدانی که از ظهور قبل‌ما نازل شده اثبات خود می‌نماید و حرکت و اظهار شأن او از آیات الله بوده و مع ذلک از جوهر آیات و منزل آن در این ایام بالمرّه محتجب مانده. در بحر حرکت می‌نماید و از سلطان بحر غافل...» (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۳۳).

و نیز حضرت بهاء الله می‌فرماید: «... بسی واضح و مشهود است که خلق مرآت و وجود آن به جهت آن بود که حکایت از اشباح و امثال نماید و بر هر ذی بصری واضح است که ظهور عکوس امثال و اشباح هم در او لنفسه بنفسه تحقق نداشته و ندارد و این فقره بر هر آگهی ظاهر است تا چه رسد به ذی بصر...» (مائدة آسمانی، ج ۷، صص ۸۲-۸۳).

و نیز جمال قدم در باره مرایا در لوح جناب اسم الله المنیر چنین می‌فرماید:

«ان یا رَقَّ المنشور اسمع نداء رَبِّكَ عن شطر بيته المعمور... و أنّه قد قَدَّرَ في الالواح مرایا و ما جعلها محدوداً بحدود ان اتم من الشّاهدين مثلاً فانظر في تلك الايام لو يقابلن مرایا الموجودات كلّها بهذه الشّمس التي اشرقت عن افق البقاء لينطبعن فيها انوار هذه الشّمس و بعد الانحراف يرجع النور الى مقرّه و ينتهي المخلوق الى شكله و مثله كما اتم تنظرون و تكونن من النّاظرين و بعد الانحراف لن يصدق عليها حكم المرأة بل يرجع اليها كلّ اسم دون خير ان اتم من العارفين...»

و نیز جمال قدم در موضع دیگری از لوح سراج چنین می‌فرماید:

«... و ای کاش این ناس به این ولیّ و مرآت که برای خود من دون الله اخذ نموده اند مطلع می‌شدند. قسم به آفتاب عزّ صمدانی که اصل امر که در باره مرآت شنیده‌اند به آن نحو نبوده و هر نفسی ادّعای علم نماید کذب برّ بقاء و آنچه نظر بحکمة الله این عبد مذکور داشته بین النّاس اشتها یافته و مقصود از کلمات نقطه اولیّ جلّ جلاله را احدی ادراک نموده و این عبد اصل امر را از کلّ مستور داشته لحکمة لا يعلمها الا نفسی العليم الحکیم فوالله فعل بموجده الذی خلقه بنفحة من عنده ما لا فعل احد في العالمين...» (مائدة آسمانی، ج ۷، صص ۴۵-۴۶).

و نیز جمال قدم در باره مرایا در لوحی دیگر چنین می‌فرماید:

«ای امة الله، ذکر ت همیشه در منظر اکبر بوده و اسمت در الواح مذکور... امرالله مقدّس از هوس ناس است و ظهور الهی امری نیست که هر روز نفسی ادّعا نماید. قسم به آفتاب معانی که از میرزا یحیی هم آنچه شنیده‌اند دخیلی به او نداشته و کفی بالله شهید. ظهور مخصوص نقطه اولیّ بوده و ایشان مبشّر به این ظهور اعظم. در ابن زکریّا و روح ملاحظه نمائید و هر نفسی فی الجملة بصیر باشد از ما نزل فی البیان این بیان لسان رحمن را ادراک می‌نماید و مقبلین الی الله از حروف و

مرايا و اثمار و اغصان و اوراق محسوب اند اگر ثابت باشند والا يرجع النور الى مقره و الملك الى ملكوته و المخلوق الى حده و مقره و البهاء عليكن يا اماء الله...

پ - ذهب و ياقوت قبل از آنکه به درجه کمال برسند ممکن هست که فاسد شوند و بعد از بلوغ امکان راه ندارد

از جمله مسائلی که ملا عبدالرحیم در مکتوب خود ذکر نموده بوده قضیه امکان فساد ذهب و یاقوت پس از وصول به کمال است. معنی این سؤال آن است که اگر افراد انسانی در مراتب عرفان و ایمان خود به کمال رسند چگونه ممکن است در آن مرحله به فساد گرایند و نقض عهد کنند. بنا بر سؤال ملا عبدالرحیم در عالم تکوین (طبیعت) ذهب و یاقوت در حین تکامل خود ممکن است فاسد شوند اما وقتی به کمال رسیدند فساد و تباهی برای آنان ممکن نمی باشد. نتیجه این مطلب آنکه برای حروف عالین و واصلین به کمال ایمانی نیز رجعت به عالم کفر و فساد عقیده ممکن و متصور نیست. جمال قدم در شرح این مطلب چنین می فرماید که این گونه مسائل قبلاً سؤال شده و از قلم اعلی جواب نازل گشته، تفحص نمائید تا شاید به آن فائز گردید. از جمله الواحی که در شرح مسأله تبدیل ذهب و یاقوت در دست است لوح نازله به اعزاز جناب اسم الله المنیر است که در آن چنین می فرماید:

«ان يا رَقَّ المنشور اسمع نداء رَبِّكَ عن شطريته المعمور... منهم من قال ان الحجر يرتقى الى ان يصل الى مقام الياقوت و بعد هذا البلوغ كيف يتغير و استعجب في نفسه لما شهد عجز نفسه عنه كانه تحير في قدرة الله ربه و كان من المريين. قل ان المقصود من الياقوت في النفوس هو ايمانهم بالله و لو كفر بالله اذا تبدل ياقوت ايمانه بالحجر لو اتم من العالمين و من دون ذلك انه لو يريد ان تبدل الياقوت بكل شيء ليقدر بامر المبرم المحكم المتين و انك ضع الياقوت على النار ثم اشهد كيف يتغير لان النار مصلح كل مفسد و مفسد كل مصلح و كذلك من يجعل ياقوت ايمانه على نار النفس و الهوى ليتغير في الحين و هذا من حكمة التي لن يعقلها الا الذين فتح الله ابصارهم و كانوا من المتبصرين...»

و نیز جمال قدم در لوح سراج چنین می فرماید:

«... از جمله شبهات که در این ارض القاء نموده اند اینست که آیا می شود ذهب نحاس شود، قل ای و ربی ولكن عندنا علمه نعلم من نشاء بعلم من لدنا و من كان في ريب فليستل الله ربه بان يشهده و يكون من الموقنين. و در رسیدن نحاس به رتبه ذهبت همان دلیلی است واضح بر عود ذهب به حالت اول لو هم يشعرون. جميع فلزات به وزن و صورت و ماده یکدیگر می رسند

ولكن علمه عندنا فى كتاب مكنون. می گوئیم علم معرضین به این مقام صعود نموده که ادراک نمایند ذهب نحاس می شود آن قدر هم ادراک نموده که تراب می شود این رتبه که مشهود هر ذی شعوری بوده که کلّ از تراب ظاهر و به تراب راجع و تراب در قدر و قیمت ارخص از نحاس است چه که او از اجسام محسوب و نحاس از اجساد و این بسی ظاهر و هویدا است و اگر ناس لایق و بالغ مشاهده می شدند هر آینه در این مقام ذکر بعضی از علوم مستوره الهیه می شد و لكن قضی ما قضی. بر هر ذی بصری مشهود است که حقّ تعالی ذکره بر کلّ شیء قادر بوده و خواهد بود. البتّه اگر بخواهد به مجرّد اراده ای ذهب را به نحاس تبدیل می فرماید و این عجز در موجودات موجود و مشهود و آنّه لهو المقتدر العزیز القادر المحمود...» (مائدة آسمانی، ج ۷، صص ۱۸-۱۹).

و نیز جمال قدم در موضع دیگری از لوح سراج در باره تبدیل یاقوت به بحث پرداخته و گوئی در اشاره به مندرجات لوح ملا عبدالرحیم چنین می فرمایند: «... نفسی مرآت را یاقوت فرض گرفته و بعد سؤال نموده که یاقوت قبل از رتبه او به این مقام تغییر نماید و بعد از بلوغ چگونه تغییر می نماید یعنی مرآت قبل از وصول به این مقام مرآتیت ممکن بوده تبدیل شود و یا تغییر نماید و لكن بعد از بلوغ این مقام چگونه تنزل می نماید...» سپس جمال قدم به تفصیل به شرح و بسط این مطالب پرداخته اند و علاقمندان باید به صفحات ۴۲-۴۴ کتاب مائدة آسمانی جلد هفتم مراجعه فرمایند. جوهر مطلب در این مقام آنکه «... اگر از عالم وهم متصاعد شوی و قلب را از اشاره قولیه مقدّس نمائی تبدیل کلّ شیء را در کلّ حین به کلّ شیء مشاهده نمائی...» (ص ۴۴).

جمال قدم در انتهای لوح ملا عبدالرحیم نیز مجدداً به شرح قضایای مربوط به تغییر ماهیت یاقوت پرداخته اند که شرحی در باره آن در انتهای این مقاله به نظر خوانندگان خواهد رسید.

ت - بلوغ اربعین که اسلام حقیقی باشد

اشاره ملا عبدالرحیم به "اربعین" می تواند ناظر به حدیث نبوی باشد که می فرماید: «من اخلص لله اربعین صباحاً ظهرت له ینایع الحکمة من قلبه علی لسانه». مضمون حدیث به فارسی آنکه هرکس چهل روز با اخلاص و انقطاع به عبادت الهی پردازد خداوند چشمه های علم و حکمت را از قلب و لسانش جاری خواهد فرمود. توجه به این حدیث ظاهراً مبنای اعتکاف و چله نشینی اهل عرفان بوده و آداب و مناسک آن در کتب متصوّفه به تفصیل شرح و بسط یافته است. از جمله می توان به فصل مربوط به شرایط چله نشینی در کتاب کشف الحقایق (صص ۱۳۴-۱۳۵) اثر شیخ عبدالعزیز نسفی مراجعه نمود.^{۱۳} غیر از حدیث فوق قضیه "بلوغ اربعین" ممکن است راجع به آیه «واذ واعدنا موسی اربعین لیلۃ» در سوره بقره (آیه ۵۱) و آیه ۱۴۲ در سوره اعراف باشد که خداوند در باره تکمیل

میقات خود با حضرت موسی می‌فرماید: «و واعدنا موسی ثلاثین لیلة و اتممنها بعشر فتم میقات ربّه اربعین لیلة.» مضمون آیه مبارکه آنکه به موسی وعده سی شب دادیم و بعد با افزایش ده شب دیگر میقات او در چهل شب کامل شد.

قضیه اربعین ممکن است ناظر به حدیث دیگری نیز باشد که می‌فرماید: «خمرت طینه آدم بیدی اربعین صباحاً.» خواجه نصیرالدین طوسی در مقدمه کتاب اخلاق ناصری با نقل و استشهاد به این حدیث از جمله چنین می‌نویسد:

«حمد بی حدّ و مدح بی عدّ لایق حضرت عزّت مالک الملکی باشد که همچنان که در بدو فطرت اولی، و هو الذی یدئ الخلق، که حقایق انواع را از مطالع ابداع بر می‌آورد، هیولای انسان را، که سمّت عالم خلّقی داشت، چهل طور در مدارج استکمال از صورت به صورت و حال به حال بگردانید، که خمرت طینه آدم بیدی اربعین صباحاً، تا چون به نهایت تربیت رسید و اثر حصول شایستگی قبول در وی پدید آمد، خلعت صورت انسانی را، که طراز عالم امری داشت، که و ینزل الروح من امره، به یک دفعه، که و ما امرنا الاّ واحده، بر طریق کن فیکون، کلمح البصر او هو اقرب، در وی پوشانید، تا وجود اوّل او رقم تمامی یافت، و نوبت تکوین به کون ثانی رسید و مستعدّ تحمّل امانت ربّانی گشت، که ثمّ انشأناه خلقاً آخر...»

با توجه به آنچه مذکور شد نجم رازی در مرصاد العباد (طبع طهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶ ه. ش، به اهتمام محمد امین ریاحی، ص ۲۸۲) چنین می‌نویسد:

«... و چون موسی را علیه السّلام استحقاق استماع کلام بی‌واسطه کرامت می‌کردند به خلوت اربعین فرمودند که "و اذ واعدنا موسی اربعین لیلة." و عدد اربعین را خاصّیتی است در استکمال چیزها که اعداد دیگر را نیست. چنانکه در حدیث صحیح آمده است: "انّ خلق احدکم یجمع فی بطن امه اربعین یوماً ثمّ یكون علقه مثل ذلک." الحدیث بتمامه. و خواجه علیه السّلام ظهور چشمه‌های حکمت از دل بر زبان به اختصاص اخلاص "اربعین صباحاً" فرموده است، و حواله کمال تخمیر طینت آدم علیه السّلام به "اربعین صباحاً" کرد، و ازین نوع بسیارست...»

ث - عصمت را هم نقطه اولی جلّ و عزّ بیان فرموده‌اند

قضیه عصمت که در لوح ملا عبدالرحیم مذکور شده در لوح سراج نیز مورد شرح و بسط بیشتر قرار گرفته است. از جمله حضرت بهاءالله در لوح سراج چنین می‌فرمایند:

«... و بعضی الیوم به عصمت بعضی من دون الله قائل شده‌اند چنانچه اهل فرقان من غیر شعور تکلم می‌نمودند و مقصود از عصمت را ابدأ ادراک نموده‌اند. حکم عصمت الیوم محقق می‌شود. هر نفسی که بعد از استماع کلمات الله و ندائه به کلمه بلی موقن شد از اهل عصمت بوده و من دون آن از عصمت خارج چنانچه نقطه بیان روح ما سواه فداه می‌فرمایند مخاطباً للعظیم فأن الامر قد رقت عن الحدودات انت تصفی عباداً حین ما تجلی الله لهم بهم قد عرفوا الله بارئهم و ما صبروا فيه و ما شکوا حتّی اجعلنهم مثل ما جعلت من قبل من الانبیاء و الاوصیاء و الشّهداء و المقرّبین و لعمری لو تحضرن بعدد کلّ شیء لاجعلنّه و لا ینقص عن ملک الله قدر شیء و لا یزید قدر شیء و لکن ترى ینبغی لتلك الدّرجة العصمة الکبریٰ و لم یکن العصمة بما ترى عند النّاس [من] احتیاطاتهم فی دینهم لأنهم حین ما سمعوا نداء الست بریکم ما قالوا بلی و انّ الله لم یقل لاحد الا [بلسان] بمظهر نفسه فی کلّ ظهور. انتهى.

و بعد از این بیان که اصرح کلّ کلمات من قلم الله نازل شده دیگر که می‌تواند برای خود عصمت ثابت نماید الا بعد از تصدیق این امر اعظم افخم. الیوم کلّ ناس فی ایّ رتبه کان از عصمت خارجند مگر آن نفوسی که به این ظهور قدس صمدانی موقن شده‌اند...» (مائدة آسمانی، ج ۷، صص ۴۶-۴۷).

بیان مبارک حضرت ربّ اعلیٰ که در لوح فوق نقل شده در کتاب پنج شأن (ص ۲۷۷) مندرج است.^{۱۴} و نیز حضرت ربّ اعلیٰ در فصل "الاعصم" در کتاب الاسماء می‌فرمایند: «... قل انّ العصمة یامر الله به ان لم یحتجب قلب احد من ذکر الله قدر ما یخطر به ذکر خیره [غیره؟] فاذا أنّه فی کتاب الله لمن المعتمضین...» و نیز در همین فصل از کتاب الاسماء می‌فرمایند: «قل انّ الله لیعصمن من یشاء من عباده بامرّه انه کان عصاماً عاصماً عصیماً قل انما العصمة رضائه فی کلّ شیء افلا تستعصمون قل انّ دون العصمة دون رضائه افلا تتقون».^{۱۵}

ج - در بیان فارسی می‌فرمایند که بسا شجره اثبات که در حین ظهور بعد از شجره نفی محسوب می‌شود

جمال قدم در لوح سراج نیز به همین آیه مبارکه حضرت ربّ اعلیٰ استشهاد فرموده چنین می‌فرمایند: «... آیا نشنیده‌اید که می‌فرماید بسا شجره اثبات که در ظهور بعد از شجره نفی می‌شود...» (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۲۳) و نیز حضرت بهاء الله در کتاب بدیع (صص ۳۷۲-۳۷۳) می‌فرمایند: «... می‌فرماید طور یون در کره اخری عند رشح من ذلک النور المهیمن الحمراء میت و لا شیء می‌شوند. تو تازه ذکر می‌نمائی که چگونه می‌شود مرآت علیّ زعم تو باطل شود و یا ثمره ساقط گردد. منصوص است که بسا شجره اثبات که در ظهور بعد به اعراض از شجره نفی می‌شود...»

بیان جمال قدم در آثار فوق ناظر به این قبیل عبارات در بیان فارسی است که حضرت ربّ اعلیٰ می‌فرمایند: «... یوم ظهور من یظهره الله که هر کس به سوی او راجع شد بعث او در علّیین و در ظلّ شجره اثبات می‌گردد و الاّ بعث آن در دون علّیین و داخل شجره نفی می‌گردد...» (بیان فارسی، واحد دوم، باب یازدهم).

چ - یولد بالفارس

در این قسمت از لوح مبارک جمال قدم به بعضی از آراء محیی الدّین در باره ظهور قائم اشاره فرموده‌اند. مقصود از محیی الدّین، محیی الدّین ابن عربی است و نظری که در باره تولّد قائم از فارس از او نقل شده در کتاب عنقاء مغرب او به صورت «هو من العجم لا من العرب» مذکور گشته است. برای ملاحظه شرح حال ابن عربی و اقوالی که از او در آثار بهائی و بابی نقل گشته به مقاله این عبد که تحت عنوان «آراء ابن عربی در آثار بهائی» در محبوب عالم (صص ۱۳۹-۱۵۷) انتشار یافته مراجعه فرمائید.^{۱۶}

حضرت بهاء الله در یکی از الواح مبارکه که در مجموعه اقتدارات (ص ۲۴۴) به طبع رسیده از جمله چنین می‌فرمایند:

«... به عین بصیرت مشاهده کنید هزار سال او ازید جمیع فرق اثنی عشریه نفس موهومی را که اصلاً موجود نبوده مع عیال و اطفال موهومه در مدائن موهومه محلّ معین نمودند و ساجد او بودند و اگر نفسی انکار او می‌نمود فتوای قتل می‌دادند، الاّ انهم من عبدة الاوهام فی کتاب ربّک العلیم الخیر و بعد از تولّد نقطه در ارض معروفه نزد صاحبان بصیرت واضح شد که آنچه در دست قوم بوده کلّ باطل و بی‌معنی بوده. همین قسم در جمیع مطالبی که نزد آن قوم است مشاهده کنید. انّی لا احبّ ان اخرق بعض الاحجاب...»

ح - فی الفارسی الحسب الرضیّ

مقصود از شلمغانی که ابیاتی از او نقل فرموده‌اند ابو جعفر محمد بن علی از مردم قریه شلمغان از قراء واسط در عراق است. شلمغانی را ابن العزافر و پیروان او را عزافریه می‌خوانده‌اند. عبّاس اقبال آشتیانی در کتاب خاندان نوبختی شرحی از احوال و افکار و آثار شلمغانی به رشته تحریر درآورده است (صص ۲۲۲-۲۳۸).^{۱۷} بر اساس مندرجات این کتاب شلمغانی در عصر خود یکی از علمای برجسته شیعه امامیه در بغداد بوده و مقامی والا داشته و آثارش مورد رجوع و استفاده امامیه بوده است. شلمغانی از جمله کسانی است که در سال‌های ۳۰۴-۳۱۱ ه‍.ق (۹۱۶-۹۲۳ م) به مخالفت با حسین بن روح پرداخت و کسانی که به تدریج زعامت او را گردن نهادند به عزافریه یا شلمغانیه

مشهور شدند. شلمغانی را در سال ۳۲۲ ه‍.ق (۹۳۴ م) مقتول ساخته جسدش را سوزاندند و خاکستر آن را به دجله ریختند. شلمغانی را تألیفات متعدّد است اما کتابی که حاوی اصول عقاید و افکار مذهبی اوست الحاشیة السادسة نام دارد. برای اطلاع از جزئیات بیشتر در باره شلمغانی و منابع مطالعه حیات و افکار او به فرهنگ فرق اسلامی (صص ۲۵۷-۲۶۳) مراجعه فرمائید.^{۱۸} ابیاتی که جمال قدم از شلمغانی در لوح ملاً عبدالرحیم نقل فرموده‌اند به نقل از کتاب خاندان نوبختی (ص ۲۲۹) به شرح ذیل است:

یا لاعتاً للضدّ من عدی	ما الضدّ الا ظاهر الولی
و الحمد للمهیمن الوفی	لست علی حالٍ کحمائی
و لا حجامی و لا جعدی	قد فقت من قولی علی الفهدی
نعم و جاوزت مدى العیدی	فوق عظیم لیس بالمجوسی
لأنه الفرد بلا کیفی	متحد بكلّ اوحدی
مخالط النوری و الظلمی	یا طالباً من بیت هاشمی
و جاحداً من بیت کسروی	قد غاب فی نسبة اعجمی
فی الفارسی الحساب الرضی	کما التوی فی العرب من لوی

در کتاب خاندان نوبختی اشعار فوق به "یکی از شعرای عزاقریه" منسوب گردیده است. جناب ابوالفضائل در رساله‌ای که در نیویورک در باره شجره‌نامه جمال قدم مرقوم فرموده‌اند از جمله چنین نوشته‌اند که:

«... این فانی در ایّامی که مقیم طهران بود بین بعضی از دوستان در تفسیر شعر ابی عبدالله شلمغانی

گفتگوئی واقع شد و آن شعر اینست:

یا طالباً من بیت هاشمی	و جاحداً من بیت کسروی
قد غاب فی نسبة اعجمی	فی الفارسی الحساب الرضی

و این شلمغانی در سنه ۳۲۲ هجری در بغداد به امر ابن مقله که از مشاهیر وزرای بنی عباس بود کشته شد. خلاصه بعضی شعر مذکور را بشارت ظهور نقطه اولی جلّ ذکره الاعلی دانستند زیرا لفظ فارسی را که در شعر واقع است مساوق لفظ شیرازی گرفتند و بعضی دیگر آن را بشارت ظهور جمال اقدس ابهی جلّت عظمت دانستند چه که شلمغانی منکر شده که ظهور حضرت موعود از بنی هاشم باشد و به صراحت خبر داده که آن نور ابهی و طلعت نورا از بیت کسری طالع شود. پس ثابت است که مقصود بشارت ظهور جمال قدم است نه حضرت باب اعظم...»^{۱۹}

نقل تمام رساله حضرت ابوالفضائل در این مقام میسر نیست و لذا خوانندگان علاقمند باید به متن رساله مزبور که در کتاب رسائل و رقائم (صص ۴۱-۴۷) به طبع رسیده است مراجعه فرمایند.

در صفحات ۱۷۷ و ۲۰۲ مجموعه‌ای که تحت عنوان "نوشته‌جات و آثار اصحاب اولیه امر اعلیٰ که در اثبات امر بدیع نوشته‌اند" به وسیلهٔ لجنة ملی محفظة آثار امری در سنه ۱۳۳۳ بدیع تحت شماره ۸۰ در ایران نشر شده از جمله چنین آمده است:

«... عن ابی عبدالله علیه السّلام أنّ للقاء غیبتان احديهما طویلة و الاخرى قصيرة، فالاولی يعلم بمكانه فيها خاصّة من شيعته و الاخری لا يعلم بمكانه فيها الا خاصّة موالیه فی دینه و نقل صاحب العوالم عن شاعر ينسبه الى السّلمغانیة أنّه يقول يا طالباً من بیت هاشمی و جاحداً من بیت کسروی، قد غاب فی نسبة اعجمی فی الفارسی الحساب الرضی...»

در باره شلمغانی و ابیات او و نظری که جناب ابوالفضائل ارائه فرموده‌اند جناب روح‌الله مهرباخانی تحقیقات جامعی نموده‌اند که نتایج آن در کتاب مقام شعر در ادیان درج گشته و در طی سه مقاله در مجله آهنگ بدیع (سال پنجم، ۱۰۷ بدیع، شماره‌های ۵، ۶ و ۷) انتشار یافته است. طالبین مطالعه این تحقیقات می‌توانند به دو مأخذ فوق مراجعه فرمایند. حضرت عبدالبهاء در لوح جناب آقا مرتضی ملازاده تبریزی در باره شلمغانی چنین می‌فرمایند:

هو الابهی

اینها الناظم النّثر، لله درک من اقتباس ادقّ المعانی و تنظیمة اشعاراً کالدّر الغوالی و نثراً کعقود الالکی مرحی مرحی بک ایها المبلّغ الرّوحانی بما ایدک النّفس الرّحمانی. انّ عبدالله السّلمغانی قد نطق بابدع المعانی و صریح الخبر بظهور نیر السّاطع من الافق الایرانی ولكنّ الظّالمین و الهزلة و الرّذلة الخذلة هدروا دمه و نسبوا الیه البهتان العظیم و قتلوه بظلم عظیم ولكنّ الله برّئه من البهتان و قدر له الرّوح و الرّیحان و الآن هو فی نعيم مقيم و مقام کریم زاد الله درجته فی عالم البقاء و انعم علیه بالنّعم و الآلاء. و علیک البهاء الابهی. ۲۰ شعبان ۱۳۳۹، عکّا، بهجی. عبدالبهاء عباس.

خ - امروز حکم ایمان در او می‌فرمودم

بیانی که جمال قدم از توقیع حضرت ربّ اعلیٰ خطاب به "جناب آقا سید یحیی" نقل فرموده‌اند در لوح سراج نیز به شرح ذیل آمده است:

«... در توقیع وحید اکبر و رقاء بقاء به ابداع نعمات تغنی فرموده فیا روحاً لمن یسمع و یكون فی آیات الله لمن المتفکرین بیانہ عزّ بیانہ فو الذی خلق الحبة و بری النّسمة لو ایقت بانک يوم ظهوره لا تؤمن به لارفعت عنک حکم الايمان فی ذلک الظّهور لانک ما خلقت الاله ولو علمت انّ احداً من النّصارى يؤمن به لجعلته قرّة عینای و حکمت علیه بالایمان فی ذلک الظّهور من دون

ان اشهد عليه من شيء. انتهى. می فرماید قسم به مقتدری که شکافت حبه قلوب را و خلق فرمود انسان را که اگر موقن بودم که تو در ظهور بعد ایمان نمی آوری به آن مشرق آفتاب حقیقت هر آینه مرتفع می نمودم از تو حکم ایمان را در این ظهور چه که تو خلق نشده ای مگر از برای عرفان آن شمس سماء ایقان و هرگاه بدانم یکی از نصاری موقن می شود به عرفان آن جمال رحمن و ایمان به او هر آینه می گردانیدم او را قره چشم های خود و حکم می نمودم بر او در این ظهور به ایمان من دون اینکه ملحوظ شود از او امری. حال ای اهل بصر، ملاحظه نمائید که امرالله چه مقدار الطف و ارق بوده و رحمت منبسطه الهیه چگونه کل وجود را احاطه فرموده که در باره نفسی از نصاری که الیوم کافر و مشرک است به مجرّد ایمان در ظهور بعد آن سدره الهی او را به الطف و ارق اعضای مبارک خود نسبت داده و منسوب ساخته اند و مع ذلک این همج رعاع ارض در چه رتبه واقف و ناظرند...» (مائدة آسمانی، ج ۷، صص ۶۵-۶۶).

متن توقیع آقا سید یحیی که به توقیع ملا باقر حرف حی نیز معروف می باشد در ده صفحه به صورت ضمیمه در انتهای کتاب کشف الغطاء به طبع رسیده است.

د - قد کان عزیزاً و حکیماً

بیانی که جمال اقدس ابهی از احسن القصص نقل فرموده اند در لوح سراج نیز به شرح ذیل آمده است:

«... و همچنین می فرمایند قوله عزّ شأنه ولقد خلق الله فی حول ذلك الباب بحوراً من ماء الاکسیر محمراً باللّذهن الوجود و حیوان بالثمرة المقصود و قدر الله له سفناً من یاقوتة الرّطبة الحمراء و لا یرکب فیها الا اهل البهاء باذن الله العلیّ و هو الله قد کان عزیزاً و حکیماً. حال سفن یاقوتة رطبة حمرا بر بحر کبریا جاری و ساری است. ای اهل بهاء، منقطع از ما سوی الله شده در فلک احدیه و سفینه عزّ باقیه در آئید و راکب شوید که هر نفسی که تمسک جست به این فلک عند الله از اهل اثبات و نجات و علّیین و رضوان مذکور و هر که تخلف نمود از اهل نار و هلاک و سجّیین و هاویه محسوب. زینهار دین را به دینار مدهید و یوسف عزّ احدیه را به آلاء دنیا و آخرت مبادله ننمائید. عن قریب آنچه مشهود مفقود خواهید دید. پس به کمال جهد و اجتهاد به ظلّ ربّ الایجاد بشتابید که مکمن امنی جز ظلّش نبوده و نخواهد بود...» (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۹۵).

عبارت منقول از احسن القصص در لوح ملا عبدالرحیم و لوح سراج مأخوذ از فصل ۵۷ کتاب احسن القصص است. فقراتی از این فصل در صفحه ۳۸-۳۹ کتاب منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی به طبع رسیده است.^{۲۰}

ذ - كان من المشركين فى الواح الله من قلم القدس مكتوباً

عبارت «اللهم العن أول ظالم ظلم نقطة الأولى...» در الواح متعدّد جمال قدم مذکور گشته است. از جمله در لوح سراج می‌فرمایند:

«... فوالله الذى لا اله الا هو كه خود اين نفوس معرضه نزد اعجام نسبت دون ايمان به سدره رحمن داده‌اند و عند اهل سنّه و جماعت نسبت رفض. حال نفسى خالصاً لله يبايد صدق و كذب را معلوم نمايد و ميزان حقّ و باطل را به صدق و كذب همين قول قرار مى‌دهيم. اذا ينادى لسان القدم من عرشه الاعظم و يقول لعن الله اول ظالم ظلم نقطة الاولى فى ظهوره الاخرى و كفر بآياته و حارب بنفسه و جادل بسلطانه و اشرك بذاته و الحد كلماته و اعرض عن جماله و كان من المشركين فى الواح الله من قلم القدس مكتوباً...» (مائدة آسمانى، ج ۷، ص ۷۸).

و نیز در لوحی که از لسان میرزا آقا جان خادم الله خطاب به جواد عزّ صدور یافته چنین مذکور است: «مکتوب آن جناب که به ذکر ربّ الارباب مطرّز بود واصل و تمام بهجت و سرور روی نمود... قلم از مکر و خدعه و کذب این قوم عاجز شده لذا ذکر نمی‌نمایم که چه وارد گشته. اللهم العن أول ظالم ظلم نقطة الاولى فى كزة الاخرى على اسمه الابهي و انكر حقه و كفر آياته و جاحد معه و افترى عليه...»

و نیز در لوح جناب اسم الله المنير چنین مذکور است:

«ان يا رَقَّ المنشور اسمع نداء ربك عن شطر بيته المعمور... اگر اراده شود امور وارده ذکر شود ابدأ ممکن نه. این قدر معلوم بوده که چنانچه سازج قدس و صرف حقّ ظاهر و لائح شده همان قسم جوهر کذب و شقا و بغی و فحشا و کذب و عناد مشهود. فلعنة الله على من ظلم نقطة الاولى فى ظهوره الاخرى و حارب به ثم افترى عليه...»

عبارات «اللهم العن أول ظالم...» در انتهای لوح ملّا عبدالرحیم نیز مجدداً آمده است.

ر - انشاء الله به زیارت آن مشرّف خواهید شد

ذکر شبان و رمه در لوح سراج نیز آمده است. جمال قدم در این لوح می‌فرمایند:

«... حال امر به مقامی رسیده که سازج روحی که اگر محلّ خطاب ابهی کلمات عالمین واقع شود خود را محزون مشاهده می‌نماید باید به استماع ادنی کلمات مشغول شود که چگونه می‌شود ذنب راعی اغنام شود. بگو ای فقیر بی‌صبر، اولاً راعی را نشناخته‌ای و ثانیاً سال‌ها ذناب راعی شما بوده چنانچه بعد از ظهور نیر الهی از افق سماء معنوی ادراک نموده‌اید که متابعت قومی

می نمودید که صد هزار مرتبه ذنب از آن نفوس عند الله ارجح بوده چه که به فتوای آن ذناب مظهر رب الارباب به تمام ظلم شهید شد. لعنة الله عليهم و علی اتباعهم و اگر بگوئی قبل از ظهور متابعت آن قوم مجری و عند الله مقبول بود و بعد از ظهور و توقّف این قوم در امر الهی از نار محسوب شده اند حال هم در این ظهور قدس صمدانی همان حکم را جاری کن. بشنوید نصیح الهی را و قلب را از اشارات کلمات اهل حجبات مطهر سازید...» (مائده آسمانی، ج ۷، صص ۷۱-۷۲).

ز - یوم تبلی السرائر

آیه شماره ۹ در سوره طارق (۸۶) در قرآن مجید است. مفهوم آیه آنکه روزی است که اسرار باطنی آشکار می شود. بسیاری از مفسرین قرآن این آیه را در وصف روز قیامت دانسته اند یعنی در روز قیامت هر چه پوشیده و پنهان است آشکار می گردد.

ژ - رساله مبارکه خال

مقصود از رساله مبارکه خال کتاب مستطاب ایقان است که جمال قدم آن را در جواب اسئله دانی حضرت ربّ اعلیٰ جناب حاجی میرزا سید محمد در سنه ۱۲۷۹ هـ ق / ۱۸۶۲ م در بغداد مرقوم فرمودند. کیفیت نزول کتاب مستطاب ایقان به تفصیل در لوح جمال اقدس ابهی مذکور شده و متن آن لوح در پاورقی مقدمه کتاب ایقان طبع جدید (لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار، ۱۹۹۸ م) به طبع رسیده است.

س - تتمه بیان فارسی را به زعم خود نوشته اند

اشاره جمال قدم به کتاب موسوم به تتمه البیان است که میرزا یحیی ازل آن را به زعم خود برای تکمیل و تمیم کتاب بیان به رشته تحریر درآورده است.

طرح کتاب بیان بر این مبنا استوار بوده است که شامل ۱۹ واحد و هر واحد آن شامل ۱۹ باب باشد یعنی معادل عدد "کلّ شیء" ($۱۹ \times ۱۹ = ۳۶۱$). اما عملاً از قلم حضرت ربّ اعلیٰ یازده واحد (۲۰۹ باب) کتاب بیان عربی صدور یافت و ۱۶۲ باب از کتاب بیان فارسی، یعنی تا آخر باب دهم از واحد نهم.

بعد میرزا یحیی ازل دو واحد و نه باب دیگر (مجموعاً ۴۷ باب) مرقوم نموده که تحت عنوان "متمم بیان" از روی خط او در ۱۵۶ صفحه طبع و انتشار یافته است. تاریخ این کتاب سنه ۱۳۱۳ هـ ق مطابق سنه ۴۷ بدیع است. به این ترتیب به زعم ازلیه بیان فارسی تکمیل شده و به حد بیان عربی

ش - قهوه و قلیان میل می‌فرمایند

مطلبی که ملا عبدالرحیم در نامه خود مطرح نموده راجع به پرهیز از شرب دخان به عنوان یکی از شعائر سبعة اهل بیان است که علی‌رغم وجود این مطلب در آن شعائر چگونه جمال قدم به شرب دخان می‌پرداخته‌اند. این قبیل مطالب و اعتراضات از جمله اهم مسائل مطروحه در بین اهل بیان در دوره ادرنه بوده است. چنانچه ملا محمد جعفر نراقی ازلی نیز که در سال ۱۲۸۴ هـ ق / ۱۸۶۷ م رساله تذکرة الغافلین را به رشته تحریر درآورده از جمله اعتراضاتش این بوده است که جمال قدم شعائر و احکام بیان را نسخ فرموده‌اند و به صرف دخان و پیاز و قهوه پرداخته‌اند و از شلمغانی و محیی الدین ابن عربی تمجید نموده‌اند و مقصودش از طرح جمیع این نکات آن است که جمال اقدس ابهی بر خلاف شعائر حضرت ربّ اعلی قیام نموده‌اند و به نسخ و هدم معتقدات بیانی پرداخته‌اند. واضح است که این شبهات و اعتراضات بر اساس منطق صریح و مکرر آثار حضرت ربّ اعلی مخصوصاً مندرجات کتاب بیان به کلی بی‌اساس و خالی از هر نوع اعتبار مذهبی و منطقی است زیرا در سراسر بیان به کرات و مراتب به این مطالب تصریح شده است که «هر کس به من یتظهره الله ایمان آورد و ایمان به آنچه او امر فرموده آورد ایمان آورده است به خداوند از اولی که برای او اول نیست و در ظلّ رضای خداوند بیرون آمده به کلّ رضای او در هر ظهوری و هر کس ایمان به او نیاورد اگرچه در کلّ عوالم در ایمان و رضای خداوند بوده کلّ هباء منثوراً می‌گردد کانه ما امن بالله طرفه عین...» (باب ۱۵ از واحد سوّم بیان فارسی).

جمال قدم در رضوان الاقرار با توجه به قضیه نهی شرب دخان که به عنوان حفظ شعائر بایه از طرف میرزا یحیی ترویج می‌شده است چنین می‌فرمایند: «... انّ الذی اعرض عن الله و استکبر بآياته [میرزا یحیی ازل] ینهی الناس عن اکل البصل و شرب الدخان قل فانصف یا عبد [أ] ارتکاب هذین اعظم عند الله ام اعراضک علی الله الذی خلقک بقول من عنده اذا فانصفوا یا ملأ العارفين...» (آثار قلم اعلی، ج ۴، طبع ۱۳۳ ب، ص ۱۸۶).

ص - اقتربت الساعة و انشق القمر

خداوند در ابتدای سوره قمر (۵۴) در قرآن مجید می‌فرماید: «اقتربت الساعة و انشق القمر». مفهوم آیه آنکه آن ساعت یا یوم قیامت نزدیک گردید و ماه شکافته شد.

جمال قدم با توجه به مندرجات لوح ملا عبدالرحیم در لوح سراج چنین می‌فرماید:

«... همچنین نفسی از عدد آیه منزله اقتربت الساعة و انشق القمر سؤال نموده. بگو ان یا ایها الناظر

الى الكلمات، عدد را بگذار و به خود آیه ملاحظه نما و اگر اليوم کل من فی السموات و الارض به این آیه مبارکه ناظر شوند و در معانی مستوره آن تفکر نمایند جمیع را کفایت نماید چه که امروز شمس باطن از افق ظاهر آیه اشراق فرموده و سیفی است قاطع در رد نفوسی که غیر الله را ولیّ اخذ نموده‌اند و معنی این آیه تا این ظهور منیع ظاهر نشده چه که در حین ظهور نقطه اولی ولیّ ای علیّ زعم ناس نبوده تا منشق شود بلکه علما بوده‌اند و تعبیر از علما به نجوم شده و از ولیّ به قمر و از نبیّ به شمس. اینست که در این ظهور شمس از افق الله مشرق و قمر وهم منشق شده. اذ قل فتبارک الله اقدر الاقدرین. حال در این آیه منزله تفکر نمائید و انصاف دهید و لا تکنوا من الذینهم یعرفون نعمة الله ثم ینکرون...» (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۴۵).

ض - دیگر در آیه تبيضُ الوجوه ذکر شده بود

خداوند در آیه ۱۰۶ سوره آل عمران (۳) می‌فرماید: «يوم تبيضُ وجوه و تسود وجوه فاما الذين اسودت وجوههم اكفرتم بعد ايمانكم فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون.» مفهوم آیه آنکه روزی فرا خواهد رسید که گروهی روسفید و گروهی روسیاه خواهند شد و سیاه‌رویان مورد نکوهش قرار خواهند گرفت که پس از ایمان چرا کافر شدید و حال عذاب کفر و عصیان خود را بچشید.

ط - سنین شداد

چنانچه در لوح ملا عبدالرحیم تصریح شده اول طلوع جمال قدم در سنه تسع یعنی ۱۲۶۹ هـ ق / ۱۸۵۲ م واقع شد که مصادف با اظهار امر خفی جمال قدم در سیاه چال طهران بود. بعد سنه هشتاد سنه ظهور واقع شد. مقصود از سنه هشتاد سنه ۱۲۸۰ هـ ق / ۱۸۶۳ م است. در ایام رضوان سنه ۱۲۷۹ هـ ق / ۲۲ اپریل - ۳ ماه می ۱۸۶۳ م اظهار امر جمال قدم در باغ رضوان اتفاق افتاد و متعاقب آن در سنه هشتاد «به تمام ظهور و غلبه و قدرت ظاهر شدند.»

سنوات سبعة بعد یعنی از ۱۲۸۱ هـ ق تا ۱۲۸۷ هـ ق (۱۸۶۴-۱۸۷۰ م) بنا به فرموده جمال قدم "سنین شداد" است، و «در هشتاد و هشت وجه مبيضین خالصاً لله و منقطعاً عن دونهن و غالباً علی اعداء الله مشهود خواهند شد.»

با توجه به توضیح فوق که از لوح مبارک استخراج گشته سنین شداد عبارت از سنین اقامت در ادرنه و دوسال اول اقامت در عکا است.

غیر از مفهوم خاص سنین شداد در لوح ملا عبدالرحیم سنه شداد و سنین شداد در آثار مبارکه به سنه صعود جمال قدم و سنین جنگ اول جهانی هم اطلاق گردیده است. برای ملاحظه نصوص

مبارکه در باره این مطلب به اسرار الآثار (ج ۴، صص ۱۹۲-۱۹۴)^{۲۱} و کتاب رجیق مختوم (ج ۱، صص ۷۲۵-۷۲۶)^{۲۲} مراجعه فرمائید.

درک وسیع اشاره جمال قدم به وقایع سال ۱۲۸۸ هـ ق و تحولاتی که در آن حاصل خواهد شد محتاج به تحقیق و تبیی جداگانه است اما آنچه در جریان این سال در عکّا اتفاق افتاده اوج گیری و تشدید مصائب و آلام و مظالم وارده از اعوان میرزا یحیی ازل و قیام جمعی از اهل بهاء در ذی قعدۀ سنۀ ۱۲۸۸ هـ ق (ژانویۀ ۱۸۷۲ م) به محو و اضمحلال این نفوس شریرۀ فاسده است که شرح آن را مفصلاً حضرت ولیّ امرالله در کتاب قرن بدیع (صص ۳۸۰-۳۸۵) مرقوم فرموده اند. پس از اتمام این واقعه هائلۀ خطیره در شرح فتوح و انتصارات حاصله حضرت ولیّ امرالله چنین می فرمایند:

«... این اوضاع و احوال به همین منوال ادامه داشت و جام بلایا سرشار و خطرات عظیمه از هر جهت وجود مبارک و طائفین حول را احاطه نموده بود که صاعقه غیرت الهی بدرخشید و اراده قاطعه رحمانیه بر تخفیف شدائد و ظهور عزّت و عظمت امرالله تعلّق گرفت. ابواب رخاء به تدریج مفتوح شد و اسباب هنا اندک اندک مهیا گردید و در جریان امور تحولاتی رخ گشود که به مراتب از تطوّرات ایام اخیر اقامت هیکل اقدس در مدینه الله بارزتر و آثار عظیمه جلیله اش مشهورتر و لایح تر بود.

توجه تدریجی اهالی از وضع و شریف به بی گناهی حضرت بهاء الله، نفوذ آرام و مستمرّ تعالیم آن وجود اقدس در قلوب نفوس، با وجود سرسختی و بی علاقه فطری و غریزی آنان، انتصاب حکومتی جدید به نام احمد توفیق بیک با رأی صائب و خصائل و ملکات ممدوحه به جای پاشای سابق که افکارش نسبت به امر الهی و اصحاب به کلی مشوب شده بود، مساعی و مجهودات انقطاع ناپذیر حضرت عبدالهء که اکنون در ریعان شباب مراتب استعداد و لیاقت ذاتیه خویش را در صیانت امرالله و دفاع و حمایت از پدر بزرگوارش در طئی معاشرت و تماس با طبقات مختلفه اهالی از اعالی و ادانی به منصّه ظهور رسانید و بالاخره برکناری و تغییر ناگهانی عمّال و مأمورینی که در تمديد دوره حبس اصحاب بی گناه دخالت داشتند، همه این امور به تقدیرات الهی و حکم بالغه سبحانی راه را برای یک تحول و تغییر عظیم در شؤون حیاتیه امرالله صاف و هموار می کرد، تحول و تغییری که اثرات آن پیوسته ملازم با دوره تبعید حضرت بهاء الله در عکّا شمرده شده و از صفحات تاریخ آن ایام هرگز انفکاک نیافته و نخواهد یافت...» (کتاب قرن بدیع، صص ۳۸۴-۳۸۵).

ظ - خوار و لیانی

مقصود از خوار و لیانی ملا جواد برغانی است که از بزرگان شیخیه در قزوین بود و چون ندای حضرت ربّ اعلیٰ منتشر شد به کربلا و سپس شیراز سفر نموده و هنگامی که مقام باییت به ملا حسین بشروئی تفویض گشت و ملقب به باب الباب گردید تزلزل و فتور در ملا جواد حاصل شد و به معارضه با حضرت ربّ اعلیٰ قیام نمود. از جمله در مراجعت به قزوین رساله‌ای در ردّ حضرت باب نوشت و در آثار آن حضرت او و اتباعش به سامری و عجل تسمیه شده‌اند. حضرت ربّ اعلیٰ از جمله در یکی از توابع مبارکه در باره او و رساله‌اش چنین می‌فرماید: «... اعلم انّ جواد القزوينی کتب فی کتابه الاعجمی الذی کتبه من صدر السجین کلمات باطله منها اختبار الحجة فاعوذ بالله من حمقه...» (ظهور الحق، ج ۳، ص ۲۷۴).

کلمه خوار البته به معنی صدای گاو است و لیان نام دهی از دهات اطراف برغان در حوالی شهر کرج می‌باشد.

ع - ملا محمد تقی هروی

ملا محمد تقی هروی در اصفهان به حضور حضرت ربّ اعلیٰ تشرف حاصل نموده منجذب و مشتعل گشت و استدعا نمود که رساله فروع عدلیه را به فارسی ترجمه نماید و اذن این اقدام نیز داده شد اما بنا بر قول نبیل زرنندی: «... کار خود را به انجام نرسانید زیرا ناگهان خوف شدید بر او مستولی گشت و از جرگه اهل ایمان کناره گرفت...» (مطالع الانوار، طبع ۱۱۷ بدیع، ص ۱۹۸).

غ - ملا عبدالعلی

مقصود ملا عبدالعلی هراتی است که در سال ۱۲۶۱ هـ ق / ۱۸۴۵ م در شیراز به حضور حضرت ربّ اعلیٰ فائز شد ولی بعداً تزلزل یافته در جرگه اتباع حاجی محمد کریم خان کرمانی درآمد.

ف - میرزا ابراهیم شیرازی

میرزا ابراهیم شیرازی از مؤمنین اولیه حضرت باب بود اما بعد اعراض نموده به حاجی محمد کریم خان کرمانی پیوست. حضرت ربّ اعلیٰ در حقّ ملا جواد و ملا عبدالعلی و میرزا ابراهیم شیرازی در یکی از توابع مبارکه چنین می‌فرماید: «... ثمّ انظر الثلاثة المنکرة (ملا جواد، ملا عبدالعلی، میرزا ابراهیم) و مقالاتهم و امارات کذبهم ثمّ ایقن بوعد الله و اخذه و کذلک نجزی الظالمین...» (ظهور الحق، ج ۳، ص ۲۷۴).

ق - بلعام... از جمله مشرکین محسوب شد

عین مطالبی که در باره بلعام در لوح ملا عبدالرحیم آمده است در لوح سراج نیز به شرح ذیل مذکور است:

«... و از جمیع گذشته آیا حکایت بلعام که در کتب الهی مستور [کذا، مسطور صحیح است] است نشنیده‌اند که با آنکه یکی از اوصیای انبیای قبل بوده و جمیع اهل اقطار عالم خدمتش را فرض می‌شمردند و طاعتش را اطاعت الله می‌دانستند و اشتها اسمش جمیع دیار را احاطه نموده بود و چون جمال کلیم از افق عزّ تسلیم ظاهر شد به معارضه آن جمال احدیه قیام نمود...» (مائده آسمانی، ج ۷، صص ۶۶-۶۷).

و نیز جمال قدم در باره بلعام در لوحی دیگر چنین می‌فرماید:

«... قل انا خلقنا البلعام من قبل بقبضة من الطين ثم البسناه قميص الاسماء بحيث اشتهرنا اسمه بين عبادنا المقربين و ارفعنا ذكره الى مقام الذي كان ان يذكره الناس في اكثر الديار و احاطته امطار الفضل من سحب امرنا المبرم العزيز القدير. فلما قضت ايام بعثنا بعده الكلیم بايات بينات و ارسلناه الى بلده اذا انكره و غرته الرئاسة الى ان حارب بالذي بحرف منه خلق السموات و ما دونها و الارضين و ما عليها و جعلناه مظهر نفسی العلیم الحکیم...» (آثار قلم اعلیٰ، ج ۷، صص ۱۵۷-۱۵۸).

حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح مبارکه در باره بلعام و همه مظاهر نفی که در مقابل مظاهر مقدسه الهیه قد علم نموده‌اند چنین می‌فرماید:

«الهی الهی هذا عبدك الذي استخلصته لباب احديتك... این علم مبین را جمال قدیم بلند فرمود، منکوس نگردد و این شمع را ید عنایت به دهن حکمت روشن نمود، خاموش نشود. بگو ای بی‌چارگان، بلعام باعور چه سروری یافت و قیافا چه عطا دید و ابولهب و ابو جهل چه اجر عمل دیدند و ائیم زنیم چه فوز عظیم جست و یحیی چه حیاتی یافت؟ عن قریب شما نیز در همان حفره‌ها مقرّ و مأوی خواهید یافت. شداد بیداد چه کرد؟ نمرود عنود چه از دستش برآمد؟ فرعون بی‌عون چه ظفری یافت؟ کافر منحوس چه سعادت جست و تقی شقی چه غلبه حاصل نمود و حال آنکه با چتر و علم و خیل و حشم مقاومت امرالله خواستند و با لشکر خونخوار منازعه و مهاجمه بر ابرار نمودند، عاقبت خائب و خاسر گشتند. شما ای صبیان، با این عنق منکسره چه خواهید کرد؟ ع ع.»

بلعم ابن باعور زاهدی مستجاب الدعوه بود اما حضرت موسی و قوم او را نفرین نموده به فرعونیان پیوست و لذا ایمان و تقوا از او سلب شد. برای ملاحظه شرح مطالب مربوط به بلعام به

فرهنگ اساطیر (صص ۱۲۷-۱۲۸) ۲۳ و نیز ابواب ۲۲-۲۴ سفر اعداد در کتاب عهد عتیق مراجعه فرمائید. جمال قدم در کتاب بدیع (ص ۳۳۷) می‌فرمایند: «... دیگر از بلعم باعور اطلاع نداری که بسیار از رئیس شما [میرزا یحیی ازل] مشهور تر بود. ولایتش که مسلم بوده مع ذلک بعد از ظهور شمس کلیم من افق ربّک الرحمن الرحیم فعل ما فعل و بذلک بدل الله نوره بالنار و انه لعلی کل شیء قدیر...»

ک - یهودای اسخریوطی ... حضرت عیسی را به دست یهود داد که تفصیل آن در اصل کتاب منصوص است

ذکر یهودای اسخریوطی در لوح سراج نیز به میان آمده است. جمال قدم در این لوح می‌فرمایند: «... همچنین یهودای اسخریوطی که از حروف اثنی عشر انجیل بود حضرت روح را به ید یهود تسلیم نمود...» (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۶۷). ماجرای یهودای اسخریوطی و تسلیم حضرت مسیح به دست یهود در فصل ۲۶ کتاب انجیل متی مندرج است.

گ - شیطان که معلّم ملکوت بود... به یک استکبار از فجّار محسوب و از کفّار مذکور

ذکر شیطان با عبارات مشابه مندرج در لوح ملاً عبدالرحیم در لوح سراج نیز به شرح ذیل مذکور گردیده است: «... در شیطان تفکر نما که معلّم ملکوت بوده در ملاً اعلی و در مدائن اسماء به اسماء حسنی معروف و بعد به اعراض از اعلی رفیق اعلی به ادنی ارض سفلی مقرر گرفته کذلک یفعل ربّک ما یشاء ان انت من الموقنین...» (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۱۹).

ذکر شیطان در الواح عدیده جمال قدم آمده است. از جمله در یکی از الواح نازله به اعزاز جناب رضی الزّوج جمال قدم چنین می‌فرمایند: «... انّ الله قد ارفعه [شیطان] و سمّاه فی کلّ سماء باسم من الاسماء و انه لما شهد علو نفسه و اقتداره استکبر علی الله و کان من المشرکین کما انا ارفعنا احداً من العباد لئلا یطلع احد بمخزن علم الله و مکمن لآئی حکمته انه لما شهد علوه و ارتفاع ذکره استکبر علینا علی شأن لن یقدر ان یذکره الذاکرون...» برای ملاحظه سایر نصوص مبارکه در باره شیطان به ذیل "شیطان" در کتاب ریحی مخوم (ج ۲، صص ۷۵-۷۸) مراجعه فرمائید. قضایای مربوط به شیطان در اعتقادات مذهبی و عرفانی اهل ادیان در ذیل "ابلیس" در فرهنگ اساطیر به تفصیل آمده است.

ل - استدلالیّه جناب شیخ کاظم

اشاره جمال قدم به استدلالیّه جناب شیخ محمد کاظم سمندر فرزند شیخ محمد نبیل اکبر قزوینی است. در لوح سراج نیز جمال قدم در باره این استدلالیّه چنین می‌فرمایند:

«... ابن نبیل مرفوع در اثبات امرالله بما القی الله علی فزاده الواحی نوشته و در ابتدا به این آیه که از

سَمَاءٌ مَشِيَّتٌ ظَهَرَ قَبْلَهُ نَازِلٌ شَدِيدٌ اسْتَدْلَالٌ نَمُودَةُ، قَوْلُهُ عَزَّ ذِكْرُهُ: قُلِ اللَّهُمَّ أَنْتَ الْهَانُ الْإِلَهَيْنِ لَتُؤْتِيَنَّ الْإِلَوهِيَّةَ مَنْ تَشَاءُ وَلَتَنْزِعَنَّ الْإِلَوهِيَّةَ عَمَّنْ تَشَاءُ إِلَى آخِرٍ وَكَذَلِكَ قُلِ اللَّهُمَّ أَنْتَ رَبَّابُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَتُؤْتِيَنَّ الرَّبُّوبِيَّةَ مَنْ تَشَاءُ وَلَتَنْزِعَنَّ الرَّبُّوبِيَّةَ عَمَّنْ تَشَاءُ إِلَى آخِرٍ بِأَنَّكَ سُلْطَانٌ وَجُودٌ بِهِ هَذَا صَرِيحِي فَرَمُودَةُ كَهْ عَطَا مِي فَرَمَايِدُ الْوَهِّيَّةِ وَ رُبُوبِيَّةِ رَا بِه هَرِ نَفْسِي كَهْ ارَادَةُ فَرَمَايِدُ وَ اخِذْ مِي فَرَمَايِدُ از هَرِ كِه بِخَوَاهِدُ خِداوند قَادِرِي كِه مَقَامُ الْوَهِّيَّةِ وَ رُبُوبِيَّةِ كِه اَعْلَى مَقَامَاتِ اسْتِ اخِذْ فَرَمَايِدُ قَادِرِ نَيْسْتِ بَرِ اَيْنَكِه از هِيكَلِي قَمِيصِ اسْمِ خُودِ رَا نَزْعِ نَمَايِدُ يَا اَنَكِه حَلَوِي رَا بِه مَرِّ تَبْدِيلِ فَرَمَايِدُ؟ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُتَوَهَّمُونَ الْعِبَادُ فِي قُدْرَتِهِ فَتَعَالَى عَمَّا يَصِفُونَ...» (مائدة آسمانی، ج ۷، ص ۱۵).

جمال قدم آیه مبارکه حضرت اعلیٰ یعنی «قُلِ اللَّهُمَّ أَنْتَ الْهَانُ...» را در صفحه ۶۴ لوح سراج (مائدة آسمانی، ج ۷) نیز نقل فرموده‌اند.

هویت استدلالیه‌ای که جناب شیخ کاظم سمندر مرقوم نموده و در لوح ملاً عبدالرحیم و لوح سراج جمال قدم به آن اشاره فرموده‌اند بر حقیر معلوم نیست اما بنا بر تصریح جناب سمندر این اشاره راجع به رساله‌ای است که ایشان در سال ۱۲۸۳ ه‍.ق به زبان عربی مرقوم فرموده بودند (خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، دارمشتات: عصر جدید، ۱۹۹۸ م، ج ۹، صص ۶۲-۶۳). جناب سمندر دو رساله استدلالیه دیگر نیز در زمان حضرت عبدالبهاء مرقوم نموده‌اند (مأخذ فوق، صص ۷۱-۷۲) که یکی از آنها موسوم به «مقالة حضرت سمندر علیه سلام الله در جواب اعتراضات ازلی‌ها» می‌باشد. این استدلالیه که به تاریخ ۱۴ شعبان ۱۳۳۰ ه‍.ق (۲۹ جولای ۱۹۱۲ م) مورخ است در کتاب محبوب عالم (صص ۳۲۱-۳۳۳) به طبع رسیده است. در پایان این مقاله چنین آمده است: «ألفه العبد الاقفر الاحقر ابن النبیل الاکبر سمندر پنجم جمادی الاولی من شهور سنة ۱۳۳۰ استنساخ نموده‌اند صحیح است.» آیه مبارکه حضرت ربّ اعلیٰ که در الواح جمال قدم با استشهاد به استدلالیه جناب شیخ کاظم سمندر نقل گشته، یعنی آیه «قُلِ اللَّهُمَّ أَنْتَ الْهَانُ الْإِلَهَيْنِ...»، در اوائل «مقالة حضرت سمندر...» که در محبوب عالم (ص ۳۲۱) به طبع رسیده نیز موجود و مندرج است.

م - یاقوت رمانی و بهرمانی

قضایای مربوط به یاقوت و امکان تغییر و تبدیل آن در اوائل لوح مبارک نیز مذکور شده و شرح آن از نظر خوانندگان گرامی گذشت. در انتهای لوح ملاً عبدالرحیم قضیه یاقوت مجدداً مطرح شده و در این موضع جمال قدم به دو نوع یاقوت رمانی و بهرمانی اشاره می‌فرماید.

مطالب مربوط به یاقوت و انواع و اقسام آن و خواص و مشخصات هر یک از آنها مفصل‌تر از آن است که بتوان در این مقام به توضیح و تشریح آن پرداخت. علاقمندان به مطالعه این مسائل

می‌توانند به کتبی نظیر نخب الذخائر فی احوال الجواهر اثر ابن الاکفانی مراجعه فرمایند.^{۲۴} خلاصه مطلب آن است که جواهرشناسان قدیم به چهار نوع یاقوت احمر، اصفر، ازرق و ایض معتقد بوده‌اند و برای یاقوت احمر هفت مرتبه قائل می‌شده‌اند که اعلی‌تر از همه رُمّانی و سپس بَهْرَمانی است. نوع رُمّانی یاقوت شبیه دانه انار (رُمّان) و به رنگ قرمز خالص بوده و نوع بهرمانی آن به رنگ بهرمان (رنگ قرمز گل کاجیره یا عَصْفَر) می‌باشد.

یادداشت‌ها

- ۱- ورود جمال قدم و همراهان به ادرنه در اوّل رجب ۱۲۸۰ ه‍.ق / ۱۲ دسامبر ۱۸۶۳ م و خروج از ادرنه در تاریخ ۲۲ ربیع الثانی ۱۲۸۵ ه‍.ق / ۱۲ اگست ۱۸۶۸ م بوده است.
- ۲- برای ملاحظه تاریخ تحولات امر بهائی در دوره اقامت جمال قدم در ادرنه به کتاب حضرت ولی امرالله موسوم به کتاب قرن بدیع (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۲ م)، فصل دهم و کتاب جناب حسن موقر بالیوزی موسوم به بهاءالله شمس حقیقت (آکسفورد: جورج رونالد، ۱۹۸۹ م)، ترجمه مینو ثابت، فصل ۲۷ و ۲۸ مراجعه فرمائید.
- ۳- برای ملاحظه شرح مطالب مربوط به میرزا یحیی ازل و اقدامات و افکار او به کتاب قرن بدیع، فصل دهم مراجعه فرمائید.
- ۴- کتاب بدیع در سال ۱۹۹۲ م در پراگ به وسیله مؤسسه زیرو پالم تجدید طبع شده است.
- ۵- لوح ملا عبدالرحیم با مطلع «جلّت عظمته و کبریا نه قدرته و اقتداره و تعالی شأنه...» در این شماره از نشریه سفینه عرفان به طبع رسیده است. راجع به این لوح به طور مشروح ذیلاً مطالب لازمه را با خوانندگان گرامی در میان خواهیم گذاشت.
- ۶- لوح سراج در کتاب مائده آسمانی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۹ ب)، ج ۷، صص ۴-۱۱۸ به طبع رسیده و این کتاب از تألیفات جناب عبدالحمید اشراق خاوری است.
- ۷- از جمله قرائن موجود در لوح آنکه می‌فرمایند: «مقصود این غلام در این آخر ایام در این سجن کبری چه بود...» (مائده آسمانی، ج ۷، ص ۵۸) و نیز در باره میرزا یحیی ازل می‌فرمایند: «... بیست سنه اخوی نزد این عبد بود...» (ص ۷۷). و نیز می‌فرمایند: «آخر بیست سنه در حفظ تو سعی نمود...» (ص ۱۰۴). بر حسب تصریح جناب فاضل مازندرانی در اسرار الآثار (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۲۹ ب)، ج ۵، ص ۳۱۰، حفظ و حمایت جمال قدم از میرزا یحیی از سنه ۱۲۶۵ ه‍.ق / ۱۸۴۹ م آغاز شده و گذشتن بیست سال از آن سنه مقارن با ۱۲۸۵ ه‍.ق / ۱۸۶۸ م خواهد بود. عین عبارت جناب فاضل مازندرانی چنین است: «... بهاءالله آن برادر کهنتر [میرزا یحیی] را وفق همین امور کفالت و نگاهداری و مراقبت در خط و املاء داشته و از ابتداء یعنی از سال ۱۲۶۵ که به سن ۱۹ بود بدین روش خصوصاً در سنین عراق محافظت و حمایت کرد...»
- ۸- شیخ کاظم سمندر، تاریخ سمندر (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۱ ب)، صص ۱۳۸-۱۴۰.
- ۹- حضرت بهاءالله، آثار قلم اعلیٰ (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۳ ب)، ج ۴، صص ۶-۷ و ۱۱.
- ۱۰- برای ملاحظه لوح عبدالرزاق به کتاب اقتدارات (طبع از روی نسخه مشکین قلم مورخ ۱۳ رجب ۱۳۱۰ ه‍.ق)، صص ۴۳-۷۸ مراجعه فرمائید.
- ۱۱- این لوح در آثار قلم اعلیٰ، ج ۵، صص ۱۰۴-۱۰۵ به طبع رسیده است.
- ۱۲- این لوح نیز در کتاب فوق، صص ۲۳۰-۲۳۱ طبع گردیده است.
- ۱۳- کتاب کشف الحقایق در طهران به وسیله بنگاه ترجمه و نشر کتاب و به اهتمام دکتر احمد مهدوی دامغانی در

سال ۱۳۵۹ هـ ش طبع و انتشار یافته است.

۱۴- کتاب پنج شأن از روی نسخه‌ای خطی در طهران در ۴۴۷ صفحه گراور و منتشر گردیده است. نام ناشر و تاریخ نشر در کتاب قید نشده است.

۱۵- حضرت نقطه اولی، مجموعه آثار مبارکه (طهران: لجنة ملی محفظة آثار، ۱۳۳ ب)، شماره ۲۹، صص ۶۸ و ۷۲.

۱۶- کتاب محبوب عالم از انتشارات مجله عندلیب است و در کانادا در سال ۱۹۹۳ م انتشار یافته است.

۱۷- کتاب خاندان نویختی اثر عباس اقبال آشتیانی است و چاپ سوم آن در سال ۱۳۵۷ هـ ش به وسیله کتابخانه طهوری طبع و انتشار یافته است.

۱۸- کتاب فرهنگ فوق اسلامی اثر دکتر محمد جواد مشکور است و در مشهد به سال ۱۳۶۸ هـ ش طبع و انتشار یافته است.

۱۹- میرزا ابوالفضائل گلپایگانی، رسائل و رقائم (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات، ۱۳۴ ب)، ص ۴۱.

۲۰- این کتاب در سال ۱۳۴ بدیع در طهران به وسیله مؤسسه ملی مطبوعات طبع و انتشار یافته است.

۲۱- اسرار الآثار، جلد چهارم در طهران به وسیله مؤسسه ملی مطبوعات در سنه ۱۲۹ بدیع انتشار یافته است.

۲۲- ریح مختوم نام کتاب جناب عبدالحمید اشراق خاوری است که در طهران به وسیله مؤسسه ملی مطبوعات در سنه ۱۳۰-۱۳۱ بدیع در دو جلد منتشر گردیده است.

۲۳- فرهنگ اساطیر اثر دکتر محمد جعفر یاحقی است و در طهران به سال ۱۳۶۹ هـ ش به وسیله مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی و مؤسسه سروش طبع و انتشار یافته است.

۲۴- کتاب نخب الذخائر فی احوال الجواهر در سال ۱۹۹۱ م در بیروت به وسیله مؤسسه مکتبه لبنان انتشار یافته است.

«وجود از کلمه الله موجود.»

حضرت بهاء الله

توصیف کلمه الله در آثار قلم اعلیٰ*

ایرج ایمن

مقدمه

این مقاله خلاصه‌ایست از مطالعه‌ای مقدماتی در آثار مبارکه درباره "کلمه الله" و "آیات الهی" و متضمن نقل شواهدی است از نصوص مبارکه در معانی و مفاهیم و اهمّیت و عظمت و خصوصیات و فواید و اثرات کلام الهی و وظائف اهل بهاء در قبال آثار قلم اعلیٰ. تنظیم و ترتیب شواهدی از آثار مبارکه در ذیل عناوین اصلی و فرعی فقط به منظور ایجاد ربط منطقی مطالب در طرحی کلی است که در نظر گرفته شده. البتّه همین آثار مبارکه را می‌توان به انحاء گوناگون دیگری نیز تقسیم‌بندی نمود و یا با تفحص و تفرّس در آثار مبارکه شواهد و مطالب و موارد دیگری را بدانها افزود و تفصیل و یا طرح‌های دیگری را در توصیف کلمات و آیات الهی ارائه داد.

۱- کلمه

واژه "کلمه" یا "کلام" هم به معنای عامّ آن که واسطه بیان مقصود گوینده است و هم برای ادای مفاهیم و معانی اصطلاحی مختلفی به کار رفته است که به اجمال مطرح می‌گردد:

۱-۱ تعریف کلمه و کلام

کلمه مجموعه حروفی است که یک واحد معنی‌دار را تشکیل می‌دهند. کلمه در لغت به معنای سخن و گفتار و لفظ معنی‌دار و آنچه انسان به صورت شفاهی یا کتبی برای ادای منظور و مطلبی بیان می‌کند

آمده است. کلام هم به معنای کلمه و هم به معنای جمله ایست که لا اقل مرکب از دو کلمه باشد و از مسند و مسندالیه ترکیب شده باشد. کلمه و کلام به معنای عامّ مبین ما فی الضمیر است.^۱

۲-۱ در اصطلاحات فلسفی و عرفانی

در آثار عرفانی و تصوف اسلامی روح انسانی را به اعتبار ظهور آن در نفس رحمانی مانند ظهور کلمه در نفس انسانی کلمه گویند و کلام تجلی حاصل از تعلق اراده و قدرت است برای اظهار ما فی الغیب و ایجاد آنچه در غیب است و گویند کلام حقّ نه صوت است و نه حروف. بعضی گویند کلام الله صفت اوست.^۲

در تألیفات فلاسفه اسلامی مفاهیم و تعاریف فلسفی متعدّدی برای کلمه آمده است و اصطلاحاتی نظیر کلمه الله، کلمات الهی، کلمه کبری، کلمات وسطی، کلمات صغری، کلمات تامات، کلمه الله علیا، کلام امری و کلام نفسی شرح و وصف شده است که ورود در این مباحث خارج از موضوع این مقاله است.^۳

۳-۱ آفرینندگی

چنانچه گذشت مفهوم عامّ کلمه و کلام گفتار و نوشتار مردمان است که ناقل افکار و مقاصد آنان است و در طول زمان سبب ایجاد تمدّنات و ظهور فرهنگ‌های گوناگون شده است. جمیع موجودات به واسطه کلمه شناخته می‌شوند حتّی فکر و خیال و توهم هم با کلمه به وجود می‌آیند. آنچه را احساس و ادراک می‌کنیم موکول و منوط به مرتبط ساختن آنها با کلمات است. اگر کلمه نباشد وجود هیچ شیء یا فکری را نمی‌توان بیان و معرفی کرد.

۲- کلمه الهی

در آثار قلم اعلی کلمات و آیات الهی علاوه بر آنچه به لسان وحی نازل می‌گردد مفاهیم دیگری نیز از کلمه الهی مستفاد شده است مانند قوه خلاقه وجود، مشیت الهی، مائده آسمانی و مظهر ظهور الهی.

۱-۲ مبدا وجود

کلمه چنانچه اشاره شد مبدا وجود هر موجودی است و کلمه الهی آفریننده جهان هستی است. حضرت بهاء الله می‌فرماید: «وجود از کلمه الله موجود.»^۴ آثار قلم اعلی مشحون از نصوصی است که دلالت بر این معنی می‌نماید از جمله در مناجات‌هایی که در ادعیه حضرت محبوب درج شده بیانات ذیل ملاحظه می‌گردد:

«توئی آن سلطانی که به یک کلمات وجود موجود گشت.»
 «یک حرف از کتابت امّ البیان و یک کلمه از آن موجد امکان.»
 «توئی آن توانائی که به یک کلمه آسمان و زمین را خلق فرمودی.»
 «به یک کلمه از کلمات علیا ارض و سماء را خلق فرمودی.»
 «همه عباد تواند و از کلمه تو از عدم به وجود آمدند.»
 «از یک کلمه علیا عالم وجود را موجود فرمودی و به انواع مائده و آلاء لا تحصی مزین داشتی.»^۵

و در مقامی دیگر این معنی را توضیح داده‌اند که: «علّت حرکت حرارت بوده و علّت حرارت کلمه الله.»^۶ «رگ شریان عالم از نفحات آیات الهی متحرّک.»^۷ به وجود آمدن عالم در اثر کشش و واکنش حرارت و حرکت نظر کنونی دانشمندان است. حضرت بهاء الله می‌فرماید کلام الهی است که علّت حرارت است و حرارت موجب حرکت می‌شود پس کلام الهی آفریننده عالم وجود است. و کلمه الله کلام و آثاری است که از مظهر ظهور الهی ظاهر می‌شود و مظهر مشیّت الهی است. بنا بر این کلمه الهی آفریننده عالم وجود است. اینست که در ابتدای انجیل یوحنا آمده است: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. همان در ابتدا نزد خدا بود. همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت. در او حیات بود و حیات نور انسان بود و نور در تاریکی می‌درخشید و تاریکی آن را درنیافت.»

در قرآن مجید در آیه ۱۱۷ سورة بقره آمده است: «بَدِيعَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.» یعنی مبدء و منشأ وجود کلمه "کن" (یعنی "باش") است که از سماء مشیّت الهی صادر شد و عالم از حیث قوه به حیث فعل درآمد و "فیکون" تحقق یافت. کلمه "کُنْ" از اصطلاحات عرفانی و فلسفی اسلامی نیز هست که مراد از آن را «امر ابداعی و تکوینی و وجود منبسط دانسته‌اند که تمام موجودات بر سبیل وجود ابداعی دفعهً واحده از ذات حق صادر شده‌اند.»^۸

۲-۲ مشیّت الهی

اراده و مشیّت الهی در کلمه الهی ظاهر و صادر می‌گردد. حضرت بهاء الله می‌فرماید: «کلمه الله از ظهور ظاهر.»^۹ و در مقامی دیگر می‌فرماید: «کلمه الله الّتی خرجت من فم المشیّة علی عرش الظهور.»^{۱۰} یعنی کلام الهی به اراده الهی صادر و نازل می‌گردد یا به عبارت دیگر مشیّت الهی در کلمه الهی ظاهر و باهر می‌گردد. همچنین در توصیف کلمه الله می‌فرماید: «اوست کتاب مبین و حصن حصین و اوست مطلع سرّ مکنون و مشرق اسم مخزون. کتب الله به ذکرش زینت یافت و عالم به نورش منور گشت. عملش یفعل ما یشاء و اراده‌اش یحکم ما یرید. بنیان هستی به اسمش محکم

و عالم حکمت و بیان به آثار قلمش منظم.^{۱۱} و نیز می فرمایند: «اوست مقتدری که از یک حرف حروفات مختلفه را ظاهر فرمود و از آن عوالم کلمات را موجود نمود و لثائی مکنونه در اصداف عُمّان قدرتش را ظاهر و هویدا ساخت. در این بیان بحور علم و حکمت مکنون و مستور. لا یقدر احد ان یظهرها الا بحوله و قوّته و عظمته و اقتداره.»^{۱۲} بنا بر این کلمه الهی صادر از مشیت الهی و حائز قوه خلاقه الهیه است. اینست که فرموده اند: «هرچه ادراک شود از او ظاهر گردد.»^{۱۳}

۳-۲ مظهر ظهور الهی

کلمه الله به تعبیری مظهر ظهور الهی است. حضرت بهاء الله در اشاره به همین معنی در کتاب بدیع حضرت مسیح را کلمه الله عنوان فرموده اند: «یهودای اسخریوطی یکی از حروفات اثنی عشریه انجیل بوده و بعد به شقاوتی ظاهر که کلمه الله را تسلیم یهود نمود.»^{۱۴} و در مقامی دیگر فرموده اند: «کلمه حقّ مثل وجود حقّ ظاهر و باهر و لامع و لائح و هویدا است.»^{۱۵} بنا بر بیان حضرت بهاء الله که «کلمه الله از ظهور ظاهر»^{۱۶} کلمه الله سخنان و آثاری است که از مظهر ظهور الهی ظاهر می شود. زیرا بشر راهی به درک و فهم حقیقت وجود خداوند که «ذات غیب متبّع لا یدرک» است ندارد ولیکن آن ذات غیبی در مرآت شفاف و تمام نمای مظهر ظهور تجلّی می نماید و به واسطه او به لسان بشر متکلم می شود و آنچه را که مظهر ظهور الهی القاء می نماید «کلمه» است، یعنی وحی الهی به صورت کلمات برای بشر نازل می گردد.

اما حیات عنصری مظهر ظهور الهی مانند هر انسان دیگری کوتاه است و به پایان می رسد. آنچه آن را فنا اخذ نمی کند و برای هدایت بشر باقی می ماند کلمه الله است که در حقیقت ادامه و استمرار ظهور الهی است: «عن قریب آنچه مشهود مفقود خواهد شد و آنچه باقی و دائم است کلمه الله بوده و هست. آثارش محو نیابد... و اثراتش به دوام ملک و ملکوت باقی و پاینده است.»^{۱۷}

۴-۲ مائده آسمانی

در آثار قلم اعلیٰ آنچه از سماء مشیت الهی نازل شده «مائده آسمانی»، «مائده سماوی»، «مائده ابدی»، «مائده معنوی»، «نعمت ابدی»، «نعمت حقیقی» و «مائده عرفان» نامیده شده. از جمله بیانات ذیل به عنوان نمونه نقل می گردد:

«نعمت بیان ظاهر و مائده عرفان نازل.»^{۱۸}

«از یک کلمه مائده آسمانی، نعمت حقیقی که عرفان نفس حقّ جلّ جلاله است عطا فرمود.»^{۱۹}

«نعمت حقیقی و مائده آسمانی ما نزل من سماء مشیت الله بوده و هست.»^{۲۰}

«این مائده ابدیه سبب حیات ابدی است و مائده در رتبه و مقام اول ذکر است که از قلم اعلیٰ مخصوص عباد و اماء نازل می‌شود.»^{۲۱}

«امروز لثائی بحر بیان مقصود عالمیان بر هیأت کلمات در الواح از قلم اعلیٰ ظاهر. مائده عرفان در کلّ احیان از سماء مشیت الهی نازل.»^{۲۲}

«نصایح الهیه مائده معنویه است که از سماء مشیت رحمانیه نازل شده.»^{۲۳}
«در هر کلمه از کلمات الهی بحر رحمت مواج و از هر بیانی از بیاناتش مائده معنوی از سماء حقیقی نازل. از حقّ می‌طلبیم اشتغای این نعمت را در هر نفسی ظاهر فرماید تا کلّ به جان و روان بشتابند و فائز گردند.»^{۲۴}

«مخصوص هر یک... لوح ابداع ابهی از ملکوت عنایت ربّنا العلیّ الاعلیٰ نازل و ارسال شد. انشاءالله از هر حرفی و از هر کلمه‌ای از آن نعمت ابدی و مائده آسمانی اخذ نمائید.»^{۲۵}
«این همان مائده‌ایست که می‌فرماید ربّنا انزل علینا مائده من السّماء و این مائده هرگز از اهلش مقطوع نشود.»^{۲۶}

«من فاز بهذا الامر أنّه فاز بنعمة الله و المائدة المنزلة من سماء اسمه الکریم.»^{۲۷}

به علاوه آیات الهی را به میوه و ثمر سدره الهی تشبیه فرموده‌اند: «امروز سدره متّهی از افق اعلیٰ فواکه جدیدۀ لطیفه مخصوص اولیای آن آشکار ارسال نموده تا کلّ به نعمت الهی فائز شوند و از مائده آسمانی قسمت برند. اثمارش آیاتش بوده و هست.»^{۲۸}

۳- عظمت شأن و خصوصیات کلام الهی

هرگز نباید کلام الهی را همانند کلام بشری محسوب داشت زیرا کلمه الله به فرموده جمال اقدس ابهی سلطان کلمات و برتر از کلمات بشری است: «کلمه الله لن تشبّه بکلمات خلقه أنّها لسلطان الکلمات.»^{۲۹} در رفعت مقام و عظمت شأن کلمات و آیات الهی در آثار قلم اعلیٰ به صور گوناگون و با ذکر تشبیهات و تبیینات ستایش‌انگیزی تصریح و تأکید شده است. حضرت بهاءالله کلام الهی را ممتاز از جمیع جهات و برتر از کنوز عالم و جاودانی شمرده و آیات الهی را حجّت اکبر بر حقانیت مظاهر ظهور الهی محسوب داشته‌اند و در کتاب مستطاب ایقان می‌فرمایند: «اعظم از آیات امری نبوده و نخواهد بود.»^{۳۰}

در رفعت مقام و عظمت شأن کلام و آیات الهی خصوصیات گوناگونی در آثار قلم اعلیٰ مذکور است که به منتخبی از آنها به اجمال اشاره می‌شود:

۱-۳ کلام الهی موجودی است زنده

حضرت بهاء الله می فرماید: «قل ان كلمة الله تنطق و تمشي لو انتم من الفقهاء»^{۳۱} مضمون بیان مبارک اینست که اگر بشر فهم و درک داشته باشد ملاحظه می کند که کلام الهی می خرامد و سخن می گوید. بدین ترتیب کلام الهی را همان طور که قبلاً ذکر شد وجود حقیقی مظهر ظهور معرفی می نمایند. علاوه بر آن اشاره ایست به پویائی کلمه الهی بدین معنی که در طول زمان معانی مندمج در آن به تدریج آشکار می گردد. یعنی کلام الهی در حکم موجود زنده و پاینده است که پیوسته در احوال بشر تأثیر می گذارد.

۲-۳ جامعیت

«كلمة الهیه جامع كل معانی بوده یعنی جمیع معانی و اسرار الهی در آن مستور»^{۳۲}
«لا رطب و لا يابس الا في كلمة الله المطاعة»^{۳۳}

۳-۳ شمول عام

«اشراق كلمة الهیه را به مثل اشراق شمس ملاحظه کن. همان قسم که شمس بعد از طلوع بر كل اشراق می نماید، همان قسم شمس کلمه که از افق مشیت ربانیه اشراق فرمود بر كل تجلی می فرماید»^{۳۴}
«قد خلق الكلمة على هيكل الانسان و بها اجتذب العالمين. ان الذي ما انجذب من كلمة الله لا يصدق عليه اسم الوجود»^{۳۵}

۴-۳ حجت بالغه

«حال ملاحظه فرمائید چه مقدار عظیم است شأن آیات و بزرگ است قدر آن که حجت بالغه و برهان کامل و قدرت قاهره و مشیت نافذه را به آن ختم فرموده و هیچ شیئی را آن سلطان احدیه در اظهار حجت خود به آن شریک نفرموده چه میانه حجج و دلائل آیات به منزله شمس است و سوای آن به منزله نجوم و آن است حجت باقیه و برهان ثابت و نور مضیء از جانب سلطان حقیقی در میان عباد. هیچ فضلی به آن نرسد و هیچ امری بر آن سبقت نگیرد...»^{۳۶}
«هرگز مظهری اکبر از انبیاء نبوده و حجتی هم اکبر و اعظم از آیات منزله در ارض ظاهر نشده»^{۳۷}

۵-۳ عروۃ الوثقی

در کتاب مستطاب ایقان عظمت شأن و مقام آیات با عناوین شئی تعریف شده است: «کنز لنالئ الهیة»، «مخزن اسرار احدیة»، «جبل مستحکم»، «عروۃ وثقی»، «نور لا یطفئ».^{۳۸}

۶-۳ به مثابه نار موقده ربّانی

حضرت بهاء الله آیات الهی را «نار حکمت بالغه صمدانیة» نامیده اند که دارای دو تأثیر متضاد است بدین معنی که فوران این آتش در حالی که در مؤمنین و مقبلین گرمی و حرارت حبّ ایجاد می کند در دشمنان و مبغضین سبب سردی غفلت و بی خبری می شود. دوستان را مجذوب و پر اشتیاق می سازد و کینه توزان را دور و مهجور می نماید.^{۳۹} و در مقامی دیگر می فرمایند: «کلمة الهیة به مثابه نار است از برای انفس مخموده و به منزله ماء است از برای ارواح پژمرده. پس باید در کلّ احیان اهل امکان را به ماء معارف رحمانی و نار موقده ربّانی مشتعل و تازه نمائی».^{۴۰}

۷-۳ امتیاز نسبی

از جمله خصوصیات دیگری که در آثار قلم اعلیٰ برای آیات منزله در این ظهور ذکر شده امتیاز و برتری نسبی آیات منزله در این ظهور است: «آنچه از لسان و قلم ملل اولیٰ از قبل ظاهر فی الحقیقه سلطان آن در این ظهور اعظم از سماء مشیت مالک قدم نازل».^{۴۱} و نیز: «آیات منزله بدیعه و بینات ظاهره در این ظهور اعظم و نبأ عظیم از جمیع جهات ممتاز و فرق از دونش به مثابه آفتاب واضح و هویدا».^{۴۲} و در مقام فضل و امتیاز کلمة الله قلم اعلیٰ به این کلام ناطق: «امروز کلمة الله از صد اولاد افضل بوده و هست».^{۴۳}

۸-۳ بقاء

کلمات الهی را فنا اخذ نمی نماید و همواره جاودان می مانند: «عن قریب آنچه مشهود مفقود خواهد شد و آنچه باقی و دائم است کلمة الله بوده و هست. آثارش را محو نیابد... و ثمراتش به دوام ملک و ملکوت باقی و پاینده است».^{۴۴}

۹-۳ کتاب مبین

«هر آیه ای از آیات این ظهور کتابی است مبین».^{۴۵}

کلمات الهی متضمّن معانی و مفاهیمی هستند که بر بشر پوشیده است یعنی کنز مخفی و مکنون هستند. حضرت بهاء الله می فرماید: «یشهد بانّ کلماته تامّات و فی کلّ کلمة منها سُترت معانی ما اطلع بها احد الا نفسه»^{۴۶} و در لوحی دیگر می فرماید: «کوثر معانی و بیان... در کلمات الهی مکنون و مستور است»^{۴۷} و در لوح سلمان قلم اعلیٰ به این بیان احلیٰ ناطق: «صورت کلمات مخزن حقّ اند و معانی مودعه در آن لآلئ علمیه سلطان احدیه و ید عصمت الهیه ناس را از اطلاع به آن منع می فرماید و چون اراده الله تعلّق گرفت و ید قدرت ختم آن را گشود بعد ناس به آن ملتفت می شوند»^{۴۸} کتاب مستطاب ایقان نمونه شامخ و بارز گشودن چنین ختمی است که معانی مودعه در مخزن کلمات الهیه ظهورات قبل را عرضه می دارد.

۱۱-۳ قابلیت درک برای عموم

حضرت بهاء الله در مقامی دیگر علّت اینکه کسی از معانی کلمات الهی اطلاع ندارد را شرح داده اند. نکته جالب توجه در این بیان مبارک اینست که هم همه قادر به ادراک کلام الهی هستند و هم هیچ کس نمی تواند جمیع معانی مودعه در کلام الهی را درک نماید:

«در بعضی مقام ذکر شده که احدی به معنی کلمات الهی مطلع نه الا الله. شکی نیست که این قول حقّ است چه که هر حرفی از حروفات منزله در هر عالمی از عوالم لا یتناهی اثر مخصوص و معانی مخصوصه به اقتضای آن عالم داشته و خواهد داشت و همچنین حروفات و کلمات الهیه هر یک کنز علم لدنی بوده و خواهد بود و ما اطلع بما کنز فیهن الا الله. احدی قادر بر عرفان آن علی ما ینبغی لهما نبوده و نخواهد بود و همچنین در مقامی ذکر شده که کلّ آیات الهی را ادراک می نمایند چه اگر صاحب این مقام نبودند حجّیت آیات مبرهن نمی شد. این دو بیان مختلف اند بر حسب ظاهر و لکن نزد متبصرین و صاحبان ابصر حدیده معلوم است که مقصود از آنکه فرمودند کلّ ادراک می نمایند علی قدرهم و مقدارهم بوده لا قدر و مقدار ما نزل من لدی الله المقتدر المهیمن القيوم»^{۴۹}

بنا بر این در کلمات الهی هم معانی و مفاهیمی نهفته است که فقط مظاهر ظهور الهی و مبیین منصوص آنان قادر به تبیین و توضیح آن معانی هستند و هم معانی و مفاهیمی وجود دارد که در حدّ قدرت فهم و درک مردم زمانه است که از کلمات الهی بهره مند و ارشاد شوند.

۱۲-۳ غفلت عباد از درک شأن آیات

مثال دیگر، این بیان مبارک حضرت بهاء الله است که می‌فرماید:

«مکرّر در زمان طفولیت نفس حقّ اصغاء نموده می‌گفتند آیا آن کلمه قائم چه کلمه‌ایست که نقبا از آن فرار اختیار می‌نمایند؟ بگو آن کلمه حال ظاهر و شما قبل از استماع فرار نموده‌اید و ملتفت نیستید و آن کلمه مبارکه مکنونه مخزونه مصونه اینست: هو در قمیص انا ظاهر، و مکنون بانا المشهود ناطق. اینست آن کلمه‌ای که فرائض مشرکین از آن مرتعد شده. سبحان الله، در جمیع کتب قبل عظمت این یوم و عظمت ظهور و عظمت آیات و عظمت کلمه و عظمت استقامت و عظمت شأن و مقام ذکر شده. مع ذلک خلق از او غافل و محتجب.»^{۵۰}

۴- اثرات کلام الهی

حضرت بهاء الله در لوح مقصود می‌فرماید: «از برای هر کلمه روحی است... از برای هر کلمه اثری موجود و مشهود...»^{۵۱} و در مناجاتی درباره اثر حیات بخش کلمه الهی آمده است که: «یک کلمه از قم عنایت آب حیوان بر اهل امکان مبذول دارد.»^{۵۲} و در مقامی دیگر می‌فرماید: «این مائده ابدیه سبب حیات ابدی است.»^{۵۳} بنا بر نصوص مبارکه کلام الهی جذّاب قلوب و ارواح است و موجد عشق و انجذاب روحانی است. جاذب عنایات و الطاف الهی است. حیات روحانی عطا می‌کند و موجب عرفان حقّ می‌گردد که از اهداف اصلی خلقت انسان است و سبب وحدت و یگانگی در جامعه بشری که مقصود نهائی و غایت قصوی ظهور این امر اعظم است.

۱-۴ انجذاب و تقلیب روحانی

کلمات الهی مقلّب قلوب است و مورث انجذابات روحانی و سبب ارتقاء انسان به مراتب و مقامات عالیّه روحانی و مایه تحرّک و پیشرفت در عالم انسانی. حضرت بهاء الله در یکی از الواح در جواب سؤال مربوط به کیمیا و امکان تبدیل مس به طلا به این بیان احلی ناطق:

«تبدیل قوه ناسوتی به قوه ملکوتی ممکن. نزد این مظلوم آنچه این قوه را تبدیل نماید اعظم از اکسیر است. این مقام و این قدرت مخصوص است به کلمه الله. اوست جوهری که خوف را به اطمینان و ضعف را به قوت و ذلت را به عزّت تبدیل فرماید، یک قطره از بحر حکمت الهی بر بدیع زد به مثابه کره نار قصد فدا نمود. رطوباتش به حرارت و ضعفش به اقتدار و بُطّش به سرعت تبدیل شد.»^{۵۴}

اینست که در مقامی دیگر لسان قدم می‌فرماید: «اگر نفسی فی الحقیقه به استماع یک آیه از آیات الهی موفق شود البتّه او را جذب نماید و به مقام مقدّس از اوصاف عالمیان هدایت فرماید.»^{۵۵} و یا می‌فرمایند: «در جذب آیات حقّ جلّ جلاله تفکّر نما. چه مقدار خلیل زمان که رایگان به نار رفتند و چه مقدار ذبیح که از مشهد فدا زنده برنگشتند.»^{۵۶} و در لوحی به امضای خادم الله چنین مذکور: «آیات منزله در سنین قبل که مخصوص صلوة نازل شده بفرست و بنویس لعمر الله نفحاتش عاشقین را جذب نماید و ساکنین را به اهتزاز آرد و منضعین را حیات بخشد.»^{۵۷} و در لوح دیگری آمده است که: «... و جذب عنایت به شأنی اخذت نماید که اگر جسد بشری اقتضا کند الی الابد متتابعاً مترادفاً سجده نمائی و به کلمه‌ای از کلمات منزل آیات ناطق شوی...»^{۵۸}

در آثاری که به لسان عربی نازل شده نیز این قبیل نصوص فراوان است. از جمله مضمون بیان مبارک در یکی از الواح اینست که اگر نفسی در خانه خود در تنهائی آیات الهی را قرائت نماید فرشتگان نفحاتش را به جمیع جهات منتشر می‌کنند و سبب می‌شود که هر نفس سلیمی را تقلیب روحانی نماید حتّی اگر خود آن شخص یا اشخاص آگاه نباشند این فضل نصیب آنان می‌گردد.^{۵۹} یا در لوح دیگری بیانی به این مضمون می‌فرمایند که اگر نفسی کلمات الهی را تلاوت کند خداوند رویش را در بهشت چنان نورانی می‌نماید که اهل ملأ اعلیٰ از آن نورانی می‌شوند.^{۶۰}

این تأثیرات از آن روست که از کلمه الهی روح حیوان و کوثر زندگانی جاری و ساری است: «حمد مولی الوری را که به کلمه علیا اهل ناسوت انشاء را کوثر عرفان عطا فرمود. روح حیوان و کوثر زندگانی از کلمه الهی جاری بوده و هست. اوست معطی زندگانی ابدی و حیوة سرمدی.»^{۶۱} شدّت تأثیر کلمات الهی چنانست که در یکی از الواح بیانی به این مضمون مسطور است: نفسی که مجذوب محبّت الهی است آیات الهی را به نحوی زیارت می‌کند که حتّی سبب جذب نفوسی که خوابیده‌اند (از راقدین هستند) می‌شود.^{۶۲} و نیز در مقامی دیگر می‌فرمایند: «رگ شریان عالم از نفحات آیات الهی متحرّک و در هر حین مدد ربّانی به او می‌رسد والاّ از ظلم‌های اهل ارض و علمای بلاد کلّ فانی و معدوم مشاهده می‌شدند.»^{۶۳} و همچنین می‌فرمایند: «لعمر الله از قلم اعلیٰ در مواعظ و نصایح جاری شد آنچه که اگر به حجر القاء شود به یاقوت تبدیل گردد و اگر بر جبل افاضه شود تراه مهترّاً من کلمه الله المطاعه و در بعضی از نفوس تأثیر ننموده.»^{۶۴} حضرت بهاء الله در شرح تأثیر و نفوذ آیات الهی مثال اریاح را آورده‌اند و می‌فرمایند:

«آیات الهی در حینی که باب مسدود است [زمانی که هیکل مبارک در سجن بودند] مع ذلک نفعه آن عالم را احاطه نموده و می‌نماید چه که کلمه نافذ بوده و هست. اریاح بسیار نافذ است و در عروق ارض نفوذ می‌نماید و هر چیزی به اقتضای آن به امر مبرم به طراز لون

مزین می‌کند. ظهور الوان به ید تدبیر او از نزد مدبّر حقیقی معلق و منوط و لکن نفوذ او از کلمه ظاهر و نزد خود کلمه معدوم و مفقود بوده.^{۶۵}

۲-۴ وحدت و یگانگی

آیات الهی وسیله و اسباب وحدت و یگانگی است. حضرت بهاء الله می‌فرماید: «از حقّ جلّ جلاله می‌طلبیم از آیات منزله خود نار اتحاد مابین احباب مشتعل نماید به شأنی که کلّ حروف یک کلمه مشاهده شوند و از اوراق یک شجر محسوب...»^{۶۶} در این بیان مبارک اصطلاح "نار اتحاد" بسیار جالب توجه است زیرا روشنائی نار سبب بینش و عرفان می‌گردد و حرارت و گرمای آن اجزاء و اعضاء جامعه بشری را با یکدیگر ترکیب می‌کند و متحد و مربوط می‌نماید. بعد در دو مثالی که ذکر فرموده‌اند یعنی حروف یک کلمه و برگ‌های یک درخت ملاحظه می‌شود که در عین ارتباط و هماهنگی و وحدتی که بین برگ‌های یک درخت و حروف یک کلمه است اما هر حرف و هر برگ فردیت مخصوص به خود دارد. این نمونه و نشانه‌ای از وحدت عالم انسانی بنا بر تعالیم بهائی است که افراد و اقوام بشر هم اصالت و فردیت خود را حفظ خواهند نمود و هم با یکدیگر در یگانگی و ارتباط وحدت‌بخش خواهند بود. در ضمن این استعاره معنی کلام مبارک در لوح احمد را روشن می‌کند که می‌فرماید: «کن كسيلة النار لاعدائي». و نیز می‌فرماید: «قلم اعلىٰ در هر یک از آیات ابواب محبت و اتحاد باز نموده.»^{۶۷}

۳-۴ تغذیه روحانی

حضرت بهاء الله می‌فرماید: «همچنان که غذا از برای اجساد لازمست، همین قسم از برای ارواح واجب. غذای روح مائدة منیعة لطيفة طریه است که از سماء عنایت الهی نازل شده. اگر غذای روح به آن نرسد البته ضعیف شود.»^{۶۸} «فی الحقیقه از برای هر عضوی از اعضاء رزقی مقدر است.» و بعد اضافه می‌فرماید که رزق ارواح مخلصین آیات و کلمات و بیانات الهی است.^{۶۹}

۴-۴ شفای امراض

درباره شفابخش بودن کلام الهی حضرت بهاء الله می‌فرماید: «أنا نشهد بأنّ من كلمة الله طهر كلّ ابرص و برء كلّ علیل و طاب كلّ مریض و أنّه لمطهر العالم. طوبی لمن اقبل الیه بوجه منیر»^{۷۰} که مضمون و خلاصه بیان مبارک اینست که شهادت می‌دهند به اینکه کلام الهی بیماری‌های گوناگون را شفا می‌بخشد و هر مریضی را معالجه می‌نماید زیرا کلمات الهی پاک‌کننده عالمند. و حضرت عبدالبهاء با اشاره به الواح متممات کتاب مستطاب اقدس می‌فرماید: «این تعالیم الهیه الیوم درمان درد

عالم انسانی است و مرهم زخم جسد امکانی. روح حیاتست و سفینه نجات و مغناطیس عزّت ابدیه و قوّه نافذه در حقیقت انسانیه.^{۷۱}

۴-۵ موجب ایقان

کلام الهی سبب ایقان و ارتقاء روحانی نفوس می‌گردد: «باید احبّاء به نار کلمه الهیه عباد را از شمال ظنون به یمین یقین کشانند و از حرارت کلمه ربّانیه چنان به حرکت آیند که از عوالم نفسیه فانیه به معارج منیعۀ باقیه عروج نمایند.»^{۷۲}

۴-۶ صیانت

«به گوش جان کلمه الهیه را اصغاء نما. اوست به منزله درع از برای هیکل عرفان.»^{۷۳} عرفان مرحله ایست که بعد از ایمان و ایقان حاصل می‌شود یعنی زمانی که هرگونه شک و تردید زائل شده و قلب و فؤاد انسان اطمینان کامل و فهم و درک قطعی و پایدار یافته است. آیات الهی این حالت عرفان را حفظ و حراست می‌کند و باقی و پاینده می‌دارد.

۴-۷ سقایۀ اشجار و جود

«از کوثر بیان که از قلم رحمن جاری شده تازگی عطا کردی.»^{۷۴}
«از یک کلمه مائده آسمانی و نعمت حقیقی که عرفان نفس حقّ جلّ جلاله است عطا فرمود. به مثابه نisan ربیع رحمانی بر اراضی قلوب موحدین و مخلصین امطار حکمت و بیان مبذول داشت تا کلّ فائز شوند به ثمرات وجود خود و آگاه گردند بر آنچه مخصوص آن از عدم به عرصه ظهور آمده‌اند. این فضل را ادراک عالم تحدید ننماید و اقلام امم قادر بر احصاء نباشد.»^{۷۵}

۴-۸ احیاء

«رگ شریان عالم از نفحات آیات الهی متحرّک و در هر حین مدد ربّانی به او می‌رسد و الاّ از ظلم‌های اهل ارض و علمای بلاد کلّ فانی و معدوم مشاهده می‌شدند.»^{۷۶}

۴-۹ مفتاح اعظم

«عالم را کلمه مسخّر نموده و می‌نماید. اوست مفتاح اعظم در عالم چه که ابواب قلوب که فی الحقیقه ابواب سماء است از او مفتوح. یک تجلّی از تجلیاتش در مرآت حبّ اشراق نموده کلمه مبارکه "انا المحبوب" در او منطبق. بحری است دارا و جامع. هر چه ادراک شود از او

ظاهر گردد.»^{۷۷}

۱۰-۴ تنویر

«آنچه از قلم اعلیٰ جاری به مثابه سراج است، امام وجه مذکور و در جمیع عوالم الهی، او همراه و مأنوس.»^{۷۸}

۱۱-۴ تربیت و تهذیب

«الحمد لله حقّ جلّ جلاله به مفتاح قلم اعلیٰ ابواب افنده و قلوب را گشوده و هر آیه از آیات منزله بابی است مبین از برای ظهور اخلاق روحانیّه و اعمال مقدّسه. این ندا و این ذکر مخصوص مملکتی و یا مدینه‌ای نبوده و نیست. باید اهل عالم طرّاً به آنچه نازل شده و ظاهر گشته تمسّک نمایند تا به آزادی حقیقی فائز شوند.»^{۷۹}

۱۲-۴ نیل به خیر و صلاح

«هر نفسی الیوم به کلمه الله فائز شد او به کلّ خیر فائز است و اعزّ است عند الله از آنچه در ارض مکنون و مشهود است.»^{۸۰}
«به یقین مبین بدان یک کلمه اگر الیوم از برای نفسی نازل شود به کلّ خیر فائز است. کلمه الله خیر لک عما خلق فی الارض و السماء.»^{۸۱}

۱۳-۴ برانگیختن

تأثیر کلام الهی در بعث و برانگیختن به دو معنی در آثار قلم اعلیٰ آمده است یکی به منظور قیام به خدمت: «آیات الهی... جمیع ذرات را به حرکت آرد و به خدمت قائم نماید. اَنَّهُ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیر.»^{۸۲} و دیگری بعث اموات و ایجاد حیات روحانی در افراد: «حال اکثر اهل بلاد مستعدّند از برای اصغاء کلمه علیا که بعث و حشر کلّ به آن منوط و معلق است.»^{۸۳}

۱۴-۴ انصعاق

از جمله اثرات آیات الهی که در آثار قلم اعلیٰ مذکور شده منصعق شدن آسمان و زمین و کلّ من علی الارض است. از جمله می‌فرمایند: «سبحان الله، طور از کلمه الله از هم می‌ریزد شوقاً للقاء و سدره سینا به مجرد اصغاء زمین را شکافته مع اغصان و افنان و اوراق و اثمار قصد افق اعلیٰ نموده. طوبیٰ لسمع السّمع و لبصر البصر.»^{۸۴} و در شرح عرش و آیه مربوط به «حمل می‌نماید عرش پروردگار را ملائکه عماء در انفس ثمانیه» می‌فرمایند: «مقصود از عرش در این مقام امرالله

بوده و خواهد بود. کلمه الله بوده و خواهد بود و اَوَّل ما يَتَفَوَّه به لسان الله بوده و خواهد بود.» و بعد اضافه می‌فرمایند:

«... و آن کلمه ایست که به فزع آیند از او کُلّ من فی السَّموات و الارض و منصعق شوند کُلّ من فی جبروت الامر و الخلق و آن کلمه ایست که به ثقل اکبر نامیده شده در الواح الله و هر نفسی قابل حمل آن نه و آن کلمه ایست که بعد از ظهور آن کُلّ قبائل به نوحه آیند و ارکان کُلّ شیء متزلزل شود و احدی قابل حمل این عرش نه مگر ملائکه عما که باعانة الله این امانت اکبر را حمل نمایند و به قبول آن هیاکل امرالله ظاهر شود و کلمه ابداع اعظم تنطق فرماید، و در یک مقام عرش نفس ظهور است...»^{۸۵}

۵- کلمه الله در این ظهور مبارک

آثار قلم اعلیٰ متضمّن شرح نکاتی درباره نزول آیات در این ظهور مبارک است که اجمالاً به مطالب مذکور اشاره می‌شود:

۱-۵ ملاحظه محدودیت‌های بشری

در آثار قلم اعلیٰ ملاحظه محدودیت‌های بشری در نزول آیات از دو لحاظ مطرح گردیده یکی آنکه کلمات الهی میزان کُلّ است و نمی‌تواند و نباید محدود به حدود و محدودیت‌های بشری باشد و دیگر آنکه فضل حقّ سبب می‌گردد که آیات الهی در حدّ توانائی و فهم بشر و به لسان مردم زمان نازل گردد.

حضرت بهاءالله در کلمات مکتونه (عربی) می‌فرمایند: «یا ابن الجمال و روحی و عنایتی ثمّ رحمتی و جمالی کُلّ ما نزلت علیک من لسان القدرة و کتبت به بقلم القوّة قد نزلناه علی قدرک و لحنک لا علی شأنی و لحنی.»^{۸۶} و در لوح سراج می‌فرمایند: «شکّی نبوده که ذات قدم تکلم نمی‌نماید مگر به لسان مظهر نفس خود و مشاهده نمائید که در آن بیانات چه مقدار خضوع از محبوب امکان ظاهر شده که جمیع بیان و مافیة را به نعم و آلائی سلطان بقا در ظهور اخری منوط فرموده‌اند.»^{۸۷}

در توضیح این نکته در لوح دیگری آمده است که: «اگر به غیر این مشی نمایم فصل اکبر ظاهر... در این صورت کسی تقرب نجوید تا اصغای کلمه الله نماید.»^{۸۸} در لوح سراج می‌فرمایند: «ای علی، به لسان بدیع پارسی کلمات ربّانی را اصغاء نما و اگر تو نشنوی البتّه قدرت محیطه الهیه انفسی بدعاً خلق فرماید که بشنوند ندای او را و بر نصر امرش قیام نمایند.» و در توضیح این بیان اضافه می‌فرمایند: «چه که جمیع ناس به لغات عربیه مطلع نه و ادراک کلمات پارسیه اسهل

است نزد اهل لسان.^{۸۹} لیکن در لوح خطاب به محمد کریم خان کرمانی صریحاً فرموده‌اند که: «کلمات منزله الهیه میزان کلّ است و دون او میزان او نمی‌شود و هر یک از قواعدی که مخالف آیات الهیه است آن قاعده از درجه اعتبار ساقط.»^{۹۰} و اضافه فرموده‌اند: «قل ان آیات الله لو تنزل علی قواعدکم و ما عندکم انّها تكون مثل کلماتکم یا محشر المحتجبین.»^{۹۱} و همان طور که قبلاً ذکر شد می‌فرمایند: «کلمة الله لن تشبه بکلمات خلقه انّها سلطان الکلمات کما ان نفسه سلطان النفوس و امره مهیمن علی ما کان و ما یکون.»^{۹۲}

بنا بر این در عین حالی که کلام الهی میزان کلّ است و محدود به حدود بشری نیست ولیکن حقّ به لسان مظهر نفس خود و موافق میزان فهم و درک مردمان زمان آیات را نازل می‌فرماید.

۲-۵ نحوه نزول و ثبت آیات

در نحوه نزول وحی یعنی کلمات و آیات الهی مطالبی در کتب ادیان گذشته آمده و مخصوصاً در کتب و آثار اسلامی شرح داده شده است. به علاوه در کتب تاریخ و نیز در شرح مشاهدات و خاطرات نفوسی که حاضر و شاهد بوده‌اند مطالبی ذکر شده است. همه این مطالب حاکی از آن است که نزول وحی یک واقعه بسیار شگفت‌انگیز و شدید و بدیع روحانی بوده است یعنی جوّ محلّی که جمال اقدس ابهی تشریف داشته‌اند تغییر می‌کرده و جریانی شبیه به تأثیرات جریان الکتریسته فضا را در بر می‌گرفته و لرزش شدیدی مانند زمین لرزه احساس می‌شده و در ضمن حالت جمال مبارک هم تغییر می‌کرده و آهنگ و صوت کلمات و آیاتی که بیان می‌فرموده‌اند سامعین را به کلیّ مجذوب و از خود بی‌خود می‌کرده است. در این بین فقط کاتب وحی به قدرت و اراده الهی قادر به تحریر بوده به نحوی که حتّی سبب اعجاب و حیرت وی می‌شده است.^{۹۳} مثلاً در لوحی به قلم خادم الله مذکور است که: «یا محبوبی، این خادم فانی این کرّه امید اینکه موفّق شود به این ذکر نداشته و لکن اراده الله سبقت ارادتی و عدمت مشیّت.»^{۹۴} و بعد ادامه می‌دهد:

«علی الصّباح تلقاء وجه به طبع چای مشغول. در آن حین جمال قدم به بیت دیگر توجّه فرمودند و بعد از حضور و ورود این عبد قال جلّت عنایت: یا خادم فأت بقلم و ورق. دیگر این خادم عاجز است از ذکر اینکه از ملکوت بیان چه اصغاء نمود. قسم به جمال مقصود و سلطان غیب و شهود که در اکثر احیان حین تنزیل این عبد را فرح و حزن به شأنی احاطه می‌نماید که جز حقّ تعالی شأنه بر مقدار آن آگاه نه. فرح از اصغاء الحان بدیعه منیعه حقّ جلّ جلاله و اما حزن از خوف آنکه مبدا آیات ترک شود و قوّه حافظه از حفظ آن عاجز ماند و نفسه الحقّ اگر قطره قادر است از عهده ذکر امواج بحر کما هی می‌برآید این عبد هم قادر. لعمر المقصود هو القادر و نحن عجزاء نسئله التّأیید فی کلّ الاحوال. انه لهو الغنی

و در لوح دیگرى به امضای خادم الله چنین مذکور است:

«در ایام شداد، ایامى که ظلمت ظلم جمیع بلاد را احاطه نموده بود، در لیالى و ایام در اعلاء کلمه و ارتفاع امرالله مشغول به شأنى که والله الذی لا اله الا هو این فانى مجال نوم و یا اکل نمى یافت. از اول لیل لسان عظمت ناطق و این عبد در حضور به تحریر مشغول. مائده سمائیه به شأنى نازل که در بعضى از شب ها فجر طالع و امر به احضار طعام نفرموده و همچنین در بعضى از ایام شب و روز لسان عظمت ناطق لاجل هدایت عباد.»^{٩٦}

حضرت بهاءالله نزول آیات را به فرو ریختن باران تند و شدید (غیث هاطل) تشبیه فرموده اند:

«آیات، مثل امطار هاطل و نازل.»^{٩٧}

«هر یوم آیات الهی به مثابه غیث هاطل نازل و هر لیل کتابی از ام الكتاب ظاهر.»^{٩٨}
«سبحان الله، مقامى که در لیالى و ایام به مثابه غیث هاطل آیات الله از آن نازل آن را انکار نمودند.»^{٩٩}

«در اول ایام سجن اعظم تفکر نما. برکت و نعمت و مائده به مثابه امطار نازل و هاطل ولكن چون خیانت به میان آمد قطع شد.»^{١٠٠}

«امروز مائده در کلّ حین نازل و نعمت از سماء کرم به مثابه غیث هاطل. طوبی از برای نفوسى که به این عطیه کبری فائز شدند.»^{١٠١}

«مائده حقیقى از سماء معانى در کلّ حین نازل و نعمت باقیه دائمه امام وجوه حاضر ولكن عباد غافل و محبوب و ممنوع...»^{١٠٢}

ملاحظه می شود که آیات الهی باکمال شدت و به سرعت و بلا انقطاع عزّ نزول می یافته است و محدودیت مؤمنین در درک ارزش و استقبال شایسته از آن آثار و خیانت خائنین سبب قطع نزول این مائده آسمانى شده است به حدّی که در لوح سراج می فرمایند: «حال قدرى در این کلمات تفکر فرمائید... چه که این عبد از احزان وارده قادر بر تفسیر کلمات الله نه.»^{١٠٣}

٣-٥ کثرت و وسعت آیات

آثار قلم اعلى حاکى از آنست که آیات و آثار الهی در این ظهور اعظم از حدّ احصاء خارج است و شدت و میزان نزول آیات به حدّی بوده است که کاتبان و حاضران توانائی ثبت و ضبط تمامی آن کلمات و آیات را نداشته اند. در لوحى می فرمایند: «یا حبیبی آیات و بینات و ظهورات و علامات

به شأنی نازل و ظاهر که جمیع السن و اقلام از ذکر و بیان عاجز و قاصر.^{۱۰۴}
کمیت و مقدار آیاتی که از لسان وحی جاری و صادر گشته خارج از توانایی بشر برای ضبط و شمارش و احصاء آنان بوده است:

«آیات الهیه که از حدّ احصاء خارج است.»^{۱۰۵}
«آیات عالم را احاطه نموده به شأنی که احدی قادر بر جمع و احصای آن نه.»^{۱۰۶}
«آیات الهی که هر منصفی اعتراف می نماید بر قصور و عجز از احصایش.»^{۱۰۷}
«مائدۀ معنوی به شأنی از سماء عنایت الهی نازل که کلّ را متجیر نموده و شاید نظر به کثرت قدرش مستور. ای کاش اهل عالم مستعدّ می شدند و قابل می گشتند از برای مشاهده آنچه مستور است.»^{۱۰۸}

و بالاخره این بیان مبارک است که در آن نه مرتبه می فرمایند شکر کن که مقدار آیات نازله چنان کثیر است که تو قادر بر احصای آن نیستی:

«یا علیّ، مائدۀ سمائی و نعمت باقیۀ الهی از هواء مرحمت ربّانی این قدر بر تو باریده که از احصای آن عاجزی. اشکر اشکر اشکر اشکر اشکر اشکر اشکر اشکر ربّک و قلّ لک الحمد و لک الفضل و لک الشکر و لک البهاء و لک العناية و الافضال و لک المواهب و اللطاف.»^{۱۰۹}

در بعضی از آثار قلم اعلیٰ به انحاء مختلف میزان آیات منزله در این ظهور اعظم ذکر شده است از جمله:

«در این ظهور بدیع منبع که کرورها آیات الهیه از سماء قدرت و رحمت نازل شد با وجود این جمیع خلق اعراض نموده و تمسّک بسته اند به اقوال عبادی که یک حرف از آن را ادراک نمی نمایند.»^{۱۱۰}

«معادل کتب قبل و بعد حال موجود.»^{۱۱۱}
«حال قریب صد جلد آیات باهرات و کلمات محکمات از سماء مشیت منزل آیات نازل و حاضر.»^{۱۱۲}

درباره تنوع و جامعیت این الواح و آثار حضرت ولیّ امرالله می فرمایند:

«... در این ظهور بدیع الواح و آثار الهیه راجع به امور اصلیه و فرعیه، جزئیّه و کلیّه، علمیّه و فنیّه، مادیّه و ادبیّه، سیاسیّه و اقتصادیّه چنان عالم را احاطه نموده که شبه آن از اوّل ابداع در

هیچ مظهري از مظاهر قبل و هیچ عصری از اعصار غابره دیده و شنیده نشده. شخص بهائی اگر توجّه تامّ به این آثار مقدّسه نماید و خوض و تعمّق در بحر این تعالیم سماویّه کند و معانی دقیقه و حکمت‌های بالغه مودعه در هر یک را به دقّت و ملاحظه از آن استنباط نماید از هر محنت و مشقّتی و تعب و زحمتی و خطر و وبالی و حزن و کدري در حیات مادی و ادبی و روحانی خویش محفوظ و مصون ماند.^{۱۱۳}

۴-۵ نحوه تسوید آیات

یکی از نکاتی که در تلاوت آیات باید مراعات شود دقّت در صحّت متن آنهاست یعنی در تسوید و تحریر و نسخه‌برداری و طبع و نشر آیات الهی باید دقّت شود که اشتباهی روی ندهد و آنچه تلاوت می‌گردد مطابق به اصل نزولی باشد. حضرت بهاءالله در لوحی می‌فرماید:

«اینکه مذکور داشتید به ترتیب آیات و رسائل مشغولند، این عمل از اعظم اعمال نزد غنیّ متعال مذکور و محسوب. در این ایام الواح منزله تلقاء وجه قرائت می‌شود چه که بسیاری از الواح از قبل و بعد نوشته و من غیر مطابقه به اطراف رفته. لذا در این ایام مکرّر در حضور قرائت می‌شود لیظهر ما اراده الله و ما نطق به لسان العظمة.»^{۱۱۴}

این بیان مبارک اشاره به روش مرسوم در حین نزول آیات بوده است که کاتبان وحی کلماتی که از فم مبارک حضرت بهاءالله صادر می‌شد را با سرعت یادداشت می‌کردند که به "خطّ نزولی" معروف است و بعد از روی یادداشت‌های مزبور آنچه را نازل شده بود از سواد به بیاض منتقل می‌کردند و به صورت الواح و آثاری در می‌آمد که به "خطّ اصل" مشهور است. حتّی در چنین مواردی امر مبارک حضرت بهاءالله این بوده است که نسخه پاکتویس شده مکرّر در حضورشان قرائت شود تا مبدا در حین پاکتویس کردن اشتباهی رخ داده باشد. لذا هر بار بیانات مبارکه تسوید یا نقل می‌شود باید از طریق مقابله اطمینان حاصل نمود که اشتباهی رخ نداده باشد.

۴-۵ لزوم حفظ و صیانت آیات

حضرت بهاءالله در لوحی تأکید فرموده‌اند که باید در حفظ و صیانت الواح و آثار نهایت دقّت و مراقبت معمول گردد:

«در حفظ الواح الهی فی الحقیقه باید کلّ اهمال ننمایند. چنانچه از قبل بعضی از دوستان را که اراده نموده اخذ نمایند اوّل نوشتجات ایشان به دست افتاد. این جائز نه. باید محلّ محکم از برای آیات الهی معین نمایند تا از مسّ ایادی نالایقه محفوظ ماند. اگرچه لا یمسه

ملاحظه می‌شود که سبب این دقّت و مراقبت را نیز بیان فرموده‌اند که منظور ممانعت از آنست که کلمات الهی به دست افرادی بیفتد که لیاقت زیارت و درک و فهم و حفظ احترام آنها را ندارند. مثلاً در گذشته ایّام میرزا یحیی ازل و اعوان او بسیار تصرّفات در آیات الهی کردند و بعداً میرزا محمّد علی ناقض اکبر و انصار او به همین عمل خائنه و ناپسند اقدام نمودند لذا لزوم حفظ و صیانت الواح و آثار مبارکه قویّاً تأکید شده است. این نوع اتفاقات فقط در موارد حمله و هجوم دشمنان خارج یا منافقین و دشمنان داخل جامعه روی نمی‌دهد بلکه در سایر مواقع نیز امکان بروز چنین حوادثی هست از جمله در احیان حمل و نقل کتب و آثار یا بعد از درگذشت صاحبان آن آثار. اینست که باید همه اجباء و مؤسسات امری به این توصیه حضرت بهاء الله توجّه کامل داشته باشند و آن را دقیقاً به موقع عمل و اجرا گذارند.

۵-۶ نحوه تلاوت آیات

چنانچه گذشت آیات الهی را باید هر صبح و شام تلاوت نمود. در رساله سؤال و جواب تصریح شده است که مقصود از آیات الهی «جميع ما نزل من ملکوت البیان» یعنی همه آثار قلم اعلیٰ است. علاوه بر این در نصوص مبارکه نحوه مطلوب برای تلاوت آیات نیز ذکر شده است. از جمله می‌توان به شرایط ذیل اشاره کرد که در نصوص مبارکه آمده است.

- تلاوت آیات در هر صبح و هر شام
- تلاوت آیات با بهترین لحن خوش
- تلاوت آیات با روح و ریحان و از روی میل و محبّت
- تلاوت آیات با قلب طاهر و نفس زکیّه و لسان صادق و بصر مقدّس
- تلاوت آیات به اندازه‌ای که موجب ملالت و احزان نگردد
- تلاوت آیات با حضور ذهن و تمرکز فکر و توجّه به مقصودی که در آیات منظور است
- تلاوت آیات به نحوی که قلوب نفوسی که خوابیده‌اند (راقدین) را نیز جذب کند
- انس گرفتن به آیات الهی^{۱۱۶}

حضرت بهاء الله می‌فرماید: «نیکوست حال کسی که در لیالی و ایّام به آیاتش انس گیرد و قرائت نماید. اوست محیّ وجود و مربّی غیب و شهود.»^{۱۱۷} و حضرت عبدالبهاء ضمن تأکید در تلاوت کلمات مکنونه تأکید می‌فرمایند که علاوه بر تلاوت به مضمون هم باید دقّت کرد.^{۱۱۸}

۶- مقصود از نزول آیات

حضرت بهاء الله مقصود و منظور از نزول آیات را به عبارات و انحاء گوناگونی بیان فرموده‌اند که از جمله آنها تربیت اخلاقی و تقلیب روحانی و بیان آنچه مصلحت مردمان است و نیز از بین بردن دشمنی و عداوت و اختلاف و جدائی بین بشر است:

«مقصود از کتاب‌های آسمانی و آیات الهی آنکه مردمان به راستی و دانائی تربیت شوند که سبب راحت خود و بندگان شود.»^{۱۱۹}

«ای بندگان من آنچه از حکم بالغه و کلم طیبیه جامعه که در الواح قدسیه احدیه نازل فرمودم مقصود ارتقای انفس مستعدّه است به سماوات عزّ احدیه.»^{۱۲۰}

«اگر در آیات منزله از سماء فضل تفکر نمائی شهادت می‌دهی که حقّ جلّ و عزّ به آنچه امر فرموده و می‌فرماید همان مصلحت عباد بوده و خواهد بود.»^{۱۲۱}

«مقصود این مظلوم از حمل شدائد و بلایا و انزال آیات و اظهار بیّنات اخمداد نار ضغینه و بغضا بوده که شاید آفاق افنده اهل عالم به نور اتفاق منور گردد و به آسایش حقیقی فائز.»^{۱۲۲}

۷- رابطه بشر با کلمه الله

ظهور و بلوغ این خلاقیت کلام الهی به سه عامل بستگی دارد که عبارتند از: قوه مکنون در کلمه الله، فیوضات و تأییدات الهی، و استعداد و آمادگی بشر. این قوه شبیه نیروئی است که در گیاه موجود است یعنی قوه رشد و انبات که در دانه وجود دارد اما نیازمند تابش خورشید و ریزش باران و نیز استعداد و آمادگی خاک است تا ثمرش ظاهر و عیان گردد. رابطه بشر با کلام الهی هم تابع همین جریان است. یعنی پس از شناسائی مظهر ظهور الهی باید از خلاقیت موجود در کلام او مستفیض شد. این رابطه‌ای است که در این دور و کور باید با آثار قلم اعلیٰ داشته باشیم یعنی باید استعداد و امکان استفاضه و بهره بردن از کلام الهی را در خود پرورش و افزایش دهیم و برای تأثیرپذیری از کلام الهی آمادگی داشته باشیم و بعد با تلاوت آیات الهی در هر صبح و شام و قیام به عملی ساختن آنچه از کلام الهی درمی‌یابیم قوه خلاقه کلمات الهی را از حیث قول به حیث عمل درآوریم. تلاوت آیات الهی رابطه مستقیم بین انسان و آفریدگارش برقرار می‌سازد و تأثیرات "ربوبیت" حقّ یعنی نیروی پرورش دهنده حقّ سبب رشد روحانی انسان و وصول وی به هدف غائی از خلقتش می‌شود و مقصود و منظور از حیات عنصریش را تحقق می‌بخشد.

به همین سبب حکم تلاوت آیات الهی در هر صبح و هر شب در کتاب مستطاب اقدس نازل شده است و اجرای این حکم را وفای به عهد و پیمان الهی محسوب فرموده‌اند و اضافه فرموده‌اند که اگر کسی از آیات الهی و از اجرای این حکم روی گرداند و غافل بماند مانند آنست که از ابتدا از خداوند

روی گردانده است: «اتلو آیات الله فی کلّ صباح و مساءً انّ الذی لم یتل لم یوف بعهد الله و میثاقه و الذی اعرض عنها الیوم انه ممّن اعرض عن الله فی ازل الازال...»^{۱۲۳}

در توضیح و توجیه این حکم در یکی از الواح می‌فرمایند: «همچنان که غذا از برای اجساد لازم است همین قسم از برای ارواح واجب. غذای روح مائده منیعۀ لطیفه طریه است که از سماء عنایت الهی نازل شده. اگر غذای روح به آن نرسد البتّه ضعیف شود.»^{۱۲۴} اینست که می‌فرمایند: «امروز حضرت فیاض موجود و مائده سمائیه نازل. به اسمش اخذ نمائید و به یادش تناول کنید.»^{۱۲۵} و همچنین فرموده‌اند که شرط اعظم برای این اقدام: «میل و محبت نفوس مقدسه است به تلاوت آیات.»^{۱۲۶} یعنی اجرای این حکم باید با میل و رغبت و از روی عشق و علاقه انجام گیرد.

۸- وظائف مؤمنین در قبال کلمه الله

در آثار قلم اعلیٰ وظائف و مسؤولیتهائی برای مؤمنان یعنی اهل بهاء در قبال آثار و کلمات الهی ذکر شده که اهمّ آنها عبارت است از: منع از تأویل و تحریف آیات، توجّه خالصانه به کلمات الهی و اصغاء آیات و درک حلاوت کلمات الهی و به موقع عمل و اجرا گذاشتن آنچه در آثار مبارکه به احباء توصیه شده است و به ویژه سعی در اعلاء و اعلان و تبلیغ و تبشیر کلمه الله. در ضمن احتیای الهی تحذیر شده‌اند از اینکه مبادا کلمات الهی را که مایه ائتلاف و محبت و دوستی است سبب ایجاد اختلاف و تفرقه نمایند.

۸-۱ منع از تأویل و تحریف

تأویل و تفسیر معانی مودعه در کلمات الهی مختصّ به مظاهر ظهور الهی است. در امر بهائی اقدام به تأویل آیات از جانب مؤمنین منع شده است. حضرت بهاء الله می‌فرمایند: «تأویل کلمات حمامات ازلیّه را جز هیاکل ازلیّه ادراک ننمایند.»^{۱۲۷} چون کلمات الهیه به وحی از مصدر ایجاد به مظاهر ظهور نازل می‌گردد واضح است که معانی و مفاهیم مودعه در آن کلمات نیز باید از همان منشأ مورد تأویل و تفسیر قرار گیرد.

حضرت بهاء الله مؤمنین را انداز فرموده‌اند که مبادا به تأویل و تحریف کلمات الهی مشغول شوند: «لا تبدّلوا کلمه الله و لا تحرّفوها عن مقرّها اتّقوا الله و کونوا من الذینهم یتّقون.»^{۱۲۸} و در لوح ابن ذئب این تحذیر شدید از قلم اعلیٰ نازل شده است: «انّ الذی یؤول ما نزل من سماء الوحی و یحرّفه عن الظاهر انه ممّن حرّف کلمه الله العلیا و کان من الاخسرین فی کتاب مبین.»^{۱۲۹} مضمون بیان مبارک اینست که کسی که کلام الهی را تأویل یا تحریف کند از زیان‌کارترین مردمان است.

۲-۸ توجه منصفانه

حضرت بهاء الله می‌فرماید: «باید جمیع آنچه شنیده شد محو نمود و به عدل و انصاف در آیات و بینات و ظهورات ناظر شد.»^{۱۳۰} و نیز می‌فرماید: «باید کلّ بما امروا به متمسک باشند، در هیچ شأنی از شؤن و هیچ امری از امور از آنچه از قلم اعلیٰ جاری از امانت و دیانت و عصمت و عفت و اعمال و اخلاق غفلت ننمایند.»^{۱۳۱}

۳-۸ اصغاء کلمه الله

حضرت بهاء الله در لوحی اهل بیان را دعوت می‌فرماید که به دیده پاک و با قلب مقدّس در آنچه در بیان مذکور است نظر کنند و تفکر نمایند تا وحدت انبیاء و پیامشان را دریابند و بعد می‌فرماید: «هر نفسی لایق اصغاء کلمه الله نه و هر وجودی قابل آشامیدن زلال معانی که از عین مشیت رحمانی در این ظهور عزّ صمدانی جاری شده نه.»^{۱۳۲} و برای این منظور لازم است که استعداد و آمادگی لازم را دارا بود: «ان استعدّوا لاصغاء کلمه الله لعمری بها انجذبت قلوب المقرّبین و اضطربت افئدة الذین کفروا برّب الارباب.»^{۱۳۳} اصغاء و شنیدن کلام الهی قلوب مقرّبین را مجذوب می‌کند و قلوب کافرین را مضطرب و نگران می‌سازد. اینست که فرموده‌اند خوشا به حال نفسی که حجابات او را از شنیدن کلمه الهی منع نماید: «فهنيئاً لنفيس لا تمنعها الحجابات عن اصغاء کلمه الله.»^{۱۳۴} و توصیه می‌فرماید که «به گوش جان کلمه الهیه را اصغاء نما.»^{۱۳۵} و در مقامی دیگر به این بیانات احلیٰ ناطقند: «این است شمس کلمه صدق و وفا که از افق مالک اسماء اشراق فرموده افتحوا آذانکم لاصغاء کلمه الله المهيمن القيوم.»^{۱۳۶} و نیز می‌فرماید: «طوبیٰ از برای آذانی که قصص اولیٰ او را از اصغاء کلمه الله محروم نساخت.»^{۱۳۷} و «طوبیٰ از برای... آذنی که ندا را اصغاء نمود و به احکام منزله الهی تمسک جست. او از اصحاب سفینه‌ایست که در بحر اسماء به اذن فاطر سماء سیر می‌نماید.»^{۱۳۸}

۴-۸ لزوم تفکر و ادراک

پس از آمادگی برای شنیدن کلمات الهی یعنی زیارت آثار مبارکه شرط لازم آنست که در آنچه نازل شده تفکر شود و کوششی مبذول گردد که شیرینی آیات الهی و مقصود و منظور آن کلمات فهمیده شود و سبب حصول استقامت در امر الله گردد.

«ای دوستان الهی تفکر نمائید و به آذان واعیه اصغای کلمه الله کنید تا از فضل و رحمت او زلال استقامت بیاشامید و بر امر الله مثل جبل راسخ و ثابت باشید.»^{۱۳۹}

«قسم به اسم اعظم هر نفسی الیوم حلاوت یک آیه از آیات منزله را بیابد و ادراک نماید از

من فی السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ بگذرد و به شطر دوست توجّه کند.»^{۱۴۰}
 «ان یا حبیبِ یَنبَغی لحضرتک ان تتفکّر فی کلمة الله و عظمتها و حلاوتها أنّها لتکفی العالمین.»^{۱۴۱}

۹- ابلاغ و اعلاء کلمة الله

ابلاغ کلمة الله در آثار قلم اعلیٰ از دو نظر مطرح شده است. یکی آنچه حضرت بهاء الله بنفسه المقدّس به آن قیام فرموده‌اند و در این سبیل متحمّل بلایا و صدمات لا تحصی شده‌اند و دیگری آنچه که انتظار می‌رود احبّای الهی انجام دهند.

۱-۹ قیام حضرت بهاء الله برای اعلان امرالله

حضرت بهاء الله در زمینه اعلان امرالله و دعوت خاصّ و عامّ به شریعة الهیّه می‌فرمایند:
 «این مظلوم در جمیع احوال کلمة الله را به اعلیٰ النداء فرموده و کلّ را بما یحفظهم و ینفعهم و یؤیّدهم دعوت نموده.»^{۱۴۲}

«در جمیع احوال عباد را بما یرفعهم امر نمودیم و از آنچه سبب پستی و ذلّت بوده نهی کردیم. مقصودی جز ارتفاع کلمة الله و اصلاح عالم و نجات امم نبوده و نیست.»^{۱۴۳}
 «لوجه الله گفتیم آنچه را که عالم از برای شنیدن آن از عدم به وجود آمده.»^{۱۴۴}

در این سبیل یعنی اعلان و ابلاغ کلمة الله هیکل مبارک معرض شدائد و بلایا و مصائب بی‌شماری قرار گرفتند و در الواح متعدّد به این نکته اشاره می‌فرمایند:

«سلاسل و اغلال او را از استقلال منع نمود و کند و بند امرش را تغییر نداد. جمیع بلایا و رزایا را حمل فرمود لارتفاع کلمة الله. هر منصفی شاهد و هر عادلّی گواه.»^{۱۴۵}

«در لیالی و ایّام لاجل ارتفاع کلمة الله حمل بأساء و ضراء نمودیم. زحمت‌های این مظلوم و بلایای او خارج از حدّ احصاست.»^{۱۴۶}
 «یا خلیل اسمع نداء المظلوم أنّه اقبل البلیا کلّها لاعلاء کلمة الله ولكنّ القوم فی اعراض مبین.»^{۱۴۷}

«یا شیخ وارد شد بر این مظلوم آنچه که شبه و مثل نداشته. کلّ را به کمال تسلیم و رضا لاجل تهذیب نفوس و ارتفاع کلمة الله حمل نمودیم.»^{۱۴۸}
 «قد فدینا نفسنا لاعلاء کلمة الله المتعال.»^{۱۴۹}

حضرت بهاء الله به بروز مصائب برای همه انبیاء اشاره می‌فرمایند که همیشه سبب انتشار کلمة الهی

شده است: «آنچه به نقطه و معشر انبیاء و مرسلین وارد شد سبب اعلاء کلمه الله و ارتفاع امر و انتشار آن بوده.»^{۱۵۰} و نیز می فرماید: «آنچه بر ساحت عرش وارد شود سبب و علت اعلاى کلمه الله است.»^{۱۵۱}

۲-۹ قیام به اعلاء کلمه الله

تکلیف و وظیفه مؤمنین قیام و اقدام برای اعلاء و اعلان کلمه الله و نشر نفحات الله است و این وظیفه و مسؤولیت در الواح بسیاری از قلم اعلیٰ تصریح و تأکید شده است.

«ای دوستان کلّ را وصیت می نمایم به آنچه که سبب اعلاى کلمه الله است.»^{۱۵۲}
«امروز باید کلّ به قلوب نوره به خدمت او مشغول شوند و به اعلاء کلمه الله. اینست حکم محکم الهی که در صحیفه حمراء از قلم اعلیٰ ثبت شده.»^{۱۵۳}
«نوصیهم بالعدل و الانصاف و الامانة و الدّیانة و ما ترتفع به کلمه الله و مقاماتهم بین العباد.»^{۱۵۴}

در این بیان مبارک رعایت عدل و انصاف و امانت و دیانت از اموری محسوب شده است که سبب اعلاء کلمه الله و اعلاء مقامات مؤمنین در بین مردمان می گردد. و در بیان دیگری می فرمایند نفوسی که کلمه الهی را اجابت نمایند برترین نفوس اند حتّیٰ اگر به صورت ظاهر شغل و مقام آبرومندی نداشته باشند و کسانی که از کلمات الهی روی برگردانند پست ترین نفوس هستند حتّیٰ اگر در بین مردم مقامی شامخ داشته باشند: «و بعد القاء کلمه الله على الممكنات من سمع و اجاب انه من اعلی الخلق ولو یكون من الذین یجمعون الرّماذ و من اعرض هو من ادنى العباد ولو یكون عند النّاس ولیاً و یكون عنده كتب السّموات و الارضین...»^{۱۵۵}

انسان نباید ناظر به منافع شخصی خود باشد بلکه باید در صدد اعلاء کلام الهی باشد: «لیس له ان ینظر الى ما ینفعه بل بما ترتفع به کلمه الله المطاعة.»^{۱۵۶}

این فریضه روحانی همه افراد احبّاست که پیوسته همگی در صدد ارتفاع و اعلاء کلمه الله باشند. حضرت بهاء الله می فرماید:

«رأس القدرة و الشّجاعة هی اعلاء کلمه الله و الاستقامة على حبّه.»^{۱۵۷}
«در کلّ احیان متمسک باشید به امری که سبب اعلاء کلمه الله گردد.»^{۱۵۸}
«امروز باید دوستان طرّاً به اخلاق و اعمالی که سبب ارتفاع کلمه الله و ابقاء نفوس است مشغول گردند.»^{۱۵۹}

در توضیح اخلاق و اعمالی که سبب ارتفاع کلمه الله می گردد حضرت بهاء الله می فرماید: «ای

دوستان، اخلاق حسنه و اعمال مرضیه و شؤونات انسانیّه سبب اعلاء کلمه الله و ترویج امر بوده. لذا بر هر نفسی لازم و واجب که الیوم به معروف تمسک جوید و از منکر اجتناب نماید.^{۱۶۰} و نیز می‌فرماید: «باید الیوم هر نفسی موافق آیات الهیه که در الواح منیعه نازل شده مشی نماید. یعنی خارج حکمت از او سر نزنند و به حکمت الهیه که به آن مأمور است در کل احوال ناظر باشد و فساد و جدال از او ظاهر نشود.»^{۱۶۱} و نیز: «لازال اتحاد و اتفاق سبب اعلاء کلمه الله بوده و هست.»^{۱۶۲}

از مجموع بیانات فوق چند نکته مهم مستفاد می‌گردد از جمله اینکه تخلق به اخلاق بهائی و عمل به احکام و تعالیم دارای دو اثر مهم و مرتبط به یکدیگر است: یکی اعلاء کلمه الله و اعتبار و حیثیت امرالله و دیگری باقی نگاه داشتن نفوسی که مؤمن هستند در ظل امر الهی و در داخل جامعه بهائی و حفظ وحدت و یگانگی در جمع اهل بهاء. زیرا مراعات اخلاق بهائی و حفظ وحدت جامعه از دور افتادن و احیاناً جدا شدن افرادی که از اخلاق و اعمال بعضی از مؤمنین دلگیر و دلسرد و نسبت به امر الهی بی‌اعتنا می‌شوند جلوگیری می‌نماید و سبب انسجام و استحکام جامعه امر و حفظ اعضاء جامعه و تقویت روحیه امری و شوق و اشتیاق به فعالیت امری در آنان می‌گردد و همچنین جامعه بهائی و امر بهائی را در انظار دیگران نمونه و سرمشق و راه حلی برای بهبود وضع جامعه بشری معرفی می‌کند و این هر دو سبب اعلاء کلمه الله می‌گردد. اینست که حضرت بهاءالله می‌فرماید: «انشاءالله از نفعات ایام الهی قسمت برید و سبب اعلاء کلمه الله شوید تا جمیع به بحر اعظم فائز شوند.»^{۱۶۳}

یادداشت‌ها

* متن مطالبی که در مجمع عرفان در جون ۱۹۹۸ در مرکز مطالعات بهائی در آکوئو-ایتالیا ایراد شد و با اظهار امتنان از راهنمایی و توصیه‌هایی که جناب دکتر شاپور راسخ برای تهیه این متن لطف فرمودند.

- ۱- فرهنگ زبان.
- ۲- مراجعه شود به: فرهنگ عرفانی و فرهنگ فلسفی.
- ۳- فرهنگ فلسفی، ص ۶۷۰. به نقل از اسفار الاربعة فی الحکمة المتعالیة از تألیفات صدرالدین محمد بن ابراهیم معروف به ملا صدرا.
- ۴- آیات الهی، ج ۲، ص ۲۸۶.
- ۵- ادعیه محبوب، صص ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۳۹، ۳۴۱ و ۳۵۰.
- ۶- اقتدارات، ص ۲۴۹.
- ۷- آیات الهی، ج ۱، ص ۲۶۴.
- ۸- فرهنگ فلسفی، ص ۶۷۰.
- ۹- آیات الهی، ج ۲، ص ۲۸۴.
- ۱۰- لئالی الحکمة، ج ۲، ص ۸۴.
- ۱۱- آیات الهی، ج ۲، ص ۲۸۴.
- ۱۲- ایضاً، ص ۲۹۲.

- ۱۳- دریای دانش، ص ۲۸.
- ۱۴- کتاب بدیع، ص ۳۳۶.
- ۱۵- آیات الهی، ج ۲، ص ۳۷۶.
- ۱۶- ایضاً، ص ۲۸۴.
- ۱۷- آثار قلم اعلیٰ، ج ۷، ص ۱۶۹.
- ۱۸- آیات الهی، ج ۲، ص ۲۴۰.
- ۱۹- ایضاً، ص ۲۹۱.
- ۲۰- در لوح خطاب به «یا نبیل علیک بهاء ربّک الجلیل...»
- ۲۱- در لوح «به نام بخشنده مهربان، مانده معنوی...»
- ۲۲- آثار قلم اعلیٰ، ج ۶، ص ۳۲۵.
- ۲۳- آیات الهی، ج ۲، ص ۲۳۶.
- ۲۴- در لوح «هو السّامع المجیب، لک الحمد حاضر شدی و امواج بحر بیان را...»
- ۲۵- مجموعه عندلیب، ص ۱۰۵.
- ۲۶- کتاب مستطاب ایقان، ص ۱۸.
- ۲۷- امر و خلق، ج ۲، ص ۱۸۱.
- ۲۸- در لوح «هو المشفق الکریم، یا اولیاء الله فی الکاف و الکاف...»
- ۲۹- آثار قلم اعلیٰ، ج ۱، ص ۲۰.
- ۳۰- کتاب مستطاب ایقان، ص ۱۶۰.
- ۳۱- آثار قلم اعلیٰ، ج ۷، ص ۲۵۴.
- ۳۲- آیات الهی، ج ۱، ص ۳۵۶ و یا امر و خلق، ج ۲، ص ۹۸.
- ۳۳- آثار قلم اعلیٰ، ج ۷، ص ۳۰۱.
- ۳۴- امر و خلق، ج ۲، ص ۹۸.
- ۳۵- آثار قلم اعلیٰ، ج ۱، ص ۲۴۸.
- ۳۶- کتاب مستطاب ایقان، صص ۱۵۸-۱۵۹.
- ۳۷- ایضاً، ص ۱۵۹.
- ۳۸- ایضاً، صص ۱۵۸-۱۵۹.
- ۳۹- ایضاً.
- ۴۰- مجموعه عندلیب، ص ۱۶۰.
- ۴۱- آیات الهی، ج ۱، ص ۲۲.
- ۴۲- آیات الهی، ج ۲، ص ۲۹۸.
- ۴۳- اشراقات، ص ۲۷۲.
- ۴۴- آثار قلم اعلیٰ، ج ۷، ص ۱۶۹.
- ۴۵- اقتدارات، ص ۳۷.
- ۴۶- بحور الحکمة، ص ۳۶.
- ۴۷- آیات الهی، ج ۲، ص ۱۷۱.
- ۴۸- امر و خلق، ج ۲، ص ۱۴۳.
- ۴۹- امر و خلق، ج ۳، صص ۲۵۵-۲۵۶.

- ۵۰- آیات الهی، ج ۱، ص ۳۶.
- ۵۱- لوح مقصود، مجموعه آلمان، ص ۱۰۶.
- ۵۲- ادعیه محبوب، ص ۳۶۲.
- ۵۳- در لوح «به نام بخشنده مهربان، مائده معنوی...»
- ۵۴- لئالی الحکمة، ج ۳، ص ۳۷۷.
- ۵۵- مجموعه عندلیب، ص ۱۲۱.
- ۵۶- آیات الهی، ج ۲، ص ۸۳.
- ۵۷- ادعیه محبوب، ص ۶۹.
- ۵۸- آیات الهی، ج ۲، ص ۸۳.
- ۵۹- مائده آسمانی، ج ۴، ص ۴۵.
- ۶۰- آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۵۶.
- ۶۱- آیات الهی، ج ۲، ص ۲۹۱.
- ۶۲- امر و خلق، ج ۴، ص ۲۴.
- ۶۳- آیات الهی، ج ۱، ص ۲۶۴.
- ۶۴- آیات الهی، ج ۲، ص ۷۸.
- ۶۵- مائده آسمانی، ج ۸، صص ۱۸-۱۹.
- ۶۶- مجموعه عندلیب، ص ۱۶۹.
- ۶۷- آیات الهی، ج ۱، ص ۲۲.
- ۶۸- مائده آسمانی، ج ۸، ص ۱۷.
- ۶۹- آثار قلم اعلیٰ، ج ۶، ص ۳۰۸.
- ۷۰- منتخبات آثار، ص ۶۲.
- ۷۱- مکاتیب، ج ۳، ص ۲۵۲.
- ۷۲- اقتدارات، صص ۲۴۹-۲۵۰.
- ۷۳- آیات الهی، ج ۲، ص ۳۵۲.
- ۷۴- ادعیه محبوب، ص ۳۲۴.
- ۷۵- آیات الهی، ج ۲، ص ۲۹۱.
- ۷۶- آیات الهی، ج ۱، ص ۲۶۴.
- ۷۷- دریای دانش، ص ۲۸.
- ۷۸- آیات الهی، ج ۲، ص ۲۸۰.
- ۷۹- مجموعه آلمان، ص ۵۰ یا آیات الهی، ج ۱، ص ۲۳.
- ۸۰- آیات الهی، ج ۲، ص ۲۷۸.
- ۸۱- آثار قلم اعلیٰ، ج ۵، ص ۶۰.
- ۸۲- مجموعه عندلیب، ص ۱۶۱.
- ۸۳- مجموعه آلمان، ص ۵۰ (لوح دنیا).
- ۸۴- آیات الهی، ج ۲، ص ۲۹۹.
- ۸۵- کتاب بدیع، صص ۲۲۵-۲۲۶.
- ۸۶- کلمات مکنونه (عربی)، شماره ۶۷.

- ۸۷- مائده آسمانی، ج ۷، ص ۵۳ (لوح سراج).
- ۸۸- آیات الهی، ج ۲، ص ۳۵۳.
- ۸۹- مائده آسمانی، ج ۷، صص ۲۶، ۷۱.
- ۹۰- امر و خلق، ج ۲، ص ۱۰۹.
- ۹۱- ایضاً، ص ۱۰۸.
- ۹۲- آثار قلم اعلیٰ، ج ۱، ص ۲۰.
- ۹۳- نفحات ظهور، صص ۳۷-۳۹.
- ۹۴- مجموعه عندلیب، ص ۱۶۰.
- ۹۵- ایضاً. حضرت عبدالبهاء در حکمت صیام می‌فرمایند: «حضرت اعلیٰ در بدایت ظهور از شدت تأثیر نزول آیات ایامی می‌گذشت که به چای اختصار می‌شد. همچنین جمال مبارک در ایامی که به تأسیس تعالیم الهی پرداختند و در ایامی که متصلاً آیات نازل می‌شد از شدت تأثیر آیات و هیجان قلب تناول طعام نمی‌فرمودند مگر اقلّ قلیل. مقصد اینست که به جهت متابعت مظاهر الهیه و تنبه و تذکر حالت ایشان بر عموم ملت ایامی چند تأسی و اقتدا فرض گشت.» (مائده آسمانی، ج ۹، ص ۲۴).
- ۹۶- آثار قلم اعلیٰ، ج ۶، ص ۲۲۴.
- ۹۷- آیات الهی، ج ۲، ص ۵.
- ۹۸- ایضاً، ص ۳۰۰.
- ۹۹- ایضاً، ص ۱۴۹.
- ۱۰۰- مائده آسمانی، ج ۴، صص ۱۰۰-۱۰۱.
- ۱۰۱- در لوح «هو الشاهد الخیر قد انزلنا الآیات...»
- ۱۰۲- در لوح «هو الله تعالیٰ، یا حیدر قبل علیٰ بگو یا اهل ارض آذان از برای...»
- ۱۰۳- مائده آسمانی، ج ۷، ص ۱۲.
- ۱۰۴- آیات الهی، ج ۲، ص ۱۶۵.
- ۱۰۵- ایضاً، ص ۱۷۰.
- ۱۰۶- ایضاً، ص ۲۹۸.
- ۱۰۷- مجموعه عندلیب، ص ۱۶۱.
- ۱۰۸- در لوح «به نام بخشنده مهربان، مائده معنوی...»
- ۱۰۹- در لوح مبارک «بسم ربنا الاقدس الاعظم العلیٰ الابهیٰ یا حبذا نامه رسید عرف محبت عالمیان از او متضوع...»
- ۱۱۰- کتاب مستطاب ایقان، ص ۷۹.
- ۱۱۱- آیات الهی، ج ۲، ص ۲۹۸.
- ۱۱۲- امر و خلق، ج ۲، ص ۱۰۲ (از لوح ابن ذنب).
- ۱۱۳- مائده آسمانی، ج ۳، صص ۳۰-۳۱.
- ۱۱۴- مجموعه عندلیب، ص ۵۵.
- ۱۱۵- ایضاً، ص ۱۰۱.
- ۱۱۶- امر و خلق، ج ۴، صص ۲۱-۲۴ و گلزار تعالیم، صص ۱۲۹-۱۳۲.
- ۱۱۷- آثار قلم اعلیٰ، ج ۵، ص ۱۰۰.
- ۱۱۸- گنجینه، ص ۱۵۱.

- ۱۱۹- آیات الهی، ج ۱، ص ۸۰.
- ۱۲۰- مجموعه مصر، ص ۳۲۳.
- ۱۲۱- آیات الهی، ج ۱، ص ۱۷۵.
- ۱۲۲- مجموعه آلمان، ص ۱۳۴ یا آیات الهی، ج ۲، ص ۷۶.
- ۱۲۳- کتاب مستطاب اقدس، بند ۱۴۹.
- ۱۲۴- مائده آسمانی، ج ۸، ص ۱۷.
- ۱۲۵- در لوح «هو الاقدس الاعظم العلی الابهی الحمد لله الذی توحد بالجلال و تفرد بالاجلال...»
- ۱۲۶- کتاب مستطاب اقدس، رساله سؤال و جواب، ص ۶۳.
- ۱۲۷- امر و خلق، ج ۲، ص ۱۴۲ (از کتاب مستطاب ایقان).
- ۱۲۸- آثار قلم اعلی، ج ۲، ص ۲۷۸.
- ۱۲۹- لوح ابن ذنب، ص ۹۵.
- ۱۳۰- آیات الهی، ج ۱، ص ۴۴.
- ۱۳۱- آیات الهی، ج ۲، ص ۲۷.
- ۱۳۲- اقتدارات، ص ۴۶.
- ۱۳۳- لثالی الحکمة، ج ۱، ص ۷۱-۷۲.
- ۱۳۴- ایضاً، ص ۳۱.
- ۱۳۵- آیات الهی، ج ۲، ص ۳۵۲.
- ۱۳۶- از مجموعه الواح به خط زین المقرین.
- ۱۳۷- لثالی الحکمة، ج ۳، ص ۳۵۹.
- ۱۳۸- آیات الهی، ج ۲، ص ۳.
- ۱۳۹- منتخبات آثار، صص ۱۶-۱۷ و یا آیات الهی، ج ۱، ص ۴۵.
- ۱۴۰- آیات الهی، ج ۲، ص ۸۱.
- ۱۴۱- لثالی الحکمة، ج ۳، ص ۲۱۶.
- ۱۴۲- آثار قلم اعلی، ج ۷، ص ۱۰۰.
- ۱۴۳- اشراقات، ص ۳۳.
- ۱۴۴- آیات الهی، ج ۲، ص ۳۲۳.
- ۱۴۵- ایضاً، ص ۲۶۰.
- ۱۴۶- اشراقات، ص ۳۰.
- ۱۴۷- ایضاً، ص ۲۵۷.
- ۱۴۸- لوح ابن ذنب، ص ۵۲.
- ۱۴۹- آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۲۷۸.
- ۱۵۰- مجموعه عندلیب، ص ۲۱۴.
- ۱۵۱- مائده آسمانی، ج ۸، ص ۱۲۹.
- ۱۵۲- آثار قلم اعلی، ج ۶، ص ۲۷۲.
- ۱۵۳- اشراقات، ص ۲۵۷.
- ۱۵۴- ایضاً، ص ۱۳۱.
- ۱۵۵- مائده آسمانی، ج ۱، ص ۱۲.

- ۱۵۶- اشراقات، ص ۱۲۹ و یا منتخبات آثار، ص ۱۷۵ و یا آیات الهی، ج ۱، ص ۹۲.
 ۱۵۷- مجموعه آلمان، ص ۹۳ و یا بحور الحکمة، ص ۷.
 ۱۵۸- آیات الهی، ج ۲، ص ۲۳۹.
 ۱۵۹- آیات الهی، ج ۱، ص ۲۸۶.
 ۱۶۰- دریای دانش، ص ۱۰۴.
 ۱۶۱- آیات الهی، ج ۱، ص ۳۲۷.
 ۱۶۲- لثالی الحکمة، ج ۳، ص ۲۷۸.
 ۱۶۳- لثالی الحکمة، ج ۲، ص ۱۰۹.

کتاب شناسی

کتاب شناسی مآخذ با ذکر عنوانی که در یادداشت ها به آنها رجوع داده شده است.

افدس	کتاب مستطاب اقدس (حیفا: مرکز جهانی بهائی، ۱۹۹۵ م).
ایقان	کتاب مستطاب ایقان (مصر: فرج الله زکی الکردی، ۱۳۵۲ ه.ق).
کلمات مکنونه	کلمات مکنونه (بوندورا: سنچوری پرس، ۱۹۹۴ م).
کتاب بدیع	کتاب بدیع (پراگ: زیرو پالم پرس، ۱۹۹۲ م).
لوح ابن ذئب	لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی معروف به نجفی (لانگنهاین: لجنة نشر آثار امری، ۱۹۸۲ م).
آثار قلم اعلی	آثار قلم اعلی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲-۱۳۴ ب)، ۷ جلد.
آیات الهی	آیات الهی (لانگنهاین: لجنة نشر آثار امری، ۱۹۹۴-۱۹۹۶ م)، ج ۱، نشر دوم و ج ۲.
ادعیه محبوب	ادعیه حضرت محبوب (مصر: فرج الله زکی الکردی، ۱۹۲۰ م). تجدید طبع (لانگنهاین: لجنة نشر آثار امری، ۱۹۸۷ م).
اشراقات	اشراقات (بی ناشر، بی تاریخ).
اقتدارات	اقتدارات (بی ناشر، بی تاریخ).
امر و خلق	امر و خلق تتبع و تدوین اسدالله فاضل مازندرانی، نشر سوم (لانگنهاین: لجنة نشر آثار امری، ۱۹۸۶ م)، ۴ جلد.
بحور الحکمة	بحور الحکمة (بی ناشر، بی تاریخ).
دریای دانش	دریای دانش (دهلی نو: مؤسسه مطبوعات امری، ۱۹۸۵ م).
گلزار تعالیم	گلزار تعالیم بهائی گردآوری ریاض قدیمی، نشر دوم (تورانتو: یونیورسیتی پرس، ۱۹۹۵).

- گنجینه حدود و احکام گردآوری و تنظیم عبدالحمید اشراق خاوری، نشر سَوم
(دهلی نو: مؤسسه مطبوعات امری، ۱۹۸۰ م).
- لثالی الحکمة (برزیل: دار النشر البهائیه، ۱۹۸۶-۱۹۹۰ م)، ۳ جلد.
- مائدة آسمانی گردآوری عبدالحمید اشراق خاوری (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات
امر، ۱۲۸-۱۲۹ ب)، ۹ جلد.
- مجموعه آلمان مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده، نشر دوّم
(لانگنهاین: لجنة ملی نشر آثار امری، ۱۵۶ ب، ۲۰۰۰ م).
- مجموعه مصر مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاءالله (قاهره: سعاده، ۱۹۲۰ م).
- مجموعه عندلیب مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاءالله عکسبرداری شده از روی خطّ علی اشرف لاهیجانی
(عندلیب) (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ ب).
- منتخبات آثار منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله (لانگنهاین: لجنة نشر آثار امری، ۱۴۱ ب، ۱۹۸۴ م).
- مکاتیب مکاتیب حضرت عبدالبهاء (مصر: فرج الله زکّی الکردی، ۱۳۴۰ هـ ق)، ج ۳.
- نفحات ظهور نفحات ظهور حضرت بهاءالله تألیف ادیب طاهرزاده، ترجمه باهر فرقانی (دانداس:
مؤسسه معارف بهائی، ۱۵۵ ب، ۱۹۹۸ م)، ج ۱.
- فرهنگ زبان فرهنگ زبان فارسی: الفبائی - قیاسی تألیف دکتر مهشید مشیری، چاپ سَوم (طهران:
سروش، ۱۳۷۴ هـ ش).
- فرهنگ عرفانی فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیّرات عرفانی تألیف دکتر سیّد جعفر سجّادی (طهران:
کتابخانه طهوری، ۱۳۷۰ هـ ش).
- فرهنگ فلسفی فرهنگ علوم فلسفی و کلامی تألیف دکتر سیّد جعفر سجّادی (طهران: مؤسسه
انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۵ هـ ش).

ذیلی در باره مبانی احکام

محمد افنان

این یادداشت مختصر مبتنی بر اساس این حقیقت است که بنا بر تعالیم ادیان، خلقت و ایجاد تصادفی نیست و نه تنها معلول به علل و عوامل دقیق است، بلکه به حقیقت دارای هدف و سرنوشتی خاص نیز می‌باشد. دین حقیقی واحد است و "جهت جامعه" بقای فرهنگ و تمدن انسانی است و سلسله متصل و مداومی است که ابتداء و انتهاء ندارد و بالاخره عامل مؤثر در اکمال مراتب وجود و تکمیل نوع انسان از جهت فردی و جمعی است.

احکام ادیان نیز همانند اصول و مبانی اعتقادی به تناسب ترقی فکر انسان و قابلیت روحانی که مخصوصاً در نوع بشر ودیعه است همواره در حال تحول و تکامل و تغییر و تبدیل بوده و هست زیرا ناظر به هدف حیات انسان یعنی وصول او به مرحله کمال روحانی و معنوی است و چون فکر و ادراک انسانی همواره در حال توسعه و تکمیل است تشریع احکام نیز متناسب آن و برای تربیت تدریجی نفوس و ارواح و عقول است.

اگر این مقدمه را بپذیریم می‌توان ادیان توحیدی را که جنبه الهی و مافوق انسانی دارند تجلیات نظام واحدی بدانیم که در سلسله طولی به هم وابسته‌اند و هر ظهور بعد مؤید و مکمل و ادامه ظهورات قبل است و در کیفیت عرضی نیز هر یک از ظهورات دینی مجموعه مکملی از اصول فکری و ضوابط معنوی و شرایع و احکام اجرائی و قوانین و مقرراتی عمومی است که همه اصول و فروع آن به هم وابسته و پیوسته‌اند و به تدریج متناسب با ترقی روحانی افراد انسان تطوّر و تحویل یافته و می‌یابند. تجلی کمالات انظمه گذشته‌اند و مبدء و منشأ برکات و تجلیات آینده. و این مطلب نه

تنها در اصول و مبانی بلکه در احکام و شرائع و فرائض و عبادات نیز صادق است.

درست است که احکام و اخلاق دو رشته متمایز از حقائق دینی در معارف همه ادیان است اما این دو در حیات اهل ایمان به هم می پیوندند و مفهومی متصل و واحد حاصل می نماید. احکام دینی و تعالیم اخلاقی ارتباطی اساسی و بنیادی دارند. بررسی و تحقیق در باره اکثری از احکام نشان می دهد که هدف هر حکمی از احکام ایجاد و تثبیت سنجیه و خصلت معینی است. مثلاً عبادات مفروضه سبب اعتلاء روح از جنبه فردی و ایجاد وحدت افکار و اتحاد کلمه در بین اهل ایمان از جنبه جمعی است. اصولاً می توان گفت که مدارج عالیّه آداب و اخلاق انسانی یعنی آنچه مقصد از تعالیم ادیان است حکمت نظری است که بر وجدان حکومت می کند و احکام و شرائع کیفیت عملی است که در اعضاء و ارکان افراد و اجتماع مؤثر واقع می شود. نقش احکام بر اساس تعیین حدود و مقادیر کمی و بر مبنای اصل وجوب - جواز یا حرمت و میزان ثواب و عقاب و یا ردّ و قبول است و به مدد استفاده از کمّیات ظاهری در تحقّق و تعین کیفیات آداب و اخلاق عمل می نماید و آنچه را که نمودار کیفیت و معنویت است به وسیله مختصات سنجش پذیر مادی و ظاهری متحقّق می سازد. با اینکه ملکات معنوی و روحانی مقصد از تمامی اصول و تعالیم و شرائع ادیان می باشد با این همه تمامیت آن در گرو حفظ کلیّه شئون مجموعه ای است که به نام دین از عالم امر به عالم خلق افزوده شده است.

بیان نازل از قلم اعلی که «حقّ جلّ جلاله از برای ظهور جواهر معانی از معدن انسانی آمده»^۱ به صراحت حاکی از این حقیقت است که ظهور مظاهر الهی برای تربیت استعدادات مودوعه در نوع انسان است. در تفصیل و تبیین این بیان از قلم جمال قدم نازل: «یعنی مشارق امر و مخازن لآلی علم او، چه که آنّه تعالی غیب مکنون عن الانظار»^۲ «مشارق امر و مخازن لآلی علم او» تبیین و توضیح «حقّ جلّ جلاله» است و حکایت از این حقیقت دارد که دین الله یکی است ولی نظر به ترقیات تدریجی عالم بشری و استعدادات انسانی که نمودار «ظهور جواهر معانی از معدن انسانی» است دین الهی متدرّجاً متتابعاً به عرصه ظهور می آید. این همان حقیقتی است که در آثار مبارکه به تدرّج ظهور (Progressive Revelation) نامیده شده است. این حقیقت انحصار به مجموعه ظهورات الهیه ندارد بلکه در هر ظهور نیز اظهار و ابلاغ حقائق مندمج در آن دور و حتّی ابلاغ احکام و حدود و نصب و رفع اوامر و نواهی تدریجی و مشمول همین اصل است.

در خصوص وحدت حقیقت دین و اینکه دین الهی یکی است در قرآن کریم نازل: «قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم ألا نعبد الا الله و لا نشرک به شیئاً و لا یتخذ بعضنا بعضاً ارباباً من دون الله فان تولّوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون»^۳ مفهوم این آیه مبارکه دلالت دارد که حقیقت یعنی دین واحد الهی در همه ادیان مشترک است و لذا پیغمبر اکرم اهل کتاب را به آن دعوت می نماید.^۴ لفظ مسلمون که در این آیه نازل شده به دلالت آیات متعدّده قرآن به مفهوم دین حقیقی

است و به همین سبب مکرراً در قرآن به حقیقت ادیان سابقه نیز اطلاق نام اسلام شده است. در یکی از الواح که به امضای خادم الله صادر شده در باره احکام می‌فرمایند: «الحمد لله الذی انزل الاحکام و جعلها حصناً لعباده و علة لحفظ بریته. طوبی لمن تمسک بکتاب الله و عمل بما امر به و ویل للغافلین.»^۵ و در مقامی دیگر می‌فرمایند: «ظهور حق و احکام الهی جمیع از برای تربیت انسان و ترقی او و حفظ اهل عالم و امثال آن بوده و خواهد بود.»^۶ مدلول بیانات مبارک فوق حاکی از این نکته است که اهمیّت احکام فرع هدف و مقصد از حکم است و اساساً هدف از تشریع احکام تربیت و پرورش اهل ایمان به اخلاق و آداب انسانی و رحمانی است. در کتاب بیان در خصوص این مطلب ذیل حکم نماز چنین نازل: «یومی که رسول خدا ص وضع نمود آن را [نماز] نبود الاّ حبل خضوعی و خشوعی که در اعتناق مردم باشد از برای یوم رجوع خود.»^۷ در حاشیه موضوع توجه به این مطلب لازم است که اهل انصاف این نکته را از یاد نخواهند برد که تخلّق به اخلاق و آداب رحمانی و اجرای احکام، یعنی هدف و وسیله، همواره مکمل یکدیگرند و هرچه افراد انسان در مدارج اخلاق و آداب بیشتر ترقی نمایند در مواظبت احکام و اجرای آن بیشتر خواهند کوشید.

آیه مبارکه قرآنی «ما ننسخ من آیه او ننسها نأت بخیر منها او مثلها...»^۸ نیز مؤید همین مطلب است که آیات و احکام برای تأمین خیر و سعادت بشر است نه اینکه تکلیفی بی‌هدف بوده باشد. بیان مبارک زیر نیز حاکی از این حقیقت است که احکام فرع است و ظهور مظاهر الهی و افاضه فیض روحانی اصل، و هدف ظهور تربیت و هدایت است و نزول احکام در ظلّ آن و برای تحقّق آن است. حضرت بهاءالله در لوح عبدالرزاق می‌فرمایند: «در مقامی [حضرت نقطه] می‌فرمایند اگر اعتراض و اعراض اهل فرقان نبود هرآینه شریعت فرقان در این ظهور نسخ نمی‌شد.»^۹

آیا نمی‌باید گفت اعراض و اعتراض اهل اسلام در هنگام ظهور موعود قرآن نمودار محرومی آنان از اثر تربیت‌بخش و کمال‌آفرین شریعت فرقان بوده و به همین جهت به مصداق «نأت بخیر منها او مثلها» احکام و شرائع قرآن نسخ شده است تا در ظهور بعد وقائع قبل تکرار نشود؟ حضرت نقطه در کتاب مستطاب بیان نیز این حقیقت را به بیانی دیگر ذکر فرموده‌اند: «در ظهور رسول خدا صلی الله علیه و آله لایق بود که کلّ ما علی الارض در ظلّ او مؤمن شوند. آنچه که نشده از ضعف مسلمین بوده والاّ لیاقت از برای آن دین بوده.»^{۱۰}

در لوح مبارک خطاب به جناب حاجی ملا علی اکبر ایادی مورّخ ۱۵ جمادی الاول ۱۲۹۰ به امضای خادم چنین نازل: «در ارض سرّ به لسان پارسی مختصری [احکام الله] نازل ولکن به طرفی ارسال نشد، حسب الامر در محلّ محفوظ بود.»^{۱۱} در رساله سؤال و جواب نیز اشاره به قسمی از احکام ارث که در ادرنه تشریع شده آمده است.^{۱۲}

ظاهراً تا آن جاکه معلوم است، به غیر از الواح حجّ و الواح صیام، آنچه که در ادرنه نازل در دست نیست یا لا اقلّ اینکه شناخته نیست. با توجه به اینکه مقدار قابل توجهی از آثار مبارکه جمال ابهی در

لیله صعود مبارک به امانت به اطاق میرزا بدیع الله منتقل و بعد توسط میرزا محمد علی ناقض اکبر ضبط و ناپدید شده شاید بتوان گفت جزء آن آثار و اوراق مبارکه بوده است.

اگرچه الواح حج و ادعیه صیام ظاهراً قبل از نزول حکم صیام و حج نازل شده اما اگر به این نکته توجه شود که این دو حکم در مجموعه احکام بهائی تأیید و تثبیت حکم بیان است توجیه مطلب آسان می شود. با این همه این جنبه مطلب حائز اهمیت مخصوص است که این دو حکم در حقیقت طلیعه حکم و وجوب صیام و حج است و تنزیل تدریجی احکام را تأیید می نماید. اهل بیان در ایام فترت به احکام بیان متذکر و تا حدی که ممکن بود در اجرای آن می کوشیدند و یکی دیگر از مصادیق آن اجرای حکم حقوق الله است.

اگرچه الواح کریمه نازله قبل از ایام عکاء و کتاب مستطاب اقدس متضمن احکام، آن هم به صورت تفصیل و تشریح، نیست اما به دو کیفیت می توان طلایع و شواهد نزول احکام را ملاحظه نمود. اول تصریح و تأکید بر اجرای اوامر و حدود سابق اعم از اسلامی و بیانی و دوم تذکر به مبانی اخلاق و آداب روحانی که هدف اصلی از احکام عملی و مشترک در همه ادیان الهی است.

در مورد تأکید به حفظ و اجرای احکام ادیان سابقه به چند مورد زیر اکتفا می شود. در لوح احمد عربی می فرمایند: «و الذی ارسله باسم علیّ هو حقّ من عند الله و انا کُلّ بامرہ لمن العالمین. قل یا قوم فاتبعوا حدود الله الّتی فرضت فی البیان من لدن عزیز حکیم، قل انه لسلطان الرّسل و کتابه لامّ الکتاب ان انتم من العارفین.»^{۱۳} در سوره ملوک چنین تصریح فرموده: «اتقوا الله یا ایها الملوک و لا تتجاوزوا عن حدود الله ثمّ اتبعوا بما امرتم به فی الکتاب [کتاب بیان] و لا تكوننّ من المتجاوزین.»^{۱۴} و ایضاً «اوصیکم فی آخر القول بان لا تتجاوزوا عن حدود الله...»^{۱۵} در لوح القدس نازل: «یا کم ان لا تختلفوا فی امر الله و لا تتركوا احکام الله الّتی نزلت فی البیان من لدن عزیز کریم.»^{۱۶} مسلماً این گونه اشارات اساسی بیش از این چند مورد است که نقل شد.

مبانی اخلاق و آداب که هم مقدمه و هم هدف احکام است و از اجرای احکام جدائی پذیر نمی باشد به صورت های متنوع در آثار قبل از تنزیل کتاب اقدس به وفور آمده است.

طهارت قلب و تطهیر اعمال، وحدت مقصد و توحید توجه به مرکز امر، اهمیت تربیت نفوس و لزوم ابلاغ و تبلیغ ظهور الهی از مجموعه مبانی تأسیس جامعه جدید شایان ذکر است. اهمیت تخلّق به اخلاق روحانی و اعمال شایسته انسانی، احتراز از مجادله و اختلاف، رعایت صدق، انصاف و اعتدال در کلیه شؤون و توجه و تأسی به اصول موضوعه الهی در زمینه حیات فردی تأکید گردیده است. مراجعه به اصل آیات مبارکه نازله در ادرنه و سور و الواح مربوطه ما را به اساس این اشارت ها هدایت می نماید.

بیان مبارک ذیل قسمتی از یکی از الواح نازله در عکاست ولی مفهوم مطالب به نحوی است که به احتمال قریب به یقین پیش از نزول کتاب اقدس بوده است. مضمون آن وحدت مقصد حیات انسانی با

دین الهی و وابستگی اساس اخلاق و هدف اعمال است.

«... بعد از عرفان حق، اعظم امور استقامت بر امر اوست، تمسک بها و کن من الراسخین. هیچ عملی اعظم از این نبوده و نیست، اوست سلطان اعمال و ربک العلی العظیم. و آنچه از اعمال خواسته بودید در مثل این الواح ذکر آن جائز نه لاجل ضعف عباد و لکن اعمال و افعال حق مشهود و ظاهر چنانچه در جمیع کتب سماویّه نازل و مسطور است مثل امانت و راستی و پاکی قلب در ذکر حق و بردباری و رضای بما قضی الله له و القناعة بما قدر له و الصبر فی البلیا بل الشکر فیها و التوکل علیه فی کلّ الاحوال، این امور از اعظم اعمال و اسبق آن عند حق مذکور و دیگر مابقی احکام فروعیه در ظلّ آنچه مذکور شد بوده و خواهد بود، انشاءالله به آن جناب می‌رسد و بما نزل فی الالواح عامل خواهند شد. حال زیاده بر این ذکر آن جائز نه. و آنچه از احکام از موثّقین شنیده‌اید و یا در الواح الهیه مشاهده نموده‌اید عامل گردید تا به مابقی آن فائز شوید. باری، روح قلب معرفه الله است و زینت او اقرار بآنّه یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و ثوب آن تقوی الله و کمال آن استقامت. کذلک یمین الله لمن اراده انّه یحب من توجه الیه لا اله الا هو الغفور الکریم...»^{۱۷}

حکمت ظهور مظاهر الهی و نزول احکام و اوامر و تلازم اصول اخلاق و آداب انسانی با حدود و شرایع دین در این بیان نازل از قلم اعلی به بیانی دقیق و فصیح ابلاغ شده است:

«ای دوستان، ارض معرفت رحمن خراب و ویران مشاهده شد، لذا زارع بالغ و حکیم حاذق فرستادیم تا اعراق فاسده و گیاه‌های لایسمه را به تدابیر کامله قطع نماید و به امطار اوامر الهیه آن ارض را تربیت فرماید تا محلّ انبات نبات طیّبه و اشجار مثمره شود. این است مقصود از ارسال رسل و انزال کتب. ای دوستان، در صدد تربیت گمراهان و بی‌دانشان باشید که شاید نهال‌های وجود انسانی به طراز ربیع رحمانی سرسبز و خرّم شوند.»^{۱۸}

مقصود از آنچه به اتکاء بیانات و آثار مبارکه مطرح شده این نکته است که هدف از تعلیم و احکام و اصول ادیان همواره تربیت اهل ایمان به صفات و کمالات انسانی است. اگرچه معارف دینی ظاهراً به اصول و فروع و احکام و فرائض تقسیم می‌شود، این تقسیم قراردادی است و در اساس همه این مطالب به هم وابسته است و در حقیقت برای تکامل همه جانبه نوع انسان از عالم امر الهی به عالم خلق به تدریج افزوده شده و می‌شود.

یادداشت‌ها

- ۱- حضرت بهاء الله، اشراقات (فاقد ذکر محل چاپ و تاریخ آن)، ص ۱۳۳.
- ۲- حضرت بهاء الله، لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی اصفهانی معروف به نجفی (مصر: مطبعة سعادت، ۱۹۲۰ م)، ص ۱۰.
- ۳- قرآن مجید، سورة آل عمران (۳)، آیه ۶۴.
- ۴- بر اساس آیات قرآنی همه مردم اهل کتاب محسوب می‌شوند چه که: «كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين و انزل معهم الكتاب بالحق...» (بقره (۲)، (۲۱۳) که حکایت از این مطلب دارد که بر همه مردم دین الهی فرستاده شده است و در يوم قیامت نیز همه امت‌ها به کتابشان داوری می‌شوند. در این باره در سورة جاثیه (۴۵)، آیه ۲۸ نازل: «كل امة تدعى الى كتابها.» اگرچه مفسرین در این مورد کتاب را کتاب اعمال گرفته‌اند اما تردیدی نیست که کتاب اعمال هرکس بر مبنای میزان و مقیاس کتاب الهی است که بر آن قوم و امت نازل شده است.
- ۵- مجموعه محفوظه ملکی آثار امری، شماره ۲۷، ص ۲۷.
- ۶- حضرت بهاء الله، اقتدارات (بی‌ناشر، بی‌تاریخ)، ص ۲۸۰.
- ۷- حضرت باب، بیان فارسی، واحد هفتم، باب نوزدهم.
- ۸- قرآن مجید، سورة بقره (۲)، آیه ۱۰۶.
- ۹- اقتدارات، ص ۴۷.
- ۱۰- بیان فارسی، واحد پنجم، باب پنجم.
- ۱۱- مجموعه محفوظه ملکی آثار امری، شماره ۲۸، ص ۴۷.
- ۱۲- رساله سؤال و جواب، شماره ۱۰۰.
- ۱۳- حضرت بهاء الله، ادعیه حضرت محبوب (قاهره: فرج الله زکی الکردی، ۱۳۳۹ ه.ق)، ص ۱۹۵.
- ۱۴- حضرت بهاء الله، الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض (طهران: مؤسسه ملکی مطبوعات امری، ۱۲۴ ب)، ص ۷.
- ۱۵- ایضاً، صص ۶۹-۷۰.
- ۱۶- حضرت بهاء الله، آثار قلم اعلی، نشر دوم (طهران: مؤسسه ملکی مطبوعات امری، ۱۳۳ ب)، ج ۴، ص ۳۲۶.
- ۱۷- اقتدارات، صص ۱۶۲-۱۶۳.
- ۱۸- ادعیه حضرت محبوب، ص ۳۱۶.

بررسی مضامین قصیده تائیه کبری و قصیده عزّ ورقائیه*

معین افغانی

بررسی دقیق کلیّه نکات قصیده عزّ ورقائیه^۱ جمال مبارک و قصیده تائیه کبری^۲ ابن فارض مصری مستلزم تحقیقی بسیار مفصل تر است. در مقدمه مطالبی به اختصار در باره سیر تصوّف و عرفان در اسلام و برخی از نکات مهمّ تصوّف به استحضار خوانندگان گرامی می‌رسد تا ما را در آشنائی بهتر با مندرجات این دو قصیده عرفانی به کار آید.

پیدایش و سیر تصوّف و عرفان در اسلام

از اواخر قرن اوّل اسلام عده‌ای از مسلمین به دلایل سیاسی و مذهبی و اجتماعی خود را از جامعه کنار کشیده به گوشه عزلت و اعتزال نشستند. این افراد که علی‌الخصوص با نحوه حکومت و جهانگشائی خلفای اموی (و سپس عباسی) موافق نبودند چاره در این دیدند که برای حفظ حقیقت دیانت روی به عبادت و تزکیه نفس آورند و به کنج محراب پناه برده به راز و نیاز پردازند. این نفوس که در واقع پایه‌گذاران تصوّف اسلامی می‌باشند به نام زهاد و نساک و عبّاد مشهور گشتند. زهاد اوّلیه نه در فکر تألیف کتاب و رساله بودند و نه در صدد تأسیس خانقاه و تربیت مرید بلکه عموماً در فکر تزکیه نفس خود و امور آخرت و دنیای بعد بوده به شؤن این دنیای مادی توجهی نداشتند. از جمله مشهورترین این زهاد اوّلیه می‌توان رابعه عدویه و حسن بصری را نام برد و شرح حال این نفوس را می‌توان در کتبی نظیر کشف المحجوب هجویری و تذکرة الاولیاء عطار مطالعه کرد.

از حوالی نیمه دوم قرن دوم هجری به تدریج تحولاتی در افکار بزرگان صوفیه به وجود آمد و

برای نخستین بار صحبت از عشق الهی و وحدت و بقاء و فناء و مسائلی نظیر آن به میان آمد. این تغییر در گفتار و افکار زاهدان این دوره به تدریج عرفان اسلامی را که تا آن موقع صرفاً جنبه عملی داشت به سوی جنبه‌های نظری سوق داد و مقدمات عرفان نظری از این زمان پایه‌ریزی شد. در اواخر قرن دوم هجری اصطلاح صوفی متداول شد و طریقت و روش آنان به نام تصوّف اشتها یافت. از جمله بزرگان عرفای این دوره می‌توان نفوسی چون ابو هاشم صوفی، سفیان ثوری، ابراهیم ادهم، شقیق بلخی و معروف کرخی را نام برد.

مطلبی که ذکرش بی‌مورد نیست اینست که تصوّف در ابتدا در بین اهل سنت رواج یافت و اگرچه عده‌ای از شیعیان نیز از ابتدا گرایش‌هایی به تصوّف داشته‌اند و برخی از ائمه اطهار و بزرگان شیعه از جمله مشایخ صوفیه به حساب می‌آیند^۳ رشد تصوّف و تأسیس طریقت‌ها، لا اقل در قرون اولیه، عموماً در بین اهل تسنّن صورت گرفته است. علل این نکته بسیار است و در این جا به دو علت اکتفا می‌شود. اول آنکه در بین اهل سنت سه جنبه حیوة جامعه اسلام به سه گروه موکول گردیده بود یا به عبارت دیگر این سه جنبه در بین سه طبقه رشد نمود: جنبه شریعت و قوانین فقهی موکول به متشرّعین و امامان مکاتب فقهی گشت، جنبه حکومت و رهبری سیاسی موکول به دستگاه خلافت شد، و گرایش به جنبه باطنی دیانت در تحت لوای تصوّف صورت گرفت و متصوّفه خود را مروج حقیقت دیانت دانستند. همان طور که قبلاً ذکر شد در واقع عدم رضایت زهاد اولیه از دستگاه خلافت یکی از دلایل عمده ظهور و رشد تصوّف شد. اما شیعه این سه جنبه را در وجود ائمه اطهار متجلی می‌دیدند یعنی امام معصوم را در مسائل شریعتی و فقهی، و حکومت جامعه اسلامی، و تعبیر و تبیین جنبه باطنی دیانت مقتدا و رهبر خویش می‌دانستند. دلیل دوم اینست که دو مرکز مهم رشد تصوّف یعنی خراسان و عراق هر دو مراکز سنی‌نشین بودند و بزرگان دو مکتب بزرگ تصوّف که از این دو ناحیه برخاسته‌اند سنی مذهب بوده‌اند، و شیعیان در قرون اولیه اسلام بیشتر در نواحی غربی ایران سکونت داشته‌اند.

از قرن سوم هجری به علل متعدّد از جمله ترجمه کتب علمی و ادبی و فلسفی از یونانی به عربی نوعی نهضت علمی در جامعه اسلامی به وجود آمد و تشویق خلفای عباسی باعث شد که مترجمان کتب دیگری را از سایر زبان‌ها از جمله هندی و پهلوی ایرانی به عربی ترجمه کنند. این نهضت علمی به تدریج در افکار و عقاید دانشمندان اسلامی اثر نمود و از جمله نتایج آن پیدایش علم کلام بود. در عین حال با ورود فلسفه یونانی به جامعه اسلامی عقاید صوفیه گرایش سریع‌تری به سوی مسائل نظری یافت. این گونه تغییرات در افکار مذهبی و عقلی و عرفانی باعث شد که به تدریج از اهمیّت تصوّف عملی و گرایش به زندگی زاهدانه افراطی کاسته شود و جنبه نظری تصوّف اهمیّت و جلوه بیشتری یابد. البته مسأله تأثیر فرهنگ و علوم غیر اسلامی و اعتقادات متداوله پیروان ادیان سایره در شکل گرفتن تصوّف مبحثی است جدا که از موضوع سخن ما خارج است. مباحثات و مناقشات

شدیدی در بین گروه‌های مختلف در این مورد درگرفته که تاکنون نیز ادامه دارد و کتب و مقالات متعدّد و مفصّلی در این زمینه تألیف شده است. قرن چهارم شاهد رشد سریع تر این نهضت عقلی و علمی بود و تصوّف اسلامی به صورت فرقه خاصی در اسلام جلوه نمود. کم‌کم مراتب سلوک و احوال و مقامات به رشته تحریر درآمد و تصوّف در تحت سه طبقه شریعت، طریقت، و حقیقت تقسیم‌بندی شد. صوفیه به فرق مختلف تقسیم شدند و با ظهور تفاسیر عرفانی بر قرآن و تعبیر صوفیه از احادیث اسلامی رسائل و کتب متصوّفه شکوفا گردید. در سه قرن بعد تصوّف اسلامی با ظهور بزرگانی چون امام محمد غزالی و برادرش احمد غزالی، هجویری، قشیری، عین القضاة همدانی، عبدالقادر گیلانی، شهاب‌الدین سهروردی، فریدالدین عطار نیشابوری به رونق بی‌سابقه‌ای دست یافت و عاقبت با ظهور دو شخصیت بزرگ عالم عرفان، محیی‌الدین ابن عربی و جلال‌الدین محمد بلخی مشهور به مولوی به اوج عظمت خویش رسید. ادبیات عرفانی دارای سبک خاص به خود شد و افکار عالیّه و احساسات رشیقه انسانی در قالب تعبیر و تشبیهات زیبا و لطیف به رشته تحریر کشیده شد. خانقاه‌ها توسعه و گسترش یافتند و عدّه بیشتری از مسلمین که از خشک مذهبی و ظاهرسازی برخی از متشرّعین بیزار شده بودند به این گونه مجامع که در گوشه و کنار بلاد اسلامی به خصوص در ایران برپا شده بود روی آوردند.

در قرن هفتم پس از حمله مغول به ایران روابط نزدیکی بین صوفیه و شیعه به وجود آمد تا حدّی که برخی از شیعیان که صاحب مقامات رسمی در حکومت و دوائر مذهبی بودند به نام‌های صوفی و عارف مشهور گشتند^۴ و بدین ترتیب تصوّف در بین شیعه نیز رونق و رواج فراوان یافت. این رابطه نزدیک بین تشیع و تصوّف بعدها محیط را در ایران برای روی کار آمدن صفویه هموار ساخت ولی در اواخر دوران صفویه به دلایل سیاسی و مذهبی و در عین حال بی‌بند و باری برخی از صوفیان ریاکار و ظاهرنما که باعث بدنامی صوفیه شده بودند در اکثر نقاط ایران خانقاه‌ها بسته شدند و بسیاری از فرق صوفیه از بین رفتند. بدینی نسبت به صوفیه همچنان ادامه یافت تا اینکه در دوره قاجار تصوّف در ایران رونق جدید یافت ولی دیگر مراسم خانقاهی مانند سابق متداول نشد. نکته‌ای که باید به آن توجه داشت اینست که در زمان ظهور امر مبارک ادبیات عرفانی در ایران و کشورهای مجاور اسلامی رونق فراوان داشت و آثار بزرگان صوفیه در خانقاه‌ها و حتّی مدارس مذهبی و مکاتب تدریس می‌شده است. لذا امر مبارک که در چنین جوّی ظاهر شده است و بر طبق سنت الهی می‌باید آیاتش به لحن و لسان قوم نازل شود، نه تنها آثاری به سبک ادبیات عرفانی نازل نموده بلکه با نزول آثار بدیع عرفانی به این نوع ادبیات صوفیه تکامل بخشیده است. در این قسمت مطالبی به اختصار در ارتباط با عقاید متصوّفه ذکر می‌شود تا ما را در فهم نکات عمده قصیده تائیه و قصیده عزّ و رقائیه یاری دهند.

هدف غائی عرفا تربیت الهی است و در بسیاری از آثار متصوّفه زندگی عارفانه تشبیه به جاده یا

طریقی شده است که فرد عارف باید در آن سبیل سالک شود و با انجام عبادات و ریاضات و تحمّل زحمات و امتحانات از مقامات و مراحل مختلف عبور کند تا به مقام قرب واصل شود. به تدریج که اصول عقاید عرفان نظری تنظیم می‌شد عرفا به شرح مقامات سبیل سلوک و احوال فرد سالک پرداختند. تعداد مقامات یا مراحل سلوک را برخی تا ده (۱۰) مقام نوشته‌اند. در خصوص تعداد احوال نیز در بین صوفیه توافق نظر وجود ندارد. تعداد احوال را نیز صوفیه تا ده حال ذکر کرده‌اند. در عین حال برخی از صوفیه بعضی از مقامات را از جمله احوال دانسته‌اند و برخی از احوال را از جمله مقامات محسوب داشته‌اند. عرفا تعریفاتی برای مقامات و احوال بیان کرده‌اند.^۵ عموماً مقام را امری ارادی و اکتسابی می‌دانند که فرد سالک در اثر جهد و کوشش و تحمّل مشقات و بلا یا از مقامی به مقام دیگر می‌رسد. احوال، بر عکس مقامات، جنبه موقت داشته و از امورات احساسی است که در تحت اراده و اختیار سالک نمی‌باشد و به عقیده عرفا در اثر فضل الهی شامل فرد عارف می‌شود. سعدی در قالب داستانی از یعقوب احوال را این گونه شرح می‌دهد:

یکی پرسید از آن گمگشته فرزند	که ای روشن گهر پیر خردمند
ز مصرش بوی پیراهن شنیدی	چرا در چاه کنعانش ندیدی
بگفت احوال ما برق جهانست	دمی پیدا و دیگر دم نهان است
گاهی بر طارم اعلیٰ نشینیم	گاهی بر پشت پای خود نبینیم
اگر درویش در حالی بماندی	سر دست از دو عالم بر فشانندی

گاهی ممکنست فرد عارف در یکی از احوال از خود بی‌خود شده مطالبی را عنوان کند که با ظاهر شریعت توافق نداشته باشد. این نوع گفتار را شطحیات نامیده‌اند و عرفای خراسان که پیرو مکتب سُکر یا مستی بوده‌اند به گفتن شطحیات شهرت دارند. در مقابل این گروه عرفای مکتب عراق قرار دارند که با گفتن شطحیات مخالف بوده پیرو مکتب صحو یا هشیاری بوده‌اند. در قصائد ابن فارض علی‌الخصوص قصیده تائیه کبری شطحیات بسیار دیده می‌شود.

نکته دیگری که در رابطه با قصیده تائیه لازم به تذکر است عقیده وحدت وجود صوفیه است. اصطلاح وحدت وجود از ابداعات صدرالدین قونوی شاگرد و شارح عقاید محیی الدین ابن عربی است مع‌هذا مکتب ابن عربی به نام مکتب وحدت وجود شهرت یافته است. توضیح کامل و دقیق عقیده وحدت وجود امر ساده‌ای نیست و برای فهم آن باید به آثار ابن عربی به خصوص فصوص الحکم او مراجعه کرد که در آن عقیده وحدت وجود و بسیاری از اصطلاحات دیگر از قبیل فیض اقدس، فیض مقدّس، مراتب کنز مخفی، رابطه حق با ممکنات و موجودات، و غیره در قالب عبارات غامض و پیچیده بیان شده است، لذا خواننده ناچار است به شروحاتی که شاگردان و سایر شارحین آثارش بر کتب وی نوشته‌اند مراجعه کند. البته ملاحظه می‌فرمائید که توضیح این مطالب ولو به اختصار در این مقال امکان‌پذیر نیست. وحدت وجود در یک تعریف ساده عبارت از اینست که

وجود بیش از یکی نیست و آن عبارت از خداوند است، و موجودات مظاهر مختلفه حق هستند لذا ذات الهی در همه ممکنات حلول نموده و هیچ چیز در عالم به غیر از خداوند وجود ندارد. در تصوف اسلامی برداشت‌ها و استنباطات مختلف و متغییری از این عقیده صورت گرفته و قیل و قال فراوان به راه افتاده است. برخی از عرفا مخالفین عقیده وحدت وجود را متهم به فهم غلط از این عقیده کرده‌اند. البته این عقیده در گفتار عرفای قبل از ابن عربی از جمله بایزید بسطامی و منصور حلاج نیز دیده شده است. در مقابل معتقدین به وحدت وجود گروه دیگری از عرفا معتقد به عقیده وحدت شهود شده‌اند و یکی از اولین افرادی که این اصطلاح را در آثار خود به کار برده علاءالدوله سمنانی بوده است و سپس این عقیده در آثار شیخ احمد سرهندی تجلی بیشتر یافته است که شرح این قضیه بعداً ذکر خواهد شد. وحدت شهود به طور خلاصه اعتقاد به این عقیده است که فرد عارف پس از رسیدن به کمال عرفان متوجه می‌شود که ذات الهی در مخلوقات حلول نکرده بلکه مجزاً از ممکنات است. این مقام عبارت از مرتبه "فرق بعد الجمع" است که عارف در این مقام وحدت الهی را که میری از ممکنات است به عین الیقین مشاهده می‌کند. عرفای قائل به وحدت شهود نظیر علاءالدوله سمنانی و شیخ احمد سرهندی ضمن اعتراض به عقیده وحدت وجود گفتند که قائلین به این عقیده به کمال عرفان نرسیده‌اند و الا هرگز ندای انا الله بر نمی‌آوردند.

ابن فارض و قصیده تائیه کبری

ابو حفص عمر ابن علی السعدی مشهور به ابن فارض بدون تردید مشهورترین شاعر صوفی عرب زبان بوده که در عالم عرفان اسلامی ظاهر شده است. وی در سال ۱۱۸۲ میلادی در مصر متولد شد و در سال ۱۲۳۵ میلادی در پنجاه و سه سالگی فوت کرد. او معاصر ابن عربی محیی الدین شیخ اکبر بزرگ‌ترین شخصیت عرفانی جهان اسلام بود و به نظر می‌رسد که بین این دو ملاقاتی رخ نداده است اگرچه برخی نوشته‌اند که این دو ملاقات کرده‌اند. شرح احوال ابن فارض را نوه دختری او به نام علی تنظیم کرده است و در کتبی نظیر وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان اثر ابن خلیکان^۶ شرح حال او در ضمن شرح احوال شعرای مشهور عرب ذکر شده است. ابن فارض در اوایل جوانی اغلب به کوه مقطم در شرق قاهره پناه برده به عبادت و ریاضت می‌پرداخت. روزی پس از بازگشت از آن کوه نزدیک درب مدرسه مسجدی پیرمردی را دید که مشغول وضو گرفتن بود ولی اعمال وضو را درست انجام نمی‌داد. ابن فارض به او معترض شد که چرا آداب وضو را صحیح بجا نمی‌آورد. پیرمرد به جای اینکه جواب سؤال او را بدهد به ابن فارض توصیه نمود به سرزمین حجاز رفته در مکه اقامت گزیند. ابن فارض متوجه شد که این شخص یکی از اولیای الهی است که به صورت پیرمردی ظاهر شده است. لذا به نیت تصفیة باطن عازم مکه شده مدت پانزده سال در آن جا بسر برد. در این مدت اوقاتش صرف عبادت و سرودن اشعار عارفانه می‌شد و در خلال اشعارش ابیاتی چند

در وصف حجاز و مکه مشاهده می‌شود. پس از گذشت پانزده سال همان هاتف غیبی دوباره بر وی ظاهر شده توصیه می‌کند به مصر بازگردد و بر سر بالین پدر که در حال موت بود حضور یابد. بدین ترتیب ابن فارض به مصر بازگشته مابقی ایام حیات را در آن جا بسر می‌برد.

ابن فارض دارای خلق و خوی خوش و طبعی ملایم و در عین حال انسانی بی‌تکبر و با بخشش بوده است. وی اکثر اوقات خود را در عبادت و گوشه‌گیری از دنیا گذرانده و مورد علاقه و احترام زاید الوصف عام و خاص و رؤسای دولت بوده است به حدی که مردم از وی طلب تبرک می‌کرده‌اند. مرقد وی در قاهره محلّ زیارت عموم می‌باشد. آنچه در باره او می‌دانیم اینست که تمام آثار باقیمانده از او به صورت شعر است، یعنی یا غیر از شعر مطلبی ننوشته و یا اگر نوشته چیزی باقی نمانده است. در عین حال ابن فارض اهل طریقت نبوده و در عین اینکه توجه به عرفان نظری داشته و اشعارش مملوّ از افکار و عقاید متداوله در عرفان نظری است در حیات خویش بیشتر تمایل به زندگی زاهدانه داشته است تا قیل و قال اهل نظر. گذشته از این نه شیخی برای او سراغ داریم و نه هیچ یک از طریقت‌ها وی را از مشایخ خود محسوب داشته‌اند. با این وجود ابن فارض مورد احترام و علاقه عرفا و شعرا بوده و برخی از عرفای مشهور بر اشعارش شروحي نوشته‌اند که از آن جمله می‌توان به لوامع جامی که عبدالرحمن جامی در شرح قصیده خمريّه ابن فارض نگاشته و نیز به شروحي که بزرگانی نظیر قیصری و عزالدین محمود کاشانی و ابن ترکه و فرغانی و عبدالغنی نابلسی بر دیوان اشعارش نوشته‌اند اشاره کرد. ابن فارض زبان رمزی صوفیانه را بهتر از هر شاعر صوفی عرب زبان به کار برده است. البته این قضیه فهم دقیق اعتقادات او را مشکل کرده زیرا نمی‌توان به وضوح گفت مطالبی که در اشعارش بیان کرده به دلیل اقتضای شعری و استعاره و رموز شاعرانه بوده یا اینکه گویای اعتقادات وی است. از این رو است که برخی او را وحدت وجودی و بعضی وحدت شهودی دانسته‌اند. اما آنچه که واضح و مبرهن است اینست که ابن فارض مراتب سلوک و احوال سالکان و عشق مجازی و حقیقی و وحدت وجود و بسیاری دیگر از مبانی و اصول عقاید عرفان نظری را در اشعار خود به نحوی بدیع و اعجاب‌انگیز و فشرده مطرح نموده است. مهم‌ترین قضیه‌ای که در اشعارش منعکس است مسأله عشق و محبت است، از این رو است که روش او را مذهب عشق خوانده‌اند.

اهمیت دیگر ابن فارض در عرفان از این جهت است که او یکی از دو شاعر صوفی عرب زبان می‌باشد که آثار منظوم ایشان با گنجینه بسیار غنی و وسیع اشعار عرفانی به زبان فارسی قابل مقایسه است. یعنی با گنجینه‌ای که شعرائی نظیر سنائی، فریدالدین عطار، خواجه عبدالله انصاری، فخرالدین عراقی، مولوی، شیخ محمود شبستری، عبدالرحمن جامی، حافظ و کثیری دیگر به زبان فارسی به وجود آورده‌اند. اشعار ابن فارض از نظر زیبایی کلام و عمق مفاهیم صوفیانه قابل مقایسه و برابری با آثار عارفان پارسی‌گوی است. شاعر دیگر ابن عربی است که صاحب اشعار عارفانه به زبان عربی

است ولی به خاطر اهمیت آثار متشورش کم تر اشعار وی مورد تحقیق قرار گرفته است. در آثار مبارکه امر بهائی لا اقل سیزده بیت از اشعار ابن فارض ذکر شده است و فاضل ارجمند جناب دکتر وحید رأفتی در جلد اول کتاب مآخذ اشعار در آثار بهائی^۷ این سیزده بیت را با ذکر الواح مختلف که در آنها آمده نوشته‌اند. البته برخی از این ابیات در بیشتر از یک لوح یا مکتوب امری ذکر شده و چه بسا در الواح و مکاتیب طبع نشده اشعار دیگری نیز از ابن فارض وجود داشته باشد. علاقمندان می‌توانند به این کتاب نفیس مراجعه فرمایند.

شاهکار ابن فارض قصیده تائیه کبری است. اسم این قصیده در اصل "لوائح الجنان و روائح الجنان" بوده است، جنان به فتح جیم به معنی قلب و جنان به کسر جیم به معنی بهشت است. ابن فارض در دیوانش می‌نویسد که حضرت محمد شبی در رؤیا بر او ظاهر شده فرمودند اسم این قصیده را به "نظم السلوک" تغییر دهد^۸ لذا به این اسم موسوم گشته است ولی عموماً به قصیده تائیه کبری مشهور است زیرا آخر ابیات به حرف تاء ختم می‌شود. قصیده دیگری از ابن فارض وجود دارد که کوتاه تر است و موسوم به تائیه صغری می‌باشد.

ابتدا به شرح چند نکته از بدایع لفظی و زیبایی‌های صوری این قصیده می‌پردازیم و سپس مختصری در خصوص محتوای آن خواهیم نگاشت. قصیده تائیه کبری شامل ۷۶۱ بیت است که در بحر طویل سروده شده است. بحر طویل یکی از بحور شعری است که کم تر در فارسی از آن استفاده شده ولی در بین شعرای عرب متداول بوده است.^۹ مع هذا این قصیده از نظر تعداد ابیات در بین قصائد عرب بی سابقه است و انسان حقیقتاً تعجب می‌کند که چگونه شاعر توانسته است چنین قصیده‌ای چه از نظر تعداد ابیات و چه از نظر وزن و قافیه و بدایع لفظی و کثرت و تنوع مفاهیم و امثله و تشابه بسراید. تائیه کبری با وجودی که قصیده است از نقطه نظر موضوع شبیه به غزل است. قصیده معمولاً در حمد و ستایش حق یا فردی سروده می‌شود و حال آنکه موضوع غزل عموماً عشق و عاشقی است. موضوع اساسی قصیده تائیه عشق و محبت است و معشوق عبارت از حوریه‌ای است که ابن فارض با او به گفتگو می‌پردازد. ناگفته نماند که قصیده تائیه مملو از صنایع لفظی و ادبی است و بررسی آنها محتاج تحقیقی جداگانه است آن هم از جانب نفوسی که در علوم بدیع و عروض و قافیه اطلاعات کافی دارند و بنده به علت اطلاع در این موارد جائز نمی‌دانم به چنین تحقیقی اقدام نمایم. ابن فارض قصیده‌اش را این طور شروع می‌کند:

سقتنی حُمیا الحب راحة مُقلتی و کأسی مُحیا من عن الحسن جَلت

دست چشمم شراب عشق را به من نوشانید

در حالی که پیاله من صورت او بود که از نفس زیبایی زیباتر است

یکی از صنایعی که در اشعار فارسی و عربی به کار برده شده جناس یا تجنیس نام دارد. جناس عبارت از استفاده از دو کلمه است که از نظر صورت یکسان یا مشابه ولی از نظر معنی متفاوت باشند.

جناس انواع متعدّد دارد. برای مثال چند نوع جناس بدون توضیح مفصّل ذکر می‌شود و دوستداران مطالعه این مطلب می‌توانند به کتبی که در خصوص علم بدیع در شعر نوشته شده برای تعریف انواع جناس مراجعه کنند. سعدی می‌گوید:

بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت
گور در مصراع اوّل به معنی گورخر و در مصراع دوّم به معنی قبر به کار رفته است. مثال دیگری از جناس در شعر زیر از شیخ الرئیس قاجار ابوالحسن میرزا در استفاده از کلمه سرباز دیده می‌شود:

در نرد محبّت تو من سربازم سرهنگ توئی و من تو را سربازم
تا چند به وعدهات وفا می‌نکني يك بوسه به من ده و كن از سر بازم

شاعر دیگری چنین سروده:

بود اندرین سرای غزالی غزل‌سرای به مو مشک تبتّا به قد سرو کشمرا
که سرای اوّل به معنی منزل بوده و سرای دوّم از کلمه سرودن مشتقّ شده است.

این فرض انواع جناس را در قصیده‌اش به کار برده است. در بیت اوّل از جناس مقلوب استفاده می‌کند و آن عبارت از به کار بردن دو کلمه است که از حروف یکسان تشکیل شده باشند مثل کلمات حُمَيّا و مُحَيّا که از حروف یکسان تشکیل شده‌اند: حُمَيّا به معنی شراب و مُحَيّا به معنی وجه و صورت است. جمال مبارک در لوح رئیس خطاب به عالی پاشا این دو کلمه را به کار برده‌اند، قوله الاحلی: «طوبی لک بما اخذت راح البیان من راحة الرّحمن و اخذتک راحة المحبوب علی شأن انقطعت عن راحة نفسک و کنت من المسرّعين الی شطر الفردوس مطلع آیات ربّک العزیز الفرید. فیا روحاً لمن شرب حمیّا المعانی من محیّا ربّه...»^۱ نمونه دیگر جناس مقلوب را در بیت سوّم تائیه مشاهده می‌کنیم:

و بالحدق استغنیت عن قدحی و من شمائلها لا من شمولی نشوتی
مردمک چشمم مرا بی‌نیاز از پیاله‌ام نمود (یعنی با دیدن محبوب از پیاله شراب بی‌نیاز شدم)
شور و نشوة من از دیدن شمایل اوست نه از نوشیدن شراب
کلمات حدق و قدح از حروف یکسان تشکیل شده‌اند: حدق به معنی چشم یا مردمک چشم، و قدح به معنی پیاله است. در بیت چهارم این قصیده می‌گوید:

و فی حان سکری حان شکری لفتیّه بهم تمّ لی کتم الهوی مع شهرتی
در شربخانه مستی‌ام هنگام آن فرا رسید تا شکرگویم جوانانی را
که به وسیله ایشان مراتب عشق و دل‌باختگی‌ام کاملاً مستور ماند علی‌رغم شهرتم (به عنوان یک عاشق)

در این بیت کلمه "حان" بار اوّل به صورت اسم به معنی میکده و بار دوّم به صورت فعل به معنی فرا آمدن یا وقت و موعد چیزی رسیدن به کار برده شده است.

علاوه بر این نمونه‌ها تائیه کبری مملو از ایاتی است که در آنها کلمات موزون دیده می‌شود، و این علاوه بر رعایت قافیه آخر ایات است، نظیر سکر و شکر، سِر و سُر، و غیره. آنچه باعث محبوبیت این قصیده شده در درجه اول مضامین عرفانی و عمق تفکر و اندیشه ابن فارض است و در درجه دوم این نکته است که صنایع لفظی و لزوم رعایت وزن و قافیه معانی و مضامین را محدود نکرده‌اند بلکه به زیبایی و لطافت آنها افزوده‌اند.

اکنون به توضیح مختصر مفاهیم قصیده تائیه کبری با توجه به شرح عزالدین محمود کاشانی^{۱۱} و نیز تحقیق نیکلسون^{۱۲} می‌پردازیم.

قصیده تائیه خطاب به یک شاگرد یا مرید خیالی، و شاید واقعی، سروده شده است و در طی ۷۶۱ بیت ابن فارض توضیح می‌دهد که چگونه از مقامات و حالات عرفانی عبور کرده و به کسب تجارب روحانی نایل شده و بالاخره به مقصود خویش که وصال معشوق روحانی باشد رسیده است.

در ابتدای قصیده (ایات ۱-۷) ابن فارض گذشته‌ای را به یاد می‌آورد که عشقش به کمال نرسیده و ثبوتی نداشته است. لذا زمانی در سُکر و مستی و گاهی در صحو و هشیاری بسر می‌برده است. البته مراد از سُکر فراموش کردن نفس خویش و محو شدن در معبود است، و منظور از صحو یا هشیاری آگاهی به وجود نفس خویش است. صوفیانی که معتقد به مکتب سُکر هستند در این حالت خود را به حق نزدیک می‌بینند و در حالت صحو یا هشیاری فرق و جدائی احساس می‌کنند.

در قسمت مفصل بعدی (ایات ۸-۸۳) شاعر شرح می‌دهد که چگونه برای رسیدن به معشوق تحمّل رنج‌ها و شمات‌های دیگران را نموده است. بعضی از زیباترین ایات قصیده در این قسمت آمده است. از جمله ابن فارض در شرح بلایای خویش می‌گوید:

فطوفان نوح عند نوحی کادمی	و ایقاد نیران الخلیل کلوعی
ولو لا زفیری اغرقتی ادمی	ولو لا دموعی احرقتی زفرتی
و حزنی، ما یعقوب بئ اقله	و کلّ بلی ایوب بعض بلی

طوفان نوح در مقابل نوحه من همچون اشک‌های من است

و نیران آتش ابراهیم خلیل مانند سوزش جگر من است
اگر به خاطر آه دلم نبود اشک‌هایم مرا غرق می‌کردند

و اگر اشک‌هایم نبودند آه دلم مرا می‌سوزاند
آنچه یعقوب (از غم و اندوه) بیان نمود اندکی از حزن من است

و جمیع بلایای ایوب قسمتی از محنت من است
البته شاعر در این قسمت تأکید می‌کند که منظورش از شرح این مصائب عنوان شکایت نیست زیرا تحمّل رنج در سبیل عشق محبوب از جمله شروط سلوک و وفا است، بلکه هدفش اثبات این مطلب است که او به خاطر وصال معشوق چشم از همه چیز پوشیده است، و سپس این بیت زیبا و مشهور را

در این قسمت بیان می‌کند که:

و عن مذهبی، فی الحب، مالی مذهب و ان ملّت يوماً عنه فارقت ملّتی

برای من راهی برای برگشتن از مذهب عشق وجود ندارد

و اگر روزی از آن روی گردان شوم از دین خود روی گردانیده‌ام

در قسمت بعد (ابیات ۸۴-۱۰۲) معشوق ابن فارض را مخاطب ساخته متهم به عدم خلوص می‌کند و می‌گوید که او عاشق معشوقش نیست بلکه عاشق نفس خویش است. اگر حقیقتاً معشوق را دوست دارد باید نفس خویش را ترک نموده فانی شود تا عشقش را اثبات کند.

در جواب ابن فارض می‌گوید (ابیات ۱۰۳-۱۱۶) که این اتهام ناروا است زیرا که نهایت آرزوی او فدای جان در ره جانان است، و تقاضا می‌کند که معشوق آرزویش را تحقق بخشد ولو آنکه حصول این آرزو توأم با رنج و الم فراوان باشد. ابیات این قسمت مکالماتی است که بین ابن فارض و حوریّه صورت می‌گیرد ولی این مکالمات در واقع مطالبی است که شاعر به یاد می‌آورد و برای مریدش بازگو می‌کند.

سپس شاعر رو به مرید خود کرده در ابیات ۱۱۷-۱۵۴ توضیح می‌دهد که چگونه فانی از نفس مایه عزّت جاودانه برای او گشته، اگرچه این حالت باعث ایجاد حسادت در اطرافیان و تولید شماتت از ناحیه دوستان شده و بسیاری او را دیوانه پنداشته‌اند. آن‌گاه می‌گوید که او به خاطر حسادت رقبا مجبور شده ماهیّت عشق خود را مخفی کند. حتّی عشقش را از اعضای وجود خود پنهان کرده چه که حتّی اعضاء و جوارحش نسبت به میزان عشقی که او به معشوقش می‌ورزد حسادت می‌کنند. هوای معشوق به حدّی وجود او را فرا گرفته که در همه افعال و رفتارش آنچه را که معشوق می‌خواهد ظاهر می‌شود و گوئی حتّی در عبادت معشوق، خود را عبادت می‌کند زیرا که معشوق در اوست و جز او نیست.

در ابیات بعدی (۱۵۵-۲۰۳) می‌گوید که عشق او ازلی است زیرا قبل از خلق عالم وجود وی عاشق بوده است. اما پس از خلقت در این عالم از معشوق حقیقی خود جدا شده و این فرقت باعث سوز دل و حرمان جگر گشته است. سپس به مریدش می‌گوید که وی پس از طیّ این مرحله یعنی فانی از نفس به وصال معشوق حقیقی رسیده است یعنی معشوق این فداکاری را پذیرفته و به صحّت ادّعای ابن فارض در ابراز عشق اذعان نموده است. سپس شاگردش را تشویق می‌کند که در اثر اقدام او قدم گذارده و راه عشق و فداکاری را پیماید.

در قسمت بعد (ابیات ۲۰۴-۵۰۱) که بسیار طولانی است شاعر به شرح مبدأ و ماهیّت اتّحاد خود با معشوق می‌پردازد و می‌گوید عقل نمی‌تواند مسأله وحدت را بفهمد که چطور دو موجود می‌توانند یکی بشوند. سپس می‌گوید که او ابتداء شیخ دوئیّت را در وجود خود محو کرد و آن‌گاه حقیقت وحدت برایش آشکار شد. بعد به توضیح مسأله زیبایی پرداخته می‌گوید که هر نوع زیبایی در عالم

تجلی و نمودی از جمال الهی است. آن گاه سخنش به مسأله عبادات و انجام احکام شرعی می‌رسد و می‌گوید که وی علی‌رغم رسیدن به عالی‌ترین مرتبه عرفان داوطلبانه اعمال و عبادات شرعی را بجا می‌آورد. سپس می‌گوید مقامی که او بدان رسیده حتی برتر از وصال است و در این مقام ابن فارض خود انجام شریعت را بر خود واجب کرده و در واقع او رسولی است که قبل از اینکه پیامبری در عالم ظاهر شود برای خود مبعوث شده است. این مقامی است که مافوق هر گونه رابطه و مبرا از زمان و مکان است. در این مقام او مقصود عبادت خویش است. سپس می‌گوید که عرفان او به کمال رسیده و وی مبرا از احوال سُکر و صحو است و تغییر حال به او دست نمی‌دهد. در این رتبه کمال گذشته و آینده برای او یکی است. در این حال مدعی می‌شود که او قطب عالم وجود است. در ابیات بعدی (۵۰۲-۶۵۰) ابن فارض چنین می‌گوید که قبل از وصال و رسیدن به عرفان کامل تصوّر می‌کرده است که به دنبال معشوق می‌گردد ولی حال متوجّه شده که در واقع به دنبال حقیقت خود می‌گشته است. این مطلب شعر حافظ را به یاد می‌آورد:

سال‌ها دل طلب جام جم از ما می‌کرد آنچه خود داشت ز بیگانه تمنّا می‌کرد
گوهری کز صدف کون و مکان بیرون بود طلب از گمشدگان لب دریا می‌کرد
بعد لحن شاعر تغییر کرده گوئی به لسان حقّ تکلم می‌کند و می‌گوید که آثار و صفات او قابل شناسائی نیست مگر از طریق شناسائی خود او. در این حال همه اعضای او با یکدیگر عجین گشته و حیطة قدرت او نامحدود می‌شود. سپس ابن فارض خود را حقیقت محمدی (به مفهوم متداول در فلسفه اسلامی) دانسته مدعی می‌شود که خالق حضرت آدم و علّت غائی آفرینش و مبدأ حیات است. همه موجودات قائم به امر او و مطیع او هستند، و او در همه مخلوقات اعلم از ذهنی و روحی و جسمی مخفی است.

سپس در طیّ ابیات ۶۵۱-۷۴۹ مریدش را نصیحت کرده می‌گوید باید از کثرت چشم پوشت و به دیده وحدت به همه چیز بنگرد زیرا آنچه که به صورت مختلف در عالم ظاهر شده همه مظاهر یک وجود است. ابن فارض حتی از این مرحله قدم فراتر نهاده می‌گوید که اگر به نظر وحدت به امور بنگریم پرستش خدای واحد و بت پرستی یکیست زیرا در غایت خود هر یک عبارت از پرستش خدای واحد است.

بالاخره در ابیات آخر ابن فارض قصیده‌اش را با این مفاهیم به پایان می‌رساند که این اسراری را که فاش نموده از طریق الهام بوده است و سپس تأکید می‌کند که تا به حال هیچ کس در عرفان به مقامی که او نائل شده نرسیده است.

مطالب فوق شرح مختصر و فشرده‌ای است از مضامین کلی این قصیده. با نظر به اهمیّت و فیر این قصیده در عرفان اسلامی و توجّه بسیاری از عرفا به مضامین و مفاهیم آن و نیز با توجّه به بدایع لفظی و زیبایی تشبیهات و استعارات مندرج در این قصیده جای تعجب نیست که عرفای سلیمانیه از جمال

قدم استدعا کردند قصیده‌ای بر سبک و روئے تائیه کبریٰ انشاء فرمایند.

قصیده عزّ ورقائیه

در این قسمت ابتدا به شرح نکاتی چند در باره قصیده عزّ ورقائیه و عرفای کردستان می‌پردازیم و سپس مضامین این قصیده نگاشته خواهد شد.

حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع در شرح وقایع دوران سلیمانیّه می‌فرمایند که جمال قدم به خواهرش شیخ اسماعیل رئیس فرقه خالدیه به معهد علمیه‌ای که عده بسیاری از طلاب و صوفیه در آن جا مشغول به تحصیل بودند تشریف آوردند و در نوبتی به شرح مسائل غامضه فتوحات مکیّه ابن عربی پرداختند. سپس می‌فرمایند:

«باری، چون علما و اعظم کردستان بر مراتب فضل و علو درجات علم و حکمت جمال قدم جلّ ثنائه واقف گردیدند و به احاطه ذاتیه آن طلعت عظمت پی بردند در مقام آن برآمدند که از محضر مبارک امری را که در نظرشان اقوی دلیل بر سعه معارف روحانیّه آن منبع فضل و کرم شمرده می‌شد خواستار شوند. این بود که به ساحت انور معروض داشتند که تاکنون هیچ یک از اصحاب طریقت و ارباب علم و حکمت نتوانسته‌اند بر سبک و روئے قصیده ابن فارض یعنی تائیه کبریٰ منظومه‌ای انشاء نمایند. اینک رجای ما آن است که آن وجود مبارک عنایت فرموده به این امر اقدام و قصیده‌ای به همان سجع و ردیف تنظیم فرمایند. این استدعا مورد قبول مبارک واقع و جمال اقدس ابهیّ قریب دو هزار بیت به نحوی که درخواست نموده بودند به رشته نظم درآوردند و از بین اشعار مذکور صد و بیست و هفت بیت را اختیار و به حفظ آن اجازت فرمودند و بقیه را ورای ادراک نفوس و ماعدای احتیاج زمان تشخیص دادند و همین صد و بیست و [هفت] بیت است که قصیده عزّ ورقائیه را که نزد دوستان و اصحاب عربی زبان مشهور و بین آنان دایر و معروف است تشکیل می‌دهد. اشعار مذکور که حکایت از مراتب عرفانیّه و شئون حکمتیه آن مظهر احدیه می‌نمود به درجه‌ای در قلوب و ارواح مؤثر و نافذ واقع گردید که همه یک دل و یک زبان اعتراف نمودند که فرد فرد آن اشعار متضمّن قوت و اتقان و لطافت و جذابیّی است که نظیر آن در هیچ یک از دو قصیده^{۱۳} ابن فارض شاعر معروف مشاهده نمی‌شود.»^{۱۴}

در دنباله این مطلب می‌فرمایند:

«این بود که مردم آن نواحی کلاً خلوص و عقیدت مخصوص نسبت به هیکل اقدس حاصل نمودند و احترام زائد الوصف مرعی می‌داشتند چنان که پاره‌ای از آنان آن وجود مبارک را یکی

از "رجال الغیب" می‌شمردند و برخی آن حضرت را واجد کیمیا و واقف بر اسرار وجود و صاحب مقام مکاشفه و شهود می‌دانستند و جمعی دیگر "قطب امکان" می‌خواندند و گروهی قدم فرا نهاده معتقد بودند که مقام آن حضرت مقام انبیاء الهی و سفراء رحمانی است.^{۱۵}

در ایامی که جمال قدم در کردستان تشریف داشتند عرفای آن ناحیه به فرموده حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع پیرو یکی از سه طریقت نقشبندیّه، قادریّه و یا خالدیه بودند. طریقت‌های نقشبندیّه و قادریّه از جمله فرقه‌های مهمّ و شناخته شده تصوّف در عالم تسنّن هستند و شرح عقاید و آداب و مناسک آنها در اکثر کتب مربوط به صوفیه مندرج است. مؤسس نقشبندیّه شیخ بهاء الدّین محمد بخاری نقشبند (متوفی به سال ۷۹۱ هـ ق) و مؤسس قادریّه شیخ عبدالقادر گیلانی (متوفی به سال ۵۶۱ هـ ق) است. در قرن دهم هجری قمری شخصی در هندوستان به نام شیخ احمد سرهندی قیام کرد که اصلاحاتی در جامعه اسلام به وجود آورد. وی یکی از بزرگان طریقت نقشبندی به حساب می‌آید و از جمله ادّعاهای او این بود که از جانب خداوند مأمور شده است تا مسلمانان را به اطاعت و اجرای احکام دین و شریعت متذکر سازد.^{۱۶} وی معاصر دو پادشاه مغول اکبر شاه و جهانگیر شاه بود و به دلیل ادّعای مقاماتی برای خود و اشاعه عقایدش به دستور جهانگیر شاه به مدت دو سال به زندان افتاد. از جمله القابی که در ابتدا پیروانش به او نسبت دادند و سپس خودش نیز مدّعی آن شد این بود که او "مجدّد الف ثانی" اسلام است یعنی تجدید کننده هزاره دوم دور اسلام. بر حسب حدیثی که منسوب به پیامبر اکرم است در رأس هر قرنی خداوند فردی را در بین امت اسلام مأمور احیاء دیانت خواهد نمود.^{۱۷}

شیخ احمد سرهندی مدّعی شد که او نه تنها مجدّد یک قرن بلکه مجدّد هزاره دوم اسلام است. لذا یکی از فرقی که در بین نقشبندیّه با ظهور شیخ احمد سرهندی به وجود آمد طریقت مجدّدیه است که منسوب به شیخ احمد است. شیخ احمد سرهندی با برخی از اعتقادات صوفیه علی الخصوص مسأله وحدت وجود ابن عربی که در آن زمان در عالم تصوّف اسلامی شیوع فراوان داشت شدیداً مخالفت کرد. وی معتقد شد که فناء فی الله عالی‌ترین مرتبه سلوک نیست بلکه مقامی بالاتر از این مقام وجود دارد که عبارت از "فرق بعد الجمع" است و عارفی که به کمال عرفان رسیده باشد به این مقام دست خواهد یافت. در این مرحله عارف به وحدت شهود یا توحید شهودی رسیده متوجّه خواهد شد که بین خالق و مخلوق نوعی برزخ یا جدائی وجود دارد. وحدت وجود فناء فی الله است و وحدت شهود بقاء بالله. البته ریشه این اعتقاد در عقاید عرفای اولیه دیده می‌شود و همان طور که قبلاً ذکر شد علاءالدوله سمنانی نیز که یکی از مشایخ طریقت کبرویه است دو قرن قبل از شیخ احمد سرهندی معتقد به مسأله وحدت شهود شد. نکته‌ای که در ارتباط با موضوع سخن ما مهمّ می‌باشد اینست که شیخ احمد سرهندی مدّعی مقاماتی شد از جمله قطبیّت رجال الغیب. منظور از

این اصطلاح اینست که صوفیه معتقد به مراتب و مقاماتی هستند برای بزرگان عرفا و متصوفه نظیر مشایخ، اقطاب، اوتاد، ابدال، پیر، و غیره. علاوه بر این صوفیه معتقدند که مقام برخی از عرفای کامل و عالی رتبه از انظار پوشیده است و این نفوس ممکنست به صورت درویش یا دهقان یا هر فرد دیگری که به ظاهر فاقد علم و مقام ظاهری است در این عالم ظاهر شوند، با این وجود این نفوس دارای قوای روحانی و معنوی هستند و اداره و بقای روحانی عالم بستگی به وجود این افراد دارد. این نفوس را اصطلاحاً "رجال الغیب" می‌نامند زیرا که مقام باطنی و حقیقی آنها مخفی از انظار است. شیخ احمد سرهندی نه تنها مدعی بود که او از جمله رجال الغیب است بلکه خود را قطب رجال الغیب می‌دانست. نظر به اهمیتی که این القاب و مقامات در بین صوفیه داشته است عرفای کردستان، به فرموده حضرت ولی امرالله، به خاطر عقیدت مخصوص و احترام زائد الوصفی که برای جمال مبارک قائل بودند آن وجود مبارک را از "رجال الغیب" محسوب می‌داشتند و برخی ایشان را "قطب امکان" می‌خواندند.

به هر حال این طریقت مجدّدیه نقشبندیّه در هندوستان انتشار یافت^{۱۸} و پسر دوم شیخ احمد به نام شیخ محمد معصوم به مکه رفته در آن جا اقامت گزید و خلفای طریقت‌های صوفیه را که برای زیارت به مکه می‌آمدند به طریقت مجدّدیه تبلیغ می‌کرد. بدین ترتیب این طریقت شهرت یافت و پیروانی در سایر ممالک اسلامی پیدا کرد. یکی از مشایخ این طریقت شخصی است به نام شیخ عبدالعزیز دهلوی (متوفی به سال ۱۲۴۸ هـ ق) که در هندوستان می‌زیسته است. در ایام حیاتش شخصی به نام شیخ خالد از اهالی کردستان نزد او به دهلی آمده از تعلیماتش بهره گرفت و پس از مراجعت به کردستان فرقه خالدیه را تأسیس کرد. عقاید شیخ خالد بسیار شبیه عقاید شیخ احمد سرهندی است و او نیز مدعی مقاماتی برای خود شد. لذا خالدیه نیز یکی از طریقت‌های منشعبه از نقشبندیّه مجدّدیه است که متأثر از تعلیم شیخ احمد سرهندی می‌باشد. اکثر نقشبندیه‌های خاور میانه در واقع نقشبندیّه مجدّدیه خالدیه هستند که به اختصار به خود خالدی می‌گویند. خالدی‌ها در کردستان عراق و سندج و ترکیه و مهاباد ایران و سوریه و مصر و قفقاز و بوسنی و مالزی و اندونزی منتشر هستند. در ایامی که جمال قدم در کردستان تشریف داشتند بسیاری از صوفیه آن نواحی پیرو طریقت خالدیه بودند و شیخ اسماعیل که به محضر جمال قدم رسید از بزرگان طریقت خالدیه و رئیس این فرقه در آن دوران بود.

اما قصیده عزّ ورقائیه که به فرموده حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع حاکی از "مراتب عرفانیه و شئون حکمتیه" جمال قدم است در واقع مکالمه‌ای است که بین جمال قدم و حوریه الهی صورت گرفته است. این قصیده نمونه‌ای است از تفکرات عرفانی جمال مبارک در ایامی که شمس مظهر امر الهی هنوز در پس پرده بوده برقع از رخسار نگشوده بود. از این روست که جمال کبریائی در قالب این مکالمات تلویحاً به مقام خویش اشاره فرموده‌اند. به علت دشواری فهم مضامین این قصیده

جمال قدم پس از مراجعت به بغداد توضیحاتی مرقوم فرمودند که در حواشی این قصیده به چاپ رسیده است.^{۱۹}

قصیده عزّ و رقائقه را می توان بر اساس متکلم و مخاطب به پنج قسمت تقسیم کرد. در قسمت اول که شامل سی و شش بیت اول است جمال قدم مراتب عشق و محبت خویش را نسبت به حوریّه الهی توصیف می فرماید. در قسمت دوم که شامل ابیات ۳۷ الی ۶۱ است حوریّه شروع به پاسخ نموده ادعای جمال مبارک را در باره عشق و محبت ایشان نسبت به حوریّه ردّ می کند و در ابیات ۵۶ الی ۶۰ شروط وفا و فدا شدن در سیل عشق و محبت را بیان می نماید. در قسمت بعد که شامل ابیات ۶۲ الی ۹۷ است جمال قدم به اعتراضات حوریّه پاسخ گفته با ذکر نمونه هائی از بلايا و مصائب که در راه محبوب یعنی حوریّه الهی تحمل کرده اند خلوص عشق و محبت خویش را اثبات می کنند. در این قسمت جمال قدم به اظهار امر خویش در زندان سیاه چال و معراج روحانی خویش تلویحاً اشاره می فرماید (ابیات ۹۱ الی ۹۳).

در قسمت چهارم که شامل ابیات ۹۸ الی ۱۲۴ است حوریّه ادعای جمال مبارک را تصدیق می کند ولی ایشان را به توجه به حقیقتی که ماورای فهم و عرفان مقدّسین و عرفا است ترغیب می نماید. قسمت پنجم که شامل سه بیت آخر قصیده است در واقع مؤخره می باشد که خطاب به مؤمنین و عشاق الهی است.

نکته ای که در این مورد باید به آن توجه داشت و بی نهایت حائز اهمیّت می باشد اینست که در این قصیده حوریّه الهی کسی جز جمال قدم نیست و در واقع این مکالمه ای است که حضرت بهاء الله با حقیقت وجود خویش داشته اند زیرا حوریّه الهی به فرموده حضرت ولی امر الله در کتاب قرن بدیع همان روح اعظم الهی است که در مقام جمال مبارک تجلّی نموده است.^{۲۰} لذا آنچه که در خصوص عظمت مقام و حسن و جمال و امتناع شناسائی حوریّه الهی در این ابیات بیان شده کلاً مربوط به جمال اقدس ابهی است. از این روست که به شهادت الواح و آثار الهیّه در این دور بدیع حتّی انبیاء و پیامبران نیز آرزوی لقاء و عرفان آن وجود مقدّس را داشته اند.

در عین حال باید دقّت داشت که در بعضی از ابیات این قصیده جمال قدم از لسان حوریّه به اعمال ناقضین و منافقین اشاره می فرماید و باید توجه نمود که مخاطب ابیاتی که در آنها عتاب و خطاب وجود دارد چه کسانی هستند.

اکنون به شرح مضامین اجمالی ابیات قصیده عزّ و رقائقه می پردازیم. در این جا نگارنده لازم می داند نظر خوانندگان عزیز را به این نکته معطوف دارد که هدف از نگارش سطور ذیل ارائه یک قطعه ادبی نیست بلکه ذکر مفاهیم و مضامینی است که در این قصیده به کار رفته است. جمال قدم این قصیده را با توصیف معشوق روحانی که همان حوریّه الهی است آغاز می کند:

تلاؤُ انوار آن طلعتی مرا جذب کرد که با ظهورش جمیع شمس ناپدید گشته اند

گوئی روشنی آفتاب از نور حُسن اوست که در عالم ظاهر شده و جلوه جمال نموده
 از زیبایی و شکوه او مشک عماء به هیجان آمده و از بلندی او روح علاء بلند مرتبه شده
 از نفخه او شیور قیامت دمیده شده و از نفحه او سایه ابر ناپدید شده
 از اشراق او طور بقاء ظهور نموده، و از روشنی او نور بهاء تجلی کرده
 از مغرب او شمس ظهور ظاهر گشته و از مشرق او بدر الشهور (قرص ماه کامل) تکرر یافته
 از موی او عرف شمال منتشر شده و از روی او چشم جمال روشن گشته
 از نور صورت او وجه هدی هدایت شده و از نار طلعت او نفس الکلیم تزکیه یافته
 برای تیر مژگان او صدر الصدور اقبال نموده، برای کمند گیسوی او رأس وجود امتداد یافته
 غایت قصوای من وصول به قدمگاه اوست، عرش عماء ارضی است که او بر آن مشی نموده
 برای وصال او در هر چشمی (از چشمان عالمیان) گریستم^{۲۱} و به خاطر فرقم از او در هر آتشی
 سوختم

چنان وجود خود را گسترده‌ام که قلب من قدمگاه او گردد، و منتهی آرزوی من آنست که جای
 پای او گردم

از هر صورتی وصال او را جستم، و حروف (کلمه) قرب را بر هر تربتی نگاشتم
 هر زمان که برای وصال نور او شتافتم، به محض نزدیک شدن همچو تیر به بُعد پرتاب شدم
 هر هنگام که دست‌های خود را به امید وصال او بلند کردم با شمشیر مرا اجابت کرد، این گونه
 است پاداش حب من

نیت من رسیدن به عروه وثقی است، حال آنکه قصد او قطع (هر گونه) نسبت از من است
 گفتم به او روحم فدای تو باد، قصد من لقای توست، بر من رحم کن و پرده از رسوائی‌ام بر مدار
 به محبت خویش بر من منت گذار تا به وصال تو رسم، چنان وصالی که از قدیم الایام برقرار بوده
 است

سوگند که سر ظهور با ظهور او بر مردم لایح گشته و با ظهورش قیامت پیا خاسته
 قسم که همان اندوهی که برای حسین تحمّل نمودم برای او (حوریه) نیز تحمّل کردم، عالم وجود
 در کون مثال من است (من مثال و نمونه اعلی برای عالم وجود هستم)
 به تحقیق توئی رجای قلب من و محبوب سر من و مالک روح من و نور من و حیات من
 بر من منت گذار که بعد از این هجرت به وصال تو فائز شوم، بر من بخشش نما که بعد از این
 کُربت به روح انس مأنوس شوم

آتش در آتش‌زنه از سوختن من شعله‌ور شده، نور شهود از آه من تحقّق یافته
 بحر عماء از حرارت تشنگی من خشک شده، رود سنا قادر به فرونشاندن اندکی از عطش من
 نگشته

بر هر ترابی هر ذره خاکی شهادت می‌دهد که نگاه کن چگونه هر خونی که ریخته شده از چشم
خون آلود من حکایت می‌کند

بحر محیط در مقایسه با اشک‌های من همچو قطره‌ای است، آتش خلیل در مقابل حرقت من
چون شعله‌ای است

دریای سرور از حزن من منجمد شده و چشمه احزان از غم من جاری گشته
روشنی من پنهان شده و ضیاء من مستور گشته، و به خاطر غرور شماتت‌کنندگان نور من خاموش
شده

استخوان‌هایم پوسیده گشته و جسمم فرسوده شده و قلبم از حرارت حرقتم سوزان گشته
آرزوی وصال تو مرا چون ذرات غبار کرده و عشق تو وجودم را سائیده و هجر تو مرا ذوب
نموده

آسمان از سر حزن من شکافته شده و ارض فواد از اندوه قلبم منشق گشته
اشک چشمم حاکی از حرارت قلب من است، و دلیل زردی صورتم سوزش دل من است
هر شب از شماتت ملامت‌کننده‌ام ناله سر می‌دهم، و هر روز از فقدان یآوری و نصرت ناله بر
می‌آورم

به چنان درجه از ذلت رسیده‌ام که هر لسانی از ذکر آن قاصر است
حوریات قصرهای فردوس در غُرُفات رضوان از حزن من لباس سیاه بر تن کرده‌اند
در هر قلبی به کل احزان وارد شدم و در هر گشایشی به جمیع گرفتگی و اندوه ظاهر گشتم
حوریه شروع به پاسخ می‌کند:

حوریه از ورای من ندا کرده گفت خاموش باش و از آنچه حکایت نموده‌ای لسان بریند
چه بسیار حسین‌ها نظیر تو که اراده مرا نمودند، چه بسیار علی‌ها مانند تو که در زمره عشاق من
هستند

چه بسیار حبیبانِ بهتر از تو که به من عشق ورزیدند، چه مقدار یاران پاک مانند تو که از جمله
دوستانِ من بوده‌اند

چقدر در جمیع احوال ناله نمودند ولیکن یک لحظه به نور وصال من فائز نگشتند.
شمس ظهور چون ستاره‌ای است از مشرق من، و نور بسیط همچو لمعه‌ای است از مظهر من
سر عالم وجود چون مورچه‌ای است در مقابل سر من، آتش سوزان همچو شعله‌ای است از نار
محبت من

فطرت الهی از فطرت من مدوّن شده، و ید بیضا از ید من تحقّق یافته
حقیقت امر الهی از ظاهر امر من ظاهر شده، و عدل حکم الهی از عدل حکیمانه من سرچشمه
گرفته

موج دریا از موج باطن من به خروش آمده، و روح القدس از نور فرح من به هیجان آمده
 موسی بقا از یک نگاه من بی‌هوش شده، و کوه طور از یک اشراق من از هم فروپاشیده
 روح النفوس از نشر امر من حیات تازه یافته، و استخوان پوسیده از دمیدن روح من به اهتزاز آمده
 نفس الامر در حول بیت او به طواف پرداخته، و روح البیت از نور طلعت من قیام نموده
 سلطه اشرف علوم در بلاء سر من مندرج گشته، و بلاء آشکار در نزد نقطه من فروفتاده
 کل الهدی از فجر امر من آغاز شده، و بلند مرتبگی با ظهور من عیان گشته
 آواز طیور همچون لحنی از نعمت من است، آوای زنبوران چون ناله‌ای از زمزمه من است
 از سوء ظن و بدگمانی شریعتی از خود بدعت نمودی، و از سرچشمه حب غیر من نوشیدی
 اوصافی آورده آنها را به من نسبت دادی، آرزوی اسمائی که شایسته سیل من نیست نمودی
 نفسی را وصف نمودی سپس او را به من نسبت دادی، بنگر که او محدود است و حد اعظم
 گناهان است

به گمان خود آرزوی وصال مرا نمودی، هیئات که این ممکن نیست، چه این مشروط به شروطی
 است که اگر به آنها عمل کنی آن‌گاه پذیرفته خواهی شد
 سپس حوریه شروط وفا را به این نحو بیان می‌کند:

نوشیدن بلای دهر است از هر پیاله‌ای، آشامیدن خون قهر و دشمنی است از هر قلبی
 قطع امید است از شمول هر گونه آسایشی، دل بردن است از قضای هر حاجتی
 ریخته شدن خون در مذهب عشق واجب است، سوختن دل در راه عشق از اولین شرط‌های بیعت
 با من است

بیدار ماندن در شب‌ها است از نیش هر گزنده‌ای، رنج و سرزنش دائمی است در هر یومی
 در سنت من سم مهلک همچون جرعه شراب است، در مذهب من سر قضا همچو شفقت است
 یا دعوی عشق را ترک کن یا به آنچه رخ می‌دهد راضی باش، در سنت من این گونه امر شده
 است

سپس جمال قدم به حوریه این گونه پاسخ می‌دهند:
 سرّ حوریه را ندا دادم که ای محبوب من و غایت آمال من و مقصود قلب من
 ببین که من در میان دو دست قدرت تو حاضرم، بنگر که به آنچه که تو مقدر کرده‌ای راغبم
 بنگر که آنچه را که حب تو در آنست طالبم، ببین که به آنچه که تو حکم نموده‌ای مایلم
 این سینه من است آرزومند نیزه‌های سطوت تو، این جسم من است شایق شمشیرهای قهر تو
 نار تو نور من است و قهر تو رجای من، ظلم تو راحت من است و حکم تو آرزوی من
 بنگر که چگونه اشک چشمم جاری می‌شود، نظر نما که چطور سر قلبم مضمحل می‌شود
 در هر یومی هدف تیرهای همگان گشتم، در هر شبی به شمشیر رد گشته شدم

در هر سطری کتاب تکفیر خوانده شدم، و در هر لحظه‌ای هدف دشنام همگان گشتم
 در هر آنی هدف طعنه شرک شدم، و در هر زمانی آماج تیرهای طرد گشتم
 گوئی که بلای عالم برای من نازل شده، پنداری که شمشیرهای غضب برای گردن من تیز شده
 سپس جمال قدم نمونه‌هایی از بلایای دهر را که گوئی برای ایشان نازل شده بیان می‌فرمایند:
 حزن یعقوب و سجن یوسف، و مصیبت ایوب و آتش ابراهیم
 تأسف آدم و هجرت یونس، و فریاد داود و زاری نوح
 و دوری حوا و سوختن مریم، و محنت اشیاء و اندوه زکریا
 جمیع آنچه واقع شده قطره‌ای از حزن من بوده، همه بلایا از لبریز بودن پیاله غم من ظاهر شده
 بین چگونه بدون مونس در بلاد سیار گشتم، بنگر که در بیابان مؤانس وحوش شدم
 چشم آسمان از اشک چشم من گریان شده، نهرهای زمین از جوشش قلب من به غلیان آمده
 روح بقا از حقیقت حزن من قطعه قطعه شده، و عرش علاء از نور اندوه من منعدم شده
 سرخی وجود از خون قلب من به سرخی گرائیده، غصن شهود از اشک چشم من روئیده
 تلخی بلا در سبیل عشق تو همچون شیرینی است، و انگبین بقا به غیر از بودن با تو تلخی است
 اثر زنجیر برگردن من نمایان است، و جای غل و زنجیر بر پای من نمودار است
 هیچ روزی بسر نیامد مگر آنکه در آتش سوختم، از اشاره شعری یا تصریح نثری (که بر علیه من
 نگاشته شده)

از شدت بلایایم روحم رخت بر بسته و دلم گداخته و قلبم به جوشش آمده
 عجباً که بدون روح و قلب و روان هنوز زنده‌ام، بقای وجودم سبب حیرت بی‌اندازه من است^{۲۲}
 آنچه بر من اتفاق افتاده به خاطر علو سر من است، ای کاش از ابتدا فطرتم به این بلندمرتگی نبود
 به این سبب از جمیع جهات بلا مرا احاطه کرده، و در هر حین قضا مرا هلاک نموده
 به تنهایی به سوی وحدت عروج کردم، در ضمیر خویش به عین لقاء واصل شدم
 وصف تو را چشم من از هر سوئی از دیده تیزبین تو دیده
 اگر محدود به حدودم این حد از تو ظاهر شده، اگر محدودم در وصف، نفس وصف از تو آغاز
 شده

ظلمت شب از سیاهی من تحقق یافته، و روشنی روز از سر من نمودار شده
 پس اگر اکنون مطرود شده‌ام بآسی نیست، چه که در یوم بعثتم به نور العلی فائز شدم
 از نور انس او مؤانس قدس^{۲۳} شدم، و در عهد غربتم به ارض طاء هجرت نمودم
 از نور باطن خویش مؤمن به نور الهی شدم، و در سر ضمیر خود معراج روحانی نمودم^{۲۴}
 ای روح حیات تو را ندا می‌دهم که رخت بر بندی از نفس من چه که از وجودم چیزی باقی نمانده
 پس ای روح عماء نازل شو از مقام عرش خود، این قدر ذلت که نصیب من شده در شأن تو

نیست

ای قلب من بشنو ناله مرا و از این بلاد ذلت که برای تو در آن عزتی نیست خارج شو
پس تو ای صبر من در شدت و بلائی که در راه رضای حییت دیده‌ای شکبیا باش
در قسمت چهارم حوریه این گونه جواب می‌دهد:

به ندای روح حوریه مرا خطاب نموده گفت شکبیا باش، مطلع شدم به جمیع آنچه که استدلال
نموده‌ای

رهاکن آنچه را که شناخته و بدان متمسک شده‌ای، چه که در نزد من شرک همانند وحدت است
ابهی بهاء طور در نظر من چون ذره ناچیز است، آشکارترین اشراق نور در نزد من همچو ظلمت
است

آیات توصیف تو حق است ولی در نظر یک جوان، آثار نعت تو صحیح است ولی در نظر رعیت
من

من لم یزل در مقام تقدیس خود و بی حد و قید در مرتبه تنزیه خود بوده‌ام
چه بسیار عادل که در نزد من همچون ظالم‌اند، چه بسیار عالم که در نزد من مانند جاهلند
چه بسیار باقی که در نزد من از اهل فنا محسوبند، چه بسیار از اهل عرفان که به حرفی پی نبرده‌اند
چه بسیار عابد که در نظر من از اهل طغیانند، چه بسیار ساجد که لحظه‌ای به سجده من فائز نشدند
کتاب سماء در کون روح من ثبوت یافته، صحف سناء از صحیفه من نازل شده
شمس محیط از ذره من تحقیق یافته، و بحر وجود از قطره من شناور گشته
همه آوازهایی که از اهل عالم ظاهر شده در نزد من همچو صدای مور یا ناله زنبور است
جمیع عقول از جذبۀ سر من به شوق و وله آمده، جمیع نفوس از آوای روح من حیات یافته
کل آله از تراوش امر من تاله یافته، و کل ربوب از ریزش حکم من ربوبیت یافته
ارض روح به امر من به مشی درآمده، و عرش طور جای پای اقدام من گشته
نجم ظهور از نور من متجلی شده، و آفتاب سرور از روح من ظاهر گشته
جوامع آیات تثلثات نازله از من است، مواقع آثار مطالع قدسیه من است
جوهر افکار حقایق اندیشه من است، تنوع انوار بروزات حکمت من است
جمیع احکام از کاف امر من تحقیق یافته، و هر امر بدیعی از لطف سر من آغاز شده
اعراض کردی از من و گمان نمودی که اقبال کرده‌ای، شریعت و هم و گمان را به آب دشمنی
سقایه کرده‌ای

به نور غیب که در تو ودیعه گذاشته شده مهتدی نشدی و این چنین آیت صنع مرا ضایع نمودی
به ریسمان امر الهی در صورت ظاهر آن تمسک کن، به وجه نور در باطن غیبی آن عارف شو^{۲۵}
حجابی را که مانع قریبیت تو شده بدون رمز پاره کن تا جمال قدس را بدون پرده و حجاب در

خود بنگری

سکون و قرار یاب چه که ملأ عرش از حال تو مضطربند، شکیا باش زیرا که عیون اهل غیب بر حال تو گریانند

معنائی که ورای علم ظاهری است در تو نهفته شده، این آن حقیقتی است که جمیع عقول منیره از درک آن عاجزند

به سرّ قدس الهی در ضمیر خود مؤانس شو و بهره گیر، اگر امین هستی از این راز پرده بر مدار چه اگر از آنچه مشاهده نموده‌ای پرده برداری عالم وجود در آنی به فنا خواهد گرائید^{۲۶}
این چنین امر الهی از عرش عزّت جاری شده، و از آن طریق حکم الهی از سرّ قدرت ظاهر گشته در خاتمه جمال قدم در حقّ مؤمنین و عشاق جمال الهی می‌فرمایند:

خوشا به حال فائزین به خاطر حسن و فایشان، طوبیٰ به حال واردین در این شرع بدیع
خوشا به حال عشاقی که خونشان ریخته شد، طوبیٰ از برای متمسکین به ریسمان عطوفت من
خوشا به حال مخلصین که از جمیع جهات به ظلّ ربوبیت من شتافتند.

نکته‌ای که در خاتمه به آن اشاره کرده این سخن را به پایان می‌بریم اینست که ابن فارض، اعمّ از اینکه او را معتقد به وحدت وجود یا وحدت شهود بدانیم، در قصیده تائیه کبریٰ سر و کارش به قضیه ذات الهی کشیده می‌شود و سخنش به جایی می‌رسد که علی الظاهر مدّعی می‌شود به اتحاد با ذات الهی نائل شده است، و حال آنکه در قصیده عزّ و رقائیه مکالمات جمال قدم با حوریه الهی از حدّ عالم امر فراتر نمی‌رود و ذات الهی که لا یدرک و لا یوصف است در مقام منبع احدیت باقی می‌ماند. شاهد دیگر این مطلب بیان جمال قدم در هفت وادی مبارک است که در باره سالکی که به وادی فقر فی الله و بقاء بالله رسیده می‌فرمایند، قوله الاحلی: «در این وادی سالک مراتب وحدت وجود و شهود را طی نماید و به وحدتی که مقدّس از این دو مقام است واصل گردد»^{۲۷}

یادداشت‌ها

* این مقاله تلخیصی است از دو سخنرانی که در مدرسه بهائی لوهلن در ایالت میشیگان در شانزدهمین دوره مجمع عرفان در اکتبر ۱۹۹۷ ایراد گردیده است.

۱- حضرت بهاء الله، آثار قلم اعلیٰ (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب)، ج ۳، صص ۱۹۶-۲۱۵. این قصیده در کتاب مائده آسمانی نیز با مختصری تفاوت به طبع رسیده است (عبد الحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی [طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب]، ج ۴، صص ۱۹۷-۲۰۹).

۲- ابن الفارض مصری، دیوان ابن الفارض (بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۰ م)، صص ۲۶-۸۲.

۳- در دوران حیات ائمه اطهار به خصوص هشت امام اوّل روابط نزدیکی بین صوفیه و شیعه وجود داشته است. از جمله مورّخین نگاشته‌اند که حسن البصری و اویس قرنی از پیروان حضرت علی بوده‌اند و ابراهیم ادهم، بشر حافی و بایزید بسطامی روابط نزدیکی با امام جعفر صادق داشته‌اند، و معروف کرخی از دستداران حضرت امام رضا بوده

است. برای نمونه رجوع کنید به:

Seyyed Hossein Nasr, *Sufi Essays* (London: George Allen & Unwin Ltd., 1972), p. 104.

بعد از فوت امام هشتم رابطه صوفیه و شیعه کاهش یافت ولی از قرن هفتم هجری فزونی گرفت. البته مطالبی که مورّخین در باره رابطه نزدیک شیعه و صوفیه در قرون اولیه نوشته‌اند احتیاج به بررسی دقیق تاریخی دارد به خصوص که بعضی از این افراد از نظر زمانی نمی‌توانسته‌اند با یکدیگر رابطه داشته باشند.

۴- برای مثال علامه الحلی شاگرد نصیرالدین طوسی، و سید حیدر آملی که پیرو مکتب ابن عربی است از جمله علمای شیعه صوفی مسلک این دوره بوده‌اند.

۵- امام قشیری، *الرسالة القشيرية في علم التصوف* (بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۹۵۷ م)، ص ۳۲.

۶- ابن خلکان، *وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان* (بیروت: دارالثقافة، ۱۹۷۰ م)، ج ۳، صص ۴۵۴-۴۵۶.

۷- وحید رافعی، *مآخذ اشعار در آثار بهائی* (دانداس: مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی، ۱۴۷ ب)، ج ۱.

۸- دیوان ابن فارض، رجوع کنید به *مآخذ شماره ۲*.

۹- برای اطلاع بیشتر در این خصوص رجوع کنید به کتبی نظیر: *نعمه الله ذکائی بیضائی، نقد الشعر* (طهران: سلسله نشریات "ما"، ۱۳۶۴ ه.ش)؛ پرویز ناتل خانلری، *وزن شعر فارسی* (طهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۵ ه.ش).

۱۰- حضرت بهاء الله، *الواح حضرت بهاء الله الى الملوك و الرؤساء* (برزیل: دار النشر البهائیه، ۱۴۰ ب)، ص ۶۹.

۱۱- عزالدین محمود کاشانی، *کشف الوجوه الغری لمعانی نظم الذّر* (طهران: بدون اسم ناشر، ۱۳۱۹). کاشانی صاحب کتاب معروف *مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه* در کتاب *کشف الوجوه* شرح مفصلی بر قصیده تائیه نوشته است. وی در این کتاب پس از توضیح مفصلی در خصوص اصطلاحات و مضامین عرفانی صوفیه به شرح قصیده تائیه کبری می‌پردازد.

12- Reynold Alleyne Nicholson, *Studies in Islamic Mysticism* (Cambridge: Cambridge University Press, 1921).

۱۳- منظور از دو قصیده، قصائد تائیه کبری و تائیه صغری است که در دیوان ابن فارض موجود است.

۱۴- حضرت ولی امرالله، کتاب *قرن بدیع* (دانداس: مؤسسه معارف بهائی به لسان فارسی، ۱۴۹ ب)، صص ۲۵۶-۲۵۷.

۱۵- همان *مآخذ*، ص ۲۵۸.

16- Yohanan Friedmann, *Shaykh Ahmad Sirhindi* (Montreal: McGill University Press, 1971); Burhan Ahmad Faruqi, *The Mujaddid's Concept of Tawhid* (Lahore: Premier Printers, 1940).

۱۷- ابو داود سجستانی، سنن ابو داود (دهلی: بدون اسم ناشر، ۱۳۴۶)، ج ۲، ص ۵۱۸: «ان الله يبعث لهذه الامة على رأس كل مائة سنة من يجدد لها دينها».

۱۸- فرقه‌های دیگری در اثر تعالیم شیخ احمد سرهندی در تحت طریقت نقشبندیّه به وجود آمده بودند ولی به غیر از طریقت مجددیه مابقی دوام چندانی نیاورده از بین رفته‌اند.

۱۹- این توضیحات در حاشیه ابیات قصیده عزّ و رقائیه در نسخه آثار قلم اعلیٰ، ج ۳ به طبع رسیده است ولی در نسخه مائده آسمانی، ج ۴ موجود نیست.

۲۰- کتاب *قرن بدیع*، ص ۲۵۲.

۲۱- بر اساس توضیحی که جمال قدم در حاشیه قصیده عزّ و رقائیه مرقوم فرموده‌اند این بیت را باید این طور استنباط کرد که هر هنگام که ساکنین عوالم غیب و شهود گریسته‌اند اشک‌های عیون ایشان به خاطر فرقت و دوری از مشاهده انوار جمال حوریه الهی بوده است.

۲۲- مفاهیم این بیت شبیه مضامین لوح حوریه است که در آن حوریه پس از اطلاع بر احوال جمال قدم و اینکه قلب و جگر جمال مبارک در اثر اعمال ناقضین سوخته است ضمن گریه و زاری اظهار تعجب می‌کند که چگونه هیکل مبارک بدون قلب و جگر زنده هستند. رجوع کنید به لوح حوریه در آثار قلم اعلیٰ (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۳ ب)، ج ۴، صص ۳۴۲-۳۵۰.

۲۳- اگرچه نمی‌توان در باره منظور از کلمه قدس در این بیت نظر قطعی داد مع‌هذا نگارنده با اظهار عجز و انکسار به آستان جمال اقدس ابهی و اعتراف به اینکه این نظریه ممکنست اشتباه محض باشد معروض می‌دارد که شاید بتوان احتمال داد که مراد از قدس، اورشلیم و منظور جمال مبارک از عبارت مؤانس شدن به قدس اشاره به سرگونی هیکل مبارک به اراضی مقدسه باشد. اگر کلمه قدس را در این بیت به مفهوم اورشلیم در نظر بگیریم از جهتی نیز می‌توان عبارت فوق را به مفهوم اورشلیم الهی تلقی کرد و در این صورت هیکل مبارک به مقام مظهریت خویش قبل از اظهار امر علنی اشاره می‌فرماید. در همین بیت اشاره به عهد غربت در هجرت به ارض طاء شده است و تقارن مطالب، علی‌الخصوص با توجه به بیت بعدی، جالب توجه می‌باشد.

۲۴- مراد از معراج روحانی و فوز به نور العلیٰ در ارض طاء اظهار امر خفی جمال قدم در زندان سیاه‌چال طهران می‌باشد.

۲۵- در این بیت جمال قدم یکی از امهات مسائل در عرفان بهائی را بیان فرموده‌اند. به این معنی که قدم اول در سبیل عرفان تمسک و اجرای احکام الهیه است به صورت ظاهری آنها، و هیچ فردی نمی‌تواند به عذر اینکه او اهل عرفان و امور باطنی است خود را از عمل به احکام و تعالیم معاف بداند. در حقیقت بعد از، و در اثر، تبعیت از احکام و دستورات الهیه است که انسان می‌تواند به حقایق عالیّه معنوی دست بیابد.

۲۶- این بیت اشاره به حقیقتی است که به صورت کثر مخفی در وجود جمال مبارک مستور بوده و طبیعتاً قبل از اظهار امر علنی هیکل مبارک عالم هنوز استعداد پذیرفتن پیام الهی را نداشته است.

۲۷- حضرت بهاءالله، رساله هفت وادی، آثار قلم اعلیٰ (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب)، ج ۳، ص ۱۳۳.

لوح کَلّ الطَّعام

نازل از قلم اعلیٰ در دار السَّلام

وحید بهمردی

شواهدی در آثار مبارکه زیارت می‌شود که حکایت می‌کند از اینکه، در مدّت یازده سالی که حضرت بهاءالله در عراق عرب بسر بردند، آثار متعدّدی در تفسیر و تأویل آیات قرآن نازل فرمودند. ولیکن آنچه از آن آثار تفسیریّه باقی مانده و یا در دسترس احبّاء قرار دارد عبارت است از لوح کَلّ الطَّعام و تفسیر آیه نور و حروف مقطعه قرآن، به علاوه فقراتی در الواح متعدّده دیگری که اگرچه کلاً به تفسیر و تأویل آیات قرآنی اختصاص ندارد، ضمناً آیاتی را تفسیر و تأویل می‌کند.

احتمال می‌رود تعدادی از آثار تفسیریّه حضرت بهاءالله که در بغداد نازل شده مثل آثار دیگری از آن دوره به دستور خود هیکل مبارک در رود دجله ریخته شده باشد. در لوحی به امضای خادم، مورّخ ۲۹ جمادی الثانی ۱۳۰۲، این واقعیت تاریخی را بیان و تأکید می‌فرمایند بقوله: «اینکه در باره محو آثار مرقوم داشتند؛ بلّی، این در عراق واقع، نه در این جا [عکّا]. در آن ایام حسب الامر آثار مبارک به شطّ عنایت می‌شد. می‌فرمودند: آثار آن در اراضی عالم ظاهر خواهد شد.»^۱ دیگر اینکه شاید مقداری از صحائف تفسیریّه حضرت بهاءالله در اثر حوادث زمان از بین رفته باشد یا هنوز به چاپ نرسیده و منتشر نشده است؛ زیرا مواردی در الواح ملاحظه می‌شود که شخص سائل را به آثاری در تفسیر و تأویل که قبلاً نازل شده بود ارجاع می‌فرمایند. مثلاً در ضمن لوح تفسیر آیه نور می‌فرمایند: «اَنَا فُسْرُنَا هَا مِنْ قَبْلِ بَعَارَاتِ شَتَّى وَ اِشَارَاتِ الَّتِي تَذْهَلُ عَنْهَا عُقُولُ الْعَارِفُونَ.»^۲ یعنی قبلاً آیه نور را تفسیرهای گوناگون نموده‌ایم با اشاراتی که عقول دانایان از آن در شگفت می‌آید. بنا بر این، غیر از لوح مبارک تفسیر آیه نور که در دست است و منتشر می‌باشد، الواح دیگری در تفسیر

همین آیه قبل از آن نازل شده بود که فعلاً در دست نیست. و در لوحی خطاب به عبدالغنی نامی تصریح می‌فرمایند به اینکه تفسیری بر آیه روم نازل فرموده‌اند بقوله: «از آیه مبارکه الم غلبت الروم سؤال نموده بودید. در این مقام ذکر از سلطان مذکور از قبل نازل، تفحص لتجد و تكون من العارفين. و لکن به غصن اعظم امر فرمودیم مجدداً این آیه مبارکه را تفسیر نماید و ارسال دارد.»^۳ از کنایه‌ای که در این لوح نازل شده چنین معلوم می‌شود که برای به دست آوردن لوح مبارک حضرت بهاء‌الله در تفسیر آیه روم سائل می‌بایست جستجو کند تا آن را بیابد و شاید چون که جمال مبارک آگاه بودند بر اینکه جستجوی او به نتیجه نخواهد رسید به حضرت عبداله‌الله دستور فرمودند تا مجدداً تفسیری بر آن آیه مرقوم بفرمایند و فرستاده شود.

قبل از اینکه به شأن نزول لوح کل الطعام و مضامین آن پرداخته شود چند نکته باید ذکر شود. یکی اینکه تفسیر محکمات قرآن و تأویل متشابهات آن که از قلم حضرت بهاء‌الله در دوره‌های متوالی ظهور نازل گشته، در حقیقت ادامه شأنی از شئون وحی است که با حضرت ربّ اعلیٰ و نزول تفسیر مبارک بر سوره بقره شروع گردید. قرآن تصریح می‌فرماید به اینکه بیان و توضیح قرآن به وسیله خود حقّ تعالیٰ در روز قیامت کبریٰ نازل می‌شود.^۴ بنا بر این نزول تفسیر بر نهج بدیع از قلم مبارک حضرت ربّ اعلیٰ و بعد از آن از قلم اعلای حضرت بهاء‌الله یکی از خصوصیات قیامت موعود در قرآن است. تحقق این وعده از آغاز ظهور حضرت ربّ اعلیٰ شروع شد و تا ایام اقامت جمال مبارک در عکا و نزول لوح تفسیر سوره الشمس ادامه یافت.

دیگر اینکه در اکثر تفاسیری که از قلم حضرت ربّ اعلیٰ و حضرت بهاء‌الله نازل شده هدف نهائی تفسیر ظاهر آیات قرآنی نبوده بلکه بیان حقایق ظهور و اشاره به حضرت موعود بود که در حقیقت جوهر قرآن است و علت غائی نزول آن بر حضرت رسول اکرم. لذا این گونه الواح و آثار تفسیری با آنچه در دوره اسلام در تفسیر قرآن تألیف شده تفاوت کلی دارد؛ به حدّی که می‌توان گفت مشابهتی بین هر دو وجود ندارد. این نکته احتیاج به بحث و تفصیل زیادی دارد که از محدوده این مقاله خارج است. تنها کافی است تفسیر احسن القصص حضرت ربّ اعلیٰ را زیارت کرد تا این نکته روشن و مبرهن شود. البته مطالبی که در این مقاله راجع به متن و مضامین لوح کل الطعام بیان خواهد شد این نکته را توضیح خواهد داد. در رابطه با این اصل مسلم باید اضافه کرد که چون هدف از نزول آثار مبارکه در این ظهور بیان خود ظهور و عظمت و خصوصیات آن می‌باشد، حقّ تعالیٰ به سؤال سائلین مقید نشد و این گونه آثار تفسیری شامل مطالبی است که بدون شکّ غیر از آن بود که سؤال کنندگان در نظر یا توقّع داشته‌اند. به عبارت دیگر شخصی که از معنی آیه‌ای از قرآن سؤال می‌کرد مقصد او تنها معنی آن آیه بود ولیکن قلم اعلیٰ از آن حدّ فراتر می‌رفت و مطالبی را نازل می‌فرمود که در ظاهر به خود آیه مورد سؤال هیچ ربطی ندارد. لوح کل الطعام شاهد این واقعیت است.

مطلب اخیر در این مقدمه این است که آثار تفسیری حضرت بهاء الله که در ایام اقامت هیکل مبارک در دار السلام بغداد نازل گردید مملو از رموز و کنایات و اشارات و تلمیحات و تعبیراتی است که شباهت تام با اصطلاحات و تعبیرات و کنایات نازل در آثار حضرت ربّ اعلیٰ دارد. کلمات و ترکیبات ظاهری این گونه الواح همه رموز و اشاراتی است که به خود حضرت بهاء الله و ظهور مبارک ایشان دلالت می‌کند. ولیکن چون آن آثار در ایام ستر و بطون که از سنه بعد حین تا سنه ثمانین ادامه داشت نازل گردید، اعلان ظهور به وسیله رمز و اشاره انجام می‌شد که از طریق مقابله و مقایسه آن با آثار بعدی به خصوص آثار ادرنه به مدلولات واقعی آن تعبیرات مرموز می‌توان پی برد. این گونه رموز و اشارات به وسیله کلمات و عبارات مخصوص، یا حروف و ارقام، و همچنین ترکیب ظاهری و لفظی خود آیات، و اقسام متن لوح و ترتیب آنها بیان می‌شده. لذا صورت و ترکیب خارجی لوح در واقع رموزی بود که به خود ظهور الهی دلالت می‌کند. حضرت بهاء الله در لوح سلمان به این واقعیت تصریح می‌فرمایند بقوله: «صورت کلمات مخزن حَقّند، و معانی مودعه در آن لئالی علمیه سلطان احدیه، و ید عصمت الهیه ناس را از اطلاع به آن منع می‌فرماید. و چون اراده الله تعلق گرفت و ید قدرت ختم آن را گشود بعد ناس به آن ملتفت می‌شوند.»^۵ بنا بر این چون ایام نزول لوح کَل الطّعام و لوح آیه نور و الم دوران ستر بود به احتمال قریب به یقین و بنا بر قرائن تاریخی، معانی و مدلولات حقیقی آن آثار مبارکه در آن زمان از افهام اهل بیان مستور بود تا اینکه بعد از سنه ثمانین که کشف حجب شد کسانی که به شناسائی مقام جمال اقدس ابهیّ فائز شدند به مقصود اصلی آن الواح پی بردند. مطالبی که در ضمن این مقاله ذکر خواهد شد این نکته را ثابت می‌کند.

مخاطب لوح و شأن نزول آن

در اوائل ورود هیکل مبارک به عراق و قبل از مهاجرت به سلیمانیه لوح کَل الطّعام بنا به درخواست حاجی میرزا کمال الدّین نراقی که از بابیان آن زمان بود نازل گردید. لذا تاریخ نزول این لوح باید در سال ۱۸۵۳ م باشد که همان سال تسع ظهور است. مقصود از آیه کَل الطّعام آیه نود و سوّم سوره آل عمران است که می‌فرماید: «کَل الطّعام کان حلاًّ لبّنی اسرائیل الاّ ما حرّم اسرائیل علی نفسه من قبل ان تنزل التّوراة قل فأتوا بالتّوراة فاتلوها ان کنتم صادّقین.» یعنی همه خوراک‌ها برای فرزندان اسرائیل حلال بود، مگر آنچه اسرائیل بر خویشان، پیش از اینکه تورات نازل گردد، حرام کرده است. بگو تورات را بیاورید و آن را تلاوت کنید اگر چنانچه از راستگویان هستید.

بنا بر فرموده حضرت ولیّ امرالله در کتاب قرن بدیع جناب کمال الدّین نراقی در آغاز تفسیر آیه مزبور را از یحییٰ ازل که در آن زمان مورد توجه اهل بیان بود درخواست کرد ولیکن تفسیری که او نوشت چنان سست و بی‌مایه بود که باعث شد جناب کمال الدّین به حضرت بهاء الله متوسّل شود تا تفسیر آن آیه را بیان بفرمایند، و در نتیجه لوح کَل الطّعام از قلم اعلیٰ نازل گردید.^۶

جناب نبیل زرنندی در مثنوی تاریخی خود در چند بیت مطالبی راجع به نزول لوح کُلّ الطّعام به نظم درآورده است که اهمّیت آن لوح را در رابطه با ظهور و اظهار امر حضرت جمال اقدس ابهی روشن می‌کند. او می‌گوید:

در نهم شه وارد بغداد شد	سال موعود آمد و میعاد شد
اندر آن سال آن شهنشاه انام	بذل کرد از خان خود کُلّ الطّعام
کرد در آن روزها حاجی کمال	آیه کُلّ الطّعام از شه سؤال
نازل آمد سوره‌ای از عرش روح	که به عالم فتح شد باب فتوح
طی هر حرفی از آن لوح عیان	گشته مطوی کُلّ الواح بیان
آن چنان مجموعه اسرار حق	آن چنان ظاهر در او انوار حق
گر به جز او هیچ نازل نآمدی	تا ابد او حجت کافی بدی
چون ز عرش جان رسید آن مائده	کاندر او بودی حیات افنده
باب کفران شد ز اهل کفر باز	خواستند اندر عوض سیر و پیاز
لا جرم آن مائده مقطوع شد	ابر رحمت از همه ممنوع شد ^۷

از این ابیات چنین مستفاد می‌شود که نزول لوح مذکور در سنّه تسع بود و با نزول آن لوح باب کفران نعمت ظهور باز شد و باعث گردید که مائده روح مقطوع شود؛ زیرا پس از آن هیکل مبارک از بغداد به سلیمانیه هجرت فرمودند. یقیناً نزول لوح کُلّ الطّعام و اقرار جناب کمال الدّین به عظمت جمال قدم پس از اینکه در ابتدا ازل تفسیری بر آن نوشته بود ولی مقبول سائل واقع نشد، یکی از بواعث ازدیاد اشتعال آتش حسد در قلب ازل بوده. تفصیلات بیشتری راجع به شأن نزول لوح کُلّ الطّعام در کتاب ظهور الحقّ و در ضمن واقعات سال ۱۲۷۰ هـ ق (۱۸۵۳ م) ملاحظه می‌شود که مؤلف آن را از جناب نبیل زرنندی اقتباس کرده است. جناب فاضل مازندرانی زیر عنوان "صدور لوح کُلّ الطّعام و طلوع فتنه میرزا یحیی" چنین نوشته است:

«حاجی میرزا کمال الدّین نوه حاجی ملا احمد فاضل شهیر نراقی، از علما و فضلا و رؤساء قصبه نراق که به شعله ایمان و انجذاب در امر بدیع مشتعل شد به عزم درک حضور و فیض معارف مرکز امر وارد بغداد گردید و برای اقتباس قبه‌ای از نار ظهور تفسیر آیه مذکوره در قرآن را وسیله ساخت، و نخست در مکتوبی به واسطه آقا میرزا موسی کلیم از میرزا یحیی سؤال نمود و میرزا یحیی همین که دانست بایان نراق و غیرهم از محلّ اقامتش در بغداد مطلع شدند، دل باخته به بیم و اندیشه افتاد؛ چه به غایت احتیاط محلّ خود را مخفی داشته و به غیر از خاندان جمال ابهی احدی از مقرّ او و عائله اش خبر نداشتند و تقریباً از بایه فقط آقا ابوالقاسم کاشی مذکور از منزلش مطلع بوده، گاهی شهرت می‌دادند که برای نشر این امر و غیره سر به سیر و سفر نهاد. و بالاخره

جوابی در تفسیر آیه مذکوره نگاشت و به واسطه آقا میرزا موسی برای میرزا کمال بفرستاد، و مسائل و مطالب مسطوره به قدری بسیط و سطحی بود که میرزا کمال الدین اعتنائی بدان ننمود و ناچار عین مسئله را از محضر ابهی درخواست صدور تفسیر کرد. و لذا لوحی در جواب وی صادر گردید... و میرزا کمال الدین از ملاحظه لوح مذکور یقین به ظهور سر اعظم الهی نموده و از حال میرزا یحیی و اوضاع حال و مآل اهل بیان آگهی حاصل کرده، از شدت مسرت زمام اختیار از دست نهاد و ندا به عظمت مقام ابهی داد. و چون مصالح و حکم رب الانام هنوز اقتضای ستر و خفا می نمود، وی را از ابراز ما فی الضمیر منع فرموده، دستور مراجعت به وطن دادند. لذا میرزا کمال با قلبی پر از احتراق از نار فراق به نراق عودت کرده و اطاعة للامر تصریح بما فی الضمیر نمود. و از انجذاب و احوال و اقوال عاشقانه اش بایان و غیرهم را در حدود موطن خود به حرکت آورد. و تتمه کلام منقول از میرزا آقا جان خادم، که نبیل زرنندی حکایت نمود، چنین است: یک روز جناب بابا عم جمال ابهی از اهل تاکر که نامش زین العابدین بود و او را احمد نام فرمودند و آن ایام مهمان جمال ابهی بود مرا دیدند و بشارت دادند که به کاظمین تشریف بردند. بی اختیار رفتم. جایی را نمی دانستم. در کناری قرار گرفتم. دیدم سیدی آمد که: جوان کاشانی توئی؟ بسم الله بیائید، شما را احضار فرمودند. بعد معلوم شد که آن سید محمد تقی پسر سید بکا بود که در کاظمین می ماند. آن روز چون به حضور مبارک مشرف شدم به آقا محمد حسن تاجر اصفهانی می فرمودند: پیش از تو حاجی میرزا کمال الدین نراقی این جا بود و آیه کُل الطعام را از آن جا [یعنی از ازل] سؤال نموده بود. چون از جواب او چیزی نفهمیده بود، از من پرسید. از برای او جوابی نوشته خواندم، لکن به او ندادم. حال می خواهم از برای تو بخوانم. ابتدا به تغنی فرمودند و تلاوت نمودند. چه ذکر نمایم که در شنیدن هر کلمه که به آن لحن مبارک شنیده می شد چه حالتی دست می داد. و در بین چند آیه را هم به لحن آیاتی که در شب اول در بالای بام دارالشفای کربلا تلاوت فرموده بودند تلاوت کردند. چون به اتمام رسید فرمودند: چه می گوئید؟ عرض کردم: اگر انصاف باشد باید جمیع علما در مقام محو فرو روند. فرمودند: بلی، اگر انصاف باشد همین طور است که گفتم. یک روز در بغداد مجلسی منعقد که همگی از احباب عجم جمع بودند. در آن مجلس همین لوح مبارک تلاوت شد. چون به این کلمات رسید که می فرمایند: و انت تعلم ما اراد ابن ابی [کذا] فی دمی متعمداً، لا و حضرة عزک لا اباع به لا خفیة و لا جهراً، من بی اختیار از لسانم جاری شد که می شود اشاره این کلام به ازل باشد؟ آقا احمد در آخر مجلس دهان مرا بوسید و گفت: والله همین است. اهل مجلس بعضی متحیر ماندند.^۸

بنا بر این تفصیلات که جناب فاضل مازندرانی ثبت نموده اند چنین معلوم می شود که نزول لوح

کَلِّ الطَّعَامِ بِالْتَّحْدِيدِ در محله کاظمین بغداد بوده، و به احتمال قوی در منزل آقا عبدالمجید شیرازی که در آن زمان در کاظمین سکونت داشت و هیکل مبارک در اوقات تشریف بردن به آن جا در منزل او اقامت می فرمودند.

نکته دیگری نیز راجع به نزول لوح کَلِّ الطَّعَامِ و حاجی کمال الدین نراقی در کتاب حضرت بهاء الله تألیف جناب محمد علی فیضی ذکر شده که حائز اهمیت است، و آن این است که جناب کمال الدین به وسیله ملا محمد جعفر نراقی، از علمای شیخیه که به حضرت ربّ اعلیٰ در زمان اقامت هیکل مبارک در کاشان ایمان آورده بود، به امر بابی ایمان آورد. و پس از آن از ایران به بغداد رفت و تفسیر آیه کَلِّ الطَّعَامِ را از ازل درخواست کرد ولی وقتی که جواب ازل را دریافت کرد دانست که کسی که باید دارای علوم لدنی باشد او نیست، و لذا از حضرت بهاء الله تفسیر آیه را استدعا کرد.^۹ اگر این تفصیلات صحیح و دقیق باشد، این احتمال را وارد می کند که حاجی کمال الدین پس از اینکه توسط ملا جعفر، که طرفدار ازل بود، ایمان آورد در جستجوی مرجع حقیقی اهل بیان رهسپار عراق شد، و آیه کَلِّ الطَّعَامِ را وسیله ای قرار داد تا از آن طریق مرجع اهل بیان و مصدر علم لدنی را پس از حضرت ربّ اعلیٰ بشناسد. و چون توجه او از ازل سلب و به سوی حضرت بهاء الله شد با عداوت پیروان و طرفداران ازل رو به رو شد و به خصوص عداوت ملا محمد جعفر و دار و دسته او چنانچه در فقرات بعدی به آن اشاره خواهد شد.

باری، حاجی کمال الدین نراقی تدریجاً به مقام حضرت بهاء الله پی برد و در جرگه مؤمنان درآمد، و موعود بیان را در آن هیکل مکرم یافت. ناگفته نماند که ایشان از خانواده ای بودند که به علم و فضل شهرت داشت و نواده ملا مهدی نراقی مؤلف کتاب شهیر جامع السعادات که از علمای زمان فتح علی شاه قاجار بود می باشند. لذا در بین مردم دارای احترام خاصی بوده و توجه او به حضرت بهاء الله بدون شک باعث قوت جامعه امر در موطن اصلی او شد و البته مایه ازدیاد حسد و کینه ازل و اعوان او در ایران و عراق گردید.

الواح عدیده از قلم اعلیٰ به اعزاز ایشان نازل گردید، من جمله در لوحی به نزول لوح کَلِّ الطَّعَامِ اشاره می فرمایند بقوله: «یا کمال، به دو فضل بزرگ فائز شدی، اول آنکه در سنه تسع به لقاء الله مرزوق گشتی... و همچنین به بیان رحمن در آیه مبارکه کَلِّ الطَّعَامِ مفتخر شدی.»^{۱۰} در لوح دیگری خطاب به ایشان می فرمایند:

«ان یا کمال، قم علی امر ربک الغنی المتعال علی شأن لا تمنعک سبحات الجلال و لا اشارات الذینهم کفروا بالمبدء و المال، ادع الناس بالحکمة و البیان کذلک امرک ربک الرحمن فی الزبر و الالواح، کمالی لا تحزن بما ورد علیک فی سبیلی قد ورد علینا فی سبیل الله ما لا حملته الاکوان، کنت شریکنا فی المصائب و البلیا یشهد بذلك ربک مالک الابداع، طوبی لک بما وفیت میثاق

الله و عهده و كنت طائفاً حول البيت اذ كان رب البيت في ارض العراق، انا كنا معك اذ كنت بين ايدي المشركين و نراك بما انت عليه ان ربك لهو العزيز العلام... انما البهاء عليك و على ولدك و اهلك و على الذين استقاموا على هذا الامر الذي به اخذت الزلازل قبائل الآفاق، كن بين الناس كما أمرت به من قبل ليُرى منك ما تقرّ به عيون الابرار.^{۱۱}

در این لوح نیز به ایشان دستور می‌فرمایند که به محمود نامی بگویند "صنم" را واگذارد و به اسم اعظم توجه کند.

از مضامین این لوح مبارک چنین معلوم می‌شود که در نراق و سایر شهرهای اطراف کاشان فتنه ازل نفوسی را از صراط دور کرده آنها را در افتتان قرار داده بود. بعید نیست که باعث آن فتنه دسته ملا محمد جعفر نراقی ازلی بوده که در الواح از او با لقب "اعرج" یاد شده،^{۱۲} و راجع به او در لوحی می‌فرمایند: «جعلنا ظاهره عبرة لعبادنا المتبصرين».^{۱۳} بنا بر آنچه در لوحی نازل شده، ملا محمد جعفر پول بعضی از احباء را به باطل گرفت، و خود را در انظار از جمله حروفات حی می‌شمرد.^{۱۴}

جناب حاجی کمال الدین همراه با فرزند خود میرزا علی نراقی که بعداً به معاون التجار معروف شد، و همان طفلی بود که در حین خروج هیکل مبارک از بیت بغداد به سوی باغ رضوان خود را به ذیل جمال مبارک پیوست، باعث استقامت احبای نراق در مقابل فتنه‌های ازلیان شدند. جناب کمال الدین در سال ۱۲۹۸ هـ ق / ۱۸۸۱ م در شهر نراق درگذشت، و فرزند ایشان میرزا علی در سینقان کاشان در سنه ۱۳۳۷ هـ ق / ۱۹۱۹ م جام شهادت را در سیل حق نوشید. در لوح کل الطعام، حضرت بهاء الله جناب کمال الدین را با القاب "امین" و "خلیل" یعنی دوست، و "السائل الجلیل و المتوقد بنار الخلیل" یعنی سؤال‌کننده بزرگوار که به آتش حضرت ابراهیم برافروخته است، یاد می‌فرمایند.

آیه کل الطعام در لوح کل الطعام

مقصود از آیه کل الطعام چنانچه قبلاً ذکر شد آیه نود و سوم سوره آل عمران است. جواب هیکل قدم به سؤال جناب کمال الدین راجع به آن آیه که عبارت از لوح کل الطعام است، تأویل قسمتی از آیه مذکور است که از عبارت "کل الطعام" شروع می‌شود و با "علی نفسه" خاتمه می‌یابد، و دیگر قلم اعلی به تأویل بقیه عبارات آیه نمی‌پردازد.

بنا بر همه تفسیراتی که علمای اسلام در طول تاریخ بر این آیه نوشته‌اند، مستفاد می‌شود که ظاهراً راجع به اموری مربوط به مسائل حلال و حرام در مذهب یهود است. در معنی آن مفسران گفته‌اند: اسرائیل حضرت یعقوب است، و خوراکی که بر خود حرام کرده بود گوشت شتر است، زیرا به علت بیماری معینی که از خوردن گوشت شتر بر ایشان عارض شد، نذر کردند که اگر شفا یابند دیگر هرگز آن را نخورند. از آن گاه گوشت شتر بر نسل حضرت یعقوب حرام شد. ولیکن این تحریم قبل از

نزول تورات بر حضرت موسی بود و لذا تنها از زمان حضرت یعقوب تا نزول تورات خوردن گوشت شتر در بین اسرائیلیان حرام بود.

با رجوع به مضامین لوح کُلّ الطّعام ملاحظه می شود که حضرت بهاء الله هیچ به داستان حضرت یعقوب و آنچه مفسران نوشته اند اشاره نمی فرمایند. مطلب به کلی فرق دارد و حضرت بهاء الله از کلمات اصلی آن قسمت از آیه که مورد تفسیر و تأویل قرار می گیرد، تأویلات و حقایق بدیعی را بیان می فرمایند که به ظهور حضرت ربّ اعلی و خصوصیات ظهور خود جمال اقدس ابهی ارتباط پیدا می کند. کلمات آیه کُلّ الطّعام که پایه تفصیلات لوح مبارک را تشکیل می دهد عبارت از "طعام" و "اسرائیل" و "بنی اسرائیل" می باشد. لیکن قلم اعلی تنها به کشف معانی و اشارات مودعه در آن کلمات اکتفا نمی کند بلکه به بیان مطالب دیگری نیز می پردازد که راجع به ظهور خود هیکل مبارک است و سوانح زندگی ایشان در آن زمان.

نظری بر اشاره و تلمیح در لوح کُلّ الطّعام^{۱۵}

متن لوح پس از آیه افتتاح که می فرمایند: «هو المقتدر علی ما یشاء بامر من لدنه و هو الله کان بکُلّ شیء قدیراً» با سه خطبه شروع می شود، و سپس یک مناجات نازل می فرمایند، و بعد از آن تفسیر را در سه قسمت با توجیهات متفاوت بیان می فرمایند، و یک خاتمه که شامل تسبیح و تمجید است. در آیه اختتام لوح می فرمایند: «فسبحان الله عما یقول المشرکون فی وصفه تسبیحاً کبیراً، و الحمد لله ربّ العالمین بدیعاً».

چنانچه قبلاً بیان شد، از جمله اشارات و رموزی که به وسیله آن در آثار مبارکه از مظهر ظهور تعبیر می شود، و سابقه طولانی در ادیان یهود و اسلام و بابی دارد، ترکیب کلمات و تعداد آنهاست. ملاحظه می شود که هر یک از دو آیه افتتاح و اختتام در لوح کُلّ الطّعام از چهارده کلمه تشکیل می شود. به عقیده نگارنده چیزی در کلمات الله اتفاقی نمی باشد و هر کلمه بل هر حرفی که از لسان الله صادر شود مدلولات روحانی دارد و اشاراتی است به حقائق الهیه و تنها پشت سر هم گذاشتن کلمات و عبارات نیست. لذا افتتاح لوح با چهارده کلمه و اختتام آن نیز با چهارده کلمه باید اشاره به حقیقتی باشد که در درجه اول به مظهر ظهور تعلق داشته باشد، زیرا شخص مظهر الهی نقطه پرگار هر ظهور بوده و هست و خواهد بود.

عدد چهارده مساوی است با آنچه در امر مبارک از آن به "عده احرف الوجه" تعبیر شده زیرا کلمه "وجه" بر مبنای حساب جمل مساوی عدد چهارده است.^{۱۶} جهت توضیح این نکته و اثبات رابطه اصطلاح "وجه" با لوح کُلّ الطّعام به این واقعیت باید توجه نمود که در خود لوح می فرمایند: «فوالذی نفسی بیده لو تموجت ابحر النور فی تلك المقام لیغرق کل من فی السموات و الارض الا عده احرف الظهور و کفی بالله علی و علیک شهیداً». یعنی قسم به آن که نفس من در دست اوست، اگر

دریاهای نور در آن مقام به موج درآید، همه آنان که در آسمانها و زمینند غرق خواهند شد مگر عدهٔ احرف ظهور، و به خداوند کفایت می‌شود که بر من و تو گواه باشد. ملاحظه می‌شود که در این آیه عبارت "عدهٔ احرف الظهور" ذکر شده که خواننده را به عبارت مشابه "عدهٔ احرف الوجه" یادآوری می‌کند.

با رجوع به آثار جمال مبارک که پس از لوح کُلّ الطّعام نازل گردیده، ارتباط بین "ظهور" و "وجه" واضح و آشکار می‌شود. در این جا ناگفته نماند که در تسلسل نزول وحی از قلم حضرت بهاءالله همیشه آثار لاحق مبین و موضح دلالات آثار سابق می‌باشد و رموز و اشارات آن را کشف می‌کند و ظاهر می‌سازد. با رجوع به اصل مطلب راجع به ظهور و وجه در لوحی می‌فرمایند: «به اسم او رایهٔ انّی انا الله مرتفع و به ظهور او معنی کُلّ شیء هالک الا وجهه ظاهر».^{۱۷} در لوح دیگری نازل، قوله تعالی: «ماکان نقاب وجهه الا الظهور ان انتم تفقهون».^{۱۸} بنا بر این دو آیه "ظهور" ظاهر "وجه" است و "وجه" باطن "ظهور" به قرینهٔ نسبت بین نقاب و وجه. و از آن جا که در قرآن می‌فرمایند: «هو الظاهر و الباطن»^{۱۹} و حضرت بهاءالله در لوحی می‌فرمایند: «ظاهره نفس باطنه»^{۲۰} یعنی ظاهر او خود باطن او است و فرقی بین هر دو مقام در وجود پروردگار موجود نیست بلکه به نسبت مخلوق به خالق این دو جهت تحقق پیدا می‌کند، لذا "عدهٔ احرف الظهور" مقام ظاهر "عدهٔ احرف الوجه" می‌باشد که در وجود ذاتی حق هر دو یکی است.

سؤالی که باید مطرح شود این است که: چرا قلم اعلیٰ این تلمیح و اشاره به عدد چهارده و وجه و ظهور را در لوح کُلّ الطّعام نازل فرمودند؟ جواب این است که عدد چهارده که مساوی ارزش عددی کلمهٔ "وجه" است و در قرآن این کلمه به کرات در رابطه با الله، ربّ و اب آمده، از جهتی اشاره به آنچه به "سبع مثانی" معروف است می‌باشد، به این معنی که دو هفت مزدوج مساوی چهارده است. و "ذات حروف السبع" در اصطلاحات امر مبارک اشاره به دو اسم "علیّ محمد" و "حسین علیّ" می‌باشد^{۲۱} که هر یک از هفت حرف تشکیل می‌شود و هر دو با هم چهارده حرف است و با در نظر گرفتن آنچه راجع به وجه و ظهور نگاشته شد ربط ظهور به وجه تلمیحی است بر اینکه در وحدت حضرت بهاءالله و حضرت ربّ اعلیٰ وجه الله و وجه الربّ ظاهر گردید.

در توقیعی حضرت ربّ اعلیٰ عدد "وجه" - چهارده - را با اسم حسین علیّ، که ذات حروف السبع موعود بیان است ربط می‌دهند بقوله:

«انّ حروف الوجه هو اربعة عشر، و هو المراد لشموس العظمة و اقمار القدرة: کُلّ شیء هالک الا وجه ربّک ذوالجلال و الاکرام، و ان حیاة الوجه هو الهاء فی آخره، و هو کلمة خلقت اسمها مثل شکلها و هیکلها مثل سرّها و ما کانت عدتها الا عدهٔ احرف الوجه و هو الاسم المکنون و الرّمز المصنوع الّذی به ظهر ما ظهر بین الکاف و التّون».^{۲۲}

خلاصه و جوهر این بیان مبارک این است که: چهارده در رابطه با "وجه" اشاره به مظاهر عصمت است که "وجه الله" اند یعنی ظهور او، و به عبارت دیگر مظاهر اسماء و صفات او، زیرا وجه - یعنی روی یا چهره - رمزی از ظهور و پیدایش و نمایش است. و می‌فرمایند حیات و وجود همه مظاهر یا ظهورات آن وجه هائی است که در آخر آن کلمه قرار دارد که اسم آن که از سه حرف هاء و الف و همزه تشکیل می‌شود در حساب جمل هفت می‌باشد،^{۲۳} که باز هم اشاره به ظهورین اعلیٰ و ابهیٰ است. و گویا ذکر آخر وجه، یعنی پایان ظهور، تلمیحی است به اینکه ذات حروف السبع، که سر آن - یعنی مقام غیبی آن - هاء هویت است، و هیکل آن - یعنی شخص ظاهری مظهر ظهور - حسین علی است، انتهای ظهورات است، و این توافق دارد با آنچه حضرت بهاء الله می‌فرمایند بقوله: «قد انتهت الظهورات ایاکم ان تختلفوا فیما یلقیکم قلم الامر...»^{۲۴} یعنی ظهورات به پایان رسیده است، زندها که به توافق نرسید در آنچه قلم امر بر شما القاء می‌نماید. دیگر اینکه همان طور که هاء - حسین علی - باعث به وجود آمدن حروفات وجه‌اند، در لوحی به این مقام با عبارت "نور" اشاره شده است و خود را "مولی الوری" معرفی می‌فرمایند که «به اذیر الرّحیق الطّهور بین مظاهر النّور».^{۲۵} لذا می‌توان گفت "مظاهر النّور" همان "مظاهر الوجه" اند که بدان اشاره شد.

این نکته اخیر ما را به اشاره و تلمیح دیگری منتقل می‌کند که در آیات لوح کلّ الطّعام زیارت می‌شود. با رجوع به آن لوح مبارک ملاحظه می‌شود که کلمه "نور" چنان زیاد تکرار شده است که خواننده را خود به خود وادار می‌کند تا در پی دلالت و اشاره‌ای که در آن کلمه نهفته شده است برود. در تمام لوح کلّ الطّعام کلمه "نور" سی و دو بار ذکر شده، علاوه بر اشتقاقات متعدّد آن مثل نورانیّت، نورانیون، نوراء، انوار و نوریت، و همچنین مرادفات آن مثل بهاء، ضیاء، سناء و غیرها.

معروف است که بنا بر آیه قرآن «الله نور السّموات و الارض»^{۲۶} "نور" یکی از اسماء الله الحُسنى است. علاوه بر این در لوح انت الکافی که شامل اسماء و صفات الهیّه است، می‌فرمایند: «بک یا روح بک یا نور بک یا ظهور».^{۲۷} باید توجه کرد به اینکه قلم اعلیٰ در این آیه سه اسم الهی را ذکر می‌فرمایند در تسلسل "روح"، "نور" و "ظهور". در این ترتیب یا سلسله اسم "نور" مابین "روح" و "ظهور" قرار دارد. "روح" که یکی از اسماء الله است همان روح اعظم است. نکته جالب توجه این است که در کتب اصطلاحات اسلامی روح با نور و ظهور ربط داده شده. من جمله شریف جرجانی در کتاب تعریفات می‌گوید که روح اعظم الهی در عالم کبیر به اسم نور معروف می‌باشد و در عالم صغیر دارای مظاهر و اسماء بر حسب ظهور و مراتب و مقامات ظهور می‌باشد.^{۲۸}

در لوح کلّ الطّعام ملاحظه می‌شود که از یک جهت حضرت بهاء الله "حرم النّور" را مرادف "عماء الظّهور" تعیین می‌فرمایند بقوله: «قل ان یا اهل العماء ان اخرجوا من مساکنکم للحضور فی حرم النّور عماء الظّهور بیت الله الاکبر الّتی حکمه فی لوح الفؤاد باذن الله العلیّ قد کان مشهوداً» و از جهتی دیگر ذکر: «طیر العماء فی ارض الظّهور» و «طلعة النّور فی سموات العماء» می‌فرمایند. با در نظر

گرفتن این عبارات از لوح کُلّ الطّعام، در لوح دیگری این بیانات مبارکه نازل: «قل یا قوم لا تختلفوا فی امر الله، هذا لهو العلی فی ملکوت الاعلی، و النّیل فی جبروت الابهی، و النور فی افق الظهور».^{۲۹} ملاحظه می‌شود که در این بیان مبارک سه اسمی که دو اسم حضرت بهاء الله و حضرت اعلی را تشکیل می‌دهد ذکر می‌فرمایند؛ اوّل اسم "علی" است و دوّم "نبیل" که مساوی "محمّد" است و سوّم "نور" است که بنا بر آنچه در فقرات بعدی بیان خواهد شد بر اسم "حسین" دلالت می‌کند و از این سه اسم مبارک: "علی"، "محمّد" و "نور" یا "حسین" اسماء سبع مثنائی در عالم ظاهر گردید.

کلمه "عماء" که حضرت بهاء الله آن را در لوح کُلّ الطّعام در رابطه با مقام خود ذکر فرمودند دارای اهمّیت مخصوص است. با رجوع به آثار مبارکه و ملاحظه ارتباط "عماء" با "نور" و "ظهور" حقائق عمیقی راجع به مقام حضرت بهاء الله مکشوف می‌شود. این اصطلاح "عماء" که در لوح کُلّ الطّعام نه بار تکرار شده و یک بار به صیغه صفت "عمائیه"، از جمله اصطلاحاتی است که در آثار اوّلیه حضرت بهاء الله زیاد زیارت می‌شود و معلوم است که اوّلین اثری که از قلم حضرت بهاء الله در دست است و پس از شهادت حضرت ربّ اعلی و قبل از سنه تسع نازل گردید، به اسم قصیده رشح عماء معروف است زیرا اصطلاح "عماء" در بیت اوّل آن ذکر شده است. در معنی آن اصطلاح حضرت عبدالهّاء می‌فرمایند:

«العماء فی اللّغة السّحاب اللّطیف جدّاً، یرى و لا یرى. فاذا امعنت النّظر بكلّ دقّة تجد شیئاً ولكن بمجرّد النّظر لا یرى. لاجل ذلك فی عرف المحقّقین یقصدون بالعماء الحقیقة الکلیّة بلا تعیّات. فالتّعینات موجودة بنحو البساطة، والوحدة لیست ممتازة من الذّات اذا تُعین و لا تعین. و هذا المقام یعبرون عنه بالاحدیة و العماء، و هذا مقام الكنز المخفیّ المذكور فی الحدیث؛ اذا الصّفات تعیّات موجودة فی الذّات و لیست ممتازة عنها، تُرى و لا تُرى. و هذا معنی العماء مختصراً».^{۳۰}

خلاصه این توضیحی که حضرت عبدالهّاء بیان می‌فرمایند این است که: در اصطلاحات اهل حقیقت، عماء مقام حقیقت کلیّه و احدیّت است که همان مقام کنز مخفی است، یعنی مقام و عالم غیب منبع لا یتدرک.

شریف جرجانی در کتاب تعریفات می‌گوید: «العماء هو المرتبة الاحدیة».^{۳۱} و محیی الدّین ابن عربی در کتاب الاسفار مطلب جالبی ذکر کرده که مدلول اصطلاح عما را روشن تر می‌کند چنانچه می‌گوید: «ورد خبر و هو انّ بعض النّاس قال لرسول الله صلّی الله علیه و سلّم: این کان ربّنا قبل ان یخلق الخلق؟ فقال رسول الله: فی عماء ما فوقه هواء و ما تحته هواء... [و ابن عربی اضافه می‌کند: اعلم أنّ هذا سراق الاوهیة و حاجز عظیم یمنع الکون ان یتصل بالالوهیة و تمنع الالوهیة ان تتصل بالکون».^{۳۲} یعنی در حدیثی ذکر شده که گروهی از مردم از حضرت رسول پرسیدند که: خداوند ما

پیش از اینکه آفرینش را خلق کند کجا بود؟ حضرت رسول در جواب فرمودند: در عماء بود که نه زیر آن و نه بالای آن هوا وجود دارد؛ که اشاره به این است که مقصود عمای ظاهری که ابر نازک باشد نیست. سپس ابن عربی بر این روایت تعقیب می‌کند و می‌گوید که: عماء سرپرده الوهیت و حاجز عظیمی است که عالم کون را از متصل شدن با الوهیت منع می‌کند.^{۳۳}

با در نظر گرفتن معنی "عماء" که از جمله مرموزات لوح کل الطعام است داستانی که جناب نبیل زرنندی در یادداشت‌های تاریخی خود نقل می‌کند، رابطه عماء با هیکل مبارک حضرت بهاء الله را روشن می‌کند. از لسان حضرت بهاء الله روایت می‌کند که فرمودند روزی در مسجد قمری

«امام مسجد از من سؤال کرد که: شما از کدام شهر و دیارید؟ گفتم: شهر من عما نام دارد. پرسید: چگونه شهری است؟ گفتم: لا زال شمسها مشرقات و بدورها طلعات و نجومها لامعات، اراضیها مخضرات و انهارها جاریات و اشجارها مثمرات و ازهارها زاهرات و نعماتها دائمات و آلائها باقیات...»^{۳۴}

ناگفته نماند که در اثناي استنطاق هیکل مبارک در عکا، چون از اسم و بلد پرسیدند در جواب فرمودند: «اسمی بهاء الله و بلدی نور».^{۳۵} ملاحظه می‌شود که حضرت ولی امر الله در متن انگلیسی کتاب قرن بدیع به دنبال کلمه نور در بیان جمال مبارک معنی آن را به انگلیسی Light ذکر می‌فرماید تا برای خواننده معلوم باشد که مقصود حقیقی حضرت بهاء الله از این جواب عالم نور غیبی الهی است و نه اقلیم نور در مازندران، و الا کلمه نور را اگر اسم علم باشد به Light ترجمه نمی‌فرمودند.

خلاصه کلام "عماء" که در لوح کل الطعام اهل آن را به حضور در "حرم النور" که مرادف "عماء الظهور" است دعوت می‌فرماید، عالم غیب الوهیت و احدیت است که موطن اصلی حضرت بهاء الله است چنانچه در مسجد قمری در بغداد و در مجلس استنطاق در عکا اعلان فرمودند ولیکن «کو گوشی تا بشنود و کو قلبی تا حرفی بیابد». کسی به آن عالم راهی ندارد؛ «السبیل مسدود و الطالب مردود». حضرت بهاء الله از آن عالم غیب هویت خود را در دو مقام ظاهر می‌فرماید؛ یکی مقام نور است و دیگری مقام ظهور. نور مقام احتجاب است که از آن به حجابات النور تعبیر شده و ظهور مقام هویدائی است در هیکل مشهود با حدودات بشری. این حدودات بشری باعث احتجاب خلق از شناسائی نوری است که در حجابات نوریّه خود قرار دارد. اگر آن حجاب بشری کنار برود، و هیکل نور تجلی کند خلق منصق می‌شود؛ چنانچه برای سید اسماعیل ذبیح زواره‌ای در بغداد پیش آمد.^{۳۶}

باری، در لوح کل الطعام تأکید مخصوص به اصطلاحات "عماء"، "نور" و "ظهور" شده چنانچه در خطبه سوم لوح کلمه نور تقریباً ثلث مجموع کلمات آن را تشکیل می‌دهد بقوله: «والحمد لله مطور النور فی طوران نوره، و مکور النور فی کوران نوره و مشعشع النور فی وجهات نوره، و مقمع النور فی قمعات نوره و ملجلج النور فی حرکات نوره، و مبلج النور فی طلعات نوره، حمداً له ثم حمداً له هو

یستحقّه و لا غیره». با رجوع به آثار حضرت ربّ اعلیٰ که در زمان نزول لوح کلّ الطّعام تنها بنیان عقاید ظهور مبارک بود چنین معلوم می‌شود که اصطلاح "نور" ارتباط کلی و مستقیم با ظهور حسینی دارد؛ چنانچه در رساله دلائل سبعة در رابطه با فقرات دعای سحر که هر قسمت آن از چهارده کلمه تشکیل می‌شود راجع به قسمت پنجم آن دعا که «اللّٰهُمَّ اِنِّی اسئَلُکَ من نورک بانوره و کلّ نورک نیر، اللّٰهُمَّ اِنِّی اسئَلُکَ بنورک کلّه»^{۳۷} می‌باشد، می‌فرمایند:

«... تا اینکه در مرتبه خامس که می‌رسی ذکر نور می‌کند که آن سید الشّهداء است. زیرا که نور مقامی است مثل مصباح که خود را می‌سوزاند از برای استضاء دیگران. زیرا که در نور هیچ جهت اِیّت باقی نمی‌ماند؛ چنانچه اگر زنده هستی خواهی دید انوار این ظهور را که خود بنفسه از اِیّت نفس خود می‌گذرد از برای اقامه توحید خداوند و اوامر و نواهی آن»^{۳۸}

قبل از این حضرت ربّ اعلیٰ به فقره پنجم روایت کامل در باره حقیقت اشاره می‌فرمایند که در آن نیز نور را به عنوان اشاره‌ای به موعود منتظر بیان می‌فرمایند بقوله: «... و در خامس نور اشرق من صبح الازل علیّ هیاکل التّوحید بین، و نور مشرق از صبح ازل را خواهی دید اگر خود هارب نگردی و مضطرب نشوی»^{۳۹}

اشاره‌ای که دلالت به حسین موعود به وسیله اصطلاح "نور" در لوح کلّ الطّعام را ثابت می‌کند این است که در آخر آن لوح مبارک، حضرت بهاء الله این آیات مبارکه را خاتمه لوح قرار می‌دهند که می‌فرمایند: «و انّی اختتم الکلام بما غنّت حمامة النّور من قبل حین وروده فی ارض السّور و کان بلحن الفؤاد مغزداً، و انت تعلم یا محبوبی ما اردت لوجه الله معتمداً، فأنّ الصّبر منقطع لحبّی جمال الله منکشفاً...» در لوح کلّ الطّعام تصریح نشده است مقصود از "حمامة النّور" کیست. ولیکن در کتاب بدیع که چند سال پس از نزول لوح کلّ الطّعام نازل گردید حضرت بهاء الله بدون اشاره به لوح کلّ الطّعام همان را دوباره نازل می‌فرمایند بقوله تعالیٰ:

«آیا نشنیده‌ای که حسین بن علیّ روح من فی ملکوت الابداع فداهما به چه شوق و اشتیاق جان در ره حقّ باخت... چنانچه در حین خروج آن جمال احدیه از مدینه مخصوص وداع به روضه مقدّسه سازج وجود من فی الغیب و الشّهود، جدّ مطهر خود، تشریف برده و به این کلمات ابداع احلیّ ناطق: و انت تعلم یا محبوب ما اردت لوجه الله معتمداً، فأنّ الصّبر منقطع منّی لحبّی جمال الله منکشفاً... بتوجهه الی ارض الطّفّ لفداء نفسه لله قد توجّهت الممکنات الی شطر الله... و انّ هذا الحسین یقول حیثنذ: قد جعل الله هذا السّجن [ادرنه] ارض الطّفّ لنفسی...»^{۴۰}

بنا بر این دعائی که لوح کلّ الطّعام را با آن خاتمه می‌دهند، دعائی است که حضرت حسین، پیش از توجه به کربلا و نوشیدن جام شهادت در مرقد حضرت رسول در مدینه تلاوت فرمودند. در لوح

كُلِّ الطَّعَامِ حضرت حسین را به لقب "حمامة النور" (کبوتر نور) ذکر می فرمایند. در خطبه دوم لوح کُلِّ الطَّعَامِ این تعبیر نیز دیده می شود چنانچه در اشاره به خود می فرمایند که حَقَّ تعالیٰ "حمامة نوریة" را به آواهای سرمدی و ابدی به آواز در می آورد. در فقره کتاب بدیع که نقل شد ملاحظه می شود که حضرت حسین را "جمال الاحدیة" ملقب می فرمایند و رفتن ایشان را به مرقد حضرت رسول "تشریف" می شمارند و نه مشرف شدن و از همه صریح تر این است که در فقره کتاب بدیع می فرمایند: و این حسین در این حین می گوید: خداوند این سجن ادرنه را برای من زمین کربلا کرده است. بنا بر این "حمامة النور" که در آخر لوح کُلِّ الطَّعَامِ ذکر شده حسین موعود است که همان حضرت بهاء الله است در مقام اسماء مُلکی. و این خود تلمیحی است به ظهور خود و اشاره ای است به بلایائی که مقدر بود پس از نزول لوح کُلِّ الطَّعَامِ بر حسین موعود نازل گردد.

اگر به تجزیه و تحلیل سایر رموز و اشارات لوح کُلِّ الطَّعَامِ پرداخته شود "مثنوی هفتاد من کاغذ شود" لذا به این دو نمونه در این جا اکتفا می شود. مقصود از عریضی که گذشت این است که واضح شود که حضرت بهاء الله لوح کُلِّ الطَّعَامِ را به قصد تفسیر قرآن نازل نفرمودند، بلکه به قصد وصف ظهور مبارک ایشان بود که به علت خصوصیات آن مرحله که زمان ستر و بطون بود آن را به وسیله اشارات و تلمیحات مرموز بیان فرمودند که به جز از راه مقابله بین الواح مبارکه نمی توان به مدلولات حقیقی آن پی برد. به عبارت دیگر چنانچه از جناب نبیل زرنندی در صفحات قبل نقل شد:

طی هر حرفی از آن لوح عیان گشته مطوی کُلِّ الواح بیان
آن چنان مجموعه اسرار حق آن چنان ظاهر در او انوار حق

ولیکن پی بردن به اسرار حق که در هر حرفی از آن لوح مبارک نهفته شده ایجاب می کند که در اثنا مطالعه بیان حضرت ربّ اعلیٰ را در نظر داشته باشیم که در باره حضرت بهاء الله می فرمایند: «کُلّ شیء راجع به این شیء واحد می گردد، و کُلّ شیء به این شیء واحد خلق می شود. و این شیء واحد در قیامت بعد نیست الا نفس من یتظهره الله الذی ینطق فی کُلّ شأن انّی انا الله لا اله الا انا ربّ کُلّ شیء و انّ ما دونی خلقی ان یا خلقی انا فاعبدون.»^{۴۱} بنا بر این جوهر هر شأنی یعنی هر نوع بیانی که از قلم حضرت بهاء الله نازل می شود چه شأن آیات باشد چه شأن تفسیر یا مناجات و غیرها، همان وصف و ثنای خود و اعلان ظهور کلی الهی خود است. گاهی حکمت الهی اقتضا می کرد که این را با اشاره و تلمیح نازل بفرمایند و گاهی با تبیان و تصریح ولی در هر دو حال قصد و مرام قلم اعلیٰ وصف و نعت خود است لا غیر و آنچه در ظاهر غیر از این باشد در باطن باید به این مقصود غائی که شأنی از آن مستثنی نیست منتهی شود والا باید گفت: حضرت ربّ اعلیٰ - نستغفر الله - در آیه مبارکه راجع به من یتظهره الله حقیقت واقع را بیان فرموده اند. لوح کُلِّ الطَّعَامِ از جمله آن شئون تنزیل است که حضرت بهاء الله در آن خود را با اشارات و تلمیحات مرموز وصف فرمودند و مقام الهی خود را بیان نمودند؛ از عدد کلمات گرفته تا اسماء و صفات و تعبیرات و معانی آن.

قاعدهٔ تربیع در ترکیب متن لوح کل الطعام

تربیع (۴) و تثلیث (۳) اشاره به دو اسم مبارک "حسین علی" و "علی محمد" است زیرا هر جزء از این دو اسم مرکب از چهار حرف و سه حرف می‌باشد؛ به این معنی که یکی در هیکل تربیع است (حسین یا محمد) و دیگری در هیکل تثلیث (علی). و از آن جا که کلمات الهیه آئینه‌ایست که مظهر ظهور را در خود منعکس می‌کند و کتاب تدوین است که حاکی از کتاب اعظم - یعنی مظهر الهی - می‌باشد، قاعدهٔ تربیع و تثلیث یکی از پایه‌های ترکیبی و تربیتی آثار نازله است که با توجه به آن ملاحظه می‌شود که دو اسم مبارک حسین و علی یا "علی اعلی" و "بهی ابهی" که هر یک از تربیع و تثلیث حروف ترکیب شده است، به طور مبطن در آن منعکس گشته است.

مثلاً راجع به اسم علی محمد در رابطه با این قاعده، حضرت ربّ اعلی در صحیفهٔ بین الحرمین می‌فرمایند: «لا تدلّ کلمة التثلیث الا عن ولیّه و لا شکل التربیع الا عن حبیبه».^{۴۲} یعنی کلمهٔ تثلیث دلالت نمی‌کند مگر بر ولی خدا که حضرت علی است، و شکل تربیع بر حبیب او که حضرت محمد است، زیرا لقب حضرت علی "ولی الله" است و لقب حضرت محمد "حبیب الله"، و خود دو کلمه "ولی" و "حبیب" هر یک نیز تثلیث و تربیع است. در رابطهٔ این رمز با حضرت بهاء الله، در لوحی می‌فرمایند: «یا قوم، اتقوا الله و لا تختلفوا فی امره و لا تتبعوا الذین تجدوا فی قلوبهم البغضاء من هذا الجمال الذی ظهر علی هیکل التثلیث فی هیئة التربیع مشهوداً».^{۴۳} یعنی از خدا بترسید و در امر او اختلاف نورزید و پیروی نکنید از کسانی که در قلوبشان بغض این جمال را بیابید؛ این جمالی که بر هیکل تثلیث در هیئت تربیع آشکار ظاهر شده است.

چنانچه ملاحظه می‌شود در این بیان مبارک می‌فرمایند که جمال قدم در هیکل تثلیث فی هیئة التربیع که دو اسم علی و حسین است ظاهر شده. شواهد این نکته در آثار مبارکه زیاد است، و تفصیل آن خارج از اصل بحث در این مقاله. اگر در ترکیب اقسام و ترتیب افعال آیات دقت و تعمق شود، واضح می‌گردد چگونه اسم "حسین" که هیئت تربیع است و اسم "علی" که هیکل تثلیث است یکی از خصوصیات ترکیبی کلمات وحی الهی در این امر اعظم است، تا شأنی در کلمات الله باقی نماند مگر اینکه بر حضرت بهاء الله دلالت کند و به این صورت وعدهٔ سابق الذکر حضرت ربّ اعلی در بیان فارسی تحقق فعلی می‌یابد.

لوح کل الطعام از این قاعده کلی مستثنی نیست و با در نظر گرفتن این قاعده در اثنای تعمق در آن ملاحظه می‌شود که تربیع و تثلیث از یک جهت، و از جهت دیگر تربیع منفرد که در دو اسم "حسین" و "محمد" متجلی است، و جمع تثلیث که تسدیس (۶) باشد و اشاره به تکرار تثلیث در دو اسم مملکی حضرت بهاء الله و حضرت ربّ اعلی است زیرا اسم "علی" دو بار در دو اسم آمده، و نیز دمج بین تثلیث و تربیع که حاصل ضرب یکی به دیگری دوازده است، در تمام لوح کل الطعام منعکس شده است. و این را می‌توان رمز عددی کلمات و عبارات شمرد که در دورهٔ بطون وسیله‌ای برای دلالت

اشاری و تلمیحی به هیکل مبارک بود.

به عنوان حاشیه در این جا باید گفت که همه دلالات و اشارات تربیع و تثلیث در "کلمه توحید" یعنی عبارت "لا اله الا الله" نهفته شده است زیرا این عبارت که مبنای توحید و اصل و اساس هر دین و شریعتی است از چهار کلمه تشکیل شده است؛ که تربیع را منعکس می کند (حسین، علی، محمد) و عدد حروف آن دوازده است که حاصل ضرب تربیع و تثلیث است (حسین × علی، علی × محمد) و مقاطع آوایی آن هفت است (ذات حروف السبع: حسین علی، علی محمد). این خود دلیل دیگری است بر تحقق بیان حضرت ربّ اعلی؛ بدین معنی که هر جا کلمه توحید در آثار مبارکه نازل شده در حقیقت و جوهر اشاره به حضرت بهاء الله جلّ ذکره است؛ چنانچه حضرت ربّ اعلی در باب نوزدهم از واحد سوّم کتاب الاسماء می فرماید: «قل انّ معنی قولکم لا اله الا الله ان اتم بالحق تنطقون مثل قولکم لا حق فی ملکوت السموات والارض و ما بینهما الا من یظهره الله...»^{۴۴} یعنی معنی لا اله الا الله گفتن شما، اگر به راستی آن را بگوئید به این می ماند که بگوئید: حقّی در ملکوت آسمان ها و زمین و آنچه میان آنها قرار دارد جز من یظهره الله نیست. این رمز تدوینی الوهیت و مظهریت به وسیله تربیع و تثلیث در عالم زمان و مکان، که حاکی از اسماء و صفات الهی است، به تمام معنی تجلی کرده، چنانچه عالم طبیعت و زمان و مکان یا امور و ظواهر چهارگانه یا سه گانه یا هفتگانه یا دوازده گانه می باشد.^{۴۵} ناگفته نماند که تمام چهار پیغمبر صاحب کتاب و شریعت که در قرآن ذکر شده اند، یعنی موسی، صاحب تورات و داود صاحب زبور و عیسی صاحب انجیل و محمد صاحب قرآن، اسمائشان در هیکل تربیع است، یعنی اسم هر یک از آن مظاهر الهیه از چهار حرف تشکیل شده است. البته این واقعیت تصادفی نیست بلکه اشاره به این است که همه ایشان مظاهر هیئۀ التّربیع، که حسین موعود است، می باشند، حتّی در مقام اسماء. ذکر همه موارد تربیع و تثلیث در لوح کلّ الطّعام بیش از حوصله این مقاله است و لذا در این جا به ایراد چند نمونه اکتفا می شود.

خطبة اول لوح کلّ الطّعام بدین صورت نازل شده است، قوله تعالی:

«الحمد لله (موجّ ابهر النور بالماء النارية الالهية) و (مهیج احرف الظهور بنقطة العمائیه الفردانیة) و (مطوّر طود الغیبیة من فلك الظهور نفس البطون وجهة الازلائیة) و (مکوّر نقطة الربوبیة من طرز الابهئیة الصمدانیة) ليشهدنّ الكلّ بانه هو الحقّ لا اله الا هو و انه لهو الفرد الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لیس کمثلہ شیء و هو الله المتکبر الجبار.»

ملاحظه می شود که در این خطبه چهار فعل برای خدای تعالی ذکر می فرمایند که عبارتند از: موجّ، مهیج، مطوّر و مکوّر. و هر یک از این چهار اسم فاعل از چهار حرف تشکیل شده، و کلاً چهار جمله تشکیل می دهند که در هر یک وسیله اجرا و تحقق سه چیز است؛ (ماء، النارية، الالهية) و (نقطة، العمائیه، الفردانیة) و (فلك الظهور، نفس البطون، وجهة الازلائیة) و (نقطة الربوبیة، طرز الابهئیة،

الصَّمدانيّة). خاتمه این خطبه که «هو الله المتكبر الجبار» است از چهار کلمه نیز تشکیل شده. احتمال دارد کسانی که این استخراجات ترکیبی خطبه اول لوح کلّ الطّعام را ملاحظه بفرمایند در وهله اول با خود فکر کنند که هرچه هست بالاخره یک خطبه باید از کلمات و جملات به عدد معینی تشکیل شود؛ اگر چهار نبود سه می‌شد، و اگر سه نبود هفت خواهد بود و غیر ذلک، زیرا هر کلامی باید از تعدادی کلمات و حروف به اعداد مختلف ترکیب شود. این نظر البته مقبول است اگر تعداد مورد بحث مکرّر نباشد. به عبارت دیگر، اگر ترتیبی در خطبه‌ای دیده شود، و بعد از آن فوراً خطبه دیگری با همان ترتیب و ترکیب و با همان تربیع و تثلیث بیاید، دیگر جای تردید باقی نمی‌ماند در اینکه آن ترتیب باید رمز و اشاره به مطلب معینی باشد و مدلول خاصی داشته باشد. و بنا بر قواعد علمی معلوم است که اگر حرکتی یا صوتی یا نمایشی به طور منظم و مرتب و متساوی تکرار شود تصادفی نمی‌باشد.

با ملاحظه خطبه دوم لوح کلّ الطّعام این نکته ثابت می‌شود، چنانچه می‌فرمایند:

«الحمد لله (مطفح طماطم النّارِية من هيكل القدّوسية السّازجية) و (مرشح قماقم الجمالية من رشحات السّبوحيّة المجردانيّة) و (مجذب طلعات الهائيّة من تغنيّات الازليّة الوجدانيّة) و (مغرد حمامة النّورية بالتغزّادات السّرمديّة الابدانيّة) ليعرفنّ الكلّ بأنّه لهو الحقّ لا اله الا هو الجرد القدّر الذي ليس له وصف دون ذاته و لا نعت دون جنبه و أنّه لهو المقتدر القهار».

در این خطبه دوم لوح نیز چهار فعل برای خدای تعالی ذکر می‌فرمایند، که عبارتند از اسماء فاعل: مطفح، مرشح، مجذب و مغرد. و هر یک از چهار حرف ترکیب شده و کلاً چهار جمله تشکیل می‌دهند که در هر یک وسیله اجرا و تحقق فعل، که پس از دو حرف "من" و "باء" جز ذکر شده، سه شیء است؛ (هیکل، القدّوسية، السّازجية) و (رشحات، السّبوحيّة، المجردانيّة) و (تغنيّات، الازليّة، الوجدانيّة) و (تغزّادات، السّرمديّة، الابدانيّة). خاتمه خطبه دوم لوح یعنی عبارت «أنّه لهو المقتدر القهار» نیز از چهار کلمه ترکیب شده است.

این توازن کامل و مرتب بین دو خطبه دلیل بر این است که متعمّد است، و چیزی که متعمّد باشد بدون سبب نمی‌باشد، و لذا از این تربیع و تثلیث در فقرات دو خطبه اول لوح کلّ الطّعام لابدّ اشاره به امر مهمی باشد، و بنا بر بیان حضرت ربّ اعلیٰ که قبلاً ذکر شد باید به خود مظهر ظهور باشد. همین اصل تربیع در ترکیب لوح کلّ الطّعام در مبنای تفسیر آیه نیز ملاحظه می‌شود؛ به این صورت که در تفسیر اول "طعام" را در چهار مقام تفسیر می‌فرمایند که تفصیل آن در فقرات بعدی خواهد آمد.

این رمز ترکیبی در رابطه بین خطبه سوم و مناجاتی که بعد از آن نازل شده دیده می‌شود. متن خطبه سوم چنین می‌باشد: «و الحمد لله (مطوّر النّور فی طوران نوره) و (مکوّر النّور فی کوران نوره) و (مشعشع النّور فی وجهات نوره) و (مقمع النّور فی قمعات نوره) و (ملجلج النّور فی حرکات نوره) و

(مبلج النور فی طلعات نوره) حمداً له ثم حمداً له هو يستحقه لا غيره. «اولاً ملاحظه می شود که آغاز این خطبه سؤم عبارت "والحمد لله" است، و ختام آن «حمداً له ثم حمداً له هو يستحقه و لا غيره.» در این دو عبارت افتتاحی و اختتامی خطبه سؤم توازن عددی که در این جا بر مبنای عدد نه (۹) است، که اشاره به اسم اعظم بهاء است، رعایت شده است، زیرا عبارت افتتاحی خطبه سؤم از نه حرف تشکیل شده است و عبارت اختتامی آن از نه کلمه. با دقت در دو عبارت مذکور شکی باقی نمی ماند که این توازن عددی برای اشاره تلمیحی به اسم اعظم بهاء بوده، زیرا خطبه دوم را با واو عطف به خطبه اول ربط نمی دهند ولی خطبه سؤم را بر خلاف آنچه در آثار مبارکه معهود است با واو عطف یا استثنافی شروع می فرمایند تا حروف جمله تحمید به نه بالغ شود، و در عبارت اخیر عبارت "حمداً له" را دو بار تکرار می فرمایند تا عدد کلمات نیز به نه برسد. علاوه بر این اشاره عددی به اسم اعظم "بهاء"، در متن لوح تلمیحات معنوی به آن اسم مبارک به وسیله ذکر خصوصیات "بهاء" که "نور" و ظهورات و تجلیات مختلفه آن است، بیان شده است. تجلیات نوری در خطبه سؤم که نقل گردید در شش مقطع ذکر شده که مکرر تثلیث است و خود کلمه نور در آن خطبه دوازده مرتبه تکرار شده که حاصل ضرب تربیع با تثلیث است.

پس از خطبه سؤم مناجاتی را نازل می فرمایند که از شش قسمت تشکیل شده است؛ به موازات عدد مقاطع ششگانه نور در تحمید سابق. هر یک از قسمت های ششگانه مناجات مذکور با عبارت "فسبحانک اللهم یا الهی" شروع می شود که خود انعکاس هیکل تربیع است؛ زیرا این عبارت تسبیح از چهار کلمه تشکیل شده است. در خود متن مناجات نازله در لوح کل الطعام نیز انعکاسات تربیع ملاحظه می شود؛ چنانچه در یک قسمت آن می فرمایند:

«فسبحانک اللهم یا الهی [چهار کلمه]، لا قسمنک فی ذلک اللیل اللیل عند تغنی حمامة الامر فی جبل السناء عن یمین شجرة الحمراء بتغنیات ازلیتک و فی تلك الظلمات الاطول تلقاء تغرد ورقاء النوراء خلف حجاب العماء بتغزوات سرمديتک، (بان ترفعنی الی سماء الغیب بهیمة سلطان قیومیّتک، و تصعدنی الی افق الشهود بقوة ملیک الوهیّتک و تعرجنی الی مکان احدیتک، و تشرّفنی بزيارة طلعتک) [چهار جمله فعلی]، (حتی اسکن فی جوارک، و استریح فی بساطک، و اتکأ الی و سائد النور بعنایتک، و استرقد علی سماء الظهور بکرامتک) [چهار جمله فعلی]، لعل یسکن قلبی، و یستریح فؤادی، و یلدّ کینونیتی، و یطمئن ذاتیتی) [چهار جمله فعلی]، لا کون بذلک من اللذینهم کانوا بلقاء ربهم یوقنون [هشت کلمه که تربیع مکرر است و مساوی عدد دو اسم حسین و محمد].»

علاوه بر این ملاحظه می شود که در بین مطلع تسبیحی یعنی عبارت «فسبحانک اللهم یا الهی» و غایت آن که با «لا کون بذلک...» شروع می شود، این فقره از چهار قسمت تشکیل می شود. آیا امکان

دارد این نظم تریعی تصادفی باشد؟

مقصود نگارنده از ذکر فقرات گذشته این است که واضح و روشن شود که قالب الواح حضرت بهاء الله منعکس کننده قلب آن است؛ که همانا ظهور اعظم جمال اقدس ابهی است که به اسم مُلکی "حسین" و اسم ملکوتی "بهاء" ظاهر شدند و خود را به اهل عالم معرفی نمودند. سایر تعبیرات از آن هیکل مکرم، یعنی جز "حسین" و "بهاء" مثل جمال قدم و جمال مبارک و غیرهما القاب و صفات است و مثل "حسین" و "بهاء" اسماء علم نمی باشد. لذا می بینیم چون حضرت بهاء الله الواح را امضاء می فرمودند یا حسین بود یا بهاء و به هیچ صفت و لقب دیگری الواح و آثار نازل را امضاء نمی فرمودند. و هر یک از این دو اسم مُلکی و ملکوتی در صورت هیکل تریع است از لحاظ ترکیب ظاهری و عدد حروف. آن دو اسم در الواح به دو رمز مختصر "باء و هاء" یا "حاء و سین" ثبت می فرمودند که باز هم جمع دو رمز مختصر اسمین مُلکی و ملکوتی چهار حرف را به وجود می آورد (باء، هاء، حاء و سین). ارزش عددی این چهار حرف ۷۵ است که مساوی عدد سنین ظهور حضرت بهاء با این دو اسم مبارک از روز تولد تا روز صعود است. خلاصه کلام این است که صورت و قالب و ترکیب آیات الله مرآتی است که مظهر ظهور را منعکس می کند و این زمینه تحقیقات و مطالعات امری یعنی تحقیق در صورت و قالب آیات، هنوز در عالم امر به طور جدی و مفصل شروع نشده است. هرگاه شروع شود و مراحل طی نماید، بدون شک حقایق بسیاری که در این قالب رمزی بیان شده برای اهل عالم آشکار خواهد گشت.

تذکر این نکته لازم است که آنچه عرض شد هیچ ربطی با علوم عددیه مثل جفر و امثال ذلک ندارد. حضرت بهاء الله در باره آن گونه علوم در لوحی می فرمایند: «علوم اعدادیه لا یُسمَن و لا یُنْفی بوده»^{۴۶} مطالبی که در خصوص تربیع و تثلیث و امثال آن در لوح کَل الطَّعام بیان شد راجع به اشارات و تلمیحات و مدلولات قالب آیات است که مثل قلب آن، حق را متجلی می کند همان طور که هیکل بشری مظهر تجلی اسماء و صفات الهی است؛ تا شئی در عالم تکوین و تدوین نباشد مگر اینکه از آن کینونه الاحدیه حکایت نماید؛ چنانچه شاعر عرب گفته است:

و فی کُل شیء له آیه تدلّ علیّ انه واحد

حضرت بهاء الله در وصف آیات تدوینی در لوحی می فرمایند: «انّها بنفسها مرآت الله بین العالمین و انّها حکمت عن الله و اسمائه الحُسْنی»^{۴۷} یعنی آیات خود به خود آئینه خداوند در بین اهل عالم است که از خداوند و اسماء حُسنای او حکایت می کند. و آیات تدوینی از کلمات تشکیل می شود، و کلمات آیات، بنا بر تصریح جمال مبارک در لوح سلمان،^{۴۸} دارای صورت و معانی است، و لذا صورت کلمات، مثل معانی آن، باید آئینه منعکس کننده حق باشد. و این آئینه عبارت از حروف و الفاظ مفرده و مرکبه و به طور کلی خصوصیات صوری آیات است. با دقت و تمعن در هیکل و صورت لوح کَل الطَّعام ملاحظه می شود که صورت لوح مثل معانی آن، آئینه ای است که ظهور الهی

را در این کور اعظم به اسم حسین و بهاء منعکس می‌کند و جلوه می‌دهد. این نکته دقیق و مهم را حضرت بهاء الله در لوحی که به احتمال قریب به یقین در بغداد و پس از نزول لوح کلّ الطّعام نازل شده بیان می‌فرماید بقوله:

«انّ هیکل الکلمات ستر الاسرار، و هیئة الحروف اوعية علم الجبّار، لو نکشف الغطاء عن وجه حرفاً من الحروف و تعرف ما قدر فيها لتجد يوسف الهویة سلطاناً فی ممالک الرّوح و جالساً علی کرسی العزّة فی مصر الاحدیة و یحکم کیف یشاء، و من اشراق جماله یعیشون خلق کثیر لا یعلم عدّتهم الا الله ربّک، فینبغی ان یُسَدَّ هذا الباب لئلا ینصعق اولو الالباب»^{۴۹}

یعنی هیکل کلمات پرده اسرار است، و پیکر و شکل حروفات جام‌های علم خداوند است. اگر پرده را از روی حرفی از حروف برداریم، و بدانی آنچه در آن به اندازه معینی نهفته شده، یوسف هویت را در ممالک روح سلطان خواهی یافت، که بر عرش عزّت و شکوه در مصر احدیت نشسته و هرگونه که می‌خواهد حکم می‌فرماید و از تابش جمال او خلق بسیاری پرورده می‌شوند که عده ایشان را کسی جز خداوند نمی‌داند. باید و شاید که این باب معرفت بسته شود تا خردمندان منصعق نگردند. "یوسف الهویة" اشاره به خود هیکل مبارک حضرت بهاء الله است؛ و بنا بر این، حضرت بهاء الله به صریح عبارت می‌فرماید: اگر پرده از روی کلمات و حروفات برداشته شود هیکل مبارک را در آن خواهیم یافت. این حقیقت نشان می‌دهد اینکه توضیحاتی که در این مقاله راجع به اشارات و تلمیحات و رموز کلمات و حروف در لوح کلّ الطّعام بیان شد بر اصلی از اصول اعتقادی که الواح مبارکه آن را تأکید نموده است برپاست.

تفسیر آیه کلّ الطّعام

آیه کلّ الطّعام را قلم اعلیٰ در سه تفسیر متفاوت تبیان می‌فرمایند و این دلیل بر این است که کلمات منزله به یک معنی محدود نمی‌باشد چنانچه در تفسیر سوره والشّمس می‌فرمایند: «فاعلم بانّک کما ایقنت بانّ لا نفاذ لکلماته تعالی ایقن بانّ لمعانیها لا نفاذ ایضاً ولكن عند مبینها و خزنة اسرارها»^{۵۰} یعنی چنان که موقن شدی که برای کلمات الهی انتهایی نیست، پس بدان و موقن شو که معانی کلمات الهی نیز انتهایی ندارد، ولیکن آن معانی بی‌انتهای نزد مبین و خازن اسرار آن موجود می‌باشد.

باری، هر قسمت از تفاسیر سه گانه آیه کلّ الطّعام را با عبارت «ای ربّ افرغ علی صبراً...» آغاز می‌کنند. سپس جناب کمال الدّین را مورد خطاب قرار می‌دهند، و بعد از آن تفسیری را بیان می‌فرمایند. عبارت مذکور که افتتاحیه هر تفسیر از سه تفسیر نازل در لوح مبارک است، اشاره به آیه ۲۵۰ سوره البقره است که در آن نازل شده: «و لَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا افرغ عَلَینَا صَبْرًا وَ

ثَبَّتْ اَقْدَامَنَا وَانصَرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ». چون قلم اعلیٰ این عبارت را در لوح کُلِّ الطَّعَامِ سه بار تکرار می‌فرمایند، بدون شک باید تلمیحی باشد به مطلبی که در آن مرحله از ظهور، حکمت الهی اقتضای تصریح نمی‌کرد. واضح است که به وسیله این عبارت جمال مبارک اذهان را به آیه قرآنی مذکور متوجه می‌فرمایند تا از طریق تعمق در رموز آن به مقصود پی برده شود.

آیه مشارالیه از سوره بقره ضمن داستان جنگ طالوت و جالوت نازل شده است، و خلاصه آن این است که خداوند طالوت را به پادشاهی بنی اسرائیل برگزید، و نشانه پادشاهی او را چنین معین فرمود که «سکینه» و «بقیه» آنچه موسی و هارون آورده بودند برای بنی اسرائیل بیاورد و ملائکه آن را حمل کنند. چون طالوت با افراد مؤمن لشکر از رودخانه گذشت و سپاه انبوه جالوت را دیدند گفتند: «ربنا افرغ علينا صبراً وَ ثَبَّتْ اَقْدَامَنَا وَانصَرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ». یعنی خدایا، صبری بر ما روا فرما، و قدم‌های ما را استوار کن، و بر جماعت کافران ما را چیره گردان. آخر الامر سپاه ایمان طالوت بر لشکر کفر جالوت پیروز شد، و جالوت به دست حضرت داود کشته شد. در نتیجه خداوند به حضرت داود پادشاهی و حکمت عنایت فرمود، و آسودگی در زمین برقرار شد.^{۵۱}

به عقیده نگارنده این داستان قرآنی که لوح کُلِّ الطَّعَامِ تلمیحاً به آن اشاره می‌کند شامل رموزی است که به ظهور حضرت بهاءالله دلالت می‌کند. علاوه بر اینکه عبارت «افرغ علی صبراً» به آن اشاره می‌کند، ذکر «سکینه» و «بقیه» و حضرت داود و قتل ایشان مظهر کفر و طغیان را می‌توان بر ظهور حضرت بهاءالله تطبیق نمود. مثلاً «سکینه» و «بقیه» که اشاره به تابوت عهد است که «بقیه الله» در بین بنی اسرائیل بوده مطلبی است که حضرت بهاءالله در لوح حج بیت مبارک در بغداد آن را به خود بیت ربط می‌دهند؛ چنانچه در آن لوح می‌فرمایند: «قد ورد عليك ما ورد على التابوت الذي كانت فيه السكينة».^{۵۲} یعنی بر تو ای بیت وارد شد آنچه بر تابوتی که سکینه در آن قرار داشت وارد شده است. و کلمه «سکینه» در رابطه با بنی اسرائیل فقط در داستان طالوت و جالوت در قرآن نازل شده است. علاوه بر این کسی که مظهر کفر و طغیان و اعراض یعنی جالوت را نابود کرد حضرت داود بود، و معلوم است که حضرت بهاءالله خود را به «الجالس علی کرسی داود»^{۵۳} توصیف می‌فرمایند.

باری این تلمیح در لوح کُلِّ الطَّعَامِ اشاره به رویارویی بین حق و باطل است که آخر الامر مظهر حق با صبر و تحمل و مظلومیت بر مظهر باطل غلبه می‌کند. این واقعیت را به وسیله اشارات متعدد به بلایا و سختی‌ها که در لوح مبارک ملاحظه می‌شود بیان و تأکید می‌فرمایند. در خاتمه لوح کُلِّ الطَّعَامِ به این تلمیح به جنگ بین حق و باطل با ایراد دعائی از حضرت حسین که می‌فرمایند پیش از توجه به کربلا به قصد محاربه یزید تلاوت فرمودند مجدداً تأکید می‌فرمایند. همه این گونه اشارات و تلمیحات که در ضمن تفسیر آیه کُلِّ الطَّعَامِ نازل شده به آغاز طغیان مطلع اعراض میرزا یحیی ازل دلالت می‌کند که قلم اعلیٰ به وسیله تلمیح به داستان جنگ حق با باطل در تاریخ بنی اسرائیل و پیروزی حضرت داود، و نیز واقعه قیام حضرت حسین در مقابل یزید که صاحب خلافت باطله بود،

آن را بیان می‌فرمایند. با ذکر این تلمیحات حضرت بهاء الله تکرار وقایع نقض عهد را که در بین بنی اسرائیل و ملت اسلام واقع شد پیشگویی می‌فرمایند؛ به این معنی که در بین اهل بیان عبادت عجل و ظهور سامری و قیام خلافت مجعوله بنی امیه تجدید خواهد شد.

در آغاز تفسیر اول، حضرت بهاء الله تأکید می‌فرمایند که معانی آیه کُلِّ الطَّعَامِ بی‌منتهی است و در این لوح فقط رشی از آن معانی را بیان می‌فرمایند. باری در این قسمت از لوح بر حسب "چهار مقام" معنی توحید را ذکر می‌فرمایند که خلاصه آن چنین می‌باشد:

اول: مقام عرش الهاوت جنّه الاحدیّه.

دوم: مقام جنّه الصمدیه عرش اللاهوت نور البیضاء.

سوم: مقام جنّه الواحدیه ارض الصّفراء طمطام الجبروت.

چهارم: جنّه الفضل ارض الحمراء سرّ الصّفراء مستسرّ البیضاء نقطة النّاسوت.

از جمله حقایق و معارف الهیه که در این تفسیر بیان شده این است که یک حقیقت یا وجود روحانی که از آن به کلمه یا اصطلاحی تعبیر شده باشد مثل کلمه طعام در آیه مبارکه، در هر مقام و رتبه‌ای، یا می‌توان گفت در هر عالمی از عوالم الهیه، تحقق مخصوص به آن عالم پیدا می‌کند و فقط حقّ متعال بر همه آن تحققات مقاماتیه یا عوالمیه آگاه می‌باشد. در این سیاق حضرت بهاء الله در لوح کُلِّ الطَّعَام می‌فرمایند که کسی نمی‌تواند بر حرفی از معنی طعام در مقام عرش هاهوت اطلاع یابد. سپس راجع به تنزل طعام به مقام لاهوت می‌فرمایند: طعام در مقام عرش لاهوت مخصوص بندگانی است که بر کرسی جلال مستقرّ می‌باشند و ماء کافور را در مقابل جمال الهی می‌نوشند، و آیات نور در آسمان عدال تلاوت می‌کنند. با در نظر گرفتن توضیحاتی که در صفحات قبل راجع به مدلول نور در این لوح مبارک ذکر شد، چنین معلوم می‌شود که کسی که به لقای جمال قدم جلّ اسمع الاعظم فائز شود و آیات او را تلاوت کند، "طعام" که فیوضات غیبیه الهیه است - در مقام لاهوت برای او حلال و روا می‌شود. به عبارت دیگر، "طعام لاهوتی" بالاترین فیضی است که مخلوق می‌تواند به آن نائل شود.

اما طعام در مقام جبروت یا "طعام جبروتی" فیضی است مخصوص بندگانی که حرف نمی‌زنند مگر به اذن خدا، و کاری انجام نمی‌دهند مگر به امر و دستور او، و خود و دیگران را از کاری نهی نمی‌کنند مگر به حکم و اشاره او. و راجع به رتبه چهارم می‌فرمایند که طعام در مقام ناسوت یا "طعام ناسوتی" فیضی است برای کسانی که چیزی ایشان را از ذکر حقّ باز نمی‌دارد و ایشان "اصحاب النور" می‌باشند که باز هم بر حسب توضیحات سابق می‌توان گفت "اصحاب النور" همان اهل بهاء هستند.

باری، طعام که رمزی است محسوس از وسیله حیات و نمو و رشد و کسب قوت روحانی در عوالم مختلفه الهیه ظهورات و تجلیاتی دارد که مخصوص مقام و رتبه هر یک از آن عوالم می‌باشد. یعنی مثلاً در عالم ناسوت حیات و رشد روحانی که به وسیله طعام آن عالم فراهم می‌شود، غیر از آن

است که در عالم جبروت فراهم می‌شود اگرچه یک اصطلاح برای هر دو مقام در کلمات الهیه دیده می‌شود. این نکته که جمال مبارک آن را در لوح کَل الطَّعام یعنی در ابتدای عهد ابهی بیان فرمودند دارای اهمّیت است برای فهم و ادراک حقایق الهیه و روحانیه که در آثار مبارکه بدان اشاره شده. مقصود این است که یک حقیقت الهیه، اگرچه ذاتاً متفرّد و متوحّد است و قابل تجزیه نمی‌باشد لیکن در هر عالمی شکلی و ظهوری و نمایی پیدا می‌کند که متناسب با آن عالم باشد. در نتیجه اهل هر عالمی از عوالم الهیه آن حقیقت واحد را به گونه‌ای درک می‌کنند که از آنچه اهل عالم یا عوالم دیگر دریافته‌اند متفاوت می‌باشد. برای مثال ملاحظه می‌شود که در لوح الظهور می‌فرمایند که حقّ تعالی در هر عالمی به صورت و مثال آن عالم ظاهر می‌شود بقوله: «فی کُلّ عالم یظهر باستعداد ذلک العالم؛ مثلاً فی عالم الارواح یتجلّی علیهم و یظهر لهم بآثار الرّوح و کذلک فی الاجساد و عوالم الاسماء و الصّفات و عوالم التّی ما اطّلع بها احد الا الله، لکُلّ نصیب من هذا الظّهور یظهر علیهم علی صورته...»^{۵۴} یعنی خداوند در هر عالمی بر حسب استعداد و قابلیت آن عالم ظاهر می‌شود؛ مثلاً در عالم ارواح برای ارواح با آثار روح متجلّی می‌شود، و همچنین در عالم اجساد و عوالم اسماء و صفات و عوالمی که کسی جز خداوند بر آن آگاه نشده است، برای اهل هر عالمی نصیبی از این ظهور مقدّر بوده و بر صورت آن عالم بر اهل آن ظاهر می‌شود. انتهى. بنا بر این می‌توان گفت حضرت بهاءالله، در حالی که در عالم اجساد به صورت جسد ظاهر شدند، همان حقیقت و بدون فصل زمانی، در عالم ارواح با آثار و خصوصیات روح ظاهر شدند و همچنین برای همه عوالمی که احدی جز ذات مبارک ایشان نمی‌داند. با درک این نکته می‌توان به طور واقعی معنی عباراتی را مثل «تجلّیت علیّ من فی سماءک و ارضک» که زیاد در الواح با عبارات متفاوت زیارت می‌شود دریافت. یعنی برای اهل آسمان با شؤونات و آثار اهل آسمان ظاهر شدند چنانچه برای اهل ارض با حدودات ارضیه بشریه. ناگفته نماند که چون استعداد عوالم مختلفه متفاوت است، درک اهل هر عالمی از مقامات ظهور حضرت بهاءالله از درک اهل عوالم دیگر متفاوت می‌باشد.

لازم به تذکر است، و الاً مطلب ناتمام می‌ماند، که چنانچه عالم نامحدود وجود دارای عوالم نامتناهی است، انعکاس کامل آن عالم مطلق، یعنی انسان که از او به عالم اصغر تعبیر شده، نیز دارای عوالم و مقامات نامحدود می‌باشد. و بنا بر عوالم و مقامات و اطوار و مراتب انسانی ادراک حقایق الهیه متفاوت می‌باشد، اگرچه همه از یک حقیقت می‌گویند. مثلاً اگر نفسی حقیقتی را در مقام توحید بنگرد، این حقیقت برای آن نفوس به گونه‌ای دیگر پدید می‌شود از کسی که آن را در مقام تحدید ببیند. و کسی که حقّ را در مقام قرب ببیند او را به گونه‌ای دیگر خواهد دید از آنچه در مقام بُعد دیده می‌شود. لذا بصر هر مقام انسانی چیزی می‌بیند که در رتبه مقام خود است و از آن نمی‌تواند فراتر رود، چنانچه حضرت ربّ اعلیٰ به این اصل مسلم اشاره می‌فرمایند بقوله العزیز: «هر شیئی حول نفس خود حرکت می‌نماید، از حول مبدأ خود نمی‌تواند تجاوز نماید.»^{۵۵} مثلاً ظهور حضرت ربّ

اعلیٰ برای هر انسانی بر حسب عالمی که در آن سیر می‌کند متجلی می‌شود، و لذا آن ظهور تجلیات متعدّد و متفاوت دارد بر حسب مقامی که انسان در آن قرار داشته باشد. شاهد این مطلب بیان صریحی است در یکی از الواح مبارکه حضرت بهاء الله که خطاب به والده حضرت ربّ اعلیٰ راجع به آن حضرت می‌فرماید:

«و اِنَّهٗ قد ظهر علی نظر المحبّین باسم علیّ بالحقّ و جاء بسُلطان مشهود، و علیّ نظر الموحّدين بکَلِّ الاسماء ان اتم تفقّهون، و علیّ نظر المقربین قد ظهرت الاسماء و الصّفات بامر من عنده و اِنَّهٗ لهو الفرد المتعالی العزیز المحمود، و علیّ نظری کُلّ ذلک فی خلقه و اِنَّ هذا لخلقه لو اتم ببصر الله فیہ تنظرون.»^{۵۶}

بنا بر این بیان مبارک چنین معلوم می‌شود که کسانی که در عوالم محبّت قرار دارند، و از آن به حضرت ربّ اعلیٰ نظر می‌نمایند، ایشان را به گونه‌ای درمی‌یابند که با کسانی که در عوالم توحید سیر می‌نمایند فرق دارد. و نظر آنهایی که در عالم قرب هستند با نظر خود هیکل مبارک حضرت بهاء الله که در عالم غیب احدیّت است و منزّه از حدودات عوالم دیگر است فرق دارد. لذا اختلاف در مقامات عرفان مظاهر الهیّه نتیجه طبیعی اختلاف عوالم و مقاماتی است که از آن ناظرین به آن نظر می‌نمایند. این است که نظر هر یک در مقام و عالم خود صحیح می‌باشد، اگرچه نسبت به خود حقیقت مطلقه، که از نظرگاه مطلق حقّ فقط ممکن است، متفاوت می‌باشد. این مبحث احتیاج به تفصیل دارد که در حوصله این مقاله نمی‌گنجد. ولیکن باید گفت که این قاعده مهمّ برای فهم و درک حقایق روحانیّه در آغاز عهد ابهی در لوح کُلّ الطّعام به وسیله تفسیر آیه کُلّ الطّعام در چهار مقام و بر حسب عوالم مختلفه الهیّه، بیان شده است؛ و به مثابه قاعده‌ای برای علم ربوبی یا الهیات در امر بهائی می‌باشد. با تتبع در آثار منزله، که در مدّت چهل سال پس از لوح کُلّ الطّعام از قلم اعلیٰ نازل گردید، ملاحظه می‌شود که این اصل در وحی الهی همیشه منعکس شده و حقایق امریّه بر مبنای مراتب و مقامات و عوالم اکبر و اصغر بیان گردیده است. شاید این واقعیت در وحی الهی خود یکی از علّت‌های انگاشتن وجود اختلاف و تناقض در آثار مبارکه شده؛ غافل از اینکه هر بیانی بر حسب مقام معینی نازل گشته، و همه آخر الامر منتهی می‌شود به خود مُنزل که از همه آن مقامات و عوالم منزّه و مقدّس است.

پس از انتهای تفسیر عبارت "طعام" بر حسب عوالم اربعه هاهوت، لاهوت، جبروت و ناسوت، حضرت بهاء الله تفسیر دیگری بر آیه بیان می‌فرماید. در این تفسیر دوّم "طعام" به معنی تمام علوم است، و اسرائیل نقطه اولی، و بنی اسرائیل کسی که خداوند در آن زمان او را حجّت برای مردم قرار داده باشد. اما عبارت «الّا ما حرّم اسرائیل علی نفسه» بنا بر لوح مبارک به این معنی است که آنچه حضرت نقطه اولی بر بندگان خود تحریم فرموده‌اند. بنا بر این کلمه "نفسه" در این جا به معنی بندگان

منسوب به آن حضرت می‌باشد. در این مقام از تفسیر، حضرت بهاء الله بر موضوع اطاعت اوامر و نواهی که از مظهر ظهور صادر می‌شود تأکید و آیه را بر مبنای آن توجیه می‌فرمایند.

لازم به تذکر است که در این فقره از لوح کُلِّ الطَّعَامِ قلم اعلیٰ ذکر "نقطه اولیٰ" و نیز "حجّت الهی" را می‌فرمایند؛ به گونه‌ای که "نقطه" غیر از "حجّت" است. در این جا چند احتمال برای مقصود از نقطه و حجّت، و مدلول هر دو، وجود دارد که شرح و تفصیل آن در این مختصر نمی‌گنجد. به عقیده نگارنده، شاید در این فقره لوح کُلِّ الطَّعَامِ "نقطه" و "حجّت" دارای مدلول عام است، و مخصوص حضرت ربّ اعلیٰ و حضرت قدّوس نمی‌باشد زیرا در سه توجیه دیگر در این تفسیر دوّم آیه کُلِّ الطَّعَامِ به حضرت ربّ اعلیٰ به طور مستقیم اشاره می‌فرمایند و آیه را بر آن حضرت تطبیق می‌فرمایند؛ چنانچه در توجیه دیگر آیه می‌فرمایند که "طعام" معرفت مظهر ظهور است، و اسرائیل مشیت اولیّه است، و بنی اسرائیل بندگان که از آتش آن مشیت در سنّه ستین (۱۲۶۰) معذب و گشته‌اند تا روزی که مردم با ربّ عالمیان محشور گردند که اشاره به اعلان دعوت علنی در رضوان است. بنا بر این بنی اسرائیل اهل بیان اند از زمان ظهور حضرت ربّ اعلیٰ تا ظهور جمال قدم و انتهای دوره بیان.

توجیه دیگر آیه کُلِّ الطَّعَامِ بنا بر فرموده مبارک در خود لوح، فرقانی است. و خطاب به جناب کمال الدّین نراقی می‌فرمایند که اگر در "جزیره فرقان" قرار دارد، مقصود از طعام ولایت عامّه الهیه است، و اسرائیل حضرت محمد است، و بنی اسرائیل ائمه اطهار. این اشاره به آیه مبارکه قرآنیّه است که می‌فرمایند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَاولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^{۵۷} که در آن خداوند ولایت الهیه را بر مؤمنان و سرایت آن در حضرت محمد و ائمه اطهار بیان می‌فرماید.

سپس می‌فرمایند اگر جناب کمال الدّین در حدیقه بیان سایر باشد، در مقامی طعام "نقطه اولیٰ" است و در مقامی دیگر "اسرائیل" و "وجهه الاخری" است؛ که شاید مقصود حضرت قدّوس باشد به قرینه اینکه در خود لوح می‌فرمایند: «و من اسرائیل وجهه الاخری سرّ الصّمدیه فی مقام.» و "وجهه الاخری" ما را به "نقطه الاخری" که لقب حضرت قدّوس است، متوجّه می‌کند. به احتمال قوی ایشان نیز "سرّ الصّمدیه" هستند زیرا حضرت قدّوس تفسیر صمد را در قلعه طبرسی نازل فرمودند، و بنا بر فرموده حضرت عبدالبهاء «از عنوان کتاب تا نهایتش انّی انا الله است»^{۵۸} و در لوح کُلِّ الطَّعَامِ می‌فرمایند که "طعام" در مقام سوّم "طلعه النور" است، که بنا بر آنچه قبلاً بیان شد، مقصود خود هیکل مبارک حضرت بهاء الله است، و به این صورت "و عزّزنا بثالث" تحقّق پیدا می‌کند.

خاتمه التّفاسیر آیه کُلِّ الطَّعَامِ اشاره تلمیحی به خود هیکل مبارک است که در معنی "طعام" می‌فرمایند آن «بحر الغیب الذی هو المکنون فی صحائف النور و المخزون فی الواح المسطور» است، که اشاره به معانی مکنونه در آثار خود است. و نیز می‌فرمایند "اسرائیل" مظهر الامر فی تلك الایام، یعنی نفسی که در دور ابهی دارای مقام مظهریت می‌باشد. اما "بنی اسرائیل" در این تفسیر پایانی "اهل

البیان" اند؛ یعنی نفوسی که در ظلّ بیان می‌باشند، و در عین حال در زمان ظهور ابهی از معانی مکنونه در آثار مبارکه اسرائیل موعود مرزوق می‌شوند مگر آنچه بر خود مقدّر نفرمودند که بیان و کشف شود. از این رو تفسیر آیه کُلّ الطّعام به ظهور حضرت بهاءالله منتهی می‌شود.

در این جا عرایض را خاتمه می‌دهیم با این اشاره که لوح کُلّ الطّعام که به قول جناب نبیل زرنندی "مجموعه اسرار حق" است، به مثابه فاتحه و مبدأ وحی دوره‌ای است که در آن به مدّت چهل سال تمام، الواح و آثاری نازل گردید که مسیر این کون را برای مدّت پنجاه هزار سال تا ظهور بعدی معین کرده است. لوح کُلّ الطّعام اساسی است که با کتاب عهده به مقام بنای الهی می‌رسد تا مدنیت الهیه موعود در آن مستقر گردد، و جلوه کامل و صادق آن شود.

یادداشت‌ها

- ۱- حضرت بهاءالله، مجموعه آثار قلم اعلیٰ (طهران: لجنة ملی محفظة آثار امری)، شماره ۳۱، ص ۱۰۹.
- ۲- عبدالحمید اشراق‌خاوری، مائده آسمانی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب)، ج ۴، ص ۵۸.
- ۳- همان مأخذ، ج ۸، ص ۴۴.
- ۴- ن ک به مقاله نگارنده در خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، نشریه انجمن ادب و هنر (لندگ: انجمن ادب و هنر، ۱۵۲ ب)، شماره ۶، صص ۴۹-۵۰.
- ۵- حضرت بهاءالله، مجموعه مطبوعه الواح مبارکه حضرت بهاءالله (معروف به مجموعه کبیره) (قاهره: مطبعة سعادت، ۱۹۲۰ م)، ص ۱۲۹.
- ۶- حضرت ولی امرالله، کتاب قرن بدیع، ترجمه نصرالله مودّت (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ ب)، ج ۲، صص ۷۹-۸۱. و نیز: حسن بالیوزی، بهاءالله شمس حقیقت، ترجمه مینو ثابت (آکسفورد: جورج رونالد، ۱۹۸۹ م)، صص ۱۴۵-۱۴۸. و نیز: عبدالحمید اشراق‌خاوری، گنج شایگان (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ ب)، صص ۸-۱۰.
- ۷- نبیل زرنندی، مثنوی ملا محمد علی زرنندی الملقّب بالنبیل در تاریخ امر (مصر: المطبعة العربیة، ۱۹۲۴ م)، ص ۲۸.
- ۸- فاضل مازندرانی، ظهور الحق، ج ۴ (خطی)، صص ۱۳۵-۱۳۶.
- ۹- محمد علی فیضی، حضرت بهاءالله (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۵ ب)، ص ۱۰۱.
- ۱۰- حضرت بهاءالله، آثار قلم اعلیٰ (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ ب)، ج ۷، ص ۶۴.
- ۱۱- حضرت بهاءالله، مجموعه الواح [خطی]، موزه بریتانیا، شماره Or. 11095، صص ۱۹۰-۱۹۲.
- ۱۲- برای شرح حال ملا محمد جعفر نراقی و فرزند او میرزا مهدی شریف کاشانی، ن ک به مهدی بامداد، شرح حال رجال ایران، چاپ سوم (طهران: کتابفروشی زوار، ۱۳۶۳ ه ش)، ج ۶، صص ۲۱۹-۲۲۲، ۲۷۴، ۲۷۵.
- ۱۳- فاضل مازندرانی، اسرار الآثار (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ ب)، ج ۳، ص ۱۶.
- ۱۴- آثار قلم اعلیٰ، ج ۷، صص ۲۳۴-۲۳۵.
- ۱۵- متن کامل لوح کُلّ الطّعام در مائده آسمانی، ج ۴، صص ۲۶۵-۲۷۶ به طبع رسیده است. نزد نگارنده عکس دو نسخه دستنویس لوح کُلّ الطّعام به خط جناب زین المقرّبین موجود است که مورد استفاده قرار گرفت. اصل این دو نسخه دستنویس در محفظة آثار امری مرکز جهانی بهائی محفوظ است.
- ۱۶- و ۶ + ج = ۳ + ۵ = مجموع: ۱۴.

- ۱۷- حضرت بهاء الله، لثالثی الحکمة (منشورات دار النشر البهائیه فی البرازیل، ۱۴۳ ب)، ج ۱، ص ۱۵۸.
- ۱۸- لثالثی الحکمة، ۱۴۶ ب، ج ۲، ص ۳۳.
- ۱۹- قرآن، سورة الحديد، آیه ۳.
- ۲۰- اقتدارات (بمبئی: ۱۳۱۰ هـ ق)، ص ۶۲.
- ۲۱- حضرت ربّ اعلیٰ در کتاب پنج شأن (خطی) می فرماید: «انّ ذات حروف السبع مظهر نفسه من اوّل الذی لا اوّل له الی آخر الذی لا آخر له، به قد اقام الدلائل و انزل الرّسائل و جدّد الاوائل و ارفع الجلائل و جدّد خلق کلّ ما خلق و یخلق و بین به کلّ ما قد اراد من قبل و من بعد».
- ۲۲- الموجز فی شرح المصطلحات الواردة فی مجموعة من الواح حضرة بهاء الله المنزلّة بعد کتاب الاقدس (اسم مؤلّف ندارد) (منشورات دار النشر البهائیه فی البرازیل، ۱۳۸ ب)، ص ۶.
- ۲۳- ه = ۵ + الف = ۱ + همزة = ۱ = مجموع: ۷.
- ۲۴- آثار قلم اعلیٰ، ج ۷، ص ۲۴.
- ۲۵- همان مأخذ، ص ۲۶۱.
- ۲۶- قرآن، سورة التور، آیه ۳۵.
- ۲۷- ادعیه حضرت محبوب (قاہرہ: فرج الله زکّی الکردی، ۱۳۳۹ هـ ق)، ص ۱۸۵.
- ۲۸- علی بن محمّد الشّریف الجرجانی، کتاب التّعریقات (بیروت: مکتبة لبنان، ۱۹۷۸ م) (چاپ افست)، ص ۱۱۸.
- ۲۹- لثالثی الحکمة، ج ۴، لوح شماره ۳۰۰ (زیر چاپ).
- ۳۰- من مکاتیب عبدالبهاء (منشورات دار النشر البهائیه فی البرازیل، ۱۳۹ ب)، ج ۱، ص ۱۴۱.
- ۳۱- کتاب التّعریقات، ص ۱۶۳.
- ۳۲- رسائل ابن العربی، کتاب الاسفار عن نتائج الاسفار (حیدرآباد دکن: مطبعة جمعیّة دائرة المعارف العثمانیّة، ۱۹۴۸ م)، ص ۹ (از کتاب الاسفار).
- ۳۳- حدیث "عماء" در سنن ترمذی و مسند ابن حنبل و سنن ابن ماجه ثبت شده.
- ۳۴- علی اکبر فروتن، داستان‌هایی از حیات عنصری جمال اقدس ابهی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ ب)، صص ۱۵-۱۶.
- ۳۵- کتاب قرن بدیع، ج ۲، ص ۳۰۹، *God Passes By*, p.190.
- ۳۶- در کتاب محاضرات، تألیف عبدالحمید اشراق‌خاوری (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۰ ب)، ص ۶۵۷ چنین آمده: «روزی خبر انتحار سید اسماعیل زواره‌ای را به حضور مبارک آوردند، هیکل مبارک فرمودند: کسی او را نکشته است، در پس هفتاد هزار حجاب نور، به مقدار چشمه سوزن خویش را به او نمودیم، لهذا تاب نیاورده خود را فدا نمود.» خود واقعه را اندکی پس از وقوعش خود جناب اسماعیل در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود برای جناب نبیل زرنندی چنین روایت کرده است: «آنچه که دیده‌ام شرح دادنی نیست. بعد از آنکه از حضور مبارک تقاضا کردم که به من قدرت روحانی ببخشند، و فرمودند "عطا شد" درهای بسته یکی پس از دیگری بر قلب من باز شد و روح با جهانی دیگر آشنا گردید. یک شب جمال مبارک، در بیرونی بیت مبارک، شمعی خواستند تا نامه‌ای را بخوانند، و من که مثل همیشه در عالم خودم حیران و سرگردان بودم، ناگهان اندیشیدم: آیا ممکن است آن وجه و منظری که همه انبیا و رسل در آرزوی دیدارش بودند در صورت انسانی ظاهر و هویدا گردد؟ به محض اینکه این فکر از مخیله‌ام گذشت صدای مبارک را شنیدم که فرمودند: آقا سید اسماعیل نگاه کن! به صورت مبارک نگاه کردم و آنچه دیدم با هیچ کلامی به وصف نمی آید. فقط می‌توانم بگویم مثل این بود که هزاران دریای نامتناهی و نورانی در وجه مبارک موج می‌زد و بعد نمی‌دانم چه بر من گذشت...» (ن ک به بهاء الله شمس حقیقت، صص ۱۷۳-۱۷۴).
- ملاحظه می‌شود وقتی که حضرت بهاء الله به قدر چشمه سوزن خود را به جناب اسماعیل "نمودند" یعنی ظاهر کردند

آنچه در عالم اعراض و محسوسات دیده شد هزاران دریای نامتناهی و نورانی بود که در "وجه مبارک موج می‌زد. با ربط دادن تفصیلات این واقعه مهمه با مطالبی که در باره ظهور و نور و وجه در این مقاله عرض گردید، بسیاری از عبارات و مطالبی که در الواح زیارت می‌شود به جای اینکه فقط مجازات لفظی و استعارات انگاشته شود، مدلولات واقعی و محسوس پیدا می‌کند، اگرچه احاطه ذهنی بر آن در استطاعت انسان نمی‌باشد.

۳۷- متن کامل دعای سحر که بنا بر روایات، حضرت امام محمد باقر در سحرهای ماه رمضان می‌خواندند در مفاتیح الجنان، جمع‌آوری شیخ عباس قمی (طهران: کتابخانه و مطبعه علمی، ۱۳۱۶ ه.ش)، صص ۱۸۳-۱۸۵ به طبع رسیده است.

۳۸- دلائل سبعة (طهران، تاریخ چاپ ندارد)، صص ۵۸-۵۹.

۳۹- همان مأخذ، ص ۵۸.

۴۰- کتاب بدیع (پراگ: زیرو پالم پرس، ۱۹۹۲ م) (افست)، صص ۳۰۱-۳۰۲.

۴۱- بیان فارسی، باب اول از واحد اول.

۴۲- صحیفه بین الحرمین (نسخه عکسی دستنویس نزد نگارنده).

۴۳- لئالی الحکمة، ج ۱، ص ۳۲.

۴۴- کتاب الاسماء، باب نوزدهم از واحد سوم (خطی).

۴۵- کتاب جناب حسام نقبائی، اعداد سخن می‌گویند (تاریخ و محل چاپ ندارد)، شامل تفصیلاتی است که در اثبات این مقوله مفید می‌باشد.

۴۶- لئالی الحکمة، ۱۹۹۱ م، ج ۳، ص ۳۵۶.

۴۷- آثار قلم اعلیٰ (کتاب مبین) (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۰ ب) (افست)، ص ۲۷۷.

۴۸- مجموعه مطبوعه الواح مبارکه حضرت بهاءالله، ص ۱۲۹.

۴۹- مجموعه الواح، به خط جناب زین المقربین (اصل آن در محفظه آثار بین‌المللی بهائی در ارض اقدس است).

۵۰- مجموعه مطبوعه الواح مبارکه حضرت بهاءالله، صص ۸-۹.

۵۱- قرآن، سوره بقره، آیات ۲۴۷-۲۵۱. راجع به تفصیلات قصه طالوت و جالوت و نقش حضرت داود در آن ن ک به اعلام قرآن، تألیف محمد خزانلی (طهران: امیرکبیر، ۱۳۴۱ ه.ش)، صص ۲۵۴-۲۵۷.

۵۲- ادعیه حضرت محبوب، ص ۱۰۲.

۵۳- ن ک به لئالی الحکمة، ج ۲، ص ۲۵۰؛ و نیز: همان مأخذ، ج ۴، لوح شماره ۱۰ (زیر چاپ)؛ و نیز: حضرت ولی امرالله، توفیق مبارک نوروز ۱۰۱ بدیع (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ ب)، ص ۱.

۵۴- لئالی الحکمة، ج ۱، ص ۵۸.

۵۵- بیان فارسی، باب نوزدهم از واحد هفتم.

۵۶- لئالی الحکمة، ج ۳، صص ۶۴-۶۵.

۵۷- قرآن، سوره النساء، آیه ۵۹.

۵۸- مکاتیب عبدالبهاء (قااهره: کردستان علمی، ۱۳۳۰ ه.ق)، ج ۲، ص ۲۵۴.

گلگشتی در رسالهٔ چهار وادی*

محمد قاسم بیات

رسالهٔ چهار وادی^۱ از آثار جمال قدم نازله در ایام اقامت ایشان در بغداد است. در مروری که بر این رساله خواهیم کرد به ساختار آن و وجه تمایزش از آثار کثیر عرفانی اسلامی اشاراتی کوتاه خواهیم نمود. آن گاه به پیام اساسی این رساله که راهنمایی مؤمنین در طرق شناخت مظهر ظهور الهی است پرداخته و محتوای آموزشی آن را بررسی نموده و مشتاقان درک لذات معنوی این اثر بدیع را به مطالعه عمیق آن وا می‌گذاریم.

در این جا تذکر دو مطلب لازم می‌آید. اول آنکه درج بررسی عمیق همه جنبه‌های این اثر معنوی در محدودهٔ این مقاله مختصر نمی‌گنجد. امید است که اجبای الهی به اصل این رسالهٔ معنوی مراجعه بفرمایند و از این مقاله مختصر فقط برای درک بیشتر جنبه‌هایی از این اثر شریف استفاده بفرمایند. ثانیاً مقصود از ذکر بیانات عرفا در این رابطه مقایسهٔ کلمات و آثار آنان با بیانات الهی نبوده و نیست. قدرت خلّاقهٔ کلام حقّ آن را از هر بیان و کلامی متمایز می‌کند. ذکر آثار متصوّفه و اقوال عرفا برای روشن نمودن زمینهٔ فرهنگی و تاریخی جامعه و نظرات رایج زمان و تفکر مخاطبین در هنگام ظهور این امر بدیع و نزول آیات حقّ است.

ساختار رسالهٔ چهار وادی

این لوح جمال اقدس ابهی خطاب به شیخ عبدالرحمن کرکوکي و به زبان عرفا در ایام اقامت جمال قدم در بغداد قبل از اعلان رسمی امرالله شرف نزول یافته. البتّه باید توجه داشت که این لوح نیز چون

سایر آثار الهی حتّی هنگامی که ظاهراً خطاب به شخصی معین نازل گشته مقصود و مراد گروه کثیر مؤمنان است. مثلاً در این رساله پس از بحثی کوتاه در باره فقر بحث به وجود مطالعین و مشتاقین آینده زیارت این لوح چنین اشاره می‌فرماید: «اخبار و آیات آفاقی و انفسی در این رتبه بسیار ولکن به دو حدیث اکتفا می‌رود تا نوری باشد از برای مطالعین و سروری باشد برای مشتاقین...»^۲

این اثر بدیع را می‌توان در ردیف آثار دیگر عرفانی جمال قدم چون کلمات مبارکه مکنونه، کتاب ایقان، جواهر الاسرار، مثنوی مبارک و هفت وادی قرار داد. این رساله عرفانی نیز چون هفت وادی در ظاهر متناسب با اعتقادات و اصطلاحات رایج بین عرفا در نهایت فصاحت و بلاغت و اختصار نازل گشته، ولی امثله و حکم و اشعار و قصص مندرجه در آن را می‌توان در آثار منثور و منظوم گذشتگان چون منطق الطیر عطار، مثنوی معنوی مولوی و شرح گلشن راز شمس الدّین محمد لاهیجی نیز یافت. اما وجه تشابه این رساله با سایر آثار عرفانی اسلامی به قالب کلام و ذکر مضامین رایج عرفانی محدود گشته و در اصل و مفهوم و مدّعا از آنان کاملاً متمایز می‌گردد. مقاله محققانه جناب دکتر نادر سعیدی "نگاهی به چهار وادی"^۳ بسیاری از جنبه‌های متعدّد این اثر بدیع را مورد بررسی قرار داده و از این رو در این مقاله به ذکر پاره‌ای از وجوه تمایز این رساله با آثار عرفانی اسلامی قناعت می‌شود.

مضمون پیام این رساله

بر خلاف آثار عرفانی که بیان عارفی در راهنمایی سالک در سیری مداوم برای رسیدن و وصل به حقّ است، این رساله چون رساله هفت وادی، بیان بی‌شبهه مظهر حقّ است که عیان گشته و ظاهر و خلق را به سوی خویش راه می‌نماید. شاهد مثال بر این مطلب بیان مبارک است آن جاکه می‌فرماید: «حینئذ اجد رایحة المسک من قمص الهآء عن یوسف البهاء کأنی وجدتها قریباً ان انتم تجدونها بعیداً»^۴ (بدین مضمون که در این حال رائحه پیراهن هاء را از یوسف بهاء می‌بویم. مثل آنکه او در این نزدیکی هاست گرچه شما او را دور می‌پندارید.) با عنایت به آنچه مراد عرفا از یوسف و بوی عطر پیراهن وی بوده و کلام مظهر حقّ که بوی عطر را از لباس هاء از یوسف بهاء در آن نزدیکی می‌بینند منظور ایشان که اشاره به خویش است و ضوح کامل می‌یابد. در ضمن توجّه بفرومائید که جمال قدم در آثار متعدّد خویش را یوسف بهاء خوانده‌اند و کثیری از اشارات متعدّد در قیوم الاسماء نازله از قلم حضرت اعلیٰ در حقّ ایشان و حضرت اعلیٰ است. تاریخ حیات عنصری جمال قدم از حبس و سرگونی از وطن تا دشمنی برادر ناتنی، و سوء قصد به جان مبارک، و بالاخره درخشش شعاع جهانگیر این نیر اعظم و روی آوردن کثیر مؤمنین اولیّه به ایشان، و حکومت این معبود حقیقی بر قلب و روح احتیایش در خاتمه حیات شباهت‌های ظاهری را نیز با حیات حضرت یوسف روشن ساخت.^۵ چه زیباست اشارات حضرت ربّ اعلیٰ خطاب به محبوبش جمال اقدس ابهی در این اثر شریف.

جمال قدم در چهار وادی در خاتمه بحث پیرامون مقام عرش فؤاد می‌فرمایند: «آنچه مذکور شد از اشارات بدیعه و دلالات منبیه راجع است به حرف واحد و نقطه واحده ذلک من سنّة الله و لن تجد لسنّة الله تبدیلاً و لا تحویلاً»^۶ و این اشاره نیز به حرف واحد و نقطه واحده می‌تواند به حرف ب و نقطه آن در باء بسم الله در اشاره به حضرت بهاء الله باشد که در اصطلاحات حکمای اسلامی اشاره به عقل اول و نزد عرفا مشیت اول، و نزد اهل بهاء اشاره به مظهر ظهور الهی است. پس مقامات مشروحه رساله چهار وادی اشاره به مقامات جمال قدم است.

این توضیح مطلب را روشن تر می‌کند که بیانات الهی در این لوح در مرتبه اولی اشاره به مقامات مظهر حق یعنی خود ایشان است گرچه بنا بر عرف زمان به طریقی مرقوم گشته که سبب تشویق و ترغیب مخاطب و دلجوئی از وی نیز بوده است.

شکوه جمال قدم از تأخیر در دریافت نامه شیخ عبدالرحمن که در مقدمه این رساله ذکر شده حاوی کلماتی است که نشان می‌دهد که شاید شیخ نیز از بیانات جمال قدم مقام روحانیشان را دریافته، و شاید درنگ و تردید وی در پاسخ ناشی از ملاحظات شخصی ایشان از این شناسائی است:

«ای ضیاء الحق... نمی‌دانم چرا یک مرتبه رشته محبت را گسیختید و عهد محکم مودت را شکستید، مگر خدا نکرده قصوری در ارادت بهم رسید و یا فوری در خلوص نیت پیدا گشت... و یا به یک تیر از کارزار برگشتی، مگر نشنیده‌اید استقامت شرط راه است و دلیل ورود بارگاه... من آنچه شرط بلاغ است با تو می‌گویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال»^۷

تأکید جمال قدم بر آنکه در هر حال ایشان پیام خویش را صرف نظر از پذیرش و یا عدم پذیرش شیخ به او القا خواهند کرد قابل تعمق است.

بیت سرآغاز این رساله همچنین حاوی نکته لطیفی است که نقش مخاطبین و یا طالبین نزول آثار الهی را نشان می‌دهد.

«ای ضیاء الحق حسام الدّین راد که فلک و ارکان چو تو شاهی نژاد»

این بیت از مولوی است و در دفتر سوم مثنوی معنوی آمده است و مراد از آن حسام الدّین چلبی است که درخواست تنظیم مثنوی معنوی را به طرز الهی نامه حکیم سنائی و به وزن منطق الطّیر از مولوی نمود. آورده‌اند که مولوی بلافاصله از سر دستار خویش هیجده بیت اول کتاب مثنوی معنوی را که به نی‌نامه مشهور است و از قبل سروده بود به دست وی داد و فرمود که از قبل چنین مقصودی را منظور نظر داشته. در مورد رساله چهار وادی نیز بدیهی است که منظور حق بدانچه در این رساله آمده شرف نزول می‌یافته ولی جمال قدم نظر به فضل خویش شیخ را سبب نزول رساله چهار وادی قرار داده و به این عنوان خوانده‌اند و تشویق و ترغیب نموده‌اند.

شیخ عبدالرحمن که مخاطب این رساله و چند رساله دیگر و متقاضی نزول قصیده عزّ و رقائیه نیز

بوده و شیخ محمد که در متن این رساله به وی نیز اشاره شده دو فرزند شیخ عثمان سراج الدین طویله‌ای از رهبران فرقه نقشبندی خالیدی در کردستان عراق بوده‌اند. رابطه این دو برادر با جمال قدم بسی طولانی بوده است. به استناد از جناب فاضل مازندرانی^۸ جمال قدم در ایام اقامت در کردستان به خانقاه شیخ سراج الدین وارد گشتند و فرزند ارشد ایشان شیخ محمد برای مدت دو ماه شبانه روز در حضور مبارک بود و خدمت ایشان می‌کرد. در واقعه کشته شدن خادم مبارک ابوالقاسم در کوه‌های گراویدول به دست سارقین هنگامی که از حضور مبارک رهسپار ایران گشته بود شیخ محمد و شیخ عبدالرحمن به این موضوع رسیدگی نموده و ترتیب کفن و دفن ایشان را دادند و به همراهی شیخ محیی الدین (مخاطب رساله هفت وادی) دستور به ساختن مقبره‌ای به نام آقا زمان در گراویدول دادند. پس از آن جمال قدم به همراهی شیخ محمد به طرف سلیمانیه رهسپار گشتند و مدت شش ماه در منزلی در کوه سرگلو میهمان شیخ مولانا خالد بودند. شیخ محمد لقب اعطائی بهاء الدین را از جمال مبارک دریافت نمود و بدین لقب در بین پیروان خویش مشهور گشت و مثنوی مبارک احتمالاً خطاب به ایشان نازل گشته.

نزول رساله چهار وادی به نام شیخ عبدالرحمن و مثنوی مبارک احتمالاً به نام شیخ محمد (بهاء الدین) عنایات حق را به این دو رهبر صوفی می‌رساند و خطابات و عنایات محبت آمیز جمال قدم به شیخ عبدالرحمن در این رساله آن را به وضوح نشان می‌دهد. شرح حال شیخ سراج الدین و دو فرزندش شیخ عبدالرحمن و شیخ محمد (بهاء الدین) که از محبان جمال قدم بودند در کتاب دانشمندان کرد در خدمت علم و دین^۹ مذکور است.

اشارات مبارک به مقام خویش در این لوح زیبایی خاصی دارد و استعارات فراوانی را در بر دارد. در بیان احوال رجال عالم امر که اشاره به خود ایشان است می‌فرماید که: «بر بساط نشاط باکمال فرح و انبساط الوهیت می‌نمایند و ربوبیت می‌فرمایند و بر نمارق عدل متمکن شده‌اند و حکم می‌رانند و هر ذی حقی را به قدر و اندازه عطا می‌فرمایند.»^{۱۰} و در اشاره به طعامی روحانی که هدیه آورده‌اند خطاب به شیخ و دیگران می‌فرمایند که اگر قدری میل فرمائی البته صورتت را به سوی کسی که فاطر و ناسخ ادیان است می‌گردانی، و چون ابراهیم از مشاهده به حالت یقین می‌آئی پس آن گاه چون موسی دارای قوه‌ای می‌گردد که سبب هدایت خلق عالم گرددی. سپس می‌فرمایند: «چه لطیف است این ماء عذب از ید ساقی مجبور، و چه رقیق است این خمر طهور از دست طلعت مخمور، و چه نیکوست این طعام سرور از کؤس کافور، هنیئاً لمن شرب منها و عرف لذتها و بلغ الی مقام معرفتها.»^{۱۱} عنایت به القابی که در این بیان آمده است، چون مقام الوهیت و ربوبیت، عادل، حاکم، فاطر سماء، ساقی مجبور و طلعت مخمور مقامی را که جمال قدم به خود می‌دهند روشن نموده و جای تردیدی برای شنونده باقی نمی‌گذارد که این حضرت معبود است که شیخ و دیگران را چون ابراهیم خلیل به جستجو و شناسائی خویش می‌خوانند. طعامی که طعم و رنگ آن تغییر نمی‌یابد و ماء عذب

و خمر ظهور که در این بیان آمده است و در قرآن مجید و سایر کتب مقدسه و آثار الهی در این عصر به کرات مذکور شده اشاره به آیات و آثار الهی و در مواردی کلمه الله و مظهر حق و در این ایام جمال اقدس ابهی است.

تشابه امثله و قصص با آثار عرفای اسلامی

تشابه امثله و قصص و اشعار و احادیث مروی در این رساله با آثار عرفای اسلامی اتّفاقی نبوده و هدفی آموزشی داشته. ولی این تشابه فقط در سطح ظواهر این قصص و اشعار و امثله باقی مانده و از کثیری از آنان مراد دیگری منظور بوده است و این بیانات و اشعار از این دید غالباً معنی و مفهومی جدا از موقف جاری آنان در آثار عرفا می‌یابند.

مثلاً اشاره مبارک به یوسف و عرف قمیص وی و بی‌قراری یعقوب برای درک حضور وی، که قبلاً ذکر شد از جهتی اشاره به نزدیکی ابلاغ ظهور جمال قدم به خلق منتظر است، و ربطی به یوسف مذکور در تورات و در آثار عرفا ندارد. چرا که راحه این عطر از پیراهن هاء از یوسف بهاء می‌آید، و او در آن نزدیکی‌هاست و نه در مصر، و استعاره به داستان یوسف از جهت آشنائی خلق به آن اسطوره است.

بیان مبارک با شعری ادامه می‌یابد که این مطلب را بیشتر گسترش می‌دهد و مراد حق را روشن تر می‌کند. این شعر که منقول از مولوی است و در دفتر ششم مثنوی آمده در رابطه با عشق بلال حبشی به رسول اکرم است، که در حین شکنجه کشیدن از ضربات شاخه خار از خواجه بی‌انصافش بی‌صبرانه در اشتیاق بازگشت حضرت رسول از معراج بود:

بوی جانی سوی جانم می‌رسد بوی یار مهربانم می‌رسد

که جان و یار مهربان کنایه از مقام مظهر حق است و مراد جمال قدم از این بیت بیان اشتیاق و انتظار ایشان به ایام ظهور خویش است. این کنایه به داستان بلال نیز از جهت وضوح مضمون این انتظار سخت ولی شیرین می‌باشد که به زیبایی غیر قابل وصفی با مضمون انتظار یعقوب به ورود یوسف آمیخته گشته است.

و لذت این زیبایی و اعجاز در کلام جمال قدم را زمانی بیشتر درمی‌یابیم که به معنی اشارات ایشان در دو بیت دیگری که از دفتر اول مثنوی مولوی در دنباله بیت اخیر آورده‌اند پی ببریم:

[این نفس جان دامنم بر تافتست بوی پیراهان یوسف یافتست]

از برای حق صحبت سال‌ها بازگو حالی از آن خوش حال‌ها

تا زمین و آسمان خندان شود عقل و روح و دیده صد چندان شود

این ابیات اخیر در اشاره به عشق روحانی مولوی به پیرش شمس‌الدین تبریزی است که در ضمن داستانی از عشق روحانی شاهی به کنیزکی آمده است که خود کنیز از دوری معشوقی جسمانی مریض

گشته است. این ابیات نشان می‌دهد که یاد آوردن صحبت و مصاحبت شمس‌الدین پس از گذشتن سالیان دراز از ناپدید گشتن وی هنوز مولوی را در خلسه‌ای روحانی غرق می‌گرداند. جمال قدم در این بیانات کوتاه و با ذکر این چند بیت از مولوی جنبه‌هایی از روابط معنوی مقامات خویش را با یکدیگر با استفاده از استعاره‌های روابط روحانی یعقوب و یوسف، و بلال و رسول اکرم، و مولوی و شمس‌الدین تبریزی برای ما روشن می‌فرمایند.

در خاتمه این رساله و در همین زمینه، با چند بیتی دیگر از همین قصه، از جهتی در اشاره به اشتیاق ایشان به دیدار شیخ، و از جهتی در بیان انتظارشان به ظهور قریب الوقوع مقامی دیگر از مقاماتشان، یعنی اعلان مقام مظهریت کلی خویش از سه بیت دیگر از مثنوی استمداد می‌جویند که:

شرح این هجران و این سوز جگر	این زمان بگذار تا وقت دگر
خوش‌تر آن باشد که سر دلبران	گفته آید در حدیث دیگران
فته و آشوب و خونریزی مجو	بیش از این از شمس تبریزی مگو

و با توضیح اخیر مضمون و مراد ایشان از این ابیات نیز روشن می‌شود که اشارات به شمس و مولانا بیان عشق مقامات مظهر حق است به خویش و تمایل ایشان به بیان آن در قالب حدیث عشق دیگران، چه که:

خوش‌تر آن باشد که سر دلبران گفته آید در حدیث دیگران

در قسمت بعد با چهار جنبه از این مقامات مظهر حق که خود هر یک درخور استمداد عرفانی گروهی از سالکین راه ایشان است بیشتر آشنا می‌شویم.

سالک و مقام روحانیش در رابطه با مقامات مظهر حق

یکی از مضامین اساسی این رساله که آن را از سایر آثار عرفانی اسلامی چون منطق الطیر کاملاً متفاوت می‌دارد بیان مدارج سالکان و مقامات مظهر حق است که با استدلالات و اشارات و استعاراتی بدیع و به طرزی نوین عرضه گشته است.

جمال قدم در این رساله "متصاعدان سموات سلوک" را یعنی آنان را که قدم در راه سلوک گذارده‌اند به هر مقام عرفانی که رسیده‌اند، و متناسب با درجات ادراک و مراتب روحانیشان، به شناخت مرتبتی و مقامی از مراتب و مقامات خویش دلالت می‌فرمایند، و شرط و روش توفیق را در عرفان هر مرتبتی از این مقامات تشریح و توضیح می‌فرمایند. سالکین را به چهار گروه اهل نفس (مشرعین)، اهل عقل (حکما)، اهل عشق (عرفا) و اهل فؤاد (واصلان طلعت محبوب) تقسیم می‌فرمایند و به توفیق و تأییدات الهی به هر گروهی از آنان امکان می‌بخشند که به مرتبتی از چهار مرتبت و مقامات مظهر حق که نفس (جنبه تشریع)، عقل (جنبه حکمت)، عشق (جنبه محبوب) و روح مظهر ظهور کلی الهی (وصلت روحانی) است عارف گردند.

جمال قدم این مراتب خلق و مقامات مظهر حق را با زیبایی بیان و رسائی کلام و با استفاده از استعارات مکانی و اشارات فلسفی توضیح می‌فرمایند و فهم آن را ساده‌تر می‌نمایند. توجه و دقت به بیان مبارک در توضیح این طبقات سالکین و مقامات مظهر حق که به صورتی خلاصه در این جا ذکر شده است این مضامین را روشن‌تر می‌کند:

الف- گروه اول را اهل نفس یعنی متشرعین می‌خوانند و می‌فرمایند که اینان طالبان کعبه مقصودند. این گروه از سالکان به ظواهر متمسک و پای‌بند اجرای آداب و رسوم و سنن ظاهر مذهب و شریعت از قبیل زیارت بیت کعبه‌اند. جمال قدم مقصد این گروه را در عدم پیروی از نفس انسانی بلکه در تبعیت از نفس مظهر حق معین می‌فرمایند که مقبول است. به عبارتی دیگر پیروی از شریعت الله را بدانان متذکر می‌شوند تا دست از آداب و سنن ساخته و پرداخته انسانی باز دارند. گرچه در ابتدای این راه سوء تفاهمات و تناقضاتی که گاهی به جدل کشد فراوان است ولیکن در خاتمه چند رنگی‌ها و دوئی‌ها همه به یکرنگی و یا بی‌رنگی و یگانگی تبدیل گردد و سالک را به عرش جلال و جنت الهی که رضای حق است رساند. پس اهل نفس که باید طالبان عرفان نفس مظهر حق باشند پس از بریدن از قیود عالم مادی به مقام نفس مرضیه می‌رسند که مقام جنت حق و رضای او و رمز حیات انسان است. ایشان با استناد به آیه قرآنی «سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق»، سورة فصلت، آیه ۵۳) سالک را مطمئن می‌سازند که استعداد عرفان مظاهر ظهور حق را خداوند در انسان به ودیعه‌گذارده و دلایل لازم را برای این عرفان در نفس انسانی و کائنات قرار داده.

پس در این وادی سالک اهل نفس به شریعت الهی پیوسته و به عرفان اسماء و صفات مظهر حق که نشانه‌هایی از نفس مظهر حق است مفتخر می‌گردد چه عرفان ذات وی از عهده ممکنات خارج است.

ب- ایشان گروه دیگر از سالکان را اهل عقل می‌خوانند. این گروه چون حکما عقل را ملاک دانند و با آن مقیاس امور را بسنجند. جمال قدم اهل عقل را از ساکنان حجره محمود می‌خوانند که توفیق یافته و در این بیت محمود وارد گشته‌اند. مع ذلک بدانان هشدار می‌دهند که این عقل که پیغمبر و راهنمای آنان است عقل کلی ربّانی است و حکمت مظهر حق که تربیت امکان از اوست و نه هر عقل ناقص انسانی. با استشهاد از دو بیت از سرحلقه عرفا حکیم سنائی می‌فرمایند که طالبان حکمت مظاهر ظهور حق آنانند که بر قصور عقل انسانی خویش بر درک کلی حقائق عارفند. از این رو قلوبشان را طاهر نموده و عقل خویش را در دبیرستان حق با درس روحانی تربیت می‌نمایند تا آنان را به پرتگاه بی‌ایمانی نیندازد. آن گاه می‌فرمایند که رجال این وادی را هیچ چیز از ذکر حق باز نمی‌دارد، و حضرت حق متقیان آنان را می‌آموزد و به قلب طاهرشان نور علم می‌تاباند. مظهر حق که ساقی الهی است خمر مکرم را که عرفان وی است و آگاهی بر رضای او از روی فضل بدانان

می‌نوشاند.

پس حکمای سالک که اهل عقلند اگر عقل خویش را تربیت روحانی نمایند و قلوب را پاک به عنایات و فضل وی موفق به عرفان حکمت مظهر حق گردند. آنچنان که از اشاره مبارکه "ساکنان حجره محمود" به این گروه از سالکان برمی‌آید آنان به عرفان اسماء و صفات مظهر حق الهی نیز موفقند و گرچه به وصال حضرت معبود نائل نگشته‌اند ولی در بیت محمود در ظل رحمت واسعة وی منزل گرفته‌اند.

ج- گروه سوم را اهل عشق و عاشقان عاکفِ بیتِ مجذوب می‌خوانند. این گروه عاشقانند و مجذوبان و به فرموده حق مرتبه عشق و جذبه است که ایشان را شایسته جلوس بر این سریر می‌کند. عاکف نیز به معنی ساکن و مقیم است ولی این بار رسیدن به کعبه مقصود و یا سکونت در بیت محمود مراد نیست بلکه رسیدن به حالت خلسه و غرقه گشتن در عشق مظهر حق است. می‌فرمایند که این مقام را شرحی و مرتبت طالبان عشق مظهر ظهور الهی را وصفی نیست. با استشهاد از دو بیت از مولوی می‌فرمایند که عشق را با دو عالم کاری نیست و بندگی بندی است و امیری درد سر. پس این گروه را هادی نه نفس ایشان است که انجام و تبعیت از ظواهر امر می‌کند و نه عقلشان که درک حقائق کند بلکه عشق حضرت دوست است که آنان را به ترک نفس و عقل می‌خواند. جز دوست نبینند و جز دوست نخواهند و با حضرت محبوب در بیت مجذوب عاکفند.

د- تا بدین جا بنا به اصطلاحات عرفا از مراتب شریعت و حکمت و طریقت سخن بود که مختص سالکان وادی شریعت و سالکان وادی حکمت و عاشقان وادی مجذوب بود. و اما این وادی چهارم به اهل قلب اختصاص دارد که از اصطلاح طلع مجبوتند. قلب مؤمن عرش رحمن است و محل تجلی انوار و روح اعظم مظهر حق. در این مقام است که اسماء و صفات را راهی نیست و در آن عارفان به وصال طلعت محبوب می‌رسند. این عالم لا مکان است که محل صحو بحت و محوبات است و در آن راهی بر محبت و مودت هم نیست چه محبت همچون حجابی بین محب و محبوب می‌گردد و هر چه غیر اوست غطا است. در این موقف است که سر بلوغ نهائی روح انسانی عیان گردد و به نور الیقین بداند که حق یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید است. می‌فرمایند که این مقام قدر است و سر مقدر و تحقق آن در عالم امر است و منزّه از اشارات خلق. در توصیف رجال این بیت می‌فرمایند که «در قیاب عزت فوق عرش قدم ساکنند و در خیام رفعت بر کرسی عظمت جالس الدین لا یرون فیها شمساً و لا زمهیراً»^{۱۲} خاتمه این بیان مبارک استناد به قسمتی از آیه ۱۴ سورة الذّهر قرآن مجید است که ظاهر آن در اشاره به خلقت انسان و هدایت او و آزمایشش و سرانجام وصف بهشت موعود است برای متّقیان و نیکان. این بیان همچنین یادآور کلام یوحنا رسول در انجیل شریف است آن جا که در باب نزول آسمانی تازه و زمینی تازه و اورشلمی جدید که از نزد خدا به زیر می‌آیند سخن می‌گوید و در وصف این اورشلم جدید در مکاشفه ۲۱ می‌فرماید: «در شهر معبدی ندیدم زیرا

معبدش خداوند، خدای قادر مطلق و برّه بود. شهر نیازی به خورشید و ماه نداشت که بر آن بتابد زیرا شکوه خدا بر آن نور می داد و چراغ آن برّه است. در نور او ملت ها راه خواهند رفت... و شبی نیز در آن جا نخواهد بود.» این کلمات البّه در اشاره به نزول امر الهی به زمین است که آن را شبی در پی نخواهد بود و نیازی به خورشید ندارد چه که انوار نیر اعظم در آن ساطع است. پس این مقام و اشاره در رساله چهار وادی از جهتی اشاره به مرحله عین الیقین در ایمان به مظهر حقّ است و از جهتی مأوی گرفتن در جنت الهی رضای اوست.

این طبقات استعارات مکانی که کعبه مقصود، حجره محمود، و بیت مجذوب است و مقصد نهائی که وصلت با طلعت محبوب می باشد متدرّجاً سالک را نزدیک تر و نزدیک تر به روح اعظم مظهر ظهور الهی نشان می دهد، و تدرّج در مقامات سالک را (که طالب کعبه، ساکن حجره، عاکف بیت، و واصل طلعت است) نیز بیان می دارد.

نکته قابل تعمّق دیگر آنست که در رساله چهار وادی بر خلاف ظاهر رساله هفت وادی صراحتی در نیاز سالک برای پیمودن این مراتب نیست بلکه بیان الهی حامل تأیید ارزش کفایت هر یک از این مراحل عرفان به نسبت به سالک است. از این رو راه خصومت و جدل را میان آنان که برداشت هائی متفاوت از حقیقت دارند می بندد. ولی بیان حقّ در توضیح این درجات سالکین و مقامات حضرت حقّ آتشی در قلب سالک متقی برمی افروزد که خود همه حجبات را می سوزاند، و وی را مشتاق رسیدن به درجاتی روحانی تر کرده، و طالب عرفانی متعالی تر می گرداند. پس به گونه ای ضمنی سیر مراحل سلوک عرفانی در این رساله نیز چون رساله هفت وادی مطرح گشته است.

در بحث از طالبان نفس مظهر ظهور که انتهایش جلوس بر عرش جلال از برای این گروه از سالکان است جمال قدم به طرق گوناگون شرط توفیق سالک را در شناسائی مقام ایشان پرهیز از پیروی امیال شخصی و تبعیت از آداب و سنن ساخته بشری و برکناری از غرور ناشی از کسب علوم ظاهره از قبیل کلام و فقه می داند. ایشان برای بیان این مطلب اساسی و درک بهتر آن از انواع استدلالات و تمائیل و قصص استفاده می نمایند. ابتدا تک بیته از مولوی را ذکر می فرمایند که در آن مولوی به داستانی اشاره می کند که در آن حضرت ابراهیم برای اطمینان قلب از حقیقت معاد از حق طلب رؤیت دلیلی ظاهر می کند.

بر طبق کتاب قصص الانبیاء حقّ از ابراهیم می خواهد که چهار پرنده را کشته و پاره پاره نموده و هر پاره ای را به کوهی بیفکند.

ای خلیل وقت و ابراهیم هش این چهار ابطیار رهن را بکش

ابراهیم چنین می کند و می بیند که قطعات پرندگان به هم پیوسته و هر چهار پرنده جان یافته و هفت بار به دور او به پرواز درآمدند و از این رو به امر معاد اطمینان قلب می یابد.

ظاهر این کلام در قرآن مجید که ابراهیم خلیل نیاز به آیتی داشت تا قلبش را اطمینان بخشد

متأسفانه مورد سوء تعبیرات فراوان قرار گرفته است. با این سابقه در این ظهور اعظم نیز تقاضای معجزات و خوارق عادات به کرات از حضور حضرت اعلیٰ و جمال اقدس ابهی شده است. از این رو ایشان در آثار متعدد به حجّیت و کفایت کلام الهی شهادت داده‌اند و البتّه گروهی از علما نیز از پذیرش آن خودداری نموده‌اند. آثاری چون صحیفهٔ بین الحرمین از حضرت اعلیٰ،^{۱۳} و کتاب مستطاب ایقان و کتاب بدیع از جمال اقدس ابهی مملوّ از استدلالات مظهر حقّ در کفایت حجّیت آیات است. مولوی که معنی حقیقی این کلام قرآن را می‌دانسته در بیتی دیگر تعبیری عرفانی از این قصّه و چهار پرندهٔ مذکور در آن نموده که منطبق با منظور نظر جمال قدم از مضرات پیروی از امیال شخصی و غرور نیز می‌باشد. مولوی می‌فرماید:

بط حرسست و خروس آن شهوتست جاه چون طاووس و زاغ امنیست

ذکر این مطلب در رسالهٔ چهاروادی متناسب با نیاز روحی شیخ نیز بوده است. در این جا لازم به تذکّر است که آیاتی از این قبیل و در چنین مسائلی چه در قرآن کریم و چه در سایر کتب مقدّسه در بارهٔ حضرت ابراهیم و موسیٰ و عیسیٰ و رسول اکرم نظر به آموزش خلق نازل گشته‌اند و گرنه بنا به عرفان بهائی این طلعات مقدّسه که همه منبعث از روح اعظمند نیازی به دلایل ظاهری برای ایمان و ایقان نداشته و ندارند.

آن گاه جمال قدم پس از ذکر چند روایت و چند آیه از قرآن مجید در بارهٔ نیاز به تعمّق و جستجوی در نفس اشاره نموده و می‌فرمایند که مراد این آیات تحرّی برای یافتن و شناختن نفس مظهر ظهور است و اینکه علوم ظاهره نباید مانع توفیق در این جست و جو شود.

داستان همسفر گشتن عارف الهی با عالم نحوی و مشکل گذر عالم نحوی از شاطی بحر العظمه نمونهٔ دیگری از کاربرد قصص گذشته برای ادای مطلبی مهمّ است. عارفی الهی که جمال قدم است در این داستان به عالمی نحوی که شیخ و امثال اوست بانگ می‌زند که برای گذر از این بحر اعظم بایستی هر آنچه از سیویه و قولویه و ابن حاجب و ابن مالک کسب کرده به دور ریزد و آن گاه بر آب زده تا بتواند از آن بحر بگذرد. نکتهٔ خواندنی در این جاست که تک بیتی که از مثنوی مولوی در تأیید این مطلب ذکر می‌فرمایند گرچه به همان مضمونِ نقص علوم ظاهره در پیشبرد اهداف روحانی نظر دارد ولی در بیان داستانی دیگر است و شرحی است از مکالمهٔ عالمی نحوی با یک کشتیان. این عالم نحو نیز که از غرور در پوست خود نمی‌گنجد به هنگام سوار گشتن بر کشتی خطاب به کشتیان که از علم نحو اظهار بی‌اطلاعی می‌کند می‌گوید که نصف عمرش به هدر رفته است. چون طوفانی عظیم برمی‌خیزد و کشتی را به مخاطره می‌اندازد کشتیان در پاسخ عالم نحوی که اذعان می‌دارد که شنا نمی‌داند می‌گوید که همهٔ عمرش بر باد رفت.

محو می‌باید نه نحو این جا بدان گر تو محوی بی‌خطر بر آب ران

بیانات اخیر جمال قدم با توجه به اینکه می‌فرمایند گویا شیخ برای تبحّث و یا تدرّس به تبریز و

تفلیس حرکت نموده و یا برای عروج معارج به سنج تشریف برده‌اند مفهومی بسیار روشن‌تر می‌یابد. پس حضرت حق با ذکر این امثله و اشعار شیخ و نظایر وی را از نخوت کسب علوم ظاهره و بی‌نتیجه بودن این قبیل از علوم در امر تحرّی حقیقت امر ایشان و کشف مظهر ظهور الهی که ظاهر و هویدا است انذار می‌دهند.

ذکر این چند مثال نشان می‌دهد که چگونه مظهر حق با ذکر اشعار و امثله منقول از گذشتگان خلق را به حقائق جدید آموزش می‌دهند و غالباً مراد و مقصودی دیگر از بیانات پیشینیان را منظور نظر دارند.

جمال قدم این رساله را با بیان ملیحی خاتمه می‌دهند و می‌فرمایند: «آنچه بنده از پیش عرض نمودم مگس میل فرمود این از خوبی مرکب می‌شود»^{۱۴} ولی از بیان سعدی مدد گرفته تا معلوم دارند که این از شیرینی بیان ایشان است و نه از مرکب: «اگرچه سعدی در این مقام فردی ذکر نموده: من دگر چیز نخواهم بنویسم که مگس زحمت می‌دهد از بس که سخن شیرین است.»

تعالیم مندرجه در چهار وادی

در این جا به وجوه مشترک تعالیم الهی که در طول حیات عنصری مظهر ظهور الهی نازل گشته و در این رساله ذکر شده اشاره‌ای نموده و برای مثال پاره‌ای از مضامینی را که چون جویبارهایی از آب حیات در تمامی این آثار جریان دارد بدون توضیحی بیشتر خاطر نشان خواهیم ساخت. بحث و دقت در جوانب متعدّد این تعالیم خود نیاز به مقالات دیگر دارد.

۱- غرور ناشی از علوم ظاهره چون علم کلام و صرف و نحو و فقه مانع خضوع و خشوع لازم برای درک و شناختن حقایق روحانی است.

۲- عقل انسانی محدود به حدود تجربیات اوست و نیاز به تربیت روحانی دارد تا از غرقه گشتن در دنیای مادی مصون ماند.

۳- هدایت و تأیید الهی لازمه توفیق در عرفان مظهر حق است.

۴- هیچ امری از امور نباید مانعی برای ذکر حق گردد. فراموشی از ذکر حق سبب فساد انسان گردد.

۵- نشانه صرف محبت حق تقلل در قول و تکثر در عمل به اوامر الهی است.

۶- توحید آنست که حق را یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید دانست.

۷- باید قلب را پاک نمود تا مستعد نزول عنایات حق گردد.

یادداشت‌ها

* متن این مقاله در مجمع عرفان در مدارس بهائی لوهلن و بوش در ایالات میسیگان و کالیفرنای امریکا در سال

۱۹۹۹ ارائه گردید.

- ۱- حضرت بهاء الله، آثار قلم اعلیٰ (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۱ ب)، ج ۳، صص ۱۴۰-۱۵۷.
- ۲- ایضاً، ص ۱۵۴.
- ۳- دکتر نادر سعیدی، "نگاهی به چهار وادی"، مندرج در جلد ۹ خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر (دارمشتات: مؤسسه عصر جدید، ۱۵۵ ب، ۱۹۹۸ م)، صص ۱۴۱-۱۵۳.
- ۴- آثار قلم اعلیٰ، ج ۳، ص ۱۵۱.
- ۵- جمال قدم به کزات در الواح متعدّد القایی چون "یوسف الرحمن" و "یوسف الامر" و "یوسف وفا" و "یوسف البهاء" و "یوسف الله" را به نفس خویش داده‌اند. برای توضیح بیشتر در این باره به اثر محقق ارجمند جناب دکتر نصرت‌الله محمد حسینی یوسف بهاء در قیوم الاسماء (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۴۸ ب، ۱۹۹۱ م) مراجعه بفرمائید.
- ۶- آثار قلم اعلیٰ، ج ۳، ص ۱۵۵.
- ۷- ایضاً، صص ۱۴۰-۱۴۱.
- ۸- اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب)، ج ۵، صص ۱۶-۱۸.
- ۹- عبدالکریم مدرّس، دانشمندان کُرد در خدمت علم و دین، ترجمه احمد حواری‌نسب (طهران: اطلاعات، ۱۳۶۹ ه.ش)، صص ۳۹۲-۳۹۴.
- ۱۰- آثار قلم اعلیٰ، ج ۳، ص ۱۵۲.
- ۱۱- ایضاً، ص ۱۵۳.
- ۱۲- ایضاً، ص ۱۵۲.
- ۱۳- برای زیارت نمونه‌ای از استدلالات حقّ در باره حجّیت آیات الهی به مقاله مستدلّ جناب دکتر وحید بهمردی در باره صحیفه بین الحرمین مندرج در دفتر اوّل سفینه عرفان (دارمشتات: مؤسسه عصر جدید، ۱۵۵ ب، ۱۹۹۸ م) مراجعه بفرمائید.
- ۱۴- آثار قلم اعلیٰ، ج ۳، ص ۱۵۶.

مثنوی مبارک*

شاپور راسخ

از جمله آثار قلم اعلیٰ که در استانبول عزّ نزول یافت اثری است منظوم در ۳۱۸ بیت که به نام مثنوی مبارک در نزد بهائیان معروف است. مظاهر الهی در قبل استثنائاً به زبان شعر سخن گفته‌اند هرچند که به مناسبت جنبه عرفانی و روحانی پیام آن وجودات مقدّسه که سرشار از عواطف رقیق انسانی است شعر محمل شایسته‌ای برای ادای آن مطالب و مضامین بوده و هست. بخشی از قرآن به نثر مسجّع و مقفّی و مشابه شعر است. گاتای حضرت زردشت که ظاهراً بخش اقدم کتاب اوستا را تشکیل می‌دهد و نیز مزامیر داود و غزلیات سلیمان همه از مقوله شعر هستند.

اولین آثار مکتوب حضرت بهاء‌الله مانند رشح عماء به صورت اشعار پرشور و جذبه عرفانی ارائه شده‌اند. از حضرتش اشعار متعدّدی باقی مانده که برخی بر شیوه قدما یعنی شعر سنتی فارسی است مانند مثنوی مبارک و برخی شمیم شعر نو را دارد. حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه نیز چند مناجات زیبا و لطیف به زبان شعر نوشته‌اند و ظاهراً چنان که از یادداشت‌های جناب بدیع بشروئی برمی‌آید علاوه بر تلاوت آیات، قرائت اشعار هم گاه در محضر مبارک مرسوم بوده است.

مثنوی مبارک در وزن و بحر مثنوی مولانا جلال الدین رومی که یکی از شاهکارهای شعر عرفانی فارسی است سروده شده (بحر رمل، در ۲۶ هزار بیت و ۶ کتاب) ولی این تفاوت بارز را با مثنوی اخیر دارد که بر پایه تمثیلات و قصص و حکایات عبرت‌انگیز چنان که در مثنوی مولوی به وفور می‌توان یافت بنا نشده است و فی الحقیقه یادگار عهدی است که هنوز مظهریّت حضرت بهاء‌الله جز بر عده قلیلی از بایان شناخته نشده و هنوز اعلان جهری در ادرنه صورت نپذیرفته بود. از این رو تأکید خاصّ

در مورد شخص آن حضرت به عنوان خورشید حیات بخش و بهار روح پرور معنوی و فاتح یوم بی پایان الهی و تعبیراتی از این گونه دارد و حتّی کُلّ را به نام بهاء و بهاء الله که در همان زمان بر حضرتش علّم شده بود آشنا می کند.

ارزش ادبی مثنوی مبارک

شکّ نیست که سخنان مظاهر الهی را با معیارهای متداول بشری نباید سنجید حقیقتی که حضرت باب ربّ اعلیٰ به خصوص در باره آن تأکید داشته اند و کتاب مستطاب اقدس هم در باره آن صراحت دارد. مع ذلک پژوهندگان حقّ دارند که چون جناب ادیب طاهرزاده زیبایی و قدرت و حسن ترکیب کلام و عمق معنی و تأثیر شدید روحانی این اثر گرانقدر را بستانند.^۱

بخشی از ابیات این مثنوی بالنسبه طولانی به اعتقاد بنده در ادبیات عرفانی فارسی بی نظیر است و حاوی تعبیرات و تشبیهات و کنایات و استعاراتی است که زیبایی و لطافت آنها در دل هر خواننده و شنونده ای می نشیند. مثلاً این ابیات دلاویز در وصف "بهار عزّ روحانی" که زمان تجدید آئین الهی است:

لأله توحید بین در این بهار	سنبل تجرید بین از زلف یار
غنچه های معرفت زین طرف جو	جملگی از شوق او در جستجو
سروهایش حاکی از قدّ نگار	سبزه هایش دفتری از خدّ یار
بلبلانش مست از جام الست	قمریانش از جمال دوست مست
هر شقائق که برآید زین بهار	صد حقائق بردمد از سرّ یار

از شگفتی ها آنکه حضرت بهاء الله در مثنوی مبارک بعضی از اصطلاحات خاصّه دینی یا عرفانی را به کار می برند که تا آن زمان در اشعار شعرا مقبول و معمول نبوده است و مع ذلک خواننده نه احساس غلظت و سنگینی می کند و نه حتّی متوجّه غرابت لفظ می شود. مثلاً (بیت ۱۲۸):^۲

شرح اسرار لدنّی باز ماند ذکر طی الارض معنی باز ماند

مضامین عمده مثنوی مبارک

جناب ادیب طاهرزاده طی ۲۶ صفحه گفتار خود راجع به مثنوی مبارک مهم ترین مطالبی را که ضمن اشعاری آبدار و دلچسب آمده به وجه ملخصّ عرضه داشته اند که از آن جمله است: اشاره به مقام و مرتبت مظهر الهی - بیان هدف از ظهور مظهر حقّ - اشاره به نبوّات گذشته که هر چند آفتاب ظهور از شرق برمی خیزد ولی انوارش در غرب انتشار می یابد - وصف آمدن روز خدا و تجلّی ربیع الهی - ذکر پایگاه انسان به عنوان مظهر صفات و کمالات الهی - بیان شرط معرفت به ظهور جدید یعنی برخی از صفات اهل سلوک و طالبان نیل به عرفان مطلوب - شرح عواملی که چون حجاب مانع

رؤیت نور حقیقت می شود (چون تعصبات جاهلیّه - مادّه پرستی و دنیا دوستی - تعلق به قدرت و ثروت و نظائر آن) و بالاخره یادآوری بعضی ملکات حسنه که جویندگان حقیقت باید تحصیل کنند نظیر انقطاع و وارستگی - خرق پرده و حجاب خودخواهی و خودکامگی - شهامت و شجاعت و بالاخره فداکاری و از خودگذشتگی.

مضامین تفصیلی

- ۱- دعوت مظهر الهی یعنی شخص خود به اینکه خورشیدوار خود را به عالمیان بنمایاند تا همگان ذره صفت ملتمس نور او شوند و جان بر قدومش افشاند (ایات ۱-۱۵).
- ۲- نار الهی در عین حال که مؤمنان را برمی افروزد ملحدان و دشمنان را می سوزد (ایات ۱۶-۲۵):

جمله خفاشند ای خورشید روز سر برآر و جمله ظلمانی بسوز

۳- دعوت مظهر الهی به اینکه قلبها را پاک کند و از هوای آب و گل مطهر سازد (۲۶-۳۵):

تا ز جوهر وز عرض فارغ شود تا ز شمعش شمسها بازغ شود

۴- مظهر الهی مانند بهار تازه است که به جهان و جهانیان حیات جدید می بخشد (۳۶-۳۸):

نوبهاری تو ز نو آور عیان تا ز حشرت برجهند این مردگان

۵- مقایسه بهار ظاهری و بهار معنوی (ایات ۳۹-۷۸):

آن بهاران شوق خویان آورد و این بهاران عشق یزدان آورد

آن بهار از فصل خیزد در جهان و این بهار از نور روی دلستان

این ایات یکی از دلپذیرترین بخشهای مثنوی مبارک است و چنان که قبلاً اشارت رفت حاوی تشبیهات و استعارات فوق العاده زیباست مثلاً:

زلف او همچون سمندر بین به نار کو همی گردد به نار روی یار

تشبیه زلف به مرغ افسانه‌ای سمندر که برگرد نار رخساره طائف است و دائماً از حرارت او می سوزد و خاکستر می شود و باز زندگی از سر می گیرد بسیار بدیع است.

۶- بعد خطاب حضرت بهاء الله به حقیقت نهانی خود آشکارتر و صریح تر می شود. یکی از معانی بهاء جمال است و از القاب آن حضرت جمال مبارک است. در بیت هشتم صریحاً می فرمایند:

ای جمال الله برون آ از نقاب تا برون آید ز مغرب آفتاب

روشن است که هیکل اقدس توجه به نبوّات گذشته دارند که در یوم موعود آفتاب از مغرب برخواهد دمید و در آن روز همه اسرار مکشوف و معلوم خواهد شد (اشعیاء، مکاشفات یوحنا و قرآن). می فرمایند (بیت ۸۱):

نافه علم لدنی برگشا مخزن اسرار غیبی برگشا

اصولاً باید توجه داد که هر چند حضرت بهاء الله تمثیلات و قصص را به شیوهٔ مثنوی مولوی به کار برده‌اند اما دائماً داستان‌های انبیای سلف در خاطرشان حاضر است مثلاً در بیت سی و هشت:

بوی پیراهن بوز از مصر جان سدرهٔ موسیٰ نما این جا عیان

اشارات آن حضرت به بشارات مربوط به این ظهور هم صراحت دارد مثلاً در بیت ۸۹:

تا که انوار رخت آید عیان پر کند نورت زمین و آسمان

که در قرآن و مکاشفات یوحنا و اسفار دیگر روشن شدن جهان به نور وجه موعود ادیان به وضوح مذکور و مسطور است.

۷- بسیار گفتنی و شنیدنی است که مظهر الهی رعایت حکمت را در خرق حجابات مردم و مکشوف داشتن حقیقت ظهور، لازم و ضرور می‌دانند و در ابیات ۹۴ و ۹۵ می‌فرمایند:

گفت الله الله ای مرد نکو رمز حق در نزد نادانان مگو

الله الله ای لسان الله راز نرم نرمک گوی و با مردم بساز

۸- به خاطرمان هست که در اواخر هفت وادی جمال اقدس ابهی می‌فرمایند که: «سالك منقطع را اگر اعانت غیبی برسد و ولی امر مدد فرماید این هفت رتبه را در هفت قدم طی نماید بلکه در هفت نفَس بلکه در یک نفس»^۳ همین مضمون را در بیت نود و هشتم مثنوی مبارک به طرزی دیگر مطرح می‌فرمایند که:

قرب او با جان نه در طی قَدَم چون به جان پویی در آئی در قَدَم

و این است معنی طی الارض که قدما به آن اشارت کرده‌اند. اما طی مراتب سلوک در یک آن شرائطی دارد از جمله وارستگی جان و پاکیزگی دل است چنان که در ابیات ۱۰۳ و ۱۰۴ فرموده‌اند:

چون تو هستی این زمان در دام گِل کی بری بویی تو از رضوان دل

پس برهنه شو تو از ثوب قیود پس مقدس کن تو جان را از حدود

وقتی ظلمت خودخواهی و دنیا دوستی از دل رفت نور حق به جایش می‌نشیند (بیت ۱۰۶):

چون که ظلمت رفت نورش مُشرق است بر دلت انوار طورش باریق است

آگاهی و احاطهٔ مظهر الهی بر همهٔ قصص دینی البته نباید موجب شگفتی شود. داستان خضر را چه بجا و زیبا در ضمن مطلب آورده‌اند (ابیات ۱۰۹-۱۱۰):

گر تو زین ظلمات نفست بگذری بی‌تعب از خمر حیوان برخوردار

پس تو اندر ظلّ خضر جان درآ تا شوی فارغ از این ظلمت‌سرا

مقایسه‌هایی که حضرت بهاء الله بین ظهور خود و ظهورات قبل به ابدع و الطف بیان می‌کنند به راستی یادماندنی است (بیت ۱۱۴):

آن خضر شد از پی چشمه دوان وین خضر را چشمه‌ها از پی روان

۹- حضرت بهاء الله باز خطاب به خود افشاء اسرار بیشتری از اسرار الهی را خواستار می‌شوند

از حقائق بس شقائق بردمان در فضای این بهارستان جان

و از ذکر حقائق با نامحرمان هم مضایقه نمی‌کنند زیرا در این مقام و مرتبه (۱۳۹):

صحو شد هم محو و محو هم نماند مست شد هشیار و صحو هم نماند
مع ذلک توقع دارند که اشخاص به جای چشم سر، چشم دل و سر باز کنند زیرا (۱۴۵):

چشم جاهل می‌نیند جز قدم چشم عارف بیند اسرار قدم

۱۰- از موارد استثنائی که حضرت بهاء الله نقل حکایتی می‌فرماید ابیات ۱۴۶ تا ۱۵۵ است. سائلی

از عارفی می‌پرسد آیا هیچ یادت آید از روز الست؟ عارف تصدیق می‌کند و می‌گوید صورت و صوت آن روز گذشته هنوز در ذهن و خاطرش هست. اما عارف دیگر که به مراتب عالی‌تری از معرفت اسرار الهی دست یافته بود می‌گوید که روز الست هنوز ادامه دارد (۱۵۳):

یوم او باقی، ندارد شب عقب ما در آن روز و نباشد این عجب

که در ضمن این بیت اشاره به یوم ظهور خود فرموده‌اند که شب به دنبال نخواهد داشت چنان که بشارت کتب آسمانی گذشته است.

۱۱- باز خطاب به نفس الهی خود فرموده این ابیات را ترنم می‌کنند (ابیات ۱۶۲-۱۶۳):

ای بهاء یک آتشی از نو فروز عالم تحقیق و دانش را بسوز

پاک کن جان را ز اوصاف جهان برگشا رمزی ز اسرار نهان

و از حق می‌خواهند که شمع وجود نورافشان حضرتش را از گردبادها محفوظ و مصون دارد:

چون که کردی روشش خامش مکن چون که هوشش داده‌ای بیهش مکن

از لطائف الواح جمال قدم اشارات دقیق ضمنی است که غالباً به وضع و حال خود و اصحاب در

طی آنها فرموده‌اند که حتی کتاب استدلالیه‌ای چون ایقان شریف و گنجینه حدود و احکامی چون

کتاب مستطاب اقدس از آن اشارات تاریخی عاری و تهی نیست. می‌دانیم که دوره کوتاه استانبول

بالاخره به تبعید ادرنه می‌انجامد و در آن جاست که یکی از بحرانی‌ترین و در عین حال

سرنوشت‌سازترین مراحل تاریخ بهائی در عصر رسولی تحقق می‌پذیرد. اشارات حضرت بهاء الله به

دوره استانبول از این رو از نظر درک بهتر تاریخ اهمیّت خاصی دارد. در بیت صد و هفتاد و هفتم

فرموده‌اند:

بروزیده بادها از هر کنار مانده این شمع میان ای کردگار

باید به خاطر داشت که در دوره بغداد چه تعداد کثیری از احناء دعوی من یظهره اللّهی کردند و

چگونه توطئه‌های یحیی ازل و سید محمد اصفهانی از همان دوره آغاز شد و در ادرنه و عکا شدت

گرفت. لذا این ابیات حضرتش معنی و مفهوم استثنائی پیدا می‌کند که فرموده‌اند (۱۸۵ و ۱۹۲):

ای ذبیح الله ز قربانگاه عشق بر مگرد و جان بده در راه عشق

غرق کن این نفس و حفظ خود مخواه تا برون آری سر از جیب آله
حضرت بهاء الله در ابیات بعد از بیت ۳۰۷ از دوره عراق و بغداد یاد می کنند و از زبان بغداد که
سال های دراز از تبعید حضرتش در آن گذشت می فرمایند (ابیات ۳۰۸ و ۳۰۹):

کز فراق جان مشتاقان بسوخت تیر هجرت سینۀ شاهان بدوخت
در میان ما و تو ای شهر جان صد هزاران قاف باشد در میان
و بعد این ابیات را خطاب به بغداد و اهالی آن می فرمایند (ابیات ۳۱۲-۳۱۴):

ای صبا از پیش جانان یک زمان خوش بران تا کوی آن زورائیان
پس بگویش کای مدینه کردگار^۴ چون بماندی چون که رفت از بَرّت یار
یار تو در حبس و زندان مبتلا چون حسین اندر زمین کربلا
۱۲- در عین شدائد و مضایقی که حضرت بهاء الله را از هر طرف احاطه می کرده ندای حضرتش
بشارت آمیز و شوق و شغف انگیز است (ابیات ۲۱۳-۲۱۵):

این زمان فاران عشق آمد پدید یار ما چون پرده از رخ بردرید
بوی جان می آید این دم بر مشام می ندانم کز کجا آید مدام؟
این قدر دانم که از زلفین یار می وزد بوئی که جان گردد نثار

۱۳- حضرت بهاء الله همه تحولات عظیمی را که در جهان از قرن نوزدهم به بعد روی داده به طور
ضمنی به ظهور الهی منسوب می دارند. در ابیات ۲۲۷ و ۲۲۸ می فرمایند:

گر نبودی چشم او اندر جهان چشمه های نور کی گشتی روان؟
از گلش بس گلستان آمد پدید وز رخس گل های معنی بر دمید

اما مقام این ظهور مقام ظهور الله است (ابیات ۲۳۳-۲۳۴):

از جمال او جمال الله پدید وز لبش دل خمر جان اندر کشید
جمله عالم به مویش بسته است هم ز بهرش سینه هاشان خسته است
وقتی حیات جدید سراسر عالم مدیون این ظهور است دریغ است که مردم از مبدء و منشأ آن
حیات غافل باشند (ابیات ۲۴۲-۲۴۳ و ۲۵۰):

چون که چشم تو ز چشمش نور یافت ظلم باشد گر به غیر او بتافت
چون که نور از او گرفته چشم جان حیف باشد گر فتنه بر دیگران
گر تو با چشمش جهان را بنگری بر هزاران ملک معنی پی بری

۱۴- عشق و محبت از مهم ترین اصول دیانت و عرفان است. حضرت بهاء الله ابیات متعددی را به
تشریح این ناموس اعظم خلقت اختصاص داده اند (ابیات ۲۵۵ و ۲۶۰):

عشق آن باشد که جان فانی کنی جان و دل در ملک باقی افکنی
این دل عاشق بود عرش آله چون که پاک آمد ز قید ما سواه

عشق حجاب عقل را می‌سوزد و خرمن علم و فضل را به آتش می‌کشد. در هفت وادی فرموده‌اند: «عشق در هر آنی عالمی بسوزد و در هر دیار که علم برافرازد ویران سازد.»^۵ و شرط مقبولیت در درگاه عشق را ترک هستی مادی و خودپرستی دانسته‌اند: «نیستی باید تا نار هستی برافروزی و مقبول راه عشق شوی.»^۶ و به زبان دیگر: «باید به نار عشق حجاب‌های نفس شیطانی سوخته شود تا روح برای ادراک مراتب سید لولاک لطیف و پاکیزه گردد.

نار عشقی بر فروز و جمله هستی‌ها بسوزد پس قدم بردار و اندر کوی عشاقان گذار»^۷
 ۱۵- حضرت بهاء‌الله در ابیات ۲۷۵ به بعد تفاوت نظر خود را که قائل به وحدت صدور هستی و نه وحدت ظهوری که مورد اعتقاد اکثر عرفا بوده است به روشنی بیان می‌فرماید (بیت ۲۸۴):
 وصل او را تو تجلیش بدان که شده بی چند و چون در تو عیان
 به زبان دیگر اینکه گفته شده است فناء فی الله مثل رجعت موج به دریاست و محو جزء در کل است درست نیست. وصول به حق یعنی قابلیت انعکاس و تجلی کمالات الهی در آینه ضمیر خود (بیت ۲۸۵ و ۲۸۸):

نور او در تو ودیعه او بود جهد آن کن تا که او ظاهر شود
 تا نگردد در تو اوصافش عیان خویش را در هجر و گمراهی بدان
 ۱۶- پیداست که حضرت بهاء‌الله به تمثیل نی و نائی در آغاز مثنوی مولوی توجه و التفات دارند از جمله آن جا که می‌فرماید (ابیات ۲۹۲-۲۹۶):

چون شنیدی صوت نی، نائی نگر تا نباشی بی‌خبر از شه مگر
 همچو نی بخروش تو اندر فراق تا که آید نائیت اندر وثاق
 ۱۷- پایان مثنوی اشاره به مصائب حضرت بهاء‌الله است که به عنوان رجعت حسینی (بیت ۳۱۵)، بازگشت مسیحیایی (بیت ۳۱۶) و تکرر صفات یوسفی (بیت ۳۱۷) در اشارات و بشارات قبل و بعد توصیف شده‌اند.

۱۸- در آخرین بیت مثنوی مبارک غم و اندوه حضرت بهاء‌الله به عنوان طیر الهی به بهترین وجه در عبارتی کوتاه تشریح شده است (بیت ۳۱۸):

بلبلت شد مبتلی اندر قفس بسته شد هم زین قفس راه نفس
 متذکر باید بود که مقایسه مظهر الهی به طیر که نشانه از علو و سمو مرتبت است در خود مثنوی مبارک در جاهای دیگر هم آمده مثلاً در بیت ۲۶ ذکر "طیر ناری" شده است و در بیت ۷۳ اشاره به "عندلیب قدسی" رفته و تمثیل مرغ به معانی دیگری هم به کار آمده: چون سیمرغ معنی (بیت ۱۲۰) که ورود در بحث آن سخن را طولانی می‌کند.

مقایسه اجمالی مثنوی مبارک با سایر آثار مبارکه

جناب ادیب طاهرزاده را عقیده بر آن است که برخی از اشارات حضرت بهاءالله در مثنوی مبارک یادآور شیوه و روش کلام کلمات مکنونه هستند که البته سال‌ها قبل شرف نزول پیدا کرده بود. به اعتقاد این بنده مثنوی مبارک از یک سو برخی فقرات ایقان شریف را به خاطر می‌آورد چون وصفی که از مدینه الهی (ظهور جدید و عرفان مظهر ظهور) می‌فرمایند و از سوی دیگر با هفت وادی که آن هم از نظر زمان نزول سبقت دارد برخی مضامین را مشترکاً حاوی است.

آنچه در بالا به عنوان مضامین تفصیلی آوردیم فقط بخش کوچکی از فوائد این اثر شریف پر لطافت و حلاوت را عرضه می‌کند. به قول جناب طاهرزاده در مورد هر بیت این مثنوی معنوی دفترها می‌توان نوشت.

یادداشت‌ها

* این مقاله در دوره هفدهم مجمع عرفان در مرکز مطالعات بهائی آکوئو (ایتالیا) در جون ۱۹۹۸ عرضه شده است.

۱- ن ک به نفحات ظهور حضرت بهاءالله، به انگلیسی جلد دوم - فصل دوم:

Adib Taherzadeh, *The Revelation of Bahá'u'lláh*, vol. 2 (Oxford: George Ronald, 1977).

۲- شماره ابیات بر اساس شماره‌گذاری این بنده بر نسخه آثار قلم اعلیٰ، ج ۳ (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات

امری، ۱۲۱ ب)، صفحات ۱۶۰ به بعد است.

۳- حضرت بهاءالله، هفت وادی، همان مأخذ، ص ۱۳۴.

۴- بغداد به معنی شهر خداداده است.

۵- حضرت بهاءالله، آثار قلم اعلیٰ، ج ۳، ص ۱۰۱.

۶- همان مأخذ.

۷- همان مأخذ، ص ۱۰۲. بیت از حضرت بهاءالله است.

مروری بر لوح مبارک سلطان ایران*

منوچهر سلمان پور

لوح مبارک سلطان ایران که از کلک اطهر جمال قدم جلّ اسمه الاعظم خطاب به ناصرالدین شاه قاجار^۱ عزّ نزول یافته مطوّل ترین خطاب مبارک به ملوک و سلاطین و اقطاب فکر و دین می باشد و به راستی یکی از شاهکارهای قلمی حضرت بهاءالله محسوب می گردد که در ایام اقامت مظهر ظهور کلی الهی در مدینه ادرنه شرف صدور یافته و از سجن عکا به ایران ارسال گشته است. این لوح عظیم به کرات در کتب و مجلّات امریه چاپ شده و به صورت کامل بدون مطلع در ضمن سورة هیکل که از یراعه جمال اقدس ابهی نازل به طبع رسیده است.^۲

آغاز و اختتام و محلّ و تاریخ نزول لوح مبارک سلطان ایران

این رق منشور چنین آغاز می گردد: «هو الله تعالی شأنه العظمة والاقدار. یا ملک الارض اسمع نداء هذا المملوک انی عبد آمنت بالله و آیاته و فدیت نفسی فی سبيله» و با آیه: «نسأله تعالی بان یجعلک ناصرألامره و ناظراً الی عدله لتحکم علی العباد کما تحکم علی ذوی قرابتک و تختار لهم ما تختاره لنفسک انه لهو المقتدر المتعالی المهیمن القیوم»^۳ به انتها می رسد. این لوح مبارک بر حسب آنچه در متن لوح تصریح گردیده در دوره اقامت حضرت بهاءالله در مدینه ادرنه از شهرهای کشور ترکیه شرف صدور یافته و برخی تاریخ نزول آن را به سال ۱۲۸۴ هجری قمری و ۱۸۶۷ میلادی

مذکور داشته‌اند^۴ و برخی تقریر نموده‌اند که قبل از سرگونی حضرت بهاء‌الله به سجن عکا در سنه ۱۸۶۸ میلادی نازل شده است.^۵ در ظهر این لوح مقدّس بیانی از قلم معجز شیم حضرت بهاء‌الله در باره شرائط خاصّ نفسی که به اراده الهیه موفّق به تسلیم لوح مبارک به سلطان ایران می‌گردد مسطور شده و نصّ آن چنین است:

«نسل الله بان یبعث احد من عباده و ینقطعه عن الامکان و تزین قلبه بطراز القوّة و الاطمینان لینصر ربّه بین ملأ الاکوان و اذا اطّلع بما نزل لحضرة السّلطان یقوم و يأخذ الكتاب باذن ربّه العزیز الوهاب و یمشی مسرعاً الی مقرّ السّلطان و اذا ورد مقرّ سریره ینزل فی الخان و لا یعاشر مع احد الی ان یمشی ذات یوم و یقوم علی معبره و اذا ظهرت طلایع السّلطنة یرفع الكتاب بکمال الخضوع و الآداب و یقول قد ارسل من لدی المسجون و ینبغی له ان یکون علی شأن ان یأمر السّلطان بالقتل لا یضطرب فی نفسه و یسرع الی مقرّ الفداء و یقول ای ربّ لک الحمد بما جعلتني ناصراً لا مرک و قدّرت لی الشّهادة فی سبیلک فو عزّتک لا ابدل هذه الکأس بکؤوس العالمین لانّک ما قدّرت لها من بدیل و لا یعادلها کوثر و السّلسیل و ان ترکه و ما تعرّض علیه یقول لک الحمد یا ربّ العالمین انّی رضیت برضائک و ما قدّرت لی فی سبیلک ولو انّی اردت ان تصبغ الارض بدمی فی حبّک ولكنّ ما اردته هو خیر بی انک تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک و انت العلیم الخیر»^۶

مواضيع مختلفة لوح سلطان

لوح مبارک سلطان ایران که طولانی‌ترین آثار جمال اقدس ابهی خطاب به امراء و رؤساء دول و ملل عالم محسوب است، شامل مواضع متعدّده و حاوی مسائل مختلفه از قبیل اقرار و ایمان به آفریدگار بی‌چون و استدلال و مناجات و تفسیر آیات انجیل و قرآن و اثبات کلمه الهی و شریعت ربّانی در این دور بدیع و کور جدید و دلالت و هدایت سلطان ایران در نحوه اداره مملکت و اجرای سیاست حکیمانه و حفظ مصالح دولت و ملت و تأکید در اصغاء و اجراء نصائح مشفقانه مظاهر الهیه و عطف توجّه شخصی به حقایق امور و امعان نظر در علل نفی و تبعید مبارک به مناطق مختلفه و ظلم بی‌حدّ و حساب در حقّ پیروان امر مالک مآب در انحاء کشور ایران و عدم اعتنا به تهمت‌ها و افتراءاتی که دشمنان امرالله به ایشان نسبت داده و تعریف و تمجیدی که برخی از علماء دین مبین اسلام در باره آئین حضرت انام رعایت نموده‌اند، می‌باشد. حضرت عبدالبهاء شرحی در عظمت و سطوت این سفر معجید بیان نموده‌اند و من جمله مذکور می‌دارند:

«که در بین تمام کتب سماوی مثل و نظیری ندارد زیرا حاوی مطالبی است مبنی بر دفاع و

مظلومیت و آداب و حسن تعبیر و فصاحت و بلاغت و دلائل قاطعه و تهدید و تبلیغ، ولی سزاوار است که انسان عبارات آن را با کمال دقت بخواند... آیا شنیده شده است که کسی سه مرتبه نفی شده باشد و تحت شمشیر و زنجیر باشد و پادشاه عظیمی را تهدید کند.^۷

حضرت ولّی عزیز امرالله در توقیع ۱۰۱ سنه بدیع در شأن وقائع ادرنه و صدور الواح مبارکه خطاب به ملوک و سلاطین ارض می‌فرمایند:

«با وجود بلایای لا تعدّ و لا تحصی جمال ابهی به انزال الواح و سور و رسائل شتی در لیل و نهار قیام نمود قیام تحیرت و استجذبت منه افئدة النّبین والمرسلین...^۸ به ملوک ارض و خلیفه اسلام و ملوک مسیحیه و ناپلئون سور و شاه ایران و صدر اعظم عثمانی و وکلای سلطان و سفیر ملک پاریس و سفیر عجم در مدینه کبیره و مشایخ مدینه و حکما و اهالی آن و ملأ اعجام و فلاسفه ارض خطابات مهیمنه شدیده مهیجه قهریه متتابعاً از یراعه مظلوم عالم صادر و در نصیحت و عتاب و انذار و کشف اسرار و بیان حقایق و اقامه دلائل و اتمام حجّت قلم اعلیٰ لیل و نهاراً متحرّک.^۹»

و در مقامی دیگر به حوادث خطیره‌ای که در ادرنه به وقوع پیوسته و فتنه و تشویش بی‌کرانی که در بین اصحاب ایجاد نموده اشاره و می‌فرمایند:

«حدوث رجفه کبریٰ در ارض سرّ و ظهور فتنه عمیاء صمّاء و ارتفاع نفاق ناعق اعظم و فصل اکبر و ظهور سنین شداد و کسوف شمس بهاء و نشر اراجیف و اباطیل و بروز فتنه و فساد در مدینه کبیره، کلّ باعث طلوع و سطوع شمس حقیقت از برج اسد و ظهور سرّ ثمانین و اعلان امر الهی به ملوک و سلاطین و وزراء و وکلا و امرا و سفرا و رؤسای ادیان و امم در شرق و غرب عالم گشت.^{۱۰}»

علت تقریر لوح سلطان

اراده سنیّه جمال قدم و اسم اعظم در ایام ادرنه و عکّا بر این تعلّق گرفت که سور و الواح مختصّه به نام بعضی از اقطاب ملل عالم صادر و به آنان ارسال گردد و سورة الملوک به نام پادشاهان و رؤسا و شخصیت‌های بارزه جهان از یراعه مالک زمین و آسمان نازل گشت و ذکر نام برخی از این ملوک و رؤسا در امّ الکتاب آئین یزدانی مذکور افتاد تا حجّت سماویه بر آنان کامل شود و ابلاغ کلمه ربّانیه تحقّق یابد. این الواح عظیمه شامل مطالب دقیقه و هدایت‌های ملکوتیه می‌باشد که شرح و تفصیل آن خارج از بحث امروز ماست. حضرت بهاءالله علل و اسباب مختلفه‌ای را از برای تقریر لوح

سلطان ایران بیان فرموده‌اند که مطالعه آن ما را به درک متون مسائل اساسیّه امریّه رهبری می‌نماید. ذیلاً بعضی از این مواضع را مورد تحقیق و گفتگو قرار می‌دهیم.

ابلاغ امر الهی

لسان قدرت در شرح و بسط نیت مبارک در ارسال لوح سلطان دلائل مختلفیّه‌ای را بیان می‌فرماید و از جمله متذکر می‌گردد که مقصود آن بود که حجت الهی کامل شود و رئیس مملکت از حقیقت امر حضرت احدیت آگاه گردد، قوله العظیم:

«این ایّام بعد از ورود سجن اعظم اراده الهیه به آن تعلّق یافته که جمیع بریه را به شاطی احدیه مجدداً باعلی النداء ندا فرماید لذا مخصوص هر نفسی از رؤسای ارض لوحی مخصوص از سماء مشیت نازل... تا جمیع اهل ارض یقین نمایند و به بصر ظاهر و باطن مشاهده کنند که مالک اسماء در هر حال غالب بر کلّ بوده و خواهد بود. بلایا و محن، سلطان سرّ و علن را از اظهار امر منع نموده و نخواهد نمود... از اوّل ابداع تا حال چنین تبلیغی جهره واقع نشده. ظهور قبلم و مبشر جمال دو لوح فرستاده بودند و لکن جز اظهار سیادت و مظلومیت در آن چیزی نبوده. نظر به مصلحت، اصل امر را ستر فرمودند و فی الحقیقه تبلیغ کامل جهره نشده بود لذا از مشرق مشیت اشراق شد آنچه لم یزل مراد الله بوده. تعالی هذه القدرة التي اشرفت و احاطت العالمین»^{۱۱}

و در مقامی دیگر از کلک اظهار نازل، قوله الانور: «چنانچه مشاهده می‌شود که هرچه بلایا اعظم و رزایا اکبر وارد شد به تبلیغ امر محکم‌تر پرداختیم چنانچه صیحه^{۱۲} را به هیئت لوحی مبعوث نمودیم و به قطب بلاد ایران فرستادیم و انصعق منه من فی السموات و الارض الا من شاء ربک»^{۱۳} و در کمال و عظمت حجت الهی از یراعه سلطان ظهور چنین مسطور، قوله الغفور:

«ای طیب، قبل از ارسال بدیع حجت الهی بر اهل آن دیار کامل و بالغ نه چه که رئیس از تفصیل بتمامه مطلع نبوده و نفسی هم جهره کلمه حقّی بر او القاء نکرده ولیکن بعد از ظهور بدیع به قدرت منیع الهیه و ابلاغ کلمه ربّانیه و کتاب الهی حجت و برهان کامل و بالغ شده. چون به نعمت معنویه اقبال نمودند از نعماء ظاهره هم ممنوع گشتند. حتم بود این بلاء من لدی الله مالک الاسماء»^{۱۴}

ناصرالدین شاه و شریعت الهی

ناصرالدین شاه قاجار از آغاز حیاتش با دعوت حضرت اعلی و با نشو و نمای شرع ابهی کم و بیش آشنائی داشت. خود در سال ۱۲۴۵ هجری قمری متولّد شده بود و اخبار و گزارش‌هایی در زمینه

نشر دعوت بابی و ایمان روز افزون نفوس متعدده از طبقات مختلفه جامعه ایران در دربار سلطنتی بی‌گمان منعکس می‌گردید و ناصرالدین میرزا که در سن طفولیت مقام ولایت عهدی والد خود محمد شاه قاجار را دارا بود البته از خوف و رعب بی‌حد و حصری که از نفوذ کلمه علیا در سراسر کشور ایران و جوش و خروش پیروان شریعت حضرت رحمن و قیام صفوف بابیه در مناطق طبرسی و نیریزی و زنجان در دربار ایجاد می‌گردید بیم و هراس در دل داشت و از تشویش افکار و اضطراب آراء و فتنه و فساد که طبقه علما و فقها و رؤسا و وزرا در مخالفت با شریعت غرا ایجاد می‌نمودند نگران بود و پس از جلوس بر تخت و تاج پادشاهی و مشاهده آثار جلیه نفوذ امر الهی و بالاخره حدوث واقعه خطیره یعنی اتمام جنون آمیز آن دو جوان بابی^{۱۵} در قتلش همواره مضطرب و نگران بود. این عوامل خطیره مستلزم آن شد که تقریر مالک قدیر رأساً مستقیماً به دستش رسد و پرده شبها را از وجهش زائل گرداند.

لازم به تذکر است که حضرت بهاء الله تنها مظهر ظهوری نیستند که به سلاطین زمانه خویش نامه نگاشته و آنان را به صراط الهی هدایت فرموده‌اند. در دوره اسلام حضرت محمد به ملک حبشه و خسرو پرویز پادشاه ایران و هرقل امپراطور روم و المقوقس ملک مصر و بعضی از رؤسای سائر بلاد نامه‌هایی نگاشته و آنان را از فحوای رسالت خویش آگاه ساختند. این مکاتیب جملگی مختصر و کوتاه است و ذیلاً به درج نامه‌ای که به کسری (خسرو پرویز) پادشاه ایران ارسال داشته‌اند مبادرت می‌نماید.^{۱۶}

بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد رسول الله الی کسری عظیم فارس. سلام علی من اتبع الهدی و آمن بالله و رسوله و شهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمداً عبده و رسوله و ادعوک بدعاية الله. فانی انا رسول الله الی الناس كافة لينذر من كان حبا و يحق القول علی الکافرين فاسلم تسلم. فان ابیت فان اثم المجوس علیک. (انتهی)

ترجمه نامه رسول اکرم: از محمد پیغمبر خدا به خسرو، بزرگ پارسیان، درود بر آن که پیرو هدایت شود و به خدا و پیمبر وی ایمان آورد و شهادت دهد که خدائی جز خدای یگانه نیست. من پیمبر خدا به سوی همه کسانم تا همه زندگان را بیم دهم. اسلام بیار تا سالم بمانی و اگر دریغ کنی گناه مجوسان به گردن تو است.^{۱۷}

حضرت نقطه اولی نیز در توقیعی که به محمد شاه قاجار ارسال فرمودند او را از اوضاع و احوال زندگی خویش مستحضر داشتند. فی المثل می‌فرمایند، قوله العزیز:

«الا انتی انا رکن من کلمة الاولی الی الی من عرفها عرف کل حق و یدخل فی کل خیر و من جهلها

جهل کلّ حقّ و یدخل فی کلّ شرّ... قسم به سید اکبر که اگر بدانی در چه محلّ ساکن هستم اوّل کسی که بر من رحم خواهد کرد حضرت می‌بود. در وسط کوهی قلعه‌ایست؛ در آن قلعه از مرحمت آن حضرت ساکن و اهل آن منحصر است به دو نفر مستحفظ و چهار سگ... در این جبل فرومانده‌ام و به موقعی آمده‌ام که احدی از اوّلین مبتلا نشده و احدی هم از مذنبین متحمّل نشده.^{۱۸}

عدم تمایل به شکوه و گلایه

قلم اعلیٰ در طیّ این لوح عظیم به سلطان ایران یادآوری می‌فرمایند که سفر مبارک به عراق عرب و خروج از ایران در تنفیذ رأی ملوکانه صورت گرفته و در طیّ سفر مصائب فراوان ایشان را احاطه نموده ولی حضرتشان علاقه خاصی به اظهار مشاکل و غوائل شخصی خود به شاه ایران نداشته و ندارند و اگر مطلبی اظهار می‌نمایند فقط به منظور رفع سوء تفاهماتی است که سعایت و تهمت مغرضین ممکن است در ذهن پادشاه ایجاد کرده باشد. می‌فرمایند: «حسب الاذن و اجازه سلطان زمان این عبد از مقرّ سریر سلطانی به عراق عرب توجّه نمود و دوازده سنه در آن ارض ساکن و در مدّت توقّف شرح احوال در پیشگاه سلطانی معروض نشد.»^{۱۹} ولیکن با ورود یکی از مأمورین دولت ایران^{۲۰} اذیت و آزار اصحاب آغاز گشت به نحوی که:

«هر روز به اغوای بعضی از علمای ظاهره و غیره متعرّض این عباد بوده... و این عبد به ملاحظه آنکه مبدا از افعال معتدین امری منافی رأی جهان‌آرای سلطانی احداث شود لذا اجمالی به باب وزارت خارجه میرزا سعید خان^{۲۱} اظهار رفت تا در پیشگاه حضور معروض دارد و به آنچه حکم سلطانی صدور یابد معمول گردد. مدّت‌ها گذشت و حکمی صدور نیافت تا آنکه امر به مقامی رسید که بیم آن بود بقتّه فسادى برپا شود و خون جمعی ریخته گردد. لابدّاً حفظاً لعیاد الله معدودی به والی عراق توجّه نمودند.»^{۲۲}

و نتیجه این تماس و دادخواهی و تقاضای مساعدت و حمایت از والی بغداد آن شد که تعدادی از یاران الهی به تبعیت حکومت عثمانی درآمدند و از گزند دسیسه و فتنه و فساد عوامل ایرانی مصون و محفوظ ماندند.

شرح ایمان بالله و ردّ تهمت کفر و الحاد

در سرلوحه این لوح بدیع، حضرت بهاءالله ایمان خود را به وحدانیت حقّ جلّ جلاله به صریح بیان اعلان می‌فرمایند و برای آنکه ادنیّ شکّ و تردیدی از برای پادشاه ایران باقی نماند و نائره تهم و

افتراات وارده لهییش به عنان آسمان نرسد، در بدایت لوح تصریح می‌فرمایند که جان خود را در راه پروردگار یکتا فدا نموده و تحمل بلایا و رزایای بی‌شمار را گواهی آشکار بر صدق گفتار خود می‌دانند و می‌فرمایند: «یا ملک الارض اسمع نداء هذا المملوک انی عبد آمنت بالله و آیاته و فدیت نفسی فی سبیلہ و یشہد بذلک ما انا فیہ من البلایا الّتی ما حملها احد من العباد و کان ربّی العلیم علی ما اقول شہیداً»^{۲۳} و تهمت کفر را که به ایشان نسبت داده شده کذب محض دانسته و تأکید می‌نمایند مظاهر ظهور سماوی که از جانب خداوند برگزیده شده‌اند مطالع صفات الهی‌اند و مهابط وحی رحمانی: «و منهم من قال انه کفر بالله بعد الذی یشہد کلّ جوارحی بانّه لا اله الا هو و الذین بعثهم بالحقّ و ارسلهم بالهدی اولئک مظاهر اسمائه الحسنی و مطالع صفاته العلیا و مهابط وحیه فی ملکوت الانشاء»^{۲۴} و تصریح می‌فرمایند کسانی که به حضرتشان نسبت کفر داده‌اند از حقیقت گفتارشان آگاه نبوده‌اند و متذکر می‌گردند: «بعضی از علما که این بنده را تکفیر نموده‌اند ابداً ملاقات ننموده‌اند و این عبد را ندیده‌اند و از مقصود مطلع نشده‌اند»^{۲۵} و شهادت می‌دهند که پروردگار عالمیان، یکتا و بی‌همتا است. کسی را در عالم وجود بدو راهی نبوده و نیست. مقدّس از عرفان بندگان و منزّه از ادراک عالمیان است. ازلیّت حقیقی و ابدیّت واقعی از آن اوست. «نشہد ان لا اله الا هو لم یزل کان و لم یکن معه من شیء و لا یزال یكون بمثل ما قد کان، تعالی الرّحمن من ان یرتقی الی ادراک کنه افندة اهل العرفان او یصعد الی معرفة ذاته ادراک من فی الاکوان، هو المقدّس عن عرفان دونه و المنزّه عن ادراک ما سواه انه کان فی ازل الازال عن العالمین غنیاً»^{۲۶} و همچنین: «معلوم بوده که حقّ جلّ ذکره مقدّس است از دنیا و آنچه در اوست»^{۲۷} و در مقامی دیگر: «حقّ فرداً واحداً در مقرّ خود که مقدّس از مکان و زمان و ذکر و بیان و اشاره و وصف و تعریف و علوّ و دنوّ بوده مستقرّ»^{۲۸} و ایضاً می‌فرمایند: «هو القاهر فوق خلقه و الغالب علی بریّته انه لهو العلیم الحکیم»^{۲۹} با این تأکیدات مکرّر اثبات می‌فرمایند که در ایمانشان به خداوند بی‌همتا هیچ شکّ و تردیدی نبوده و نیست و اگر دشمنان و مخالفان زبان به کفر و الحادشان می‌گشایند به علّت ضغینه و بغضای آنان است.

موازین دعوت الهی

حضرت بهاء‌الله پس از اثبات مراتب ایمان به یکتائی آفریدگار، به شرح موازین دعوت خویش پرداخته و به صریح بیان اعلان می‌فرمایند که طلوع شمس ظهور به جهت هدایت مردم در سبیل شناسائی ربّ ودود و عبادت حقّ غفور بوده و الاً دلیلی از برای تحمل مصائب و بلایا و شکنجه و رزایا در میان نیست و متذکر می‌گردند که مظاهر الهی به نیک و بد عالم جسمانی نظر نیفکنده و حبّ و بغض غافلان را ندیده انگاشته و مردم را به راه راست و حسن اخلاق رهبری می‌فرمایند. در این سبیل زهر هر بلا می‌چشند و جفا را به وفا پاسخ می‌گویند. سخن از جانب پروردگار می‌رانند و به کمال استقامت با لشکر ظلم و عناد مقابله می‌نمایند. می‌فرمایند: «ما دعوت النّاس الا الی الله ربّک و

رب العالمین.^{۳۰} و به لسان مناجات ندا می نمایند: «و انت تعلم یا الهی بآئی ما اردت فی امر الّا امرک و ما قصدت فی ذکر الّا ذکرک و ما تحرّک قلمی الّا و قد اردت به رضائک و اظهار ما امرتني به بسلطانک.»^{۳۱} با اظهار چنین اقرار و اعترافی جمال قدم رشتۀ کلام را با بیانی فصیح بدان جا می کشانند که آنچه که از قلم و لسان مبارک صدور می یابد در فرمان برداری از اوامر الهیّه بوده چه که مظهر ظهور به مشیت غالبۀ حضرت احدیّه حرکت نموده و به دلالت خلق قیام فرموده است. «یا سلطان انّی کنت کاحدٍ من العباد و راقداً علی المهاد مَرّت علیّ نسائم السّبحان و علّمنی علم ما کان لیس هذا من عندی بل من لدن عزیز علیم و امرنی بالتّداء بین الارض و السّماء.»^{۳۲} سپس تصریح می فرمایند که با انقیاد از اوامر سماویّه و بیان حقائق روحانیّه هجوم اعداء و ضدّیت دشمنان آغاز و سهام بلایا از هر سو بر صدر منیرشان وارد و لعن و طعن علما به عنان آسمان رسید به شأنی که نظیر چنین بلایی در عالم وجود دیده نشده است، قوله الاکرم: «و ورد علیّ فی حَبّه ما لا رأت عین الابداع شبهها.»^{۳۳} و ایضاً می فرمایند: «کلّما امطرت سحاب القضاء سهام البلاء فی سبیل الله مالک الاسماء اقبلت الیها و یشهد بذلك کلّ منصفٍ خبیر.»^{۳۴} و همچنین می فرمایند: «لو خیرت فیما هم علیه من العزّة و الغنا و الثّروة و العلا و الرّاحة و الرّخاء و ما انا فيه من الشّدّة و البلاء لاخترت ما انا فيه الیوم و الآن لا ابدل ذرّة من هذه البلایا بما خلق فی ملکوت الانشاء. لولا البلاء فی سبیل الله ما لدّ لی بقائی و ما نفعنی حیاتی.»^{۳۵} و متذکّر می گردند که چه شب ها که بستر راحت یافت نشد و آسایش مفقود بود و لکن صبر و سکون اختیار فرمودند و اظهاری نمودند. همراهان نیز تأسی به طلعت ظهور کردند و لسان به شکوه و انابه نگشودند. اگر حضرت سلطان جویای حقیقت باشند و تمعّن و تفرّس فرمایند صدق این گفتار اثبات می گردد زیرا به راستی مظاهر ظهور الهی و پیروان کلمۀ ربّانی نظر را از اموال دنیوی برگرفته رضای دوست حقیقی را ملتئمند. می فرمایند:

«قسم به آفتاب افق تقدیس که ابداً دوستان حقّ ناظر به ارض و اموال فانیّه او نبوده و نخواهند بود. حقّ لا زال ناظر به قلوب عباد خود بوده و این هم نظر به عنایت کبریٰ است که شاید نفوس فانیّه از شئونات ترائیه طاهر و مقدّس شوند و به مقامات باقیّه وارد گردند و الّا آن سلطان حقیقی بنفسه لنفسه مستغنی از کلّ بوده. نه از حبّ ممکنات نفعی به او راجع و نه از بغضشان ضرری وارد. کلّ از امکانۀ ترائیه طاهر و به او راجع خواهند شد.»^{۳۶}

و نظر سلطان را به ایام قبل متوجّه می سازند که در دورۀ اسلام علماء سوء و دشمنان حضرت رسول به معاندت و مخالفت نیز قیام نمودند و چنان آن حضرت را در مضیقۀ و فشار قرار دادند که بالاچار بعضی از اصحاب و افراد عائله را به بلاد بعیده هجرت دادند تا از فتنه و فساد مخالفان در امان باشند چنانچه می فرمایند: «و اذکر الایام الّتی فیها اشرقت شمس البطحاء عن افق مشیّة ربّک العلیّ الاعلیّ اعرض عنه العلماء و اعترض علیه الابداء لتطلّع بما کان الیوم فی حجاب النور مستوراً و اشتدّت علیه

الامور من كل الجهات الى ان تفرق من في حوله بامر كذا كان الامر من سماء العز منزلاً»^{۳۷}

بیان استدلال

لسان قدم در اثبات شریعت سمحا توجه سلطان ایران را به این واقعیت اساسی معطوف می‌فرمایند که آئینشان از خداوند افلاک به عالم خاک ارزانی شده و به مانند سائر ادیان سماوی بر اساس توحید و معدلت و احکام و تعالیم حضرت احدیت استوار گشته است و برای آنکه سلطان بتواند از حقیقت این بعثت نوین مطلع و آگاه گردد، توصیه می‌فرمایند که پادشاه مجلسی از علما عظام تشکیل دهد و از محضر مبارک نیز دعوت به عمل آورد تا در این مجلس مسائل و مواضع مربوط به دعوت جدید مورد بحث و گفتگو قرار گیرد و اطراف مربوطه به اقامه دلائل و براهین خود اهتمام ورزند تا حق از باطل روشن و عیان گردد. ضمناً شرائطی از برای مدعوین مذکور می‌دارند که مبتنی بر آیات قرآنی و احادیث شریفه است. من جمله متذکر می‌گردند که عالم باید دارای نفسی پاک و منزّه باشد و حافظ دین گردد و با هواهای نفسانی خود جنگ و ستیز نماید و اوامر مولای خویش را فرمان‌بردار شود، قوله العزیز: «و اما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدینه مخالفاً لهواه مطيعاً لامر مولاه فللعوام ان يقلدوه»^{۳۸} و اضافه می‌فرمایند که به نص صریح رسول الهی: «متصفین به این صفات وارده در حدیث شریف اقل از کبریت احمرند»^{۳۹} و اضافه می‌فرمایند که به موجب نصوص قاطعه احادیث متقنه، علماء دین اسلام در آخر زمان عموماً از صراط مستقیم پا فراتر نهاده و به فتنه و فساد قیام خواهند نمود: «فقهاء ذلك الزمان اشر فقهاء تحت ظل السماء منهم خرجت الفتنة و اليهم تعود»^{۴۰} حق متعال مؤمنین را هدایت فرموده که در جمیع امور به کمال اتقان به تفحص و جستجو پردازند و به ظواهر توجه نمایند و در مصحف کریم وارد: «يا ايها الذين آمنوا ان جائكم فاسق بنبا فتبينوا ان تصيبوا قوماً بجهالة فتصبحوا على ما فعلتم نادمين»^{۴۱} یعنی ای مؤمنان هرگاه فاسقی خبری برای شما آورد تحقیق کنید مبدا به سخن چینی فاسقی از نادانی به قومی رنجی رسانید و سخت پشیمان گردید. ولكن هیکل مبارک اعلام می‌فرمایند که در بین علمای عظام نفوسی چون مرحوم شیخ مرتضی^{۴۲} که از اعلم علمای عصر بودند لسان به ذم مبارک نگشودند و معارضت و مخالفت ننمودند بلکه اظهار لطف و محبت کردند، قوله الکریم: «علمائی که فی الحقیقه از کأس انقطاع آشامیده‌اند ابداً متعرض این عبد نشده‌اند چنانچه مرحوم شیخ مرتضی اعلی الله مقامه و اسکنه فی ظل قباب عنایت در ایام توقف در عراق اظهار محبت می‌فرمودند و بغیر ما اذن الله در این امر تکلم ننمودند»^{۴۳} و در این زمینه لسان به کشف بعضی حقائق می‌گشایند که در ازمنه گذشته علما و فقها نیز به مخالفت قیام نموده‌اند مثلاً در دوره اسلام:

«در ظهور خاتم انبیاء و سلطان اصفیاء روح العالمین فداه ملاحظه فرمائید که بعد از اشراق شمس

حقیقت از افق حجاز چه مقدار ظلم از اهل ضلال بر آن مظهر عزّ ذی الجلال وارد شده. به شأنی عباد غافل بودند که اذیت آن حضرت را از اعظم اعمال و سبب وصول به حقّ متعال می دانسته اند... از جمله وهب بن راهب^{۴۴} و کعب بن اشرف^{۴۵} و عبدالله ابّی^{۴۶} و امثال آن نفوس تا آنکه امر به مقامی رسید که در سفک دم اطهر آن حضرت مجلس شوری ترتیب دادند.^{۴۷}

در باره حضرت عیسیٰ نیز همین رویه صورت گرفت و می فرمایند:

«در عیسی بن مریم ملاحظه فرمایند. بعد از ظهور آن مظهر رحمن جمیع علما آن سازج ایمان را به کفر و طغیان نسبت داده اند تا بالاخره به اجازه حنا^{۴۸} که اعظم علمای آن عصر بود و همچنین قیافا^{۴۹} که اقضی القضاة بود بر آن حضرت وارد آوردند آنچه را که قلم از ذکرش خجل و عاجز است.»^{۵۰}

و در باره حضرت موسیٰ نیز به همین منوال عمل شده است و چون رشته کلام بدین جا می رسد می فرمایند ای کاش سلطان ایران اجازه می داد ایشان شرح این مواضع را از برای روشن شدن ذهن پادشاه ارسال فرمایند: «فیا لیت اذنت لی یا سلطان لترسل الی حضرتک ما تقرّ به العیون و تطمئن به النفوس و یوقن کلّ منصف بانّ عنده علم الکتاب.»^{۵۱}

نصائح و مواعظ مبارکه

جمال قدم جلّ جلاله پس از اظهار ایمان خود به آفریدگار یکتا و اقامه ادله و براهین ثابت بر اینکه هر مظهر ظهور سماوی در دوره خود با مخالفت مردم و خاصه علمای عصر مواجه گشته و سنت یزدانی نیز همواره چنین بوده است، متذکر می گردند که حضرتشان قلباً ضدّیت و مخالفتی با شاه نداشته و ندارند و دلیل ارسال لوح مبارک به سلطان بدین مناسبت است که پادشاه از حقائق امور مطلع و آگاه گردد و بر موازین حقّ و عدالت حکم نماید و قسم یاد می نمایند که اگر نصائح مشفقانه حضرتشان را به گوش هوش بشنود بی درنگ کشور و آنچه در اوست را رها خواهد نمود و به منظر اکبر خواهد شتافت، قوله الوهاب: «تالله یا ملک لو تسمع نغمات الوراق الّتی تغنّ علی الافنان بفنون الالحن بامر ربّک الرّحمن لتدع الملک ورائک و تتوجّه الی المنظر الاکبر المقام الذی کان کتاب الفجر عن افقه مشهوداً.»^{۵۲} و ضمناً اضافه می فرمایند چه اثر و ثمری از برای آنچه امروز در تملک تو است و فردا دیگری آن را به دست آرد. پس سعی نما تا هر آنچه خداوند دانا از برای اصفیائش خواسته تو نیز به جهت خود برگزینی تا در بارگاه آفریدگار توانا صاحب ملک ابدی شوی^{۵۳} و در مقامی دیگر از فنای عالم سخن به میان می آورند که دنیا را بقائی نیست و عزّت و ذلّت آن را دوامی نه. این ناسوت دانی در دست مخلوق خاکی نخواهد ماند و از آن مالک باقی است: «ستفنی الدنیا و ما

فیهما من العزّة والدّلّة و یبقی الملک الله الملک العلّیّ العلیم»^{۵۴} و بالاخره به صریح بیان می‌فرمایند چنانچه به گُلَبانگ معنوی گوش فرا دهی و آهنگ ورقاء بقا را به جان استماع نمائی به مقامی رسی که از برای تخت و تاج، مجد و حشمتی نبینی و تحمّل این بار سنگین ننمائی مگر آنکه در نصرت امر حضرت احدیت باشد. آن وقت است که ملأ اعلیٰ لسان به حمد و ثنای تو گشایند و چه زیباست این مقام محمود اگر بدان ارتقاء یابی، قوله المنیع: «لا ترى فی الوجود الا تجلی حُضرة المعبود و ترى الملک احقر شیء عندک تضعه لمن اراد و تتوجّه الی افق کان بانوار الوجه مضيئاً و لا تحمل ثقل الملک ابدأ الا لنصرة ربّک العلّیّ الاعلیّ اذا یصلینّ علیک الملأ الاعلیّ حبّاً لهذا المقام الاسنی لو ترتقی الیه بسلطان کان باسم الله معروفاً»^{۵۵}

ناگفته نماند که مدلول این فقره اخیر نیز در سائر الواح از کلک اطهر حضرت بهاء الله جلّ اسمه الاعلیٰ در شرائط بلوغ عالم وارد آمده که تخت سلطنت در عالم مُلک بماند و احدی تعرّض نماید مگر در سبیل ظفر و نصرت امر مالک قدر.^{۵۶}

سلطان ایران و آرزوی مبارک

حضرت بهاء الله در مواضع شتی در این لوح غزا از تمنا و رجای قلبی خویش سخن رانده و توجّه شاه ایران را بدان معطوف می‌دارند. مثلاً در بیان علّت ارسال نامه به سلطان و شرح و توصیف حقائق امور و بالاخص در باره اعتراضات علما و فقهای زمان به کمال وضوح اعلام می‌دارند که با قلبی آکنده از حبّ و اطمینان این رساله را بی‌خوف و هراس ارسال و امیدوارند که سلطان به نظر عدل و احسان بدان بنگرد: «یخاطبني القلم الاعلیٰ و یقول لا تخف ان اقصص لحضرة السلطان ما ورد علیک ان قلبه بین اصبعی ربّک الرحمن لعلّ یستشرق من افق قلبه شمس العدل و الاحسان کذلک کان الحکم من لدی الحکیم منزولاً»^{۵۷} و آرزو می‌نمایند که سلطان به نظر صائب به آنچه مرقوم فرموده‌اند توجّه نماید و شکّ و تردیدی به دل راه ندهد: «نسأل الله بان یؤید حضرتک علی اصغاء الكلمة الّتی منها استضاء العالم و یحفظک عن الذین کانوا عن شطر القرب بعیداً»^{۵۸} و اضافه می‌فرمایند که آن طلعت ابهائی در صورت صدور اذن و اجازه سلطانی حاضرند از برای اطمینان خاطر مؤمنین و ایقان منصفین، حقائق مکنونه کتب مقدّسه و علل احتجاج ملل متباغضه را شرح و بسط دهند تا ابرهای تیره شکّ و تردید زائل گردد و قلوب از رموز کتب سماویّه آگاه شود و کُلّ بدانند که عوالم غیب و شهود در منظر مظهر ظهور روشن و آشکار است: «فیالیت اذنت لی یا سلطان لئرسل الی حضرتک ما تقرّ به العیون و تطمئنّ به النّفوس و یوقن کُلّ منصف بانّ عنده علم الکتاب»^{۵۹} و سپس جمال قدم و اسم اعظم دعا می‌فرمایند که به اراده خداوند توانا قلب پادشاه ایران تقلیب شود تا موفّق به اجرای تعالیم الهیه گردد و رایت عدل و انصاف برافرازد، قوله الاحلیٰ: «ای پادشاه زمان، چشم‌های این آوارگان به شطر رحمت رحمن متوجّه و ناظر و البتّه این بلایا را رحمت

کبری از پی و این شدائد عظمی را رخاء عظیم از عقب و لکن امید چنانست که حضرت سلطان بنفسه در امور توجّه فرمایند که سبب رجای قلوب گردد.^{۶۰} و بالاخره به لسان تضرّع و دعا از درگاه حضرت باری تعالی مسئلت می فرمایند که قلب سلطان را به یمین عرش رحمن مجذوب نماید و از نعمت های الهیه و الطاف ربّانیه مرزوق گرداند و بر نصرت امرش و اعتلاء کلمه اش موفق سازد، قوله الاعلی:

«ان کان ندائی خالصاً لوجهک فاجذب به قلوب بریتک الی افق سماء عرفانک و قلب السلطان الی یمین عرش اسمک الرحمن ثم ارزقه یا الهی النعمه الّتی نزلت من سماء کرمک و سحاب رحمتک لينقطع عما عنده و يتوجه الی شطر الطافک ای ربّ ائده علی نصره امرک و اعلاء کلمتک بین خلقک ثم انصره بجنود الغیب و الشّهادة لیسخر المدائن باسمک و یحکم علی من علی الارض کلّها بقدرتک و سلطانک یا من یدک ملکوت الایجاد و انک انت الحاکم فی المبدء و المعاد لا اله الا انت المقتدر العزیز الحکیم»^{۶۱}

توجّه شخصی به امور مملکتی

این لوح منبع حاوی تأکیدات حضرت بهاء الله خطاب به پادشاه ایران در رموز کشورداری است که با لحنی واضح و آشکار بیان گردیده و نتایج واضحه آن نیز تصریح شده است. از جمله این موارد دعوت پادشاه به امعان نظر و مداقه شخصی در مسائل کلی کشور است به نحوی که فتنه و دسیسه و تدلیس و خدعه منحرفان باعث تشویش اوضاع نگردد و امور بر محور مطلوب جریان یابد. چه بسا که اطرافیان سلطان بنا بر منافع و مقاصد شخصی حقائق امور را در پس پرده اختفا مستور نمایند و به اغوای رئیس کشور پردازند، قوله العلیم: «در پیشگاه عدل سلطانی نباید به قول مدّعی اکتفا رود»^{۶۲} و تأکید می نمایند: «لکن حسن اعمال منوط به آنکه ذات شاهانه بنفسه به نظر عدل و عنایت در آن نظر فرمایند و به عرایض بعضی دون یتّه و برهان کفایت نفرمایند»^{۶۳} و در مقامی دیگر می فرمایند: «امید چنانست که حضرت سلطان بنفسه در امور توجّه فرمایند که سبب رجای قلوب گردد و این خیر محض است که عرض شد و کفی بالله شهیداً»^{۶۴} قصد مبارک از تقاضای رسیدگی ملوکانه به مسائل مختلفه بدین مناسبت است که پادشاه شخصاً از حقائق امور آگاه و پراوتابه گردد و اطرافیان اوضاع و احوال را بر حسب نظریات خود شرح و بسط ندهند و او را از صراط مستقیم منحرف نسازند. اینست که می فرمایند اقوال سخن چینان قابل اعتماد نبوده و نیست و در حدیث شریف نیز وارد: «لا تصدّقوا النّمّام»^{۶۵} زیرا آنان که «ملاقات نموده اند شهادت می دهند که این عبد بغیر ما حکم الله فی الکتاب تکلم نموده»^{۶۶} و بالاخره می فرمایند: «ای کاش رأی جهان آرای پادشاهی بر آن قرار می گرفت که این عبد با علمای عصر مجتمع می شد و در حضور حضرت سلطان اتیان حجّت و برهان می نمود. این

عبد حاضر و از حقّ آمل که چنین مجلسی فراهم آید تا حقیقت امر در ساحت حضرت سلطان واضح و لائح گردد.^{۶۷}

عدل و انصاف

منظور مبارک از رسیدگی ملوکانه آن بود که پادشاه با استحضار کامل از نحوه جریان امور قیام به کشف حقائق نماید و بر طبق موازین عدل و انصاف به صدور حکم نهائی مبادرت نماید زیرا فی الحقیقه زمام امور مملکت در قبضه اختیار و اقتدار اوست. لسان قدم در توصیف ظهور عدل سلطانی در لحن مناجات به این کلمات درّیات ناطق: «فیا الهی هذا کتاب ارید ان ارسله الی السلطان و انت تعلم بانّی ما اردت منه الا ظهور عدله لخلقک و بروز الطافه لاهل مملکتک... اید یا الهی حضرة السلطان علی اجراء حدودک بین عبادک و اظهار عدلک بین خلقک لیحکم علی هذه الفتنه کما یحکم علی ما دونهم انک انت المقتدر العزیز الحکیم.»^{۶۸} و متذکر می‌گردند که کارمندان دولت به خاطر جلب نظر رؤساء قوم به شکنجه و آزار پیروان الهی می‌پردازند و به کمال قساوت با آنان رفتار می‌نمایند حتّی «در تبریز و منصوریّه مصر»^{۶۹} بعضی را فروختند و زخارف کثیره اخذ نمودند و ابداً در پیشگاه حضور سلطان عرض نشده.»^{۷۰} و اضافه می‌فرمایند «باید علوّ همت و سموّ فطرت ملازمان سلطانی به شأنی مشاهده شود که در تدبیر آن باشند که جمیع ادیان در سایه سلطان درآیند و مابین کلّ به عدل حکم رانند. اجرای حدود الله محض عدلست و کلّ به آن راضی بلکه حدود الهیه سبب و علّت حفظ بریه بوده و خواهد بود بقوله تعالی: و لکم فی القصاص حیاة یا اولی الابالب.»^{۷۱} و در اجرای مقتضای عدل، حضرت بهاءالله نظر سلطان را به این نکته مهمّه معطوف می‌دارند که اگر خدائی ناخواسته فردی از افراد جامعه دست به ارتکاب خطائی آلوده نمود مقتضی آنست که مرتکب آن عمل غیر مبرور مجازات شود نه آنکه گروه کثیری را مورد عتاب و عقاب قرار دهند زیرا «از عدل حضرت سلطان بعید است که به خطای نفسی، جمعی از نفوس مورد سیاط غضب شوند. حقّ جلّ ذکره می‌فرماید: لا تزر وازرة وزر اخری.»^{۷۲} و می‌فرمایند که «ملک عادل ظلّ الله است در ارض، باید کلّ در سایه عدلش مأوی گیرند و در ظلّ فضلش بیاسایند.»^{۷۳}

جالب توجه آنکه جمال قدم و اسم اعظم ظهور عدل و انصاف سلطانی را در رسیدگی امور و حوائج ناس لازم و ضروری می‌دانند تا جمیع مردم در رفاه و آسایش زیست نمایند ولی از برای نفس خویش راحت و سلامت نمی‌طلبند بلکه دیده به اراده و مشیت الهیه دوخته و رضایش را خواستارند چنانچه به لسان حال ندا می‌نمایند: «و انّی لنفسی ما اردت الا ما اردته و لا ارید بحولک الا ما ترید. عدمت کینونة ترید منک دونک فو عزّتک رضائنک منتهی املی و مشیّتک غایه رجائی.»^{۷۴} و بالاخره لسان قدرت از مشقّت و مصیبت اهل خود سخن به میان آورده و متذکر می‌گردند که نور انصاف خاموش شد و نار ظلم بیفروخت، اهل مرا اسیر و به شهر موصل سرگون نمودند^{۷۵} و ذکر

می‌فرمایند که به اتباع رسول اکرم نیز شبیه آن را مُرعی داشتند:

«یا سلطان قد خبت مصایح الانصاف و اشتعلت نار الاعتساف فی کلّ الاطراف الی ان جعلوا اهلی اساری من الزّوراء الی الموصل الحدباء. لیس هذا أوّل حرمةٍ هتکت فی سبیل الله. ینبغی لکلّ نفس ان ینظر و یذکر فیما ورد علی آل الرّسول اذ جعلهم القوم اساری و ادخلوهم فی دمشق الفیحاء و کان بینهم سیّد السّاجدین و سند المقرّیین و کعبة المشتاقین».^{۷۶}

ادارهٔ امور کشوری به رؤسا و سلاطین راجع است

هیكل انور به منظور آگاهی سلطان ایران از منظر مبارک در زمینهٔ مسائل کشوری و مملکت‌داری به کمال تأکید بیان می‌فرمایند که در امور دولتی و سیاسی مداخله ننموده و پیروان خویش را به اطاعت و انقیاد از ملوک و سلاطین ارض رهبری و هدایت فرموده‌اند و اراضی قلوب را از برای خود اختیار ننموده‌اند و در این سبیل به مضامین چند فقره از آثار مبارکه استشهد می‌فرمایند تا پادشاه ایران مطمئن و متیقّن گردد که مظهر ظهور ناظر به عوالم عُقبی است نه ملک دنیا، قوله الحکیم:

«سلطان یفعل ما یشاء ملکوت انشاء را از برّ و بحر به ید ملوک گذاشته و ایشانند مظاهر قدرت الهیه علی قدر مراتبهم. اگر در ظلّ حقّ وارد شوند از حقّ محسوب و الاّ ان ربّک لعلیم و خبیر. و آنچه حقّ جلّ ذکره از برای خود خواسته قلوب عباد او است که کنائز ذکر و محبّت ربّانیه و خزائن علم و حکمت الهیه‌اند».^{۷۷}

توضیح مفاهیم بعضی از تعالیم الهی

یکی از مسائل مهمّه که در لوح سلطان ایران وارد گشته، شرح بعضی از مواضع قیمّه در آثار سماویّه به منظور تنویر افکار سلطان ایران و استحضار مراجع دولتی از نقطهٔ نظرگاه جامعهٔ بهائی است. از جملهٔ این شرح و بسط مفهوم نصرت در آئین الهی می‌باشد. در آثار بهائی ذکر نصرت و اعانت به کزّات به چشم می‌خورد و اگر این مسأله به نحو صحیحی مفهوم نگردد بسا که سوء تفاهات و اختلافات کلیّ حادث شود. حضرت بهاءالله مسألهٔ نصرت را شرح و تفصیل داده می‌فرمایند مقصد از نصرت، جنگ و جدال با کسی نبوده و نیست بلکه نصرت و اعانت به بیان و حکمت و خدمت و عبودیت است، قوله الکریم:

«لم یزل ارادة سلطان لا یزال این بوده که قلوب عباد را از اشارات دنیا و ما فیها طاهر نماید تا قابل انوار تجلیات ملوک اسماء و صفات شوند. پس باید در مدینهٔ قلب بیگانه راه نیابد تا دوست یگانه

به مقرّ خود آید یعنی تجلّی اسماء و صفاتش نه ذاته تعالیٰ چه که آن سلطان بی مثال لا زال مقدّس از صعود و نزول بوده و خواهد بود. پس نصرت الیوم اعتراض بر احدی و مجادله با نفسی نبوده و نخواهد بود بلکه محبوب آن است که مدائن قلوب که در تصرّف جنود نفس و هوّی است به سیف بیان و حکمت و تبیان مفتوح شود. لذا هر نفسی که اراده نصرت نماید باید اوّل به سیف معانی و بیان مدینه قلب خود را تصرّف نماید و از ذکر ما سوی الله محفوظ دارد و بعد به مدائن قلوب توجّه کند. این است مقصود از نصرت. ابدأ فساد محبوب حقّ نبوده و نیست و آنچه از قبل بعضی از جهّال ارتکاب نموده اند ابدأ مرضی نبوده. ان تقتلوا فی رضاه لخير لکم من ان تقتلوا.^{۷۸}

و در توصیف قوه فنا و از خودگذشتگی و سطوت خضوع و خشوع و نیستی در بین مؤمنین شرح کاملی بیان می فرمایند که این افراد از جان در ره جانان گذشته اند و حقّ را با روح و وجدان نصرت و یاری می نمایند.

«و همین گذشتن از جان در سبیل محبّت رحمن گواهیست صادق و شاهدیست ناطق علی ما هم یدّعون. آیا مشاهده شده که عاقل من غیر دلیل و برهان از جان بگذرد و اگر گفته شود این قوم مجنونند این بسی بعید است چه که منحصر به یک نفس و دو نفس نبوده بلکه جمعی کثیر از هر قبیله از کوثر معارف الهی سرمست شده به مشهد فدا در ره دوست به جان و دل شتافته اند.»^{۷۹}

و گوشزد می نمایند که گرچه احبّای الهی در هر نقطه و مکانی که ساکن بوده اند معرض ظلم و جور افراد قرار داشتند و همواره

«نظر به تعدّی بعضی از حکام نار حرب و جدال مشتعل می شد و لکن این فانی بعد از ورود عراق کلّ را از فساد و نزاع منع نموده و گواه این عبد عمل اوست چه که کلّ مطلعند و شهادت می دهند که جمعیت این حزب در عراق اکثر از جمیع بلدان بوده مع ذلک احدی از حدّ خود تجاوز ننموده و به نفسی متعرّض نشده»^{۸۰}

و فقراتی را از کلمات مکنونه در وصف اخلاق و کردار و سلوک و رفتار مؤمنین حقیقی نقل می فرمایند که شاهد این گفتار است.^{۸۱}

سرگونی حضرت بهاء الله به مدینه عکا

قلم اعلیٰ پس از ذکر و توصیف بلایائی که از جمیع جهات آن ساذج بقا را احاطه نموده متذکّر می گردد که به زودی سلطان عثمانی موجبات اخراج هیکل انور را از ادرنه به شهر عکا که از اخرب مدن و بلاد در آن نواحی محسوب است فراهم خواهد آورد و لکن به صریح بیان اعلان می فرمایند

که شدائد و رزایا سدرهٔ منتهی را از نشر و اشاعهٔ امر مالک اسماء ممانعت نخواهد نمود، قوله الاحلی: «فسوف یخرجونها اولو الحكم و الغناء من هذه الارض الّتی سمّیت بادرنة الی مدینة عکاء و ممّا یحکون أنّها اخرب مدن الدّنیاء و اقبحها صورةً و اردنها هواءً و انتنها ماءً کأنّھا دار حکومة الصّدی».^{۸۲} آن گاه جمال قدم از سوء نیت دربار عثمانی و مقاصد سقیمهٔ رؤسای آن بلاد پرده برداشته و علّت سرگونی‌شان به عکّا را فاش نموده و متذکّر می‌گردند که خلیفهٔ عثمانی قصد دارد حضرتشان را در سجنی بعید محبوس نماید و ابواب راحت و آزادی را بر وجه مبارک مسدود سازد و ملاقات با آشنا و بیگانه را جلوگیری نماید و به زعم واهی خویش تیشه به ریشهٔ امر مبین وارد آورد غافل از آنکه شدّت مصائب و بلاهای آن آفتاب عالمتاب را از اشراق منع نتواند و سطوع وجه صبیحش کسوف نیابد، قوله المنیع: «تالله لو ینھکنی اللّغب و ینھکنی السّغب و ینجعل فراشی من الصّخرة الصّماء و مؤانسی و حوش العراء لا اجزع و اصبر کما صبر اولوا الحزم و اصحاب العزم بحول الله مالک القدم و خالق الامم و اشکر الله علی کلّ الاحوال».^{۸۳}

حمل بلا در سبیل امر حضرت باری تعالی

حضرت بهاءالله در مواقع متعدّده در این لوح مبارک به علوّ مقام مصیبت و بلا و تحمّل مشقّت و دشواری در سبیل آفریدگار یکتا اشاره فرموده و پادشاه ایران را متذکّر می‌دارند که راحت و آسایش در جهان خاک، انسان را از اعتلاء به ذروهٔ عالم افلاک باز می‌دارد و با بیانی فصیح و شرحی بلیغ بلاهای محیطه را تمجید می‌فرمایند و سبب حمل اذیت و آزار وارده را توضیح می‌دهند. مبحث مفصل است و ما در این مقام چند فقره از آن آیات باهرات را نقل می‌نمائیم تا ختام این مبحث رنگین مسک عنبرین شود، قوله الافخم:

«این طایفه بیست سنه متجاوز است که در ایام و لیالی به سطوت غضب خاقانی معذب و از هبوب عواصف قهر سلطانی هر یک به دیاری افتاده‌اند. چه مقدار از اطفال که بی‌پدر مانده‌اند و چه مقدار از آباء که بی‌پسر گشته‌اند و چه مقدار از امّهات که از بیم و خوف جرأت آنکه بر اطفال مقتول خود نوحه نمایند نداشته‌اند و بسی از عباد که در عشی باکمال غناء و ثروت بوده‌اند و در اشراق در نهایت فقر و ذلّت مشاهده شده‌اند. ما من ارض الا و قد صبغت من دمائهم و ما من هواء الا و قد ارتفعت الیه زفرائهم. و در این سنین معدودات من غیر تعطیل از سحاب قضا سهام بلا باریده و مع جمیع این قضایا و بلاهای نار حبّ الهی در قلوبشان به شأنی مشتعل که اگر کلّ را قطعه قطعه نمایند از حبّ محبوب عالمیان نگذرند بلکه به جان مشتاق و آملند آنچه را در سبیل الهی وارد شود».^{۸۴}

و در مقامی دیگر می‌فرماید:

«فَوَيْلٌ لِلنَّفْسِ الْكَافِرَةِ مِنَ الْبَلَاءِ فِي سَبِيلِهِ وَ لَا عَنْ الرِّزَايَا فِي حَبِّهِ وَ رِضَائِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ الْبَلَاءَ غَادِيَةً لِهَذِهِ الدَّسَكِرَةِ الْخَضِرَاءِ وَ ذِبَالَةً لِمَصْبَاحِهِ الَّذِي بِهِ اشْرَقَتِ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ»^{۸۵}
«نَسْأَلُهُ بَانَ يَجْعَلُ هَذَا الْبَلَاءَ الْإِدْهَمَ دَرْعًا لِهَيْكَلِ أَمْرِهِ وَ بِهِ يَحْفَظُهُ مِنْ سَيُوفٍ شَاخِذَةٍ وَ قُضْبٍ نَافِذَةٍ. لَمْ يَزَلْ بِالْبَلَاءِ عَلَا أَمْرُهُ وَ سَنَا ذِكْرُهُ. هَذَا مِنْ سُنَّتِهِ قَدْ خَلَّتْ فِي الْقُرُونِ الْخَالِيَةِ وَ الْأَعْصَارِ الْمَاضِيَةِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ الْقَوْمَ مَا لَا يَفْقَهُونَهُ الْيَوْمَ إِذَا عَثَرَ جَوَادُهُمْ وَ طَوَى مَهَادَهُمْ وَ كَلَّتْ أَسْيَافُهُمْ وَ زَلَّتْ أَقْدَامُهُمْ لَمْ أَدْرِ إِلَى مَتَى يَرْكَبُونَ مَطِيَّةَ الْهَوَى وَ يَهِيمُونَ فِي هَيْمَاءِ الْغَفْلَةِ وَ الْغَوَى أَيْبَقَى عِزَّةً مِنْ عِزِّهِ وَ ذَلَّةً مِنْ ذَلِّهِ أَمْ يَبْقَى مِنْ اتِّكَأٍ عَلَى الْوَسَادَةِ الْعَلِيَا وَ بَلَغَ فِي الْعِزَّةِ إِلَى الْغَايَةِ الْقَصْوَى وَ لَا رَبِّي الرَّحْمَنُ كُلٌّ مِنْ عَلَيْهَا فَإِنْ وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّي الْعَزِيزِ الْمَنَّانِ. أَيْ دَرْعٍ مَا أَصَابَهَا سَهْمُ الرَّدَى وَ أَيْ فَوْدٍ مَا عَزَّتْهُ يَدُ الْقَضَاءِ وَ أَيْ حَصْنٍ مَنَعَ عَنْهُ رَسُولُ الْمَوْتِ إِذَا أَتَى وَ أَيْ سَرِيرٍ مَا كَسَرَ وَ أَيْ سَدِيرٍ مَا قَفَرَ لَوْ عَلِمَ النَّاسُ مَا وَرَاءَ الْخَتَامِ مِنْ رَحِيقِ رَحْمَةِ رَبِّهِمْ الْعَزِيزِ الْعَلَّامِ لَنَبَذُوا الْمَلَامَ وَ اسْتَرْضَوْا عَنِ الْغَلَامِ»^{۸۶}

و در بیان جذب کلمه علیا در ناسوت انشاء و تحمّل ظلم و جفا در سبیل محبوب یکتا اشاره به تلاؤ عالم فانی نموده و متذکر می‌گردند که جواهر هستی در نزدشان مقام و منزلتی ندارد و هرگز جام لبریز بلا را با شهد و انگین این دار بی وفا مبادله نخواهند کرد چه اگر خدنگ جور و جفا بر سینۀ پرنیان وارد نیاید وصول به ملکوت بقا میسر نشود، قوله الارفع: «فَوَيْلٌ لِي لَوْ خَيْرْتُ فِيمَا هُمْ عَلَيْهِ مِنَ الْعِزَّةِ وَ الْغِنَاءِ وَ الثَّرْوَةِ وَ الْعِلَا وَ الرَّاحَةِ وَ الرِّخَاءِ وَ مَا أَنَا فِيهِ مِنَ الشَّدَّةِ وَ الْبَلَاءِ لَاخْتَرْتُ مَا أَنَا فِيهِ الْيَوْمَ وَ الْآنَ لَا أَبَدِلُ ذَرَّةً مِنْ هَذِهِ الْبَلَايَا بِمَا خَلَقَ فِي مَلَكُوتِ الْإِنْشَاءِ. لَوْ لَا الْبَلَاءُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا لَدَّ لِي بَقَائِي وَ مَا نَفَعَنِي حَيَاتِي»^{۸۷} و در مقامی دیگر می‌فرماید: «فَوَيْلٌ لِي بِحَبِّكَ لَا أَجْزَعُ عَنْ شَيْءٍ وَ فِي رِضَائِكَ لَا أَفْزَعُ مِنْ بَلَايَا الْأَرْضِ كُلِّهَا لَيْسَ هَذَا إِلَّا بِحَوْلِكَ وَ قُوَّتِكَ وَ فَضْلِكَ وَ عَنَايَتِكَ مِنْ غَيْرِ اسْتِحْقَاقِي بِذَلِكَ»^{۸۸}

عبرت از وقایع گذشته

حضرت بهاء الله در طی این لوح شکوهمند با سبک و لحنی بسی فصیح و شیوا و بلیغ و پرمعنی اشاره به ایام گذشته می‌فرماید و توجه سلطان ایران را به دوران سلف معطوف می‌دارند که در هیچ دور و زمانی عزّت و حشمت و مجد و شوکتی در این دار فانی از برای فردی چه وضع و شریف و چه پیر و برنا باقی نمانده مگر آنکه در منقبت و خدمت امر حضرت احدیّت باشد و لسان قدم به ذکر امثله و شواهد مختلفه‌ای پرداخته‌اند و ذیلاً فقراتی از این دُرّهای ثمین و گُهریار را نقل می‌نمائیم. مثلاً در بارۀ ثروت و غنا و جاه و منزلت و قدرت و مکنّت می‌فرماید:

«هل يبقى لاحد ما عنده من ثروته او يغنيه غداً عن مالك ناصيته. لو ينظر احد في الذين ناموا تحت الرضام و جاوروا الرغام هل يقدر ان يميز رمم جماجم المالك عن براجم المملوك لا فو مالك المملوك و هل يعرف الولاة من الرعاة و هل يميز اولى الثروة و الغناء من الذى كان بلا حذاء و وطاء تالله قد رفع الفرق الا لمن قضى الحق و قضى بالحق».^{۸۹}

و يا در باره مردمی که در این جهان پر وسوسه و مشغله در جمع مال و تحکیم منصب و منال کوشش فراوان مبذول می دارند می فرماید شخص بصیر و دانا چشم از آنچه فانی است بر می گیرد و به آنچه باقیست نظر می افکند، قوله الحکیم: «ان البصیر لا يشغله المال عن النظر الى المال والخیر لا تمسكه الاموال عن التوجه الى الغنى المتعال».^{۹۰} و در وصف آنان که تکیه بر اریکه سلطنت زدند و بر خاور و باختر زمین حکم نمودند و کاخ زیبا ساختند و کنز فراوان یافتند و گلشن و گلزار آراستند می فرماید:

«این من حکم علی ما طلعت الشمس عليها و اسرف و استطرف فی الدنيا و ما خلق فيها... این الذين ارتعد الكنوز من كرمهم و قبض البحر عند بسط اكفهم و همهم و این من طال ذراعه فی العصیان و مال ذرعه عن الرحمن. این الذي كان ان يجتبی اللذات و يجتبی اثمار الشهوات... این اغصانهم المتمايلة و افنانهم المتطاولة و قصورهم العالية و بساتینهم المعروشة... فواها لهم قد هبطوا الحضيض و جاوروا القضيض. لا يسمع اليوم منهم ذكر و لا ركز و لا يعرف منهم امر و لا رمز. ايمارون القوم و هم يشهدون، اینکرون و هم يعلمون. لم ادر باي واد يهيمون. اما يرون يذهبون و لا يرجعون الى متى يغیرون و ینجدون، يهبطون و يصعدون...»^{۹۱}

آفاق آینده

در اواخر این رق منشور جمال اقدس ابهی به سلطان ایران گوشزد می فرماید که گرچه سنت الهیه بر این تعلق گرفته که مظاهر ظهور سماوی در بحر بلایا و رزایا مستغرق گردند و به کمال دشواری و سختی زندگی کنند و به اشد اذیت و عذاب معذب شوند و لکن در اثر مصائب و نوائب محیطه امر ربانی نشو و ترقی نماید و نشئه تازه یابد و مراحل تقدّم و تعالی خود را طی کند و ستمگران و جفاکاران مغلوب و مقهور شوند و اثری و ثمری از آنان در عالم امکان باقی نماند، قوله الکریم: «الناس فی سکرتهم یعمهون و لا یعرفون. رفعوا اموالهم و وضعوا الهمهم کأنهم اتخذوا امر الله هزوا و لهوا و لعبا و یحسبون انهم محسنون و فی حصن الامان هم محسنون. لیس الامر کما یظنون غدا یرون ما ینکرون».^{۹۲} آن گاه به صریح بیان می فرماید که امور بدین منوال باقی نخواهد ماند بلکه به زودی این ظلمت دیجور زائل خواهد گشت و پروردگار توانا ید قدرت از جیب اقتدار برون خواهد آورد و بنیان ظلم و ستم را ویران خواهد نمود و باب نصرت خواهد گشود و قیامت کبری برپا خواهد شد و

و عود الهیة تحقق خواهد یافت و جبال به حرکت خواهد آمد و مردگان سر از قبر بیرون خواهند آورد و جمیع در محضر حضرت رحمن به جوابگوی اعمال خویش مأمور خواهند شد. باب مدینه لقا مفتوح خواهد گشت و نفوس فوج فوج به دخول خواهند شتافت، قوله الجبار: «سوف تشق ید البیضاء جیباً لهذه اللیلة الدلماً» و یفتح الله لمدینته باباً رتاجاً یومئذ یدخلون فیها الناس افواجاً... یومئذ یقوم الناس من الاجداث و یسئلون عن التراث طوبی لمن لا تسومه الانتقال فی ذلك الیوم الذی فیہ تمر الجبال و یحضر الكل للسؤال فی محضر الله المتعال انه شدید النکال.^{۹۳}

حامل لوح مبارک میرزا بزرگ خراسانی ملقب به بدیع

گرچه لوح مبارک سلطان در ادرنه از یراعه عز مبین صدور یافت ولی بر خلاف رویه مبارک در باره سائر الواح خطاب به ملوک و رؤسا جهان، ارسال آن بلافاصله به حضور پادشاه ایران صورت نگرفت و پس از صدور فرمان خلیفه عثمانی به سرگونی حضرت بهاء الله و جمعی از همراهان به مدینه عکا مدتی سپری شد تا آنکه جوانی از اهل ایران و در عنفوان شباب که در بغداد به سقائی بیت مبارک مشغول و در شهر موصل از بلاد عراق نیز به همین خدمت نزد تبعیدشدگان مألوف بود از جمله زائرین کعبه مقصود به حضور حضرت معبود در مدینه عکا مشرف گردید و مشمول عنایت رب و دود گشت و مأمور حمل این رق منشور شد. این جوان برومند نامش میرزا بزرگ خراسانی پسر حاج عبدالمجید نیشابوری است و به سال ۱۲۸۶ هجری قمری در عکا به حضور مبارک مثول یافت و از محضر اقدس تمنا نمود به این شرف عظمی فائز گردد و حامل لوح مبارک شود. رجایش به لحاظ قبول سلطان یفعل ما یشاء مزین گشت و به همان ترتیب که در ظهر لوح جلیل مرقوم رفته بود به سوی ایران حرکت نمود و لوح مبارک را به ناصرالدین شاه تسلیم کرد و مورد شکنجه و آزار بسیار قرار گرفت و بالاخره جان در سیل جانان فدا نمود و از لسان قدم به "فخر الشهداء" مفتخر و ملقب گردید.^{۹۴} شهادتش در ماه ژوئیه ۱۸۶۹ اتفاق افتاده است. در ایام توقف در بغداد اشعاری در جواب نبیل زرداری سروده که چند بیت آن ذیلاً نقل می‌گردد:

باز دیدم بال و پر آلوده‌ام	وز خیالات فنا ناسوده‌ام
آن زمان گفتم سخن با قلب خویش	کای تو قلب چاک چاک ریش ریش
پاک شو تو از خیالات فنا	تا میسر گردد وجه بهاء
تا نگردد قلب خالی از خیال	کی دهندش ساقیان خمر وصال
قلب منزلگاه محبوب است و بس	پاک و صافی شو به مقصودت برس ^{۹۵}

این جوان نازنین به ید قدرت الهی خلق جدید یافت و روح مبین در کالبد او دمیده شد، شور و خروش یافت و سر از جان نشناخت. آماده سفر به ایران و مهیای حمل بلایای بی‌منتها گشت. دقیقه‌ای آرام نگرفت تا فرمان الهی را در عالم امکان به منصه بروز و شهود رساند. حضرت بهاء الله

در باره خلق بدیع و اعزام او به ایران و شجاعت و شهامت این جوان غیور چنین می‌فرمایند، قوله
الاکرم:

«در خلق بدیع و ارسال آن به قدرت و عظمت تفکر نمائید و ملاحظه کنید بعد از اتمام حجّت و
اظهار قدرت چگونه بلایا از قحط و غلا و خوف عجم را احاطه نمود. اخبار این امور کلّ در
الواح متعدّده نازل شده. فوالله الذی لا اله الا هو اگر نفوس در خلق بدیع و ارسال او و لوح او و
آنچه بعد وارد شده تفکر نمایند جمیع را کافی است و برهان الهی اظهر از شمس بر کلّ مبرهن و
واضح می‌شود و لکن کینونات جعلیه به عالم خود مشغولند. از انفس سبحانیه و عرف آیات
رحمانیه قسمتی نبرده و نخواهند برد الا من شاء الله.»^{۹۶}

و در لوحی خطاب به والد ماجدش که متضمّن زیارتنامه آن فخر الشّهداء نیز می‌باشد، می‌فرمایند:
«اتحسبه کاحدٍ من العباد لا و مالک الایجاد به اخذت الزّلازل کلّ القبائل و اضطربت ارکان الظّلم و
اشرق وجه النّصر من افق الاقتدار هل یصل الیه الاسماء لا و مالکها قد ارتقی الی مقام انقطعت عنه
الاذکار.»^{۹۷}

یادداشت‌ها

* این مقاله در دوره هفدهم مجمع عرفان در مرکز مطالعات بهائی آکوتو (ایتالیا) در جون ۱۹۹۸ عرضه شده است.
۱- ناصرالدین شاه قاجار پسر محمد شاه چهارمین پادشاه از سلسله قاجاریه است که در شب ۶ صفر ۱۲۴۷
هجری قمری در شهر تبریز متولد و در سال ۱۲۶۴ هجری قمری به سن هفده سالگی پس از فوت پدر بر تخت سلطنت
جلوس کرد و در سال ۱۳۱۳ هجری قمری که جشن پنجاهمین سال سلطنت خود را برگزار می‌نمود در طهران به دست
میرزا رضای کرمانی که از مریدان سید جمال‌الدین افغانی بود مقتول و در شاه عبدالعظیم مدفون گردید. دوره سلطنتش
۴۹ سال و یک ماه و سه روز به طول انجامید و ۶۷ سال عمر کرد. مادرش مهد علیا ملک جهان خانم زن محمد شاه
قاجار (۱۲۲۰-۱۲۹۰ هجری قمری) نوه دختری فتحعلی شاه و خواهر تنی سلیمان خان معروف به خان‌خانان حاکم
اصفهان بود. مادر مهد علیا شاهزاده بیگم جان دختر دوّم فتحعلی شاه است. در سال ۱۲۵۰ هجری قمری محمد شاه به
سلطنت رسید و در سال ۱۲۵۱ هجری قمری فرزند ارشد خود ناصرالدین میرزا را که پنج ساله بود به ولیعهدی برگزید و
در سال ۱۲۶۳ هجری قمری او را به جای بهمن میرزا عم خود به فرمانفرمائی آذربایجان منصوب کرد. جلسه محاکمه
حضرت باب در تبریز در دوران ولیعهدی ناصرالدین میرزا تشکیل شد و او شخصاً در این جلسه حاضر بود. میرزا تقی
خان امیرکبیر که در حدود سال ۱۲۲۲ هجری قمری در هزاره فراهان در خانواده‌ای از طبقه پیشه‌ور به دنیا آمده بود و
پدرش کربلانی محمد قربان نام داشت و نخست آشپز میرزا عیسی (میرزای بزرگ) قائم مقام اوّل بود و پس از او همین
شغل را در دستگاه پسرش میرزا ابوالقاسم قائم مقام ثانی احراز نمود پس از فوت امیر نظام زنگنه به پیشکاری
آذربایجان منصوب و سرپرستی ولیعهد به او محوّل شد. میرزا تقی خان پس از مرگ محمد شاه در سال ۱۲۶۴ هجری
قمری ناصرالدین میرزا را به طهران حرکت داد و وسائل سلطنت او را فراهم آورد و با مقام صدارت عظمی به اداره
امور کشور پرداخت و دستگاه دولت و دربار را دقیقاً تحت نظارت قرار داد. در دوران سلطنت ناصرالدین شاه برخی
تغییرات اساسی در اداره مملکت به همت مشیرالدوله ایجاد گشت و با تشکیل وزارتخانه‌های مختلف و هیئت وزیران
از برای تنظیم امور کشوری موافقت نمود. ولی چندی نگذشت که مشیرالدوله را برکنار و رویه استبدادی خویش را بار

دیگر آغاز نمود. ناصرالدین شاه به علت اذیت و آزار بی حد و حصری که نسبت به پیروان حضرت باب و حضرت بهاءالله مجری داشت در الواح مبارکه به القابی از قبیل: "ظالم عجم"، "ناصر جائر"، "رئیس الظالمین" و غیره ملقب گردید (رجوع شود به توقیع مبارک حضرت ولی امرالله نوروز ۱۰۱ سنه بدیع، ص ۲۶۱ توقیعات مبارکه (لانگنهاین: لجنة نشر آثار امری، ۱۴۹ ب) و لغت نامه دهخدا، جلد ۴۶ و کتاب شرح حال رجال ایران، مجلد ۳ و ۴).

۲- رجوع شود به کتاب الواح حضرة بهاءالله الى الملوك و الرؤساء که دار النشر البهائية فی البرازیل در سال ۱۹۸۳ به طبع رسانده است. سورة هيكل در کتاب مبین به خط زین المقرین مسطور و چاپ سوم این کتاب اخیراً به عنوان آثار قلم اعلى، جلد اول توسط مؤسسه معارف بهائی در کانادا در سنه ۱۵۳ بدیع (۱۹۹۶ م) صادر شده است، رجوع شود به صفحات ۶۰ الى ۸۸.

۳- مضمون بیان مبارک چنین است: اوست خداوند متعال که بزرگی و اقتدار در شأن اوست. ای پادشاه روی زمین ندای این بنده را بشنو. به درستی که من به خدا و به آیات او ایمان دارم و جان خود را در راهش فدا نموده‌ام... از خداوند متعال مسئلت می‌نمایم که تو را ناصر امرش کند و به عدلش متوجه سازد تا بر مردمان همانند نزدیکان خود حکم نمائی و آنچه را برای خود اختیار می‌نمائی از برای آنان نیز برگزینی. به درستی که اوست توانا و متعال و پناه و رزق دهنده و قائم بالذات.

۴- رجوع شود به کتاب گنج شایگان تألیف عبدالحمید اشراق خاوری (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ ب)، ص ۱۰۲. ادرنه ولایتی است در منطقه روم ایلی Rumelia از بخش اروپائی کشور ترکیه که در سواحل دریای مرمره و داردانل واقع و مرکز آن نیز شهر ادرنه نامیده می‌شود که به همان نام ولایت خوانده می‌شود و در ۱۶۰ کیلومتری شمال غربی اسلامبول قرار دارد و چون امپراطور روم به نام هادریان Haderian در قرن دوم میلادی آن را تجدید بنا نمود به نام وی معروف شد و Haderianopolis خوانده شد. دولت عثمانی پس از آنکه این منطقه را تصرف نمود آن را از بالکان جدا کرد. ادرنه در آثار مبارکه به "سجن بعید" و "مدینه السجن" و "ارض سر" ملقب گردیده و چون در مرز بلغارستان واقع شده و سرزمین اسلاوهای بین اسلامبول و بلغارستان بوده به نام "سقلاب" و یا "صقلاب" معروف شده است. برای اطلاع بیشتر به لغت نامه دهخدا، جلد پنجم و کتاب جمال ابهی، حضرت بهاءالله، تألیف دکتر ریاض قدیمی مراجعه شود.

۵- رجوع شود به کتاب الواح حضرة بهاءالله الى الملوك و الرؤساء، ص ۱۳۹.

۶- رجوع شود به کتاب لثالی در خشان، تألیف محمد علی فیضی (شیراز: ۱۲۳ ب)، ص ۴۱۶. مضمون بیان مبارک چنین است: اوست خداوند متعال، از پروردگار مسئلت می‌نمایم که فردی را از بین بندگان خود برانگیزد و از عالم وجود منقطع فرماید و قلبش را به زیور توانائی و اطمینان مزین نماید تا خداوند را در بین مردم جهان آفرینش یاری دهد و هر هنگام بر متن نامه‌ای که از برای حضرت سلطان نازل گردیده آگاه شد برخیزد و لوح مبارک را به اجازه خداوند بخشاینده و توانا به دست گیرد و به شتاب تمام به سوی جایگاه سلطان حرکت نماید و چون به مکان تخت و تاج پادشاهی رسد در خانی ساکن شود و با احدی معاشرت ننماید و روز خروج سلطان بر سر راهش نشیند و به کمال ادب و خضوع نامه را بلند کرده نشان دهد و اظهار کند که فرستاده این مسجون است و سزاوار آنکه اگر سلطان امر به قتلش صادر نماید اضطرابی در دل احساس ننماید و به مقر فنا و نیستی بشتابد و زبان به مناجات گشاید که بار الهی، شکر تو را که مرا به نصرت امرت موفق داشتی و شهادت در سبیلت را مقدر نمودی. قسم به عزت تو که این جام شهادت را به کؤوس دو عالم ندهم زیرا که تو بدیلی برای آن مقدر نفرمودی و کوثر و سلسبیل با آن معادله نتواند. و اگر سلطان او را به حال خود گذارد و مورد تعرض قرار ندهد به لسان جان بگوید سپاس تو را ای یزدان دو جهان، به درستی که من به رضای تو و به آنچه که در سبیلت از برای من مقدر فرموده‌ای راضی‌ام و اگرچه مایل بودم زمین به خونم در محبت تو رنگین گردد و لکن آنچه را که تو اراده فرمائی خیر و صلاح من است. تو بر قلب و فؤاد من آگاهی و من از نفس تو بی‌اطلاع، و تویی خیر و دانا.

۷- ایضاً، صص ۳۸۸-۳۸۹.

۸- مضمون بیان مبارک به فارسی: قیامی که انبیا و پیامبران از آن متحیر و قلوبشان منجذب گردید.

۹- رجوع شود به کتاب توقعات مبارکه، صص ۱۵۴-۱۵۶.

۱۰- ایضاً، توقیع نوروز سنه ۱۰۸ بدیع، صص ۳۹۵-۳۹۶.

۱۱- اقتدارات (بی‌ناشر، بی‌تاریخ)، صص ۲۹۷-۲۹۹. الواح مخصوصی که از سماء مشیت نازل و هر کدام به اسمی موسوم عبارتند از: الضیحة، القارة، الحاقفة، الساهرة، الطامة، الصاخة، الآزفة، الفرع الاکبر، الصور، الناقور و امثالها. رجوع شود به لوح نبیل، اقتدارات، ص ۲۹۹. جمیع این اسامی در قرآن مجید نیز نازل گردیده فی المثل الضیحة در سورة ق، القارة در سورة القارة، الطامة در سورة النازعات، الصاخة در سورة عبس، الآزفة در سورة غافر و الفرع الاکبر در سورة انبیاء و الصور در سورة الزمر و بالاخره الناقور در سورة المدثر.

۱۲- صیحة در لغت به معنی بانگ و فریاد است و در قرآن مجید در سورة ق (۵۰)، آیه ۴۲ نازل: «یوم یسمعون الضیحة بالحق ذلك یوم الخروج» یعنی روزی که خلق آن صیحه (که به صور اسرافیل تعبیر شده است) را به حق بشنوند؛ آن روز هنگام خروج از قبرهاست. رجوع شود به لثالی درخشان، ص ۴۱۰.

۱۳- مضمون بیان مبارک: آنان که در آسمان‌ها و زمین‌اند از آن مدهوش شدند مگر کسانی را که خداوند اراده فرماید.

۱۴- لوح حضرت بهاءالله که در لثالی درخشان، ص ۴۱۰ چاپ شده است.

۱۵- حضرت ولی امرالله در باره این دو نفر در کتاب قرن بدیع، فصل پنجم چنین می‌فرمایند: «یک نفر بابی به نام صادق تبریزی که از شهادت مولای محبوب خویش سخت دچار حیرت و تأثر گردیده و از کثرت احزان حالت طبیعی خود را از دست داده بود دیوانه‌وار در مقام قصاص برآمد.» شریکش در این عمل ابلهانه فتح‌الله قمی بود.

۱۶- نامه‌های رسول اکرم در کتاب‌های مختلف از قبیل: مکانة الملوک و الامراء، ص ۴۱۴ و تاریخ طبری یا تاریخ الزمّل و الملوک از انتشارات اساطیر، جلد سوم صص ۱۱۳۳-۱۱۴۳ به چاپ رسیده است.

۱۷- ترجمه نامه‌های حضرت محمد به ملوک و امرا در کتاب تاریخ طبری، تألیف محمد بن جریر طبری جلد سوم ترجمه ابوالقاسم پاینده از انتشارات اساطیر موجود است.

۱۸- منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۴ ب)، صص ۱۳، ۱۶-۱۷.

۱۹- لوح مبارک سلطان ایران (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ ب)، ص ۲۵.

۲۰- مقصود شیخ عبدالحسین طهرانی است. حضرت ولی امرالله در لوح قرن احیای غرب که عنوان ترجمه فارسی آن کتاب قرن بدیع است شرح مبسوطی در باره مکاید و دشمنی‌های این مجتهد عنود نسبت به حضرت بهاءالله مرقوم داشته‌اند: رجوع شود به جلد دوم صص ۱۵۲-۱۵۹. ضمناً حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در خطابه لیلۀ ۱۹ ژوئن سال ۱۹۱۳ در مدینه پورت سعید در اقلیم مصر بعضی اعمال نالایقه و اقدامات پرکین این شخص را نسبت به شرع مبین به تفصیل بیان داشته‌اند که در کتاب خطابات حضرت عبدالبهاء به چاپ رسیده است.

۲۱- میرزا سعید خان متولد سال ۱۲۳۱ هجری قمری در آذربایجان، نام اصلیش ملا محمد سعید پسر سلیمان شیخ الاسلام گرمرو بود. پس از مرگ محمد شاه در سال ۱۲۶۴ هجری قمری هنگامی که ناصرالدین شاه به همراهی امیرکبیر از تبریز عازم طهران شد در وسط راه میرزا سعید خان عرض حالی به امیرکبیر تسلیم نمود. امیرکبیر از خط و عرض حال وی خوشش آمد و او را به سمت منشی خاص و کاتب اسرار خود تعیین نمود. پس از فوت محمد علی خان شیرازی وزیر خارجه در سال ۱۲۶۸ شاه به میرزا سعید لقب خانی داد و بعد او را مؤتمن الملک ملقب نمود و در سال ۱۲۶۹ رسماً به سمت وزیر خارجه برگزید و در سال ۱۲۷۶ حکومت کرمانشاه و لرستان و نهاوند و خرقان و سپس اداره راه سازی را به او سپرد. ناصرالدین شاه در سال ۱۲۸۸ هجری قمری هیئتی به نام «دارالشورای کبری» تشکیل داد

که در آن مؤتمن الملک عضو بود و در ۲۹ شعبان ۱۲۸۸ این شورا را منحل و هیئت دیگری به نام "شورای دولتی" تأسیس نمود که اعضاء آن از این قرار بودند: فیروز میرزا نصرت الدوله، میرزا سعید خان مؤتمن الملک، میرزا عباس خان معاون الملک، میرزا کاظم خان نظام الملک، پاشا خان امین الملک، میرزا محمد حسین خان دبیر الملک، محمد رحیم خان علاء الدوله، دوستعلی خان معیر الممالک (ملقب به نظام الدوله نوه فتحعلی شاه)، امیر اصلاخان مجدالدوله (دائی ناصرالدین شاه و برادر اعیانی مهد علیا)، حسنعلی خان گزوسی (ملقب به امیر نظام)، طهماسب میرزا مؤیدالدوله، محمد قلی میرزا ملوک آرا، علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه و بالاخره غلامحسین خان سپهدار. ناصرالدین شاه در سال ۱۲۹۰ میرزا حسین خان مشیرالدوله سپهسالار اعظم را از صدارت عظمیٰ برکنار کرد ولی مقام وزارت خارجه را به وی سپرد و میرزا سعید خان مؤتمن الملک را به تولیت آستان قدس رضوی تعیین نمود. ناصرالدین شاه چندی بعد میرزا حسین خان مشیرالدوله را از مقام وزارت خارجه نیز معزول نمود و بار دیگر مؤتمن الملک را در سال ۱۲۹۷ به سمت وزیر خارجه ایران منصوب ساخت که تا آخر حیات در این مقام باقی بماند و در ۱۳۰۱ هجری در سن ۷۰ سالگی وفات کرد و در دارالسعادة امام رضا مدفون گشت. لوح معروف به شکرشکن که از قلم سلطان قدم نازل گشته محتملاً به افتخار میرزا سعید خان مؤتمن الملک است. برای کسب اطلاع بیشتری از این وقایع به مجلد اول و دوم کتاب شرح حال رجال ایران به قلم مهدی بامداد مراجعه شود.

۲۲- لوح مبارک سلطان ایران، صص ۲۶-۲۷.

۲۳- ایضاً، ص ۲. مضمون بیان مبارک به فارسی: ای پادشاه روی زمین، بشنو ندای این غلام را، به درستی که من عبدی هستم که به خداوند ایمان آورده‌ام و جان خود را در راهش فدا کرده‌ام و بلائی که تحمل نموده‌ام شاهد گفتار من است و این بلا را هیچ یک از بندگان تحمل ننموده است و پروردگار دانا بر آنچه می‌گویم شاهد و گواه است. ۲۴- ایضاً، صص ۱۳-۱۴. مضمون بیان مبارک: و برخی دیگر گفته‌اند که او کافر است پس از آنکه شهادت می‌دهد که هیچ خدائی جز او نیست و کسانی را که مبعوث فرموده و برای هدایت ناس برگزیده مظاهر اسماء و مطالع صفات و محلّ نزول وحی الهی در عالم وجودند.

۲۵- ایضاً، ص ۴۵.

۲۶- ایضاً، صص ۱۴-۱۵. مضمون بیان مبارک به فارسی چنین است: شهادت می‌دهم به اینکه نیست خدائی مگر او که از یوم ازل بوده و با او هیچ چیز دیگر نبوده و الی الابد مانند قبل خواهد بود. خداوند بخشاینده بالاتر از آنست که قلوب اهل عرفان به ادراک کنه او پی برند و یا به معرفت ذاتش رسند. او مقدس است از عرفان غیر خود و منزّه است از ادراک دیگران. به درستی که او از اول بلا اول از جمیع عالمیان بی‌نیاز بوده است.

۲۷- ایضاً، ص ۳۰.

۲۸- ایضاً، ص ۳۵.

۲۹- ایضاً، ص ۷. مضمون بیان مبارک چنین است: اوست چیره بر خلق و دارای غلبه بر مردم خود. به درستی که اوست دانا و حکیم.

۳۰- ایضاً، صص ۲-۳. مضمون فارسی: مردم را فقط به سوی خدای تو و پروردگار جهانیان دعوت نمودم.

۳۱- ایضاً، ص ۲۲. مضمون فارسی: خداوند، تو آگاهی بر اینکه چیزی به جز امر تو نخواهم و قصدی به جز ذکر تو ندارم. قلمم جز به رضای تو و به اظهار آنچه که به قدرت مرا مأمور فرمودی حرکت ننماید.

۳۲- ایضاً، ص ۷. مضمون فارسی: ای سلطان، من بمانند یکی از بندگان بودم و در بستر استراحت آرمیده بودم. نسائم الهی بر من مرور نمود و دانش آنچه هست را به من آموخت. این علم از من نبوده بلکه از نزد خداوند دانا و تواناست و اوست که مرا به ندا در بین زمین و آسمان فرمان داده است.

۳۳- ایضاً، ص ۳. مضمون فارسی: و در عشق و محبت او بر من وارد شد آنچه که چشم عالم شبه و مثل آن را

ندیده است.

۳۴- ایضاً، مضمون فارسی: هر بلانی که از ابر قضا در سبیل خداوند مالک اسماء نازل شود به جان قبول نمودم و هر انصاف دهنده دانائی شاهد این گفتار است.

۳۵- ایضاً، صص ۸۸-۸۹. مضمون فارسی: اگر مرا مختار نمایند که عزت و ثروت و رفعت و آسایش را برگزینم و یا شدت و بلا را اختیار کنم، البته سختی و شدتی که امروزه مرا در برگرفته می‌گزینم و ذره‌ای از این بلا را به آنچه که در عالم وجود خلق گشته است تبدیل نمی‌نمایم. اگر بلا در سبیل حق متعال نباشد بقای مرا چه لذتی است و حیات مرا چه نفعی.

۳۶- ایضاً، ص ۳۳.

۳۷- ایضاً، صص ۱۵-۱۶. به یاد آر روزهایی را که آفتاب مکه از افق ربّ علیّ اعلایت اشراق نمود و علما اعراض و اعتراض نمودند تا از آنچه در آن یوم در پس پرده نور پنهان و مستور بود آگاه شوی و امور از جمیع اطراف به قدری بر او سخت شد که به دستور حضرتش اطرافیان متفرّق شدند و این چنین فرمان الهی از آسمان قدرت و عزت نازل گشت.

۳۸- ایضاً، ص ۵۱. مضمون فارسی: مردم می‌توانند از فقهائی که به صیانت نفس خود پرداخته و به حفظ دین همت گماشته و با هواهای نفسانی خود مخالفت نموده و به اطاعت امر مولایشان قیام می‌نمایند تقلید کنند.

۳۹- ایضاً.

۴۰- ایضاً، صفحه ۵۲. مضمون فارسی: فقهاء آن زمان شریرترین فقهاء دوران‌اند. از آنها فتنه سر می‌زند و بدانها برمی‌گردد.

۴۱- قرآن مجید، سورة حجرات (۴۹)، آیه ۶.

۴۲- شیخ مرتضیٰ انصاری فرزند محمد امین از اهل دزفول در سال ۱۲۱۴ هجری قمری متولد شد و در شب شنبه ۱۸ جمادی الثانی ۱۲۸۱ هجری قمری وفات یافت و در نجف اشرف به خاک سپرده شد. وی از مشاهیر علمای شیعه است و نسبتش به جابر بن عبدالله انصاری از صحابه حضرت محمد می‌رسد. اجازه روایت را از ملا احمد نراقی در کاشان به دست آورد و بعد از چندی به عتبات رفت و مدتی در مجلس درس شیخ علی بن شیخ جعفر کاشف الغطاء حاضر شد و پس از درگذشت شیخ محمد حسن اصفهانی معروف به «صاحب جواهر» بزرگ‌ترین مجتهد شیعه شد و به مقام «مرجع کلّ» رسید و مدت پانزده سال پیشوای دینی تمامی شیعیان گردید و به لقب «خاتم الفقهاء و المجتهدین» معروف گشت. مردی سلیم النفس و نزد همگان عزیز و محترم بود. می‌گویند در حین وفات از مال دنیا هفده تومان نزد دو دخترش باقی بود و به همان مقدار قرض داشت. تألیفاتش به زبان ساده نگاشته شده و در مدارس دینی شیعه در شمار کتب درسی درآمده است از جمله فوائد الاصول معروف به رسائل در اصول فقه به عربی مرقوم و به فارسی نیز ترجمه و چاپ شده است. شیخ مرتضیٰ یکی از برجسته‌ترین نوایغ فقهی شیعه و مبتکر علم اصول جدید به شمار می‌آید. جناب اشراق‌خاوری در کتاب محاضرات، ص ۹۸۵ نقل می‌نمایند که جمال قدم در باره او در یکی از الواح می‌فرمایند، قوله الاحلی: «اگرچه فی الحقیقه به افق اعلیٰ ناظر بود و از نور محبت اثری در او ظاهر ولیکن موفق به عرفان نشد و زحمت‌های هفتاد ساله بر باد رفت.» و ایضاً در صص ۹۸۷-۹۹۰ همان کتاب چنین نگاشته شده:

«حضرت عبدالهاء در باره شیخ انصاری فرموده‌اند: سید محمد برادر میرزا علی محمد مشهور که از مشاهیر مجتهدین بود از کربلا به بغداد آمد و در خانه حاجی جعفر دولت‌آبادی منزل کرد. حاجی جعفر و برادرش حاجی خلیل دولت‌آبادی از اعدای امر بودند. سید محمد مزبور میرزا حسن گل‌گلاب را که از احباب و برادر حاجی عبدالمجید مرحوم بود دید و درخواست تحصیل اجازه تشرف از حضور مبارک نمود که خفياً مشرف شود. اجازه فرمودند مشرف شد و سؤالاتی کرد جواب شنید مؤمن شد و تا سحر مشرف بود. چون برگشت حاجی جعفر را در انتظار دید از او سؤال کردند که کجا بودی وقایع را گفت همه استیحاş کردند که آقا سید محمد هم صبح رفت به کاظمین و از آن جا به کربلا و نجف رفت در مجلس درس شیخ مرتضیٰ رفت شیخ که عموماً به سادات احترام

می‌کرد سید محمد را بالا دست خود نشانید. سید محمد در حضور شیخ و طلاب شرح تشرّف خود را به حضور مبارک گفت طلاب ملامت کردند که آقا شما هم بایی شده‌اید. شیخ مرتضای مرحوم به طلاب تغیر کرد و از سید درخواست کرد که مطلب خود را بگوید. سید گفت با وجود این هیجان نمی‌گویم و بعد در هر جا نشست گفت. بعد فرمودند جلّ ثناته: مرحوم شیخ مرتضی ابدأ تعرّض به این امر نکرد و کلمه‌ای ضدّ این امر بر زبان نراند. همیشه می‌گفت که من تجسّس باید بکنم، تحقیق باید بکنم، هنوز تجسّس نکرده‌ام. هر کس باید بنفسه تجسّس کند.

باری این صحبت مختصر آقا سید محمد در محضر شیخ مرتضی سبب انتباه آقا میرزا علی نقی مجتهد سمنانی شد. جناب میرزا علی نقی به تجسّس افتاد از نجف مخصوص برخاست و به بغداد آمد به حضور مبارک مشرّف شد مؤمن و موقن شد ثابت و مستقیم شد هر شبهه‌ای داشت عرض کرد و جواب شنید مراجعت به نجف کرد و یکسر به منزل آقا شیخ مرتضی رفت و می‌دانید که شیخ مرتضی مقتدای پنجاه میلیون شیعیان بود رئیس کلّ بود از قضایای اتفاقی شیخ ناخوش بود و در بستر خوابیده بود... مختصر این است جناب شیخ من رفتم بغداد و به حضور ایشان مشرّف شدم و حجت بر من بالغ شد و به شما عرض می‌کنم واجبست بر شما فوراً تحقیق این امر بکنید شیخ در جواب گفت بلی من خیلی آرزو دارم که در توحید کار بکنم ولی مجال نمی‌یابم انشاءالله مجال خواهم یافت و در توحید کار خواهم کرد. به این عنوان توحید گفت میرزا علی نقی گفت جناب شیخ معلوم شد که تا به حال از توحید خبر نداشتند بسیار خندید لکن در آن ناخوشی فوت شد خدا رحمتش کند بسیار شخص با انصافی بود. مرکزش مهمّ بود چنین شخصی در چنین مرکز چنین انصاف دهد خیلی است.»

برای اطلاع بیشتر به کتاب دائرة المعارف تشیع، جلد دوم و کتاب الذریعة، جلد ششم نیز مراجعه شود.

۴۳- لوح مبارک سلطان ایران، صص ۵۲-۵۳.

۴۴- وهب بن راهب از قبیله اوس (معنی لغوی اوس یعنی گرگ و نام یکی از قبائل قحطانی در عربستان است) که قبل از بعثت (رسول اکرم) مؤدّه ظهور پیغمبر را می‌داد و بعد اسلام آورد سپس رنجشی پیدا کرد مُرتدّ شد و پنجاه تن از اقوام خود را هم از اسلام برگردانید و در جنگ احد در لشکر مشرکین بود و با مسلمین می‌جنگید بالاخره به روم رفت تا از هراکلیوس قیصر آن مملکت لشکر بخواهد و مدینه را مسخر کند و از آن جا به پاره‌ای از منافقان پیغام فرستاد تا مسجدی در مقابل مسجد قبا بسازند که در مراجعت در آن مسجد با منافقان در تفرقه مسلمین شور و تدبیر نماید آنها هم مسجد را ساختند ولی پیغمبر که به وحی الهی برکیدشان مطلع شد امر کرد آن را سوزانیدند و از بنیان ویران کردند و این همان بنائی بود که به مسجد ضرار موسوم گشت (نقل از لغت نامه کتاب لوح مبارک سلطان ایران)، به قلم جناب عزیزالله سلیمانی). در لغت نامه دهخدا در باره مسجد قبا چنین نگاشته شده است: احمد بن یحیی بن جابر گوید پیشینیان از یاران پیغمبر که به قریه قبا وارد شدند در آن جا مسجدی ساختند و تا یک سال که قبله بیت المقدّس بود در این مسجد به سوی بیت المقدّس نماز می‌خواندند و چون رسول خدا از مکه به مدینه مهاجرت کرد در این مسجد اقامه جماعت فرمود (جلد ۳۸).

۴۵- کعب بن اشرف مردی از اکابر یهود بود و دارنده طبع شعر بود که حضرت رسول را هجا می‌گفت و اصحابش را اذیت می‌کرد و بعد از غزوة بدر از محلّ خود که قدری از مدینه دور بود به مکه رفته مشرکین را بر جنگ پیغمبر تحریص نمود. بعد از آنکه از مکه مراجعت کرد چند تن از مسلمین که بعضی با او رفیق و بعضی برادر خوانده‌اش بودند به اشاره حضرت رسول برای کشتن او حاضر شدند و شبانه به منزلش آمده دوستانه او را طلبیدند و بعداً او را به عنوان گردش به جانب شیع عَجُوز که نام موضعی است در بیرون مدینه برده در بین راه شکمش را دریده و سرش را بریده خدمت حضرت رسول آوردند (نقل از کتاب لوح مبارک سلطان ایران). شرح زندگی کعب را نیز در کتاب زندگانی محمد، تألیف دکتر محمد حسین هیکل، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ هشتم، مؤسسه انتشارات سوره، صص ۳۸۵-۳۸۶ می‌توان یافت.

۴۶- عبدالله ابی از اهل یثرب (مدینه) بود که اهالی آن شهر او را برای سلطنت نامزد کرده تاجی مرصع به دُر و

یا قوت برایش ساخته و در صدد بودند لعل درشتی از یوشع نامی یهودی بخرند و تاج را با آن تکمیل کرده بر سرش گذارند. در همین اثنا حضرت رسول به مدینه تشریف بردند و به قدوم مبارکش امور دگرگون شد و عبدالله به پادشاهی نرسید. این شخص اگرچه به ظاهر ضمیمه اصحاب و جزو انصار شد ولی باطناً رئیس منافقان بود و غالباً کلمات حسدآمیز بر زبان می‌راند. سورة المنافقون (۶۳) در قرآن مجید در شأن او و پیروان نفاق پیشه‌اش نازل شده است (نقل از کتاب لوح مبارک سلطان ایران). برای اطلاع بیشتری از شرح زندگانی او به کتاب زندگانی محمد تألیف محمد حسین هیکل مراجعه شود.

۴۷- لوح مبارک سلطان ایران، صص ۶۲-۶۴.

۴۸- حَنَاس یا حَنَان یا حَنَّا قاضی بزرگ یهود و پدر زن قیافا بود و در کتاب قاموس الکتاب المقدس، دارالثقافه، القاهرة، چاپ هفتم، ۱۹۹۱، صص ۳۲۳-۳۲۴ چنین نوشته شده که گرچه حَنَان در وقت دستگیری حضرت مسیح ریاست کهنه را عهده‌دار نبود ولی لقب رئیس را داشت.

۴۹- قیافا در زبان آرامی یعنی صخره. او رئیس کهنه یهود بود و چون شایع شد که حضرت مسیح مرده زنده می‌کند در بین یهود از سطوت او خوف و هراس پدیدار شد که مبادا مسیح بر ملت یهود مستولی شود. این است که قیافا به فکر هلاکت مسیح افتاد و پس از بازداشت مسیح او را به نزد قیافا آوردند و از حضرتش سؤال نمود که آیا صحیح است که تو ادعا می‌کنی که مسیح و پسر خدا هستی و چون حضرت اعتراف فرمود قیافا گفت شاهد دیگری لازم نیست و فتویٰ به قتل پیغمبر خدا داد. رجوع شود به کتاب قاموس الکتاب المقدس، صص ۷۵۰-۷۵۱.

۵۰- لوح مبارک سلطان ایران، ص ۶۵.

۵۱- ایضاً، ص ۶۸. مضمون فارسی: کاش اجازه می‌دادی ای سلطان تا آنچه را که موجب روشنایی چشم‌ها و اطمینان نفوس و ایقان هر منصفی است از برای تو ارسال نمایم تا بدانی علم کتاب در دست اوست.

۵۲- ایضاً، صص ۱۶-۱۷. مضمون فارسی: قسم به خداوند ای پادشاه اگر ترانه‌های ورقائی را که به امر آفریدگار بخشاینده بر شاخسارها به الحان گوناگون مترنم است بشنوی. هر آینه مُلُک را به پشت سر نهی و به سوی منظر اکبر روی آوری و آن مقامی است که کتاب فجر از افق آن ظاهر و پدیدار گشته است.

۵۳- ایضاً، صص ۱۷-۱۸. اصل بیان مبارک چنین است: «لا خیر فیما ملکته الیوم فسوف یملکه غداً غیرک ان اختر لنفسک ما اختاره الله لاصفیانہ الله یعطیک فی ملکوتہ ملکاً کبیراً».

۵۴- ایضاً، ص ۶. مضمون فارسی: دنیا و آنچه از عزّت و لذّت در اوست به زودی فانی شود و مُلُک از برای خدای متعال و دانا باقی می‌ماند.

۵۵- ایضاً، صص ۱۱-۱۲. مضمون فارسی: در عالم وجود جز تجلّی حضرت معبود رانینی و در نزد تو مُلُک زمین حقیرترین چیز خواهد بود. این جهان را از برای کسی که آن را بخواهد می‌گذاری و دیدگان را به سوی افقی متوجّه می‌سازی که به روشنایی وجه الهی منور است و سنگینی مُلُک را به هیچ وجه تحمّل نمی‌کنی مگر از برای نصرت امر پروردگار علیّ متعال باشد. آن وقت ملأ اعلیٰ بر تو تهنیت خواهند فرستاد. خوشا به حال این مقام بلند اگر به قوّه اسم معروف الهی بدان ارتقاء یابی.

۵۶- رجوع شود به لوح سلمان، کتاب مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاءالله، چاپ مصر، ص ۱۲۸. اسم حقیقی سلمان "شیخ خنجر" و اهل قریه "دریهک" از توابع هنديجان خوزستان میباشد. شرح احوال وی از قلم حضرت مولی الوری در کتاب مبارک تذکره الوفاء نازل گردیده است. از لسان عظمت به لقب "سلمان" ملقب گردید و چون با پای پیاده و در طی اسفار عدیده واسطه وصول عرائض احتیای الهی به مظهر ظهور کلّی الهی و مرکز میثاق ربّانی بود به "پیک رحمن" معروف شد. در بعضی از الواح او را به "جناب مهاجر" نیز خطاب فرموده‌اند. از جمله لوح مبارک جمال اقدس ابهی مصدّر به «به نام باقی دانا کتابت لدی العرش حاضر و ندایت استماع شد» که در مجموعه آثار قلم اعلیٰ، جلد هفتم، صفحه ۱۵ به چاپ رسیده است می‌فرماید، قوله العزیز: «الیوم استقامت لازم است. از حقّ بخواهید تا در

حبش ثابت و راسخ مانید. جناب مهاجر یعنی شیخ سلمان در این سفر حمل مشقات نموده‌اند آنه لا یضیع اجر المقبلین» انتهی. سلمان اُمّی و کاملاً بی‌سواد بود ولی الواح متعدده در شأن او از یراعه عزّ مبین و مرکز عهد و میثاق متین نازل شده و مورد موهبت و ملاطفت آن طلعات قدسیه قرار داشته. وفاتش در مدینه الله شیراز در سنه ۱۳۱۶ هجری اتفاق افتاد و قبرش بدایتاً در قبرستان مسلمین بود و سپس به گلستان جاوید شیراز منتقل گردید.

۵۷- لوح مبارک سلطان ایران، صص ۹-۱۰. مضمون فارسی: قلم اعلیٰ مرا خطاب نموده می‌فرماید بیم و هراس به دل راه نده و آنچه بر تو وارد گشته است را برای حضرت سلطان شرح ده زیرا قلبش در محضر خداوند بخشاینده قرار دارد و امید چنانست که آفتاب عدل و احسان از افق قلب او تابان گردد. اینست فرمان آفریدگار که از نزد آن حکیم باقی نازل شده.

۵۸- ایضاً، ص ۱۸. مضمون فارسی: از خداوند مسئلت می‌نمائیم که حضرتت را بر استماع کلمه‌ای که عالم بدان روشن می‌گردد مؤید فرماید و از کسانی که از شطر قرب بدورند تو را محفوظ بدارد.

۵۹- ایضاً، ص ۶۸.

۶۰- ایضاً، ص ۵۰.

۶۱- ایضاً، صص ۵۸-۵۹. مضمون فارسی: و اگر ندای من از برای خاطر تو است پس دل‌های بندگان را به سوی آسمان شناسائی و قلب سلطان را به طرف عرش رحمانت جذب نما و از نعمت‌هائی که از آسمان جود و کرم و ابر رحمت نازل شده او را مرزوق فرما تا از آنچه در نزدش است منقطع گردد و به سوی الطافت توجّه نماید. ای پروردگار، او را بر نصرت امرت و ارتفاع کلمات در بین مردمت مؤید نما و به لشکریهای ظاهر و باطن یاری ده تا شهرها را به اسم تو تسخیر نماید و بر جمیع مردم روی زمین به قدرت و سطوت تو حکم نماید ای آنکه عالم وجود در دست قدرت تو است. به درستی که تو حاکم بر مبدء و معاد می‌باشی و نیست خدائی مگر تو که توانا و عزیز و حکیمی.

۶۲- ایضاً، ص ۴۸.

۶۳- ایضاً، ص ۳۵.

۶۴- ایضاً، ص ۵۰.

۶۵- ایضاً، ص ۴۹. ترجمه: کلام سخن چین را باور نکنید.

۶۶- ایضاً. مضمون فارسی: به غیر از آنچه خداوند در کتاب حکم فرموده.

۶۷- ایضاً، ص ۴۳.

۶۸- ایضاً، صص ۲۳-۲۵. مضمون فارسی: بار الها، این نامه‌ایست که می‌خواهم برای سلطان بفرستم و تو می‌دانی که من از او جز ظهور عدل از برای خلق تو و تجلّی الطاف از برای اهل بلاد تو نمی‌خواهم... خداوند، حضرت سلطان را بر اجرای احکامات در بین بندگان و ظهور عدلت در میان مردمانت تأیید فرما تا بر این حزب به نحوی حکم نماید که بر دیگران روا می‌دارد. به درستی که تو مقتدر و عزیز و حکیمی.

۶۹- منصوریّه یکی از شهرهای مصر است و شرح ظلم و ستمی که قونسل ایران در حقّ اجبای الهی اجرا نمود در کتب مختلفه ثبت شده از جمله رجوع شود به بهجت‌الصدور، ص ۹۰.

۷۰- لوح مبارک سلطان ایران، ص ۵۴.

۷۱- ایضاً، صص ۵۵-۵۶. قرآن مجید، سورة البقرة (۲)، آیه ۱۷۹: «و لکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب لعلکم تتقون». یعنی ای عاقلان، حکم قصاص برای حفظ حیات شماس است تا از قتل یکدیگر بهره‌یزید.

۷۲- قرآن کریم، سورة النجم (۵۳)، آیه ۳۸. یعنی هیچ کس بارگناه دیگری را (در قیامت) به دوش نخواهد گرفت.

۷۳- لوح مبارک سلطان ایران، ص ۳۷.

۷۴- ایضاً، ص ۲۴. مضمون فارسی: و من برای نفس خود آنچه را که تو اراده فرمودی اراده می‌کنم و آنچه تو

خواستی می‌خواهم. معدوم شود کسی که به غیر از تو بخواهد. قسم به اقتدار تو که رضای تو منتهای آمال منست و مشیت تو بالاترین امید و آرزوی من.

۷۵- ایضاً، ص ۷۰. مقصود از 'اهل من' گوهر خانم حرم کاشی حضرت بهاء‌الله بودند که با جمعی به اسیری به شهر موصل عراق برده شدند. رجوع شود به صفحه ۵۵۶ کتاب امر و خلق، گردآوری اسدالله فاضل مازندرانی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۱۷ ب). شرح سعایت و تفتین شیخ عبدالحسین طهرانی و سفیر کبیر ایران در اسلامبول حاجی میرزا حسین خان و قونسول ایران در بغداد میرزا بزرگ خان در این زمینه را در سورة الملوک می‌توان مطالعه نمود. جمال اقدس ابهی در توصیف تبهکاری و شرارت شیخ عبدالحسین طهرانی می‌فرماید، قوله المستعان: «هو الذی وسوس الشیطان فی نفسه... و یفر الشیطان عن کفره... ما من ظلم و ما من فسق الا و قد بدأ من هذا الشقی و سيعود کل ذلک الیه.» مضمون بیان مبارک چنین است: او کسی است که در نفس شیطان وسوسه کرد... و شیطان از کفرش فرار می‌کند... ظلمی نبود که روا نداشت و فسقی نبود که از این ستمکار سر نزد و جمیع این مظالم به خود او راجع خواهد شد (منقول از بیان حضرت ولی عزیز امرالله در کتاب قرن بدیع، جلد دوم). همچنین رجوع شود به صفحه ۵۵۷ از کتاب امر و خلق، جلد دوم، چاپ ایران. از جمله نفوس دیگری که به اسیری به موصل فرستاده شدند میرزا عبدالمجید شیرازی است که شرح حال او را حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در یوم بیستم ژوئن ۱۹۱۵ در بیت مبارک بیان فرموده‌اند و جناب اشراق‌خاوری در کتاب محاضرات، در صص ۴۳۲-۴۳۳ آن را نقل کرده‌اند و این شخص همان کسی است که جمال اقدس ابهی در لوح حکمت خطاب به شیخ فاضل قاننی ملقب به نبیل اکبر فرموده‌اند، قوله الاحلی: «انا بینا لک اذ کنا فی العراق فی بیت من سمی بالمجید اسرار الخلیقة و مبدئها و منتهاها...» (مضمون بیان به فارسی: به درستی که ما زمانی که در عراق و در خانه شخصی موسوم به عبدالمجید بودیم اسرار خلقت و اول و آخر آن را از برای تو شرح دادیم). عبدالمجید شیرازی در بغداد به شرف ایمان به جمال جانان مشرف گشت. با ازل نیز نسبتی داشت. تحت تأثیر القانات او قرار نگرفت و پس از سفر مبارک به کردستان ثابت و مستقیم بماند و بعد از خروج هیکل مبارک از بغداد از اسرا به موصل فرستاده شد و بالاخره در اسیری در موصل به رحمت ایزدی پیوست.

۷۶- لوح مبارک سلطان ایران، صص ۷۰-۷۱. مضمون فارسی: ای سلطان چراغ‌های انصاف خاموش شد و آتش ظلم و اعتساف در جمیع اطراف شعله‌ور گشت تا آنکه اهل مرا اسیر نموده از بغداد به موصل سرگون نمودند. این اولین بار نیست که پرده احترام نفوس در سبیل حضرت باری دریده می‌شود. شایسته آنکه هر نفسی توجه نماید و به یاد آورد آنچه راکه بر آل رسول خدا وارد شد زمانی که اسیرشان نمودند و به دمشق بردند و بین آنها سید ساجدین و سند مقرّبین و کعبه مشتاقین بود.

۷۷- ایضاً، صص ۳۰-۳۱.

۷۸- ایضاً، صص ۳۱-۳۳. مضمون فارسی: اگر در رضای او کشته شوید بهتر از آنست که بکشید.

۷۹- ایضاً، صص ۳۸-۳۹.

۸۰- ایضاً، صص ۲۷-۲۸.

۸۱- ایضاً، ص ۴۶، فقراتی از کلمات مکنونه فارسی نقل گردیده است.

۸۲- ایضاً، ص ۸۲. مضمون فارسی: به زودی صاحبان حکم و ثروت ما را از این خاک که ادرنه نامیده می‌شود اخراج و به عکا خواهند فرستاد و چنانچه حکایت می‌کنند عکا خراب‌ترین شهرهای جهان می‌باشد، ظاهرش قبیح و هوایش کثیف و آبش متعفن‌ترین است. گویا که مرکز حکومت جفدانست.

۸۳- ایضاً، ص ۸۳. مضمون فارسی: قسم به خداوند که اگر مرا خستگی و فرسودگی از پای درآورد و گرسنگی نابد نماید و فراشم از سنگ خارا شود و رفیق و مؤانسم درندگان بیابان باشند جزع و ناله ننمایم و به قوه خداوند عالم و خالق امم صبر پیشه کنم و در جمیع احوال شکرگزار باشم.

۸۴- ایضاً، صص ۴۰-۴۲. مضمون فارسی: زمینی نیست که به خون آنان رنگین نگشته و هوایی نیست که ناله دیشان

در آن مرتفع نشده.

۸۵- ایضاً، صص ۷۴-۷۵. مضمون فارسی: قسم به ذات حق که نه از بلا در سیبش ناشکیبائی کنم و نه از مصیبت در حب و رضایش بنالم. خداوند بلا را باران بامدادی از برای این چمنزار سبز قرار داده و فیلۀ چراغی کرده که بدان وسیله زمین و آسمان را روشن و منیر گردانیده است.

۸۶- ایضاً، صص ۸۴-۸۶. مضمون فارسی: مسئلت می‌نمایم که این بلای ظلمانی را به مثابه زره‌ای از برای نگهداری آئینش قرار دهد و بدان هیكل امرش را از گزند شمشیرهای تیز و بزّان محافظه فرماید. امرش را همواره با سختی و بلا مرتفع ساخته و ذکرش را بالا برده و این روندی است که از ایام پیشین و عصرهای اوّلین چنین بوده و به زودی مردم آنچه را که امروزه نمی‌دانند خواهند فهمید و آن زمانی است که اسب‌هایشان بر زمین بغلطد و بساطشان برچیده شود و شمشیرهایشان کُند گردد و گام‌هایشان سست شود. نمی‌دانند تا به کی بر ستور هوّی و هوس می‌رانند و در بیابان غفلت و گمراهی در تاخت و تازند. آیا آنان که بر نازبالش‌های بزرگواری تکیه کرده‌اند و به مجد و عزّت بی‌منتها رسیده‌اند باقی و برقرار خواهند ماند؟ هرگز!! قسم به خداوند بخشاینده! آنچه که در این عالم است را فنا اخذ نماید و تنها وجه خداوند عزیز و مَنّان باقی خواهد ماند. کدامین زره‌ایست که از برخورد خدنگ نابودی در امان بوده و کدامین پودی است که دست قضا آن را ویران نساخته و کدامین دژیست که فرستاده مرگ بدان راه نیافته و کدام تختی است که سرنگون نشده و کدام اریکه‌ایست که واژگون نگشته؟ اگر مردم از رحیق رحمت پروردگار دانا و توانا در آخرت آگاه گردند هرآینه دست از سرزنش بردارند و رضایت این غلام را گیرند.

۸۷- ایضاً، ص ۸۸. مضمون فارسی: خداوند را سوگند می‌دهم که اگر مرا در انتخاب عزّت و ثروت و آسایش و بزرگی و یا شدّت و سختی آزاد نهد هرآینه آن‌گزینم که امروزه در آنم و الآن ذره‌ای از این بلا و سختی را با آنچه که در ملکوت وجود خلق فرموده مبادله ننمایم. اگر بلا در سبیل آفریدگار یکتا نباشد بقایم را چه لذّتی و زندگیم را چه نفعی و بهائی است؟

۸۸- ایضاً، ص ۲۳. مضمون فارسی: قسم به عزّت و اقتدار تو که در عشقت زبان به ناشکیبائی نگشایم و در رضایت از جمیع بلاهای روی زمین شکوه ننمایم و این نتوانم مگر به قوّت و قدرت و عنایت و فضل تو که مرا در آن استحقاقی نیست.

۸۹- ایضاً، ص ۷۵. مضمون به فارسی: آیا از برای احدی ثروت ظاهری باقی خواهد ماند و از مُکنتش در محضر حقّ نتیجه‌ای به دست خواهد آورد؟ اگر به آنان که در زیر سنگ آرمیده‌اند و در گل و لای مانده‌اند نظر افکنی آیا می‌توانی بین کاسه پوسیده سر ثروتمندان و استخوان انگشت بردگان فرقی نهی؟ نه، قسم به خسرو خسروان! والی و رعیت را نخواهی شناخت و توانگر را از کهتری که کفش و پوشش در بر نداشته تمیز نخواهی داد! به خداوند سوگند، که جدائی در میان نیست مگر بین آنان که به عهد و پیمان حقّ وفا نمودند و یا از فرمانش سرپیچی کردند.

۹۰- ایضاً، ص ۷۷. مضمون فارسی: ثروت هرگز دارای بینا را از آخرت روگردان نماید و مال دنیا نظر عالم دانا را از خداوند توانا برنگرداند.

۹۱- ایضاً، صص ۷۷-۷۹. کجاست حاکمی که شعاع آفتاب عالمتاب پهنه مُلکش را در جهان روشن نمود و در خرج گزاف فروگزاری نکرد و اعتدالی روا نداشت... کجایند آنان که گنج‌ها از سخاویشان به لرزه درآمد و دریاها از گشایش دست و همتشان به خشکی گرائید. کجاست آن که دستش به گناه آلوده شد و روی از وجه خدای رحمن برگرفت. کجاست کسی که لذّات حیات را برگزید و به ثمرات شهوات دل بست... کجاست شاخسارهای پربارشان و خوشه برگ‌های گردن فرازشان و باغ‌های پرآذین و زیورشان... دریغ‌ا که به ژرف پستی‌ها سرنگون شدند و به پلیدی‌ها پیوستند. نه نامی از آنان باقی است و نه صدائی، نه امری و نه رمزی. آیا باور ندارند و خود شاهدند، و انکار می‌کنند و خود آگاهند. ندانم در کدام هامون سرگشته و حیرانند. آیا نمی‌بینند که ذهابشان را ایابی در پی نیست. تا چند آواره‌اند و تاکی در جستجوی رهنمون و چاره. به نشیب روند و به فراز آیند (کلمه جدل کردن و باور نداشتن ترجمه کلمه یَمارون

است که در قرآن کریم، در سورة الشورى (۴۲)، آیه ۱۸ نازل گشته، قوله العظیم: «الان الذین یمارون فی الساعة لفی ضلالٍ مبین» یعنی آنان که در قیامت جدل و انکار می کنند در ضلالت و گمراهی اند.

۹۲- لوح مبارک سلطان ایران، صص ۸۱-۸۲. مضمون فارسی: مردم مست و مدهوشند و از آفت آزارشان بی خبر، امیال خود را همواره بیفزایند و اله خود بدانند. گوئیا امر خدا را مسخره و بازیچه پنداشته اند و خود را پاکباز قلمداد نموده اند و در قلعه ایمنی در پناه دانند. گمانشان به خطاست و فردا آنچه را که انکار نموده اند مشاهده خواهند کرد.

۹۳- ایضاً، صص ۸۶-۸۷. مضمون فارسی: به زودی ید بیضاء الهی وسیله ای در این شب تیره و تاریک خواهد آورد و خداوندگار درب بزرگی برای این شهر خواهد گشود و در آن یوم مردم فوج فوج به مدینه الهی وارد خواهند شد... در آن وقت ناس سر از قبور بردارند و در باره آثارشان مورد مواخذه قرار گیرند. خوشا به حال آنان که بار سنگینی بر گردن ندارند چه که در آن روز کوه ها به حرکت آید و جمیع در محضر حق متعال مورد سؤال قرار گیرند. به درستی که عقوبت حق شدید است. (قسمت اول این مطلب اشاره به آیه شماره ۱۲ سورة النمل (۲۷) است که خداوند به حضرت موسی خطاب می فرماید: «و ادخل یدک فی جیبک تخرج بیضاء من غیر سوء» یعنی دست در گریبان خود بر تا چون بیرون آوری پاک و پاکیزه و بی برص و مرض باشد. نگارنده)

۹۴- محمد علی فیضی، لثالی در خشان، ص ۴۱۴، حاوی زیارتنامه جمال مبارک به افتخار بدیع می باشد.

۹۵- ایضاً، ص ۳۹۴.

۹۶- حضرت بهاء الله، منقول از کتاب مائده آسمانی، گردآوری عبدالحمید اشراق خاوری (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب)، ج ۴، ص ۲۵۰.

۹۷- محمد علی فیضی، لثالی در خشان، صص ۴۱۳-۴۱۴. مضمون فارسی: آیا او را چون بنده ای از بندگان می پنداری؟ نه، قسم به خداوند مالک وجود. به جهت او زلزله تمام قبایل را در برگرفت و ارکان ظلم و ستم مضطرب گشت و جهره نصرت و پیروزی از افق قدرت الهی روشن و نمایان گشت. آیا اسماء بدو دست خواهد یافت؟ نه، قسم به مالک آسمان ها، به درستی که به مقامی ارتقاء یافته که اذکار را بدو راهی نیست.

کتاب بدیع و مسأله تکمیل بیان*

نادر سعیدی

کتاب بدیع یکی از مهم‌ترین آثار حضرت بهاءالله است که در واقع استدلالیه‌ای است که توسط خود جمال مبارک در اثبات حقایق ظهور خودشان و دفع و رفع شبهات ازلیه نگاشته شده است. به این جهت این کتاب در تاریخ ادیان بی سابقه است چه که استدلالیه معمولاً پس از درگذشت مظهر امر و توسط مؤمنان نوشته شده است اما در این دور مبارک خود مظهر امر در اثبات ظهور خویش استدلالیه نوشته است.

در عین حال کتاب بدیع همان طور که از اسمش پیداست کتابی است که از نظری اعلان و اظهار امر مبارک می‌باشد. می‌دانیم که حضرت بهاءالله ظهور خود را به صورت خفی، آن گاه علنی و بعد جهری اعلان فرمودند. اما کتاب بدیع را باید یکی از مهم‌ترین وسائل این اظهار امر دانست بدین ترتیب که اظهار امر علنی حضرت بهاءالله در باغ رضوان اگرچه صریح و آشکار بود اما به همگان اعلان نگردید و به تعداد محدودی از افراد حاضر در باغ رضوان محصور شد. اما به تدریج این اظهار امر در ایام ادرنه جنبه همگانی یافت و به تمامی مؤمنان امر قدیم یعنی امر بابی اعلان شد. کتاب بدیع یکی از مهم‌ترین وسائل این اعلان همگانی به اهل بیان است که در اواخر دوران ادرنه نازل شد و کوچک‌ترین شک و تردیدی در مورد مقام حضرت بهاءالله و ظهور جدید و طلوع شمس من یظهره الله باقی نگذاشت.

واژه بدیع در عنوان این کتاب هم بسیار مهم است. تا چندی قبل دیانت حضرت ربّ اعلی بود که امر بدیع و ظهور نوین بود. اما حالا با نزول کتاب بدیع، دیانت حضرت باب امر قدیم می‌گردد و ظهور من یظهره الله ظهور بدیع می‌شود و به این جهت است که کتاب بدیع حکایت از ظهور امر بدیع یا امر

ابدع و آغاز دیانت و مدنیت روحانی شگرف و نوینی می‌شود.

شان نزول کتاب بدیع در خود آن کتاب مستطاب بیان شده و در الواح دیگر نیز مورد بحث قرار گرفته است. خلاصه مطلب آنکه میرزا مهدی رشتی که به عنوان قاضی ایرانیان در استانبول توسط مشیرالدوله معین شده بود تحت نفوذ سموم نقض یعنی معاشرت و پیروی از سید محمد اصفهانی از عهد و میثاق حضرت ربّ اعلیٰ تخلّف ورزید و خطاب به یکی از خادمان آستان حضرت بهاءالله یعنی آقا محمد اصفهانی تنباکو فروش نامه‌ای نوشت و در آن القاء شبهات کرد و به دلایل گوناگون حقانیت حضرت بهاءالله را انکار نمود و از وصایت یحییٰ ازل دفاع کرد. مطالب این نامه توسط سید محمد اصفهانی به او دیکته شده و در واقع ردّیه‌ای است که یحییٰ ازل و سید محمد اصفهانی به زبان میرزا مهدی رشتی آن را پرداخته‌اند. خادم هیکل مبارک ردّیه مزبور را که با فارسی ناهنجار و مغلوط نوشته شده و با بی ادبی و بی شرمی بسیار همراه است به حضور مبارک می‌برد و لذا به زبان آقا محمد تنباکو فروش اصفهانی کتاب بدیع از قلم مبارک در ۳ روز نازل می‌گردد.

اهمیت کتاب بدیع از چند جهت است که بحث تفصیلی آن خارج از حوصله این مقاله کوتاه است. اما باید به یکی از این جهات اشاره کرد. کتاب بدیع کلید درک آثار حضرت ربّ اعلیٰ و حلال مشکلات و دشواری‌های بیان است. ادعای اصلی میرزا مهدی رشتی این است که آثار حضرت ربّ اعلیٰ با ظهور و ادعای حضرت بهاءالله تناقض دارد و اینکه آن آثار مؤید دعوی وصایت یحییٰ ازل است. میرزا مهدی مکرراً به آثار حضرت اعلیٰ اشاره کرده و از بیانات مبارکه ایشان استنتاجاتی می‌نماید. به این دلیل است که کتاب بدیع در واقع توضیح و تشریح حقائق پنهان و آشکار در آثار حضرت باب هم می‌باشد و کلید مطالعه و شناخت صحیح آثار دور بیان را به دست می‌دهد.

در این مقاله به یکی از شبهات مطرح شده توسط میرزا مهدی رشتی اشاره می‌کنیم و پاسخ قاطع جمال مبارک در کتاب بدیع را مرور می‌نمائیم. قصد از این مقاله صرفاً تأکید بر ضرورت مطالعه این اثر شگرف و تاریخی و زیبایی این ظهور مقدّس است که متأسفانه آن گونه که باید و شاید مورد مطالعه و تحقیق قرار نگرفته است.

شبهه میرزا مهدی رشتی: مسأله تکمیل بیان

میرزا مهدی رشتی در نامه خود به مسأله تکمیل بیان هم اشاره می‌کند و استدلال می‌نماید که چون هنوز مدّت کوتاهی از ظهور حضرت اعلیٰ گذشته است بدین جهت تکمیل بیان در این مدّت کوتاه انجام نگرفته است و در نتیجه ممکن نیست که ظهور بعد واقع شده باشد. این سخن میرزا مهدی رشتی مبتنی بر یکی از اصول مؤکد در آثار حضرت اعلیٰ است. هیکل مبارک در آثار خود به خصوص در کتاب مستطاب بیان فارسی تأکید می‌فرماید که هر دیانتی بمانند یک درخت است که این درخت شجره مشیت یا شجره اثبات یا شجره حقیقت است. هر ظهوری مقدّمه ظهور بعد است و در

واقع بشر را آماده می‌کند تا تکامل یافته و لذا برای مرحله تکامل روحانی بعدی آماده شوند. به فرموده حضرت ربّ اعلیٰ شجره ظهور موقعی به کمال خودش می‌رسد که میوه و ثمر دهد. این میوه تحقق کمال درخت الهی است. اما این میوه چیزی جز ظهور بعد و عرفان ظهور بعد و مؤمنان به ظهور بعد نیست. بنا بر این ثمر هر ظهوری عبارت از ظهور موعود است و اولین فردی که به ظهور موعود ایمان می‌آورد به عبارتی اولین میوه درخت ظهور قبل است. این اصل به این معنی است که ظهور قبل پایان نمی‌پذیرد مگر آنکه این ظهور میوه دهد و به ثمر برسد و تکمیل بشود. به همین جهت است که به عنوان مثال حضرت باب تأکید می‌فرمایند که اگر ملا حسین بشرویه چند دقیقه قبل از وقت اظهار امر مبارک آماده شده بود اظهار امر به ملا حسین چند دقیقه قبل صورت می‌گرفت. این اصل فخیم و جلیل کتاب مستطاب بیان فارسی مورد تحریف میرزا مهدی رشتی قرار گرفته و ادّعا می‌کند که تکمیل بیان مستلزم هزار یا دو هزار سالست و چون در مدت کوتاه این تکمیل ممکن نیست بنا بر این ظهور حضرت بهاءالله یعنی من یظهره الله باید دو هزار سال بعد صورت پذیرد چرا که قبل از آن بیان به کمال خود نرسیده است.

استدلال قاطع جمال مبارک و حلّ مسأله تکمیل بیان

پاسخ من یظهره الله، موعود بیان، به اعتراضات اهل بیان به قدری مقتدرانه و مسلط و مستحکم است که خواننده را بی‌اختیار در برابر عظمت بیانات الهی به سجده و سپاس برمی‌انگیزد. استدلال مبارک دارای ابعاد گوناگون و جوانب متفاوت است. بیان مبارک مانند امواج پی در پی اقیانوسی بی‌کران است که در هر موج جدید بیت شنی اوهام مخاطب را درهم می‌ریزد. هر موجی مفهومی بدیع و حقیقتی نوین را آشکار می‌کند. استدلال‌های کتاب بدیع در مورد مسأله تکمیل بیان را می‌شود به صورت زیر خلاصه کرد:

۱- مشروع نبودن سؤال

مهم‌ترین استدلال حضرت بهاءالله در سرتاسر کتاب بدیع مرتبط به این مسأله اساسی می‌شود که چه سؤال‌هایی در بررسی حقایق دعوی مظهر امر الهی مشروع و موجه است و چه سؤال‌هایی نامشروع و ناموجه. حضرت بهاءالله با قدرت هرچه بیشتر تأکید می‌فرمایند که تمامی سؤالات و اعتراضات و موازین میرزا مهدی رشتی نامشروع و ناموجه است و باید همگی به دور ریخته شود. به عبارت دیگر مهم‌ترین پاسخ به این سؤال اثبات این است که سؤال غلط است و چنین سؤالی را نباید مطرح کرد. جزئیات این بحث خارج از حدّ این مقاله کوتاهست ولی همین قدر باید گفت که این مطلب احتمالاً در تمام آثار عمده حضرت بهاءالله از قبیل کلمات مکنونه، کتاب ایقان، کتاب بدیع، کتاب اقدس و لوح ابن الذّئب مورد بحث تفصیلی قرار گرفته است و از اصول الهیات دیانت بهائی است.

جمال مبارک منطقاً نشان می‌دهند که این گونه سؤالات و موازین را باید به دور ریخت. از آن گذشته، هیکل مبارک مؤکد می‌سازند که این مطلب یعنی نامشروع بودن این گونه سؤال‌ها اصل عمده تمام آثار حضرت اعلیٰ است. بدین ترتیب اگر کسی بخواهد به آثار و فرامین حضرت ربّ اعلیٰ کوچک‌ترین وفائی داشته باشد همه این سؤال‌ها و اعتراض‌ها را به دور اندازد. برای این منظور حضرت بهاءالله بیانات متعددی از آثار حضرت اعلیٰ نقل فرموده و نشان می‌دهند که حضرت اعلیٰ همواره به مؤمنان خود گوشزد کرده‌اند که من یظهره الله را نباید جز به توسط حجّیت خود من یظهره الله و آیات او شناسائی نمود. به همین جهت حضرت باب دستور می‌فرمایند که مؤمنان ایشان نباید در شناخت موعود به هیچ چیز دیگر و هیچ کس دیگر و هیچ سخنی حتّی مطالبی که در آثار حضرت اعلیٰ بیان شده اعتنا نمایند. اینست که مکرراً تأکید فرموده‌اند که مبدا به توسط بیان و آنچه که در اوست از شناسائی من یظهره الله محروم شوند یا آنکه تصریح می‌فرمایند که مبدا به توسط واحد بیانی از عرفان موعود محروم شوند. این بیانات به حدّی عظیم و مکرر است که به هیچ وجه نمی‌شود کسی انصاف داشته باشد و بیان را بخواند و باز بتواند در شناسائی من یظهره الله به برداشته‌های شخصی خود از مطالب بیان و مجموعه آثار حضرت اعلیٰ تکیه نماید. به عبارت دیگر جمال مبارک تذکر می‌فرمایند که همان طور که حضرت نقطه اولیٰ امر فرموده‌اند، حجّت الهی جز نفس مظهر امر و آیات او نیست و جز به حجّت الهی به هیچ چیز دیگر نباید تمسّک کرد. به زبان دیگر هر میزان و هر سؤالی غیر از توجّه به نفس مظهر امر و نزول آیات را باید به کلی به دور افکند. برای نمونه به چند بیان مبارک اشاره می‌شود:

«از این بیانات مذکوره ثابت و محقّق که دون نفس مقدّسش دلیل او نبوده و نخواهد بود و سؤال از دون او لعرفان نفس او لم یزل مردود بوده و خواهد بود. و هر نفسی اراده نماید به آن سازج غیب عارف شود باید به نفس او و بما یظهر من عنده عارف گردد نه به کلمات قبل و بعد.»^۱

«در کلّ بیان مخصوصاً متصوصاً می‌فرماید در یوم ظهور ابداً به غیر او ناظر نباشید چه که آن جمال قدم به بصر غیر خود شناخته نمی‌شود چنانچه نشده و الآن خود نقطه اولیٰ می‌فرماید که آنچه شما می‌نویسید خطا است و استدلالات شما راجع به انفس متوهّمین. قد ظهر الحقّ بسلطانه و دلیله آیاته و ظهوره نفسه.»^۲

«بر هر ذی بصری الیوم لازم که قلب را از کلّ اشارات و دلالات و اسماء مقدّس نماید و به نفس ظهور و ما یظهر من عنده ناظر باشد و کلّ به این مأمور شده‌اند در بیان چه که اسماء و اذکار کلّ خلق او بوده و خواهند بود.»^۳

«در این وقت روح ندا فرمود که بنویس به عباد: ظلّمی فوق آن مشاهده نمی‌شود که از ظهور حقّ، نفسی دلیل و برهان من غیر ما یظهر من عنده و نزل من لدنه طلب نماید. به حقّ ناظر شوید، اگر آن

حجتی که به آن اثبات حجیت نقطه اولیه شده مشاهده شد و من لدی الله ظاهر گشت دیگر مجال توقّف نه. در این صورت هیچ عذری از احدی مسموع نبوده و نخواهد بود ولو به کلمات اولین و آخرین متمسک شود و مستدل گردد.^۴

این گونه بیانات قاطع جمال مبارک به حدی مکررست که به هیچ وجه نمی توان حتی مختصری از آن را نیز در این مقاله کوتاه نقل کرد. اما این بیانات تأکید بر همان اصلی است که حضرت نقطه اولی مکرراً مؤکداً به اهل بیان گوشزد کرده اند. در کتاب بدیع ده ها از این گونه بیانات حضرت اعلی نقل و بحث شده است. در این جا فقط به ذکر قسمتی از بیان حضرت نقطه در توقیع خویش خطاب به یکی از حروف حی، ملا باقر، که از من یظهره الله سؤال کرده بود اکتفا می شود:

«فما اعظم ذکر من قد سألت عنه و انّ ذلك اعلی و اعزّ و اجلّ و امنع و اقدس من ان يقدر الافئدة بعرفانها و الارواح بالسجود له و الانفس بثنائه و الاجساد بذكر بهائه. فما عظمت مسألتك و صغرت كينونيتك. هل شمس التی هی فی مرایاء ظهوره فی نقطة البیان يسأل عن شمس التی تلك الشمس فی يوم ظهوره سجاد لطلعتها ان كانت شمساً حقیقیة و الا لا ينبغي لعلو قدسها و سموّ ذكرها ولو لا كنت من واحد الاول لجعلت لك من الحدّ حيث قد سألت عن الله الذی قد خلقتك و رزقك و امانتك و ابعثك... و قد كتبت جوهرة فی ذكره و هو انه لا يستشار باشارتی و لا بما ذكر فی البیان. بلی و عزّته تلك الكلمة اكبر عند الله عن عبادة ما علی الارض اذ جوهر كلّ العبادة ينتهی الى ذلك. فعلى ما قد عرف الله فاعرف مظهر نفسه فانه اجلّ و اعلی من ان يكون معروفاً بدونه او مستشيراً باشارة خلقه.»^۵

در بیان فوق حضرت اعلی پس از بیان اینکه حضرت بهاء الله که ملا باقر در مورد ایشان سؤال کرده اعظم و اجلّ از عرفان و ذکر و سجود خلق می باشند، به او اعتراض می فرماید که چگونه بر خود جرأت داده که در مورد من یظهره الله که وجود و هستی او از ایشان است سؤال نماید. آیا خورشید منعکس در آینه در مورد خورشید راستینی که همه خورشیدهای آینه طائف و ساجد او هستند سؤال می کند؟ تازه اگر این خورشیدهای منعکس در آینه به راستی خورشید باشند و الا اگر نباشند که لیاقت سجود و ذکر نزد او را هم ندارند. آن گاه حضرت اعلی می فرماید که به خاطر گستاخی این سؤال اگر که ملا باقر از حروف حی نبود برای او مجازاتی مقرر می فرمودند. آن گاه در ادامه این بیانات می فرماید که جوهر بیان این است که من یظهره الله به توسط اشاره من و به توسط آنچه که در بیان ذکر شده است شناخته و مشروط نمی شود. آن گاه تأکید می فرماید که همین کلمه که جوهر بیان است در نزد خدا از عبادت همه موجودات بالاترست چرا که جوهر هر عبادتی همانست. حضرت اعلی بیان خود را بدین ترتیب خلاصه می فرماید که باید من یظهره الله را بر اساس همان

دلیلی بشناسی که خدا را شناختی چرا که مظهر امر همانند خدا بالاتر از آن است که به غیر خود شناخته شود.

از این بیانات آشکار می‌گردد که اعتراض میرزا مهدی رشتی بر اساس یکی از مطالب کتاب بیان بر حضرت بهاء‌الله و نفی مظهریت ایشان به استناد برداشت سطحی او از آن بیان اساساً معارض تمامی آثار حضرت اعلیٰ است. به عبارت دیگر سؤال او و میزان او غلط است و باطل.

۲- جز من یظهره الله معنی آیات بیان را کسی نمی‌فهمد

استدلال دیگری که به دلیل قبلی مستقیماً مرتبط می‌گردد مربوط به معانی آیات الهی و درک و فهم آن معانی است. اعتراض میرزا مهدی رشتی بر حضرت بهاء‌الله به استناد برخی از بیانات مبارک در مورد تکمیل بیان به شرطی می‌تواند قابل قبول باشد که میرزا مهدی قادر به درک معانی آیات بیان بوده و بتواند از صحت برداشت خود مطمئن باشد. اما در واقع چنین شرطی شرط محال است و همه مؤمنان بیان مشمول این محدودیت می‌شوند. بدین ترتیب که به فرموده خود حضرت اعلیٰ در آثار متعدّدشان، معانی راستین و تأویل و تفسیر حقیقی آیات بیان را جز من یظهره الله و ادلاء او هیچ کس دیگری نمی‌تواند بفهمد. بدین جهت است که اعتراض بر من یظهره الله بر اساس یک فهم و برداشت محدود از آیات بیان به کلی باطل است. در نتیجه مفهوم تکمیل بیان و معنای آیات حضرت اعلیٰ در این مورد را فقط موعود بیان می‌داند و در نتیجه این معنای راستین را باید از او سؤال کرد نه آنکه برداشت غلط و محدود افراد از آن را میزان قبول یا نفی مظهر امر نمود.

یکی دیگر از مسائل مهمّ مربوط به این بحث اینست که به فرموده حضرت اعلیٰ در آثار خویش معنای همه آیات ایشان در وهله اول چیزی نیست جز من یظهره الله. بدین ترتیب معنای آیات ایشان من یظهره الله است، منزل آیات ایشان من یظهره الله است، و من یظهره الله است که معنای راستین آن آیات را می‌داند. در چنین شرایطی تمسّک به تعبیر و تفسیر افراد و قرار دادن آن به عنوان میزانی که از طریق آن من یظهره الله را قبول یا طرد نمایند کاری است بی‌جا و جسارتی است بی‌شرم. این مسائل در سرتاسر کتاب بدیع مورد بحث قرار گرفته است.

۳- تکمیل بیان در سنه تسع صورت گرفت

اگرچه میرزا مهدی و هیچ کس دیگر نباید به هیچ چیز غیر از حجت الهی تمسّک کند و اگرچه اعتراض‌های ایشان که مبتنی بر درک محدود و مغلطی از آیات الهی است باید به کنار گذاشته شود اما جمال مبارک تصریح می‌فرمایند که در واقع مسأله تکمیل بیان از مهم‌ترین دلایل اثبات حقایق ظهور مبارکشان است. چنان که دیدیم دیانت بعد، تکمیل دیانت قبل است و لذا موقعی ظهور بدیع می‌شود که دیانت قبل به کمال خود برسد و افراد برای ظهور بعد آماده شده و به کمال خود در آن

ظهور برسند. اما این مطلب نه تنها نافی حَقَانِیَّتِ حضرت بهاء الله نیست بلکه به طور آشکار ثابت کننده آن است. توضیح آنکه همان گونه که جمال مبارک با نقل بسیاری از بیانات حضرت نقطه اولی استدلال می فرمایند، بر طبق بیان، تکمیل بیان و بایان در سال ۹ صورت می پذیرد. بدین ترتیب ظهور حضرت بهاء الله در سال ۹ در سیاه چال طهران تحقق وعده مصرح حضرت اعلی است. نظر به اهمیَّت این مطلب قسمتی از بیان جمال مبارک که در آن به نقل بیاناتی از حضرت اعلی در این مورد می پردازند نقل می شود:

«در تکمیل دوره ذکر نموده بودی. بشنو بیان منزل بیان روح من فی حقائق الاکوان فداه را که به نص صریح می فرمایند، قوله جل کبريائه: "من اَوَّلَ ذَلِكَ الامر الى قبل ان یکمل تسعة کینونات الخلق لم تظهر و ان کَلَمَا قد رأيت من النُطفة الى ما کسونه لحماً ثم اصبر حتّی تشهد خلق الآخر اذا قل فتبارک الله احسن الخالقين و اشهد ان فرق القائم و القيوم عدد تسعة ذلك ما تکملن الکیونيات فی مقاعدن ذلك فرق بین کل اعظم و عظیم." و در مقام دیگر: "ولتراقبن فرق القائم و القيوم ثم فی سنة التسع کل خير تدرکون." و در این مقام نازل: "هذا ما وعدناک قبل حين الذی اجبناک اصبر حتّی یقضی عن البیان تسعة اذا قل فتبارک الله احسن المبدعين." ای صاحب بصر و انصاف دار علی زعم خود، چشم بگشا و از ظهور تسع تا حين خلق آخر مشاهده کن و به تبارک الله احسن الخالقين و تبارک الله احسن المبدعين ناطق شو. ملاحظه کن که در تکمیل خلق و اعظمیَّت ظهور بعد در فرق قائم و قیوم و همچنین اعظم و عظیم تصریحاً من غیر تلویح می فرمایند. و چون مدّت منقضی شد و میقات الله به آخر رسید ظهر جمال التسع بسلطان مبین»^۶

در تمام بیانات حضرت اعلی که در بیان بالا نقل شده است حضرت اعلی مؤکد می فرمایند که تکمیل بیان و حصول مرحله بلوغ بیان و اهل آن در سال ۹ صورت می گیرد. حتّی باید توجه کرد که در یکی از بیانات نه تنها از تکمیل بیان در سال ۹ سخن می گویند بلکه ابتدای این ۹ سال را هم مشخص کرده و می فرمایند ۹ سال پس از آغاز بیان صبر کن. بدین ترتیب سنّه تسع را نمی توان به هیچ شکل دیگری هم تعبیر کرد. آنچه که به ظاهر دلیل نفی جمال مبارک بود در واقع اثبات ظهور مبارک است.

۴- تکمیل بیان مشروط به اراده حق است

مطلب بسیار مهمی که حضرت بهاء الله به آن تأکید می ورزند این است که اینکه چه موقع و چگونه بیان به کمال خود برسد صرفاً منوط به اراده الهی است و نه اوهام خلق و برداشت های متوهمین. در واقع میرزا مهدی رشتی اصل مطلب را نمی فهمد. هر ظهوری خود به خود کمال ظهور قبل است. لذا با اراده الهی به ظهور بدیع دیانت قبل پایان می پذیرد. هر گاه که خداوند اراده ظهور

بدیع فرماید در سرّ سرّ نفوس مستعدّه را مهیّا و خلق می‌کند کما اینکه این امر در سال ۹ صورت گرفت. ادّعای جسارت آمیز میرزا مهدی رشتی در واقع بستن دست‌های خدا، و خلع حقّ از الوهیت و حقّانیت است.

۵- اگر من یظهره الله اراده کند همه نبی می‌شوند

استدلال دیگر جمال مبارک متوجّه این مطلب است که در آثار حضرت اعلیٰ همواره و مکرراً ذکر شده است که اگر من یظهره الله بر هر کس که دلش خواست حتّیٰ بر تمام مردم زمین حکم نبوّت کند همه فی الفور تبدیل به نبی می‌شوند. واضح است که مقام نبوّت عالی‌ترین حدّ تکمیل و کمال است. می‌بینیم که حضرت اعلیٰ مسأله تحقّق کمال را فقط و فقط مشروط به اراده و قول من یظهره الله می‌دانند. بدین ترتیب اینکه چه وقت تکمیل صورت پذیرد فقط مشروط به اراده حقّ است. اینکه گفته شود خدا نمی‌تواند یا نباید امر خود را در ظرف ۹ سال تکمیل کند نفی کامل هم خداست و هم بیان صریح حضرت اعلیٰ.

۶- تعطیلی در کار نیست و لذا تکمیل به اراده حقّ است

میرزا مهدی رشتی ادّعای عرفان داشت. جمال مبارک توضیح می‌فرمایند که وی از عرفان هم بوئی نبرده است و کلمات عرفا را هم درک نکرده و الاّ چنین اعتراضی نمی‌نمود. هیکل مبارک توضیح می‌فرمایند که عرفا تأکید کرده‌اند که اسماء الهی همواره مؤثّرند و تعطیلی در تأثیر آنها در کار نیست. چون خداوند دارای هم اسم محیی (جان‌بخش) و هم اسم ممیت (جان‌ستان) است و این دو اسم همواره مؤثّرند در نتیجه همه چیز همواره در حال هستی و نیستی می‌باشد یعنی همه چیز در هر آن به وجود آمده و در همان آن از میان می‌رود. نتیجه این بحث اینست که وجود همه اشیاء در هر لحظه جدید و حادث است. اگر چنین است دیگر ذکر اینکه تکمیل بیان مستلزم هزاران سال است بی‌معنی است. بیان هر لحظه خلق بدیع می‌شود و از نیستی به هستی می‌آید. این اراده الهی است که آن را هست می‌سازد و نه یک حرکت تدریجی در طول هزاران سال. هرچه که می‌شود چه الآن چه هزار سال دیگر صرفاً معلول اراده الهی است و همه چیز همواره بدیع و نوین است. در نتیجه تکمیل بیان در هر لحظه می‌تواند صورت گیرد. تنها اراده الهی است که تعیین می‌کند این تکمیل در چه لحظه ظاهر شود.^۷

۷- ۵۰ هزار سال قیامت در یک ساعت طی شد

حضرت بهاء‌الله به بیانات مکرّر حضرت باب که بر طبق آن ۵۰ هزار سال مدّت روز قیامت در یک ساعت سپری شده است استناد فرموده و تأکید می‌فرمایند که همان گونه که به اراده الهی با ظهور

حضرت باب ۵۰ هزار سال قیامت در یک ساعت منقضی شد، به همان ترتیب نیز تکمیل بیان که به نظر میرزا مهدی باید معمولاً در هزار یا دو هزار سال انجام شود در ۹ سال یا ۱۹ سال صورت گرفت.

۸- امر یحییٰ تعمید دهنده و تکمیل آن

بالاخره باید به استدلال دیگر جمال مبارک در مورد تکمیل امر یحییٰ تعمید دهنده نیز اشاره شود. هیکل مبارک تصریح می‌فرمایند که به نصّ قرآن یحییٰ تعمید دهنده پیامبری مستقل و صاحب شریعت و احکام خاص خود بود که روزه و غسل تعمید از آن جمله است. اما چنان که می‌دانیم ظهور یحییٰ بلا فاصله و در واقع هم‌زمان ظهور حضرت مسیح بود و مدت بسیار کوتاهی پس از حضرت یحییٰ امر حضرت مسیح آغاز گردید. بنا بر این می‌بینیم که تکمیل دیانت آن حضرت و آغاز ظهور حضرت عیسیٰ به اراده الهی در مدتی بسیار کم‌تر از ۹ سال عملی شد. در این جاست که جمال مبارک به شباهت عجیب و فوق العاده بیانات حضرت یحییٰ و حضرت اعلیٰ اشاره می‌فرمایند چه که هر دو به شکلی بسیار مشابه از قرب ظهور موعود سخن گفتند. این مقاله را با نقل بیان جمال مبارک در این مورد خاتمه می‌دهیم، قوله الاعظم الاحلی:

«همان قسم که یحییٰ نبی و رسول بود من عند الله و همچنین مبشر به ظهور بعد، چنانچه می‌فرمود: "یا قوم انی ابشرکم بملکوت الله و انه قد اقترب" و در مقام دیگر: "و قد اقتربت ملکوت الله" و همچنین صاحب احکام و شریعت بوده و همچنین در ایام ظهور او روح ظاهر شده، نقطه اولی روح ما سواه فداه بعد از آنکه اخذ عهد از کل نموده و بشارت داده به ظهور بعد می‌فرماید: "ولقد قرب الزوال و انتم راقدون" که بعینه همان مضمون است که یحییٰ بن زکریّا به آن تکلم نموده و بشارت داده...»^۸

یادداشت‌ها

* این مقاله در دوره نوزدهم مجمع عرفان در مدرسه بهائی لوهلن (میشیگان - امریکا) در اکتبر ۱۹۹۸ عرضه شده است.

۱- حضرت بهاء الله، کتاب بدیع (پراگ: Zero Palm Press، ۱۴۸ بدیع)، ص ۲۱۲.

۲- همان جا، صص ۵۳-۵۴.

۳- همان جا، ص ۲۵۲.

۴- همان جا، صص ۲۵۲-۲۵۳.

۵- همان جا، صص ۲۰۸-۲۰۹، همین طور در توقیع ملا باقر.

۶- همان جا، صص ۱۱۴-۱۱۵.

۷- همان جا، صص ۱۲۱-۱۲۲.

۸- همان جا، صص ۱۶۱-۱۶۲.

نظر اجمالی به آثار قلم اعلیٰ نازله در اسلامبول و ادرنه*

حبيب رياضتى

حضرت بهاء الله در لوح سراج در باره کثرت آثار نازله در اسلامبول و ادرنه چنین فرموده اند: «جميع اهل بيان بر این شاهد و گواهند و معادل ما نزل فی البیان از این ظهور بدیع نازل و از اهل بیان نفسی نه که اثر الله نزدش موجود نباشد و من دون ذلک آنچه در این ارض موجود کُتاب از تحریرش عاجز مانده اند چنانچه اکثری بی سواد مانده.»^۱ و نیز فرموده اند: «حال معادل صد هزار بیت در این ارض موجود و هنوز سواد نشده تا چه رسد به جلد...»^۲

سرعت نزول آیات الله به حدی بوده که به فرموده جمال مبارک نظیر آن در هیچ یک از ادوار گذشته دیده نشده: «اليوم فضلی ظاهر شده که در یک یوم و لیل اگر کاتب از عهده برآید معادل بیان فارسی از سماء قدس ربّانی نازل می شود» (لوح سراج).^۳ و نیز در لوح نصیر فرموده اند: «به شأنی از غمام فضل امریه و سحاب فیض احدیه هاطل که در یک ساعت معادل الف بیت نازل.»^۴

نکته قابل توجه در جمیع این آیات آن است که اگر تا زمان نزول لوح سراج به فرموده مبارک «معادل صد هزار بیت» در ارض سرّ موجود بوده است و همچنین اگر هریتی را سی الی چهل حرف طبق بیان حضرت نقطه اولی «انما البيت ثلاثين حرفاً و انما الاعراب عشرة»^۵ در نظر گرفته به احصاء الواح نازله پردازیم بی گمان تعداد الواح نازله در این دوره بالغ بر چندین هزار می گردد. سرعت و کثرت نزول الواح مبارکه و انسجام کلام، فصاحت، قاطعیت و بلاغت بیان از خصوصیات ممیزه این ظهور و بالاخص این دوره است که آن را از ادوار بغداد و عکا متمایز می سازد.

مشکل تشخیص محل نزول الواح مبارکه

کثرت الواح نازله در دوره اسلامبول و ادرنه تشخیص الواحی را که متعلق به این دوره است مشکل می‌نماید. تشخیص و تخصیص یک لوح به یکی از ادوار طهران، بغداد، اسلامبول، ادرنه یا عکا مستلزم تحقیق وسیع در باره لوح مورد نظر است. بر اساس توسعه این تحقیقات است که محل نزول، مخاطب و سایر موارد مربوط به الواح مبارکه را می‌توان به طور یقین تعیین کرد. دامنه این پژوهش‌ها ارتباط مستقیم با امکاناتی دارد که در اختیار محقق قرار گرفته وی را به شناسائی مشخصات یک لوح موفق می‌سازد.

کثرت آثار مبارکه، ضیق وقت و کمبود وسائل و وسائط ضبط و ارتباط الواح با یکدیگر عوامل عمده‌ای برای ایجاد تفاوت آراء در مورد محل و زمان نزول و مخاطب الواح مبارکه است. به عبارت دیگر اگر پژوهشگری یک لوح را مربوط به دوره بغداد بداند در حالی که محقق دیگری همان لوح را از آثار نازله در اسلامبول یا ادرنه تلقی نماید، این اختلاف آراء نشان‌دهنده آن است که این کار احتیاج به تحقیقات وسیع‌تری دارد تا انشاءالله به همت محققان بهائی و بر اساس شواهد منطقی و ضوابط و روابط زمانی و مکانی که در متون الواح مبارکه وجود دارد و از همه مهم‌تر به هدایت بیت العدل اعظم الهی تصمیمات نهائی در مورد الواح مورد نظر اتخاذ گردد. نکته قابل توجه آنست که هر محققى اساس کار پژوهشگران بعدی خود را فراهم می‌نماید و لذا اختلاف آراء اگر بر اساس شواهد جامع و کامل باشد همواره باعث نزدیکی به مقصود گشته کثرت آراء به وحدت نظر می‌انجامد.

برای روشن شدن مطلب به دو مثال اکتفا می‌گردد: از جمله الواح نازله از قلم جمال ابهی سورة الهجر است که به اعتقاد گروهی از محققان این لوح مربوط به دوره بغداد است. و حال آنکه جمعی دیگر از دانشمندان این لوح مبارک را از الواح نازله در ادرنه و یا عکا می‌دانند. لحن و مخاطب لوح، وقایع مذکور در متن لوح و ضوابط تاریخی و اجتماعی و موارد دیگر می‌تواند احتمال صحت هر یک از این آراء را فراهم نماید. مثال دیگر سورة وفا است که گروهی از پژوهندگان آن را متعلق به دوره ادرنه و جمعی دیگر آن را از الواح نازله در عکا (بعد از نزول کتاب مستطاب اقدس) محسوب می‌دارند. آنچه باید بنا بر اسلوب صحیح و دقت بیش از حد حاصل شود آن است که آیا فی المثل این بیان مبارک در سورة الهجر: «قل یا قوم هذا جمال القدم قد وقف بین السموات والارض یبکی و یصح و انتم یا ملأ الارض ان لن تنصروه لا تقتلوه باسیاف الکفر...»^۶ اشاره به صدمات وارده بر محبوب عالمیان در زمان اقامت در بغداد است و یا آنکه بر بلایای وارده بر حضرتشان در ادرنه و یا حتی عکا اشاره می‌نماید؟ و یا عبارت: «قل انه یرید... ان یرج عن بین اعدائه و احبائه...»^۷ اشاره به هجرت آن حضرت به کوه‌های سلیمانیه و یا آنکه به خروج از بغداد می‌نماید؟ جواب صحیح به چنین سؤالاتی در مورد محتویات لوح، می‌تواند به تخصیص دادن آن لوح به یکی از دوره‌های بغداد، اسلامبول، ادرنه و یا عکا کمک نماید.

راه‌های تخصیص الواح مبارکه به یکی از ادوار پنجگانه (طهران، بغداد، اسلامبول، ادرنه و عکاء)

از جمله مواهب این کور اعظم آن است که جمال مبارک چراغ‌های راهنما را در هر مورد به اهل عالم عطا فرموده‌اند که شاید اهل انصاف از کوثر معانی که در متون آثار مبارکه جریان دارد محروم نگردند و به حقیقت «و سنبهیم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم»^۸ واصل شوند. این مشاغل باقیه هدایت به صورت‌های گوناگون خود را بر عالم خلق متجلی می‌سازند تا شاید نفسی از هدف عالی زندگانی خود محروم نگشته حقیقت و مظهر «ظهور جواهر معانی از معدن انسانی»^۹ گردد.

یکی از مهم‌ترین موارد احتیاج به این چراغ‌های هدایت در مورد تشخیص و تخصیص الواح مبارکه به دوره‌های مختلف می‌باشد چه که بدون بهره‌گیری از چنین مصادر ربّانی تصمیم قطعی در مورد محلّ و یا سال نزول بعضی از الواح مبارکه بسیار دشوار و در برخی از موارد غیر ممکن خواهد بود. چون بیان همه این کلیدهای الهی در این مختصر نمی‌گنجد، در این مقام به سه فقره مثال که به چنین تشخیص کمک می‌کند اکتفا می‌شود:

الف- مهم‌ترین راهنما بیانات حضرت ولیّ امرالله در مورد محلّ و یا سال نزول الواح مبارکه صادره از قلم جمال قدم می‌باشد. رهنمودهای حضرت ولیّ امرالله را می‌توان «شاهراه حقیقت» تلقی کرد. بیانات ایشان در توابع مختلفه و عمدتاً در کتاب قرن بدیع را می‌توان به عنوان میزان شناسایی الواح مبارکه در نظر گرفت که بر اساس آنها تحقیقات وسیع‌تری به عمل آید. مثلاً حضرت ولیّ امرالله در کتاب قرن بدیع ذیل وقایع مربوطه به ادرنه و کثرت آثار نازله از قلم اعلیّ می‌فرمایند: «جمال اقدس ابهی در این مقام بنفسه المهیمة علی الابداع شهادت داده، قوله عزّ کبریائه: "به شأنی از غمام فضل امریه و سحاب فیض احدیه هاطل که در یک ساعت معادل الف بیت نازل..."»^{۱۰} در این بیان مبارک عبارت «به شأنی از غمام فضل امریه...» قسمتی از بیان جمال مبارک در لوح نصیر است. همچنین عبارت «جمال اقدس ابهی در این مقام» بر کثرت آثار نازله در ادرنه تأکید دارد. حال بر اساس متن لوح نصیر و تبیین حضرت ولیّ امرالله می‌توان چنین نتیجه گرفت که لوح نصیر در ادرنه نازل شده است.

ب- مفتاح دیگری که در تشخیص الواح مفید است توضیحات و تبیینات حضرت بهاءالله در متن لوح می‌باشد. در بسیاری از موارد از متن لوح می‌توان به نام مخاطب، محلّ و سال نزول پی برد. علاوه بر آن محتویات لوح می‌تواند به درک و فهم عبارات نازله در لوح دیگری نیز کمک کند چه که جمیع الواح مبارکه به یک عبارت به هم مرتبطند و اگرچه به شئونات مختلفی نازل شده‌اند و لکن دارای وحدت در معانی بوده با هم هماهنگی دارند. حضرت بهاءالله در لوح نصیر می‌فرمایند: «و اناّ لما وجدناه فی تلك الحالة سترنا فی نفسنا و خرجنا عن بین هؤلاء و جلسنا فی البيت الوحدة متکلاً»

على الله المهيمن العزيز القديم.^{۱۱} این بیان مبارک اشاره‌ای به صدمات وارده بر هیکل اطهر توسط یحیی ازل و اراده ایشان مبنی بر انتقال به بیت عزت آقا دارد. حال با توجه به این بیان مبارک که از متن لوح نصیر گرفته شده می‌توان چنین استنباط کرد که لوح نصیر یقیناً از الواح نازله در دوره بغداد نبوده و نزول آن در ادرنه بوده است. نکته دیگری که از متن لوح مزبور مستفاد می‌شود اینست که به احتمال قوی نزول آن قبل از فصل اکبر در ادرنه بوده است چه که در متن لوح به انتقال به بیت عزت آقا اشاره شده که مقدمه فصل رهیب اکبر بوده است.

در پایان این قسمت باید یادآور شویم توجه بر لحن نزولی و اصطلاحات وارد در هر لوح به پژوهش ماکمک می‌کند. مثلاً الواحی که با لحن شدید و اشارات متعدد به اهل بیان و طغیان میرزا یحیی و صدمات وارده بر جمال مبارک نازل شده به احتمال قوی به دوره‌های اسلامبول و ادرنه تعلق دارند.

ج- از وسائط مهمه دیگری که می‌توان برای تعیین مشخصات الواح مبارکه از آن مدد جست ارتباط الواح مبارکه با یکدیگر است. این اصل به درک وحدت مفاهیم موجود در الواح و تقدم و تأخر زمانی و مکانی یک لوح نسبت به لوح دیگر کمک می‌کند. جمال مبارک در لوح هودج اهل بهاء را به ارتباط دادن الواح مبارکه با یکدیگر امر می‌فرماید: «و من یرید ان یطلع باسرار الامر من لدن حکیم علیم فلینظر فی اللوحین لیعرف اسرار الله»^{۱۲} که این بیان مبارک حاکی از ارتباط بین دو لوح سامسون (هودج) و ملاح القدس است. ارتباط دادن مضامین الواح مبارکه با یکدیگر هنگامی که با درک شئون و مقامات مختلفه آیات مبارکه توأم گردد ما را به حقائق و وقایع زمانی و مکانی موجود در الواح مبارکه هدایت می‌کند زیرا در آیات نازله از مصدر امر اختلافی وجود ندارد. اگر اختلافی به نظر برسد در اثر تفاوت در درک و فهم افراد مختلف است نه حقیقت موجود در آیات الهی، قوله الاحلی: «قل یا قوم لا تشهدوا الاختلاف فیما نزل من لدنا لان الآيات كلها نزلت من شدید القوى عن جبروت البقاء و یختلف باختلاف المقامات ان انتم من اهل الفطن» (سوره اصحاب).^{۱۳}

طرق تسمیه الواح مبارکه نازله در ادرنه

الواح نازله از قلم جمال مبارک به صورت‌های مختلف نام‌گذاری شده‌اند که در این جا به اهم آنها اشاره می‌شود:

الف- الواحی که توسط حضرت بهاء الله به اسامی خاصی نامیده شده‌اند.

قسمت اول آن دسته الواحی که اسامی آنها در رأس لوح مشخص گردیده مثلاً:

۱- سوره حج (شیراز): «هذه سورة الحج قد نزلناها بالفضل...»

۲- سوره ذبح: «هذه سورة الذبح قد نزل من سماء الامر...»

۳- لوح تقي: «هذا لوح التقي يذكر فيه عبد الله الذي سمى بالنبييل قبل تقي...»

۴- سورة عباد: «هذه سورة العباد قد نزلت بالحق...»

۵- سورة احزان: «هذه سورة الاحزان قد نزلت من لدى الرحمن...»

۶- سورة دم: «هذه سورة الدم...»

قسمت دوم الواحی که اگرچه اسامی آنها در متن لوح ذکر نشده ولی در الواح دیگر نام برده شده‌اند. به عبارت دیگر جمال مبارک در لوحی به اهمیت لوح دیگر اشاره فرموده و اسم آن را ذکر کرده‌اند. به عنوان نمونه گرچه اسم کتاب بدیع در متن لوح نیامده ولی حضرت بهاء الله در الواح دیگر به اسم کتاب بدیع اشاره نموده‌اند. از جمله در یکی از الواح به امضای خادم الله می‌فرمایند: «کتاب بدیع که از لسان یکی از احناء از مصدر وحی نازل شده آن را بسیار مطالعه نمائید.»^{۱۴} از جمله در الواح دیگر در این گروه می‌توان به لوح سلطان اشاره کرد که در برخی از الواح به لوح صیحه نیز موسوم شده است. از جمله در لوحی می‌فرمایند: «ان یا قلم ان اذکر اذ ارسلنا لوحنا الذی سمی بالصیحه الی رئیس البریة.»^{۱۵}

ب- الواحی که توسط حضرت عبداله‌اء و حضرت ولی امرالله به عناوین و اسامی مخصوص نامیده شده‌اند. مثلاً حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع در ذیل الواح و آثار مهمه نازله در ادرنه چنین فرموده‌اند:

«از جمله آثار متیعه بدیعه منزله از سماء قدس احدیه سورة امر و لوح نقطه و لوح احمد و سورة اصحاب و لوح سیاح و سورة دم و سورة حج و لوح الزوح و لوح الرضوان و لوح التقی... سورة ملوک... کتاب بدیع... مناجات‌های صیام... لوح اول ناپلئون سوم... لوح سلطان ایران... سورة رئیس... این الواح و اسفار مقدسه نه تنها از آثار مهیمه بدیعه منزله در ارض سر محسوب بلکه در بین کلیه کتب و اسفار صادره از قلم شارع اعظم این امر مقدس مقام رفیع و ارجمندی را حائز اند...»^{۱۶}

نکته قابل توجه و لازم به تذکر آنست که اکثر این اسامی، ولی نه همه آنها، منطبق است با عناوینی که جمال اقدس ابهی برای الواح مذکور ذکر فرموده‌اند.

ج- الواحی که بر اساس اسم مخاطب نامیده شده‌اند و اسم مخاطب در خود لوح آمده است: الواح ذیل را از جمله می‌توان از این گروه دانست:

۱- لوح سلمان: «ای سلمان، از شهر جان به نسائم قدس رحمن بر اهل اکوان و امکان مرور نما...»

۲- لوح احمد فارسی: «ای احمد، از ابحر متموجه ملتطمه مستوره خود را منع مکن...»

۳- لوح سراج که در جواب سؤالات علی محمد سراج نازل شده: «ای علی، بشنو نداء الله را...»

۴- لوح نصیر: «ای نصیر، ای عبد من...»

۵- لوح حبیب (سورة اصحاب): «ان یا حبیب خذ ذیل الستر بانامل القدرة...»

د- الواحی که بر اساس مطالب مهمه مندرجه در آن معروف شده‌اند: الواح ليله القدس، الواح مباهله، الواح نقطه و الواح صيام را می‌توان از این گروه دانست.

اگر لوحی توسط مظهر امر یا مرکز میثاق یا حضرت ولی امرالله به اسم مخصوص نامیده نشده، بعداً بر اساس مطالب مندرجه در آن به اسامی مختلف شهرت یافته‌اند که از جمله باید به لوح اصل کل الخیر اشاره کرد که به لوح رئوس نیز معروف است.

ه- الواحی که عنوان مشخصی دارند ولی نسخه‌ای از آنها در دست نیست.

این گروه الواح شامل آثاری هستند که از قلم جمال مبارک صادر شده‌اند و اطلاعاتی در باره آنها در دست است ولی نسخه آنها موجود نیست. از مهم‌ترین این گروه می‌توان به لوح عبدالعزیز و وکلا اشاره کرد که بنا به فرموده حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع در اسلامبول نازل شده است. مضمون بیان مبارک چنین است:

«پس از ابلاغ حکم تبعید در همان یوم از قلم اعلیٰ لوحی متضمن بیانات خطیره قهریه و انذارات شديده نزول یافت... به طوری که نبیل می‌نویسد لوح مبارک بالنسبه مفصل بوده و با خطباتی به شخص سلطان آغاز می‌گردد. در آن لوح جمال اقدس ابهی اعمال وزراء سلطان را مورد انتقاد و ملامت شدید قرار داده...»^{۱۷}

و- مجموعه الواحی که از لحاظ موضوع تحت عناوین خاصی قرار گرفته‌اند.

در بین آثار نازله از قلم اعلیٰ از این گروه می‌توان به الواح مباهله اشاره کرد. البته لوح مخصوصی به نام "مباهله" به دست نیامده ولی هر لوحی که در آن ذکر واقعه مباهله شده لوح مباهله نامیده شد. یک نمونه آن را می‌توان در مائده آسمانی، جلد چهارم، صفحه ۲۷۷ ملاحظه کرد. یا اینکه چون بیش از ۲۰ لوح تا به حال به دست آمده که در آن لفظ نقطه و کیفیات روحانی متعلق به آن به صور مختلفه به اهل عالم عرضه گردیده است، از این جهت مجموعه این الواح را الواح نقطه می‌نامند. یک نکته مهم در این مورد آنست که اگرچه یک لوح خاصی تحت عنوان لوح نقطه در ادرنه نازل گردیده است ولیکن تا به حال دقیقاً متن این لوح ممیز و مشخص نگردیده است.^{۱۸} نکته دقیق و قابل توجه آن است که تسمیه این الواح به الواح مباهله و یا نقطه بر اساس متن خود لوح صورت گرفته است و مبنا و اساس دیگری ندارد و از آن جایی که «حرکت قلم اعلیٰ در میادین الواح به اطوار مختلفه مشاهده می‌شود»^{۱۹} هر لوحی صاحب شئون و لا تحصی بوده و خواهد بود لذا یک لوح می‌تواند بر حسب مواضع موجود در آن صاحب عناوین متعددی باشد.

ز- الواحی که صاحب عناوین مختلفه می‌باشند.

به بعضی از الواح نازله از قلم جمال اقدس ابهی تحت عناوین متفاوت اشاره گردیده است. به عنوان نمونه می‌توان الواح ذیل را نام برد.

۱- لوح سیاح: سورة الوداد.

۲- سورة رئيس: لوح رئيس.

۳- لوح سلطان: لوح صيحه.

۴- سورة اصحاب: لوح حبيب.

۵- الواح پاریس: لوح اول و دوم خطاب به ناپلئون سوم.

نکته قابل توجه در بعضی از الواح فوق الذکر تسمیه یک لوح به اسامی مختلفه توسط جمال اقدس ابهی، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله است. به عنوان مثال حضرت ولی امرالله به الواح نازله خطاب به ناپلئون سوم تحت عنوان "لوح اول ناپلئون سوم" و "لوح دوم ناپلئون سوم" اشاره می‌فرمایند و حال آنکه جمال اقدس ابهی همین الواح را تحت عنوان "الواح پاریس" ذکر فرموده‌اند. نکته دیگر آنکه عناوین الواح بر اثر ضوابط مختلفه‌ای انتخاب گردیده‌اند. به عنوان مثال از آن جایی که در متن لوحی خطاب «ان یا حبيب خذ ذیل السّتر» ملاحظه شده این لوح تحت عنوان لوح حبيب که لقب جناب مُئیب است معروف گردیده است. حال آنکه همین لوح مبارک در آثار حضرت ولی امرالله بر اساس محتویاتش که خطاب به یاران است تحت عنوان "سورة اصحاب" معرفی شده است.

نکاتی راجع به فهرست الواح نازله در ادرنه^{۲۰}

در بین آثار نازله از قلم اعلیٰ در ادرنه الواح مهمی موجود است که گرچه عناوین آنها طبق بیانات حضرت ولی امرالله در کتاب قرن بدیع مشخص گردیده ولی هنوز منتشر نشده‌اند و یا انتشار آنها محدود بوده است. از جمله اهم این الواح باید به سورة امر و سورة و داد اشاره کرد که بنا به فرموده حضرت ولی امرالله «قبل از انتقال به بیت عزّت آقا»^{۲۱} نازل شده‌اند: سورة الامر که غیر از لوح امر است و در مجموعه الواح خطی محفظة آثار امری ایران ضبط شده در مجموعه شماره ۳۶، صفحه ۵۲ وجود دارد. سورة و داد یا لوح سیاح که خطاب به حاج علی سیاح نازل شده در مجموعه مذکور شماره ۳۶ موجود است. نسخه دیگری از این لوح در رساله المجموع الاول من رسائل الشیخ البابی بهاءالله (سن پترزبورگ، دارالعلوم، ۱۹۰۸ م)، صفحات ۷۵ تا ۸۰ درج گردیده است. در این جزوه مختصر از ذکر و معرفی این الواح خودداری شده و هدف آن بوده که طالبان حقیقت را در ابتدای امر با برخی از آثار مبارکه آشنا نماید تا پس از آن خود به دنبال دیگر آثار مبارکه بروند.

الواحی با اسامی مشخص نیز هستند که احتمالاً در ادرنه نازل شده‌اند ولی تعیین محل نزول آنها به یقین محتاج تحقیق بیشتری است. این گروه الواح زمان و مکان نزول آنها دقیقاً معلوم نیست و احتمالاً در دوره دوم ادرنه نازل شده‌اند ولی برخی از محققین بهائی آنها را متعلق به دوره بغداد یا عکا دانسته‌اند لذا از ذکر آنها در ذیل آثار نازله در ادرنه خودداری شده است، که البته اهل تحقیق

باید با شواهد و قرائن مانند لحن الواح و دیگر قرائن، تاریخ و محلّ دقیق نزول آنها را تعیین نمایند. از جمله این الواح را باید ذکر کرد: ۱- سورة القلم، ۲- سورة البیان، ۳- سورة القميص، ۴- لوح اصل کلّ الخیر، ۵- لوح البهاء، ۶- سورة الهجر.

همچنین الواحی نیز موجودند که در ارض سرّ نازل شده‌اند و دارای اسامی مخصوص می‌باشند ولی متون آنها مشخص نگردیده است. از جمله مهم‌ترین این گونه الواح می‌توان به لوح نقطه اشاره کرد که به فرموده حضرت ولیّ امرالله در کتاب قرن بدیع از الواح نازله قبل از فصل اکبر است. تاکنون بیش از بیست لوح به نام "لوح نقطه" به دست آمده است و به نظر برخی از اهل تحقیق لوح مورد اشاره حضرت ولیّ امرالله لوحی است که در مجموعه چاپ مصر (ص ۲۷۲) طبع شده ولی تکلیف بقیه الواح به اسم "نقطه" معلوم نشده و البته در آینده ایام بیت العدل اعظم نظر قطعی خود را اعلام خواهند فرمود. به این علت از ذکر این لوح در صورت الواح نازله در ادرنه خودداری شد.

همچنین باید توجه داشت که برخی از الواح نازله در ادرنه و عکاء به یک اسم و عنوان مشهورند. برای مثال می‌توان به الواح لیلة القدس و الواح صیام اشاره کرد. در صورت الواح نازله در ادرنه فقط به ذکر اسم لوحی که در آن شهر نازل شده اکتفا شده است.

مطالب مهمه در الواح نازله در اسلامبول و ادرنه

اگرچه ذکر مطالب موجود در هر یک از الواح جمال مبارک در حوصله این مختصر نیست ولی برای اینکه ذکر اهم آنها کمکی برای اهل تحقیق باشد ذیلاً به ذکر مطالبی که در الواح متعددی مشترک هستند می‌پردازد:

مقام حضرت بهاءالله

یکی از نکات مختصّ به الواح نازله در ادرنه ذکر مقام جمال اقدس ابهی در عوالم عبودیت و الوهیت است. حضرت بهاءالله در این گروه الواح فضل خود را بر اهل عالم ارزانی داشته به اثبات مقام خود پرداخته‌اند تا نفوس از بحر فیض عرفان او محروم نشوند. اظهار شریعت مستقلّه، اثبات حقانیت مقام موعود بیان حضرت من یظهره الله در جمیع این گروه آثار مشاهده می‌شود که از جمله باید به الواح ذیل اشاره کرد:

لوح سراج، کتاب بدیع، سورة امر، لوح سیاح، لوح اصحاب، سورة الاحزان، سورة دم، لوح ابراهیم خلیل (لوح ابنائی)، لوح الروح و لوح رضوان الاقرار.

نزول احکام بدیع و انفصال از شرایع قبل

در زمان هر مظهر امری ایام مجهولیت، انفصال و استقلال در نفس آیات الله وجود داشته و دارد و باید ردّ اوهام و رسوم ادیان گذشته به تدریج انجام پذیرد و مقصود حقیقی ظهور که تربیت نفوس و بروز جواهر معانی از معدن عالم انسانی است میسر گردد و خلق ضعیف از ظهور جدید مضطرب نگردند و از عرفان مظهر امر محروم نشوند.

اصل "ظهور تدریجی حقایق الهی" از جمله اصول مهمی است که در زمان هر مظهر حقی ظاهر می شود. تقسیم شدن دوران حضرت اعلیٰ به دو دوره قائمیت و مظهریت نمودار این اصل است. و علت این انقسام به فرموده حضرتش در دلائل سبعة آن است که خلق مضطرب نشوند، قوله الاحلی:

«نظر کن در فضل حضرت منتظر که چقدر رحمت خود را در حق مسلمین واسع فرموده تا آنکه آنها را نجات دهد. مقامی که اول خلق است و مظهر ظهور انبی انا الله چگونه خود را به اسم بایت قائم آل محمد ص ظاهر فرموده و به احکام قرآن در کتاب اول [تفسیر سورة یوسف] حکم فرمود تا آنکه مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید...»^{۲۲}

جمال اقدس ابهی با نزول احکام بدیعه در مورد صیام و اعمال حجّ در ارض سرّ فی الحقیقه اهل بیان را به طور اخصّ و اهل عالم را به طور اعمّ به ظهور احکام بدیعه بشارت داده و برای انفصال از شریعت قبل آماده می نمایند. الواح صیام نازله در ادرنه و الواح حجّ شیراز و بغداد بهترین نمونه اجرای اصل انفصال از شرایع قبل بوده، راه را برای نزول احکام جدید در کتاب اقدس هموار می سازد.

اشارات متعدّد به بلایای وارده بر حضرت بهاء الله

دلایل هجرت جمال اقدس ابهی از بغداد، مصائب وارده بر آن حضرت توسط اهل بیان و اشارات متعدّد به اعمال سوء یحیی و پیروانش از مواضع عمده وارده در الواح نازله در ادرنه است. لوحی را نمی توان یافت که در آن حضرت بهاء الله به ستم وارده بر نفس مبارکشان اشاره نمایند و این امر دلالت بر ایام شداد دارد. لوح بلبل الفراق، لوح الزّوج، لوح سراج، سورة الاحزان و کتاب بدیع از جمله آثار مهمّه دوره ادرنه می باشند که مسائل فوق الذّکر به وضوح در آنها بیان شده است.

اشاره به امتحانات و افتتانات الهیه و غلبه امرالله

اهمّیت انقطاع در مواقع نزول بلایا، لزوم انقطاع از ما سوی الله، اشاره به لزوم امتحانات برای تطهیر نفوس، حقیقت غلبه حروف اثبات بر حروف نفی به خاطر عهد و میثاق محکمی که در این ظهور اعظم وجود دارد از مواضع مهمّ دیگر الواح نازله در این دوره می باشد. الواح سلمان، سراج، سورة الامر، لوح هودج و سورة العباد نمونه هایی از الواح کثیری هستند که مسائل فوق الذّکر در آنها

به تفصیل آمده است.

اهمیت تبلیغ امرالله و آماده کردن نفوس برای قبول ظهور بدیع

اصل مهم تبلیغ به عنوان وظیفه عالیّه هر فرد مؤمن به جمال قدم در الواح مبارکه نازله در ادرنه مورد تأکید قرار گرفته است. اهمیت خلوص نیت، پاکی قلب و انقطاع از هواهای نفسانی، داشتن بصیرت، معنی حقیقی نصرت حق، معنی حکمت، شرایط روحانی فرد مبلغ، طریقه تبلیغ و هدف اساسی تبلیغ از مهم ترین مطالبی است که در این گروه الواح آمده است. به عنوان مثال می توان به لوح سلطان ایران، لوح سلمان، سورة اصحاب، الواح احمد فارسی و عربی، مثنوی مبارک، سورة الوداد و سورة العباد اشاره کرد.

اهمیت مقام حضرت عبدالبهاء و امر به تبعیت ایشان

شاید بتوان سورة غصن و لوح ابناء (لوح خلیل یا لوح فطرت) را از مهم ترین آثار نازله در ادرنه دانست. در این الواح مبارکه معنی و مفهوم انتساب به مظهر امر بیان شده و حقیقت ارتباط روحانی با مظهر امر و سبقت آن بر شؤونات جسمانیّه مورد تأکید قرار گرفته است. مسأله عهد و میثاق به عنوان حفظ و حرز احباء الله در لوح غصن و لوح خلیل بیان شده است. جمال قدم پیروان خود را به پیروی از حضرت سرّ الله الاعظم و درک مقام ایشان امر می فرمایند. این الواح اساسی محکم برای تفهیم صحیح عهد و میثاق در این امر مبارک است.

خطابات مهمینه به سلاطین، امرا و علمای زمان در شرق و غرب عالم

شرایط علماء، رعایت اصل انصاف و تحرّی حقیقت قبل از قضاوت، مقام حقیقی سلطان، وظائف و شرایط سلطان عادل و نتایج انکار ظهور بدیع از جمله مطالب مندرجه در این الواح می باشند: سورة الملوک، لوح اوّل ناپلئون سوّم، لوح سلطان ایران و لوح رئیس عربی.

شرح بر مسائل کلامی و عرفانی و توضیح و تبیین عقاید عرفانی اسلامی

مسائل مربوط به وحدت وجود، حقیقت توحید و مقامات مختلفه آن، شرح و توضیح عرفان حقیقی و اجتناب از قیل و قال و تمسّک به حالات روحانی در برخی از الواح نازله در ادرنه آمده است. جمال مبارک علاوه بر جمیع این نصائح روحانی به عقاید بعضی از عرفای مسلمان از جمله ابن عربی، ملا صدرا و مولوی اشاراتی فرموده اند. لوح سلمان از مهم ترین این دسته الواح به شمار می رود.

یادداشت‌ها

* این مقاله در دوره نوزدهم مجمع عرفان در مدرسه بهائی لوهلن (میشیگان - آمریکا) در اکتبر ۱۹۹۸ عرضه شده است.

- ۱- عبدالحمید اشراق خاوری، مائده آسمانی (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب)، ج ۷، صص ۹۰-۹۱.
- ۲- ایضاً، ص ۹۱.
- ۳- ایضاً، ص ۹۳.
- ۴- مجموعه الواح مبارکه حضرت بهاءالله (قاہرہ: محیی الدین صبری کردی، ۱۳۳۸ هـ ق، ۱۹۲۰ م)، ص ۱۷۵.
- ۵- بیان فارسی، باب اول از واحد ششم، ص ۱۸۴.
- ۶- آثار قلم اعلیٰ، نشر دوم (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۳ ب)، ج ۴، ص ۷۲.
- ۷- ایضاً، صص ۷۲-۷۳.
- ۸- سورة فضلت، آیه ۵۳.
- ۹- لوح مبارک خطاب به شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی (۱۳۱ ب)، ص ۱۰.
- ۱۰- کتاب قرن بدیع (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۴۹ ب، ۱۹۹۲ م)، ص ۳۴۶.
- ۱۱- مجموعه الواح مبارکه، ص ۲۰۰.
- ۱۲- لثالی الحکمة (ریودوژانیرو: دار النشر البهائیه، ۱۴۳ ب، ۱۹۸۶ م)، ج ۱، ص ۱۳.
- ۱۳- آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، ص ۱۶.
- ۱۴- اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۴ ب)، ج ۲، ص ۳۲.
- ۱۵- مائده آسمانی، ج ۴، ص ۱۵۰.
- ۱۶- کتاب قرن بدیع، صص ۳۴۷-۳۴۸.
- ۱۷- ایضاً، صص ۳۲۴-۳۲۵.
- ۱۸- بعضی از الواح متعلق به دوره عکاء نیز بر اساس موضوع آنها نام‌گذاری شده‌اند. برای مثال می‌توان از الواح رقصاء نام برد. در این مورد نیز لوحی به عنوان لوح رقصاء تا به حال به دست نیامده است ولی هر لوحی که در آن به اعمال شنیعه امام جمعه اصفهان و ظلم‌های او اشاره شده است به لوح رقصاء نیز معروف گردیده است. به عنوان ذکر مثال می‌توان به قسمتی از لوح برهان اشاره نمود.
- ۱۹- اقتدارات [بمبئی:] طبع از روی نسخه به خط مشکین قلم مورخ ۱۳۱۰ هـ ق)، ص ۲۲۶.
- ۲۰- ن ک به صص ۲۱۳-۲۱۴.
- ۲۱- ایضاً، ص ۳۴۷.
- ۲۲- دلائل سبعة (قسمت فارسی) (بی‌ناشر، بی‌تاریخ)، ص ۲۹.

رشحات عرفان

همان طور که در پیشگفتار این دفتر ذکر شد در آثار مبارکه بهائی اشارات و کنایات و عبارات و تلمیحاتی وجود دارد که شرح و توضیح آنها می‌تواند برای خوانندگان گرامی مفید واقع شود. لذا از دفتر سؤم سفینه عرفان بخش جدیدی تحت عنوان "رشحات عرفان" اضافه شده است که به شرح اشارات موجود در آثار مبارکه اختصاص دارد.

مطالبی که در شرح اشارات آثار مبارکه در این دفتر درج می‌شود از قسمتی از کتاب گنج شایگان از تألیفات جناب عبدالحمید اشراق‌خاوری اخذ شده که تا به حال طبع و نشر نشده است و توسط جناب دکتر وحید رأفتی تنظیم و تدوین شده است.

نکاتی از گنج شایگان

تنظیم و تدوین: وحید رأفتی

مقدمه

جناب عبدالحمید اشراق‌خاوری (۱۹۰۲-۱۹۷۲ م) کتابی به نام گنج شایگان تألیف نموده‌اند که حاوی دو قسمت و هر قسمت آن حاوی دو جزء است. جزء اول از قسمت اول که در شرح و معرفی آثار مهمه جمال قدم می‌باشد در ۲۱۴ صفحه تحت عنوان گنج شایگان در طهران به سال ۱۲۴ بدیع انتشار یافته است.

جزء دوم از قسمت اول اختصاص به شرح و معرفی چند اثر مهم حضرت ربّ اعلیٰ پیدا نموده و چنین به نظر می‌رسد که آن جناب در ذیل عنوان «انّ فی قائمنا اربع علامات...»، در کتاب قاموس ایقان (ج ۱، صص ۱۹۸-۲۱۲) از این مواد استفاده نموده و آنها را منتشر ساخته‌اند.

جزء اول از قسمت دوم کتاب گنج شایگان حاوی مجموعه مستخرجاتی از آثار مبارکه حضرت بهاء‌الله و حضرت عبدالبهاء است که فاقد نظم و ترتیب خاصی است و شاید غالب این آثار را در

کتاب سائره آن جناب نظیر مجلّات مائده آسمانی بتوان یافت.

اما جزء دوم از قسمت دوم حاوی مطالب تاریخی و توضیحاتی در باره بعضی از اشارات مندرج در آثار مبارکه است که ظاهراً تاکنون به طبع نرسیده است. چون نشر فقراتی از این جزء مفید به نظر می آید ذیلاً به نقل آنها می پردازد و توجه خوانندگان گرامی را به این نکته جلب می نماید که در باره بعضی از فقرات مزبور به تناسب مطلب توضیحاتی به وسیله این عبد به مطالب جناب اشراق خاوری اضافه شده تا اطراف و جوانب مطالب را بیشتر روشن نماید. بدیهی است که در سطور ذیل مطالبی که از جزء دوم از قسمت دوم کتاب گنج شایگان نقل شده کاملاً مشخص بوده و در نقل آنها ابدأ دخل و تصرفی به عمل نیامده است.

اول - حضرت بهاء الله در لوح جناب ابن اصدق که به تاریخ ۹ ذی الحجه سنه ۱۲۹۸ هـ ق مورخ می باشد چنین می فرمایند:

«الله الحمد آذان طلب متابعاً به هدیر حمامه محبت و وداد فائز... و اینکه در باره جناب حرف م علیه ۶۶۹ [بهاء الله] مرقوم فرموده بودید حقّ جلّ جلاله مرّه بعد مرّه ایشان را نجات داده و به ذراعی قدرت و قوت خود حفظ فرموده و در این کزّه آخر مخصوص ایشان حسب الامر این عبد دائره عظیمه منیه را نوشته ارسال داشت. سلام و تکبیر این فانی را خدمت ایشان برسانید و مذکور دارید مقام شما عظیم است، حفظش نمائید چه که در سجن اعظم الواح متعدده مخصوص شما از سماء مشیت مقصود عالمیان نازل. قسم به آفتاب آسمان توحید که معادله نمی نماید به یکی از الواح آنچه مکنون و مشهود است. امروز روز عمل است و روز فیض اعظم است. بحر حیوان مواج و حضرت فیاض موجود. بسیار حیف است مثل آن جناب در مثل چنین ایامی بما ینبغی فائز نشوند. ایام در مرور است و آنچه در او موجود به فنا راجع خواهد شد. باید بما یبقی توجه نمود. باری، ذکر ایشان در ساحت اقدس عرض شد. هذا ما نطق به لسان ۶۶ [الله] فی الجواب، قوله عزّ ذکره:

باید مثل ایشان بما نزل فی الکتاب عمل نمایند. آنچه در دنیا در تحصیل ثروت و اسم و عزّت کوشیده و یا بکوشند ثمری نداشته و نخواهد داشت چنانچه از برای غیر ایشان ثمر نداشته. آنچه در این یوم الهی از ایشان ظاهر شود اوست باقی و دائم. امروز روزیست هر نفسی آنچه را اراده نماید می تواند مالک شود چه که آفتاب کرم مشرقست و بحر جود ظاهر و مشهود. تحت لحاظ عنایت حقّ بوده و خواهند بود و له ان يعمل بما ینبغی لایام الله ربّ العالمین. انشاء الله بر حفظ مقام خود مؤید شوند و بما یحبّ و یرضی موفق. انتهى.

این خادم فانی راجی و آمل که از فضل بی منتهای حقّ جلّ جلاله بما اراده الله له فائز شوند. چندی قبل این کلمه علیا از لسان مالک اسماء استماع شد، قوله عزّ کبریائه: به ابن اسمی علیهما بهائی

بنویس جناب م س باید حقوق الهی را برساند و به ظالمین نسپارد. این کلمه محکمه مبارکه به کمال شفقت و عنایت از افق اراده ظاهر، انشاء الله بر عمل به آن فائز شود و از عاملین در کتاب مبین از قلم اعلیٰ ثبت گردد. سیفنی العالم و ما ینفعه فی الآخرة و الاولیٰ هذه الکلمة العلیا. ان ربک لهو الناصح المشفق العلیم الخیر. انتهى...»

جناب اشراق خاوری در باره "جناب حرف م" و "جناب م س" در گنج شایگان چنین نوشته اند:

«مقصود از م س و م میرزا علیرضا مستوفی خراسانست که بعداً مستشارالملک لقب یافت. مشارالیه برادر میرزا محمد رضا مؤتمن السلطنة سبزواری است که از مؤمنین بوده و این دو برادر به واسطه جناب باب الباب در خراسان به امر حضرت اعلیٰ مؤمن شدند و بعداً در ظل امرالله وارد گردیدند. میرزا علیرضا مستشارالملک مستوفی ثروت بسیار داشت و بالاخره به ادای حقوق الله موفق نشد و اموالش را ظالمین و خائنین بعد از مرگش خوردند و بردند، چنانچه در لوح مبارک دیگر در باره همین مستوفی می فرمایند قوله تعالی: "اینکه در باره جناب م س نوشته بودید... حقّ جلّ جلاله ایشان را حفظ فرموده و از خطرات کلیّه نجات داده و لکن خود ایشان را کثرت مشاغل گاهی مشغول نموده انشاء الله فرج می رسد. وقتی از اوقات این خادم فانی این کلمه را از لسان مبارک استماع نمود، فرمودند یا عبد حاضر، جناب م و س را عنایت حقّ چند کوزه از خطرات کلیّه نجات بخشید و لکن لوح الهی که به او ارسال می شد از کثرت توجه به دنیا به تلاوت ما نزل فیه و تفکر در آن فائز نمی گشت تا مقصود را بیاید و او را به امری که باقی و دائم است بدارد. انتهى... در این کوزه آخر که ایشان را به ارض ط احضار نمودند حسب الامر این عبد دائره مبارکه معروفة را لاجل حفظ ایشان نوشته ارسال داشت...»

تاریخ این لوح مبارک به خطّ خادم ۲۹ رمضان ۱۲۹۸ هـ ق است.

در این مقام مختصری در باره میرزا علیرضا و برادرش میرزا محمد رضای سبزواری از تاریخ خراسان تألیف مرحوم فوادی خلاصه و نقل می شود به قرار ذیل:

میرزا علیرضای مستوفی و برادرش میرزا محمد رضا مؤتمن السلطنة که از او کوچک تر بود اهل سبزواری بودند. میرزا علیرضا مستوفی خراسان و متنفذ و با ثروت بود. به وسیله جناب باب الباب تصدیق کرد و به حضرتش برای تهیّه وسائل لازمه کمک ها نمود و چون عبدالله خان رئیس فوج توپخانه که در معسکر حمزه میرزا بود در جنگی اسیر ترکمان ها شد مستوفی با مبلغ ۸۰۰ تومان او را خرید. مشارالیه را جمال قدم متذکر به ادای حقوق الله فرمودند ولی او به عزیرالله جذّاب گفت که ۶۰۰ اشرفی نزد تو دارم، پنجاه تومان به حاجی امین بده و بقیه را از بابت املاکی که وقف در مشهد کرده ام حساب می کنم زیرا اینها وقف حقّ است. و خلاصه حقوق الله را نداد و بالاخره در سال ۱۲۹۸ هـ ق مرد و در مشهد مدفون گردید و این بیت بر سنگ مزارش نقش است:

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق ثبت است در جریده عالم دوام ما مؤمن السلطنه نیز تصدیق امر کرده خیلی مشتعل و شبیه به هیکل جمال قدم بود و در عنوان لوحی جمال قدم جلّ جلاله به این نکته اشاره فرموده‌اند. سفری که شاه ناصرالدین به خراسان رفت از نفوذ مؤمن السلطنه ترسید. وقتی که شاه رفت بجنورد و امرای اطراف همه جمع شدند از جمله امیر قوچان حسینقلی خان ایلخانی همراه مؤمن السلطنه با لشکر و سرباز و جاه و جلال بسیار رسید و همه را جلب و جذب کرد. شاه ترسید و پس از طی مراسم همه را مرخص کرد ولی مؤمن السلطنه و شجاع الدوله را نگاه داشت و با خود به طهران برد که هر دو را هلاک کند ولی حسن علی خان پسر امیر قوچان اقدام کرد و پدر را به قوچان آورد و از مرگ خلاص شد. شاه مؤمن السلطنه را به اسم حکومت کاشان یک سال به کاشان فرستاد و بعد او را به طهران آورد و برای کتمان اصل مقصود خواهر خود را به او داد و پس از چندی او را با قهوه مسموم کرد به سال ۱۳۱۰ هـ ق و بعد بدن او را در تابوتی که مؤمن السلطنه قبلاً برای خود تهیه دیده بود گذاشتند و به مشهد فرستادند و دفن کردند. اموال میرزا علیرضا مستوفی همه نصیب دشمنان و اولاد بدتر از دشمنان شد. شاهزاده شیخ الرئیس قاجار علی مشهور توسط این دو برادر مؤمن و تبلیغ شد. انتهى.

جناب آقا محمد فاضل قاینی معروف به نبیل اکبر مثنوی مفصلی به نام میرزا محمد رضای مزبور به رشته نظم کشیده و در مقامی او را نصیحت فرموده‌اند که مانند علیرضا برادرش نشود که حب مال و جاه او را تسخیر کرده بود و عاقبت از این جهان رفت و اموال و ثروتش نابود گردید و نصیب دشمنان و بازماندگان بدتر از دشمنان او شد. این مثنوی جناب فاضل قاینی به طبع نرسیده و نسخه خطی آن در نزد جناب بهاءالدین نبیل اکبر و اخوان و همشیره ایشان موجود است.»

دوم- آثار مبارکه بهائی مشحون از اشاراتی به "نفحه قمیص"، "عرف قمیص"، "بوی پیراهن" و از این قبیل است. از جمله جمال قدم در کتاب مستطاب اقدس (فقره ۴) می‌فرمایند: «قل من حدودی یمز عرف قمیصی...»

جناب اشراق‌خاوری در ذیل "بشیر (عرف قمیص)" در کتاب گنج شایگان چنین نوشته‌اند:

«لقب یکی از پسران یعقوب است. وقتی که برادران یوسف او را به چاه انداختند و خبر مرگش را برای پدرشان برده گفتند یوسف را اگرگ درید یعقوب در فراق یوسف چندان ناله و گریه کرد که چشمانش نابینا شد و پس از سال‌های دراز که یوسف بر سریر عزت نشست و عزیز مصر شد و برادران خود را مأمور ساخت که پدر و بستگانش را به مصر بیاورند پیراهن خود را به یکی از برادران داد که به کنعان ببرد و بر سر پدرش بیفکند. حامل قمیص که در قرآن مجید سوره یوسف از او به بشیر تعبیر شده است هنگام خروج از مصر پیراهن یوسف را باز کرد و یعقوب در کنعان

بوی پیراهن یوسف را شنید و گفت: "آئی لاجد ریح یوسف لو لا ان تفندون." و پس از چند روز بشیر که حامل قمیص یوسف بود وارد کنعان شد و پیراهن یوسف را بر سر پدر انداخت و یعقوب بینا شد و چشمانش نور یافت. تفصیل این وقایع در قرآن مجید، سوره یوسف نازل شده است و شعرای شیرین زبان در این خصوص داد سخن داده اند. جمله "عرف قمیص" که در الواح مبارکه نازل شده است اشاره به همین داستانست و مقصود آنکه هر که یعقوب وار در انتظار یوسف مصر الهی باشد از احکام و اوامر مقدسه او مظهریت او را یقین کرده و به ایمان فائز خواهد شد، چنانچه یعقوب بوی پیراهن یوسف را درک کرد.

همان طور که در متن فوق اشاره شده مضامین "بوی پیراهن" و "بوی پیراهن یوسف" را به وفور در آثار اهل ادب می توان ملاحظه نمود. برای نمونه شواهدی از این آثار را به نقل از فرهنگ تلمیحات (تألیف سیروس شمیسا، طهران: فردوس، ۱۳۷۱ ه ش، ص ۱۶۹) ذیلاً درج می نماید:

«بوی پیراهن (= پیرهن)

یعقوب وار نرگس چشم شکفته شد	ز آن بوی پیرهن که ز باد صبا رسید
دیده یعقوب بر دیوار و در وا شد دریغ	غیر بوی پیرهن در کلبه احزان نبود
ز یوسفی که تو را در دل است بی خبری	وگر نه هر نفسی بوی پیرهن دارد
بوی پیراهن غباری از دل ما برنداشت	جذبه ای خواهم که یوسف را به کنعان آورد

صائب، ۴۵۸ اهلی، ۴۴۳ نظیری، ۵۷۲ صائب، ۴۷۳ صائب،

...

بوی پیراهن یوسف (پیرهن)

بوی پیراهن یوسف چو به یعقوب رسید	دل او شاد شد و دیده او گشت بصیر
بوی پیراهن یوسف که کند روشن چشم	باد گوئی که به پیر غم کنعان آرد
ز هر طرف بجهد بی قرار یعقوبی	که بوی پیرهن یوسفی بیافت مشام

امیر معزی، ۳۵۲ سید حسن غزنوی، ۳۹ مولوی، شماره ۱۷۳۴»

سوم - اشارات لوح حاجی میرزا حیدر علی
حضرت بهاء الله در یکی از الواح نازله به اعزاز جناب حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی چنین می فرماید:

«الحمد لله الذي سرّ خادمه بنفحات بيان اوليائه الذين كرم وجوههم عن التوجه الى غيره... در جميع كتب ذكر ظهور در اين ارض موعود است و همچنین در اطراف آن و جمعی هم از ممالك اخرى آمده و در اطراف اين ارض مقدسه مبارکه ساکن شده اند و می گویند ظهور نزدیک است و ما آمده ایم تا به آن فائز شویم و ادراک نمائیم مع ذلك در غفلت عظیم مشاهده می شوند. رئیسشان چند سنه قبل اراده نمود به حضور فائز شود. در ساحت اقدس این عرض مقبول نیفتاد و لکن لوح امنع اقدس از سماء عنایت مخصوص او نازل و در آن لوح ثبت شد آنچه که هر منصفی را نجات بخشد و هر قاصدی را به مقصود کشاند. مع ذلك مصداق کلمه مبارکه لا یمسه الا المطهرون ظاهر. باری، به قطره ای از بحر معانی آن فائز نشدند و هنوز منتظرند کما انتظر قوم قبلهم و معهم. صد هزار حسرت و افسوس که از فیض فیاض و رحمت نامتناهی الهی ممنوع و محرومند. الامر بيد الله يعطی و یمنع و هو المقتدر القدیر...»

در توضیح عبارات فوق جناب اشراق خاوری در گنج شایگان چنین نوشته اند:

«بیان مبارک اشاره به پیروان میللر است که از آلمان جمعی به اراضی مقدسه رفتند و دیری بنا کردند در جبل کرمل و منتظر رجعت و ظهور حضرت مسیح ع هستند و لوحی را که می فرمایند خطاب به رئیسشان نازل شده همان لوح موسوم به هرتیک می باشد که نام آن رئیس بوده و حضرت ولی امر الله جلّ سلطانه در رساله امر بهائی در جزو قائمه الواح مهمه جمال قدم جلّ جلاله لوح هرتیک را ذکر فرموده اند ولی نگارنده تاکنون این لوح را زیارت نکرده ام و اگر شرف زیارت آن حاصل شد در این دفتر ثبت خواهم کرد، بحوله و قوته.»

مقصود از میللر، ویلیام میللر (۱۷۸۲-۱۸۴۹ م) امریکائی است که از سال ۱۸۳۱ م به بعد در سراسر امریکا سفر نموده مردم را به رجعت ثانی مسیح در حدود سال ۱۸۴۳ م بشارت داد و در این زمینه مقالات و رسائل مختلفه منتشر نمود. شرحی از احوال و افکار و اقدامات او در کتاب عالم بهائی (ج ۵، صص ۶۰۰-۶۰۴) به طبع رسیده است. منتظرین رجعت ثانی مسیح در اروپا در سالهای میانی قرن نوزدهم به قیادت کسانی نظیر کریستوف هافمن Christoph Hoffman و جورج دیوید هرتیک Georg David Hardegg به تأسیس "انجمن هیکل" "Society of the Temple" پرداختند و بعضی از آنان به اراضی مقدسه آمده و کلنی آلمانی ها را تأسیس نمودند که مهم ترین کلنی آنها در سالهای ۱۸۶۸-۱۸۶۹ م به قیادت هرتیک در حیفا تأسیس گردید.

لوح هرتیک که در شرح فوق به آن اشاره شده در کتاب لثالی الحکمة (ج ۳، صص ۲۱۵-۲۱۹) به طبع رسیده است.

چهارم- اشارات لوح ک ظ

لوح ک ظ با مطلع «ک ظ نادیناک عن وراء قلزم الکبرياء على الارض الحمراء...» در کتاب مبین، آثار قلم اعلیٰ (دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۹۹۶ م)، ج ۱، صص ۱۶۷-۱۶۹ به طبع رسیده است. در باره بعضی از اشارات مندرج در این لوح جناب اشراق خاوری در کتاب گنج شایگان چنین مرقوم فرموده‌اند:

«یکی از الواح منیعۀ صادره به اعزاز جناب سمندر، شیخ کاظم قزوینی لوح مبارک معروف به ک ظ است که در کتاب مبین به طبع رسیده و مخاطب آن سمندر، شیخ کاظم قزوینی است. من در ریح مختوم و درج لثالی هدایت و کتاب محاضرات راجع به سمندر و لوح ک ظ و بیانات جناب ابوالفضائل گلپایگانی علیه الرحمه در این خصوص در کتاب حجج البیته به تفصیل سخن گفته‌ام و کتب مزبوره مطبوع و متداولست. ک ظ همان کاظم است و در این لوح مبارک نام چند نفر به تصریح و تلویح ذکر شده است. یکی فؤاد پاشا است که از زمامداران سیاسی دولت عثمانیه بود و نسبت به جمال قدم و اصحاب سختگیری‌ها کرد و عاقبت در ۱۸۶۸ م / ۱۲۸۶ هـ ق در پاریس پس از بیماری سخت مرد و در آن ایام صدر اعظم بود، چنانچه در همین لوح مبارک از لسان او فرموده‌اند: "قال كنت صدر الناس و هذا منشوری..." دیگری عبدالعزیز خان پادشاه و خلیفه عثمانی است که در این لوح فرموده‌اند: "سوف نزل اللّٰی کان مثله و نأخذ امیرهم اللّٰی یحکم علی البلاد و انا العزیز الجبار..." مقصود از امیر در این آیه مبارکه سلطان عبدالعزیز عثمانی است که نسبت به حق و اصحاب ظلم بی‌منتهی نمود و عاقبت در ۱۸۷۶ م / ۱۲۹۳ هـ ق به طور مجهولی به قتل رسید. شرح این داستان در ریح مختوم و اسرار ربانی و درج لثالی هدایت و محاضرات مسطور است و مقصود از "اللّٰی کان مثله" عالی پاشاست که گاهی صدر اعظم و گاهی وزیر خارجه عثمانی بود و لوح رئیس خطاب به اوست. مشارالیه بی‌اندازه به امرالله ستم روا داشت و به بدترین حال افتاد و بعد از او عبدالعزیز از سلطنت معزول شد و به حبس افتاد و عاقبت به روایتی خود را کشت و به روایتی او را مسموم کردند و مرد. شخص دیگری که نامش در لوح ک ظ مندرج است مهدی است که می‌فرمایند او را اخذ کردیم و مقصود مهدی گیلانی است که در اسلامبول قاضی سفارت ایران و معتمد میرزا حسین خان مشیرالدوله سفیر کبیر ایران در باب عالی بود. مشارالیه با پیروان یحیی و سید محمد اصفهانی همراه بود و در ضمن نامه‌ای مفصل اعتراضات بسیار به امر مبارک نوشت و برای آقا محمد علی تنباکو فروش اصفهانی از اصحاب که در ادرنه بود فرستاد و او هم عین نامه را به حضور جمال قدم جلّ جلاله تقدیم کرد و از لسان او جواب اعتراضات

مهدی قاضی در کتابی به نام کتاب بدیع نازل شد که این لوح مبارک مطبوع و منتشر است. این لوح در سال ۱۲۸۳ هـ ق در ادرنه نازل شده. چندی بعد از نزول کتاب بدیع مهدی قاضی مرد و با کمال حسرت و خسران جان به مالک دوزخ سپرد. شخص دیگری که در باره او می‌فرمایند پس از آنکه خداوند [آنچه را] می‌خواست به او عنایت فرمود از حق اعراض کرد و به نفاق قیام نمود، آقا محمد علی اصفهانی است و این غیر از آقا محمد علی تنباکو فروش سابق الذکر است. شرح اقدامات مغرضانه و مخالفت‌های محمد علی اصفهانی نسبت به امرالله و احبای اسلامبول را بنده به تفصیل در جلد اول محاضرات نوشته‌ام. در الواح مبارکه جمال قدم جلّ جلاله در باره او مطالبی بسیار نازل شده است. از جمله در یکی از الواح نازله به اعزاز آقا میرزا حیدر علی اصفهانی علیه الرّحمه می‌فرمایند قوله تعالی: "محمد علی ارض صادق در مدینه کبیره ساکن به شأنی بر ضرر امر قیام نموده که ذکر آن موجب حزن عالم اکبر و اصغر است."

پنجم - عبدالرّسول در لوح عندلیب

حضرت بهاء الله در لوح جناب عندلیب که در آثار قلم اعلیٰ (ج ۲، ص ۶) به طبع رسیده چنین می‌فرمایند: «... یا قلمی الاعلیٰ اذکر عبدی الرّسول الذی استشهد فی الزّوراء أنّه هو الذی فوّض الیه سقایة بیّتی الحرام بعد العبد الحاضر لدی عرش الله المهیمن القیوم. أنّه خرج فی الاشراف لیسقی بیت الله فی یوم الميثاق اذا قتلته المشرکون بظلم ناحت به الاشياء و الذین طافوا العرش بخضوع و خشوع...» جناب اشراق‌خاوری در گنج شایگان در باره عبدالرّسول مذکور در لوح فوق چنین مرقوم فرموده‌اند:

«دو برادر از اهل قم بودند که به امرالله تصدیق و اقبال نمودند و به بغداد رفتند و دو سال در محضر مبارک مشرف بودند و به امر مبارک عازم ایران شدند و به قم عزیمت کردند. اشرار و اعدا آنان را اذیت و آزار کردند و عاقبت دستگیر شدند و هر دو را به طهران برده تحویل زندان انبار دادند و محبوس ساختند. این دو برادر آقا عبدالرّسول قمی و آقا حسین قمی بودند. آقا حسین در زندان انبار پس از دو سال صعود کرد. آقا عبدالرّسول همچنان گرفتار بود و زن و فرزندان بی‌پناه بودند. جمال قدم و اسم اعظم زن و فرزند او را به بغداد آوردند و در پناه حفظ خود محفوظ داشتند و آسوده از هرگزندی شدند. اولاد عبدالرّسول مشرف بودند و در سفر ادرنه هم دو نفر از آنها همراه ملتزمین و اهل حرم بودند و در ادرنه هم سه سال ماندند و بعد از آن به امر مبارک آن دو نفر به بغداد مراجعت کردند. نام یکی آقا حسن بود که مردی مؤمن بود. آقا عبدالرّسول هفت سال در انبار طهران محبوس بود و پس از آن مستخلص شد. به بغداد رفت و چون برای سفر به ادرنه اذن مبارک نبود ناچار در بغداد ماند و به خدمت بیت الله الحرام یعنی بیت مبارک پرداخت و سقّای بیت شد و آب مایحتاج بیت و ساکنین بیت را از دجله به دوش

می‌برد. خدمت او در بیت مدّت پنج سال ادامه داشت تا آنکه شبی مشک آب به دوش و از دجله عازم بیت الله بود که ناگاه دو نفر از اشرار به او حمله کردند و سینه‌اش را با تیغ شکافتند و او را به شدّت مضروب ساختند. آقا عبدالرّسول مشک آب را نگاه داشت و با همان حال خود را با مشک آب به بیت الله الحرام رسانید. باغچه‌ها را آب داد و بر زمین افتاد و به یاران گفت که دو نفر مرد زخم زدند و پنهان شدند و فرار کردند و بعد صعود فرمود و نامش در الواح الهیه مخلّد و پابرجای ماند. علیه الرّحمة و الرّضوان. بازماندگانش در ارض اقدس و در طهران هستند و در ظلّ امرالله اند.»

اطّلاعات ناقص و محدود حقیر در باره اولاد و احفاد آقا عبدالرّسول شهید قمی که جناب اشراق‌خاوری به وجود بازماندگان ایشان در ارض اقدس و طهران اشاره فرموده‌اند حاکی از آن است که آقا محمّد حسن خادم مسافرخانه و آقا ابوالقاسم مسگر از اولاد آقا عبدالرّسول بوده‌اند. آقا محمّد حسن در سنّ هشتاد و یک سالگی در عکّا صعود نمود و زوجه‌ای اختیار ننمود. آقا ابوالقاسم مسگر با ذکریه خانم بنت آقا احمد ازدواج نمود و دارای چهار فرزند به نام‌های رفیع، خلیل، ادیب و داود شد که از جمله در عدسیّه و ایران اقامت گزیدند.

آثار قلم اعلیٰ*

در راه بین بغداد و اسلامبول

- لوح هودج یا لوح سامسون، لثائی الحکمة (ریودوژانیرو: دار النشر البهائیة، ۱۴۳ ب، ۱۹۸۶ م)، ج ۱، صص ۱۲-۱۶.

اسلامبول

- مثنوی مبارک، آثار قلم اعلیٰ (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۱ ب)، ج ۳، صص ۱۶۰-۱۹۲.
- لوح ناقوس یا سبحانک یا هو، عبد الحمید اشراق خاوری، ایام تسعه (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۱ ب)، صص ۱۰۰-۱۰۶.

ادرنه

- لوح لیلۃ القدس، عبد الحمید اشراق خاوری، رساله تسبیح و تهلیل (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب)، صص ۱۷۴-۱۸۱.
- رضوان الاقرار، آثار قلم اعلیٰ، نشر دوم (طهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۳ ب)، ج ۴، صص ۱۸۰-۱۹۲.
- سورة احزان، آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، صص ۲۲۱-۲۳۵.
- سورة اصحاب یا لوح حبیب، آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، صص ۱-۲۲.
- سورة حج بیت بغداد، آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، صص ۱۹۲-۲۱۵.
- سورة حج بیت شیراز، آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، صص ۷۵-۱۰۰.
- سورة دم، آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، صص ۵۹-۶۷.
- سورة ذبیح، آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، صص ۱۰۰-۱۰۷.
- سورة عباد، آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، صص ۲۳-۳۴.
- سورة غصن، آثار قلم اعلیٰ، ج ۴، صص ۳۳۱-۳۳۵.

* این فهرست فقط شامل آثار مهمه‌ای است که اسم و عنوان خاصی دارند و در مراجع و مآخذ موجود طبع و نشر شده و قطعاً متعلق به دوره اسلامبول و ادرنه اند.

- سورة ملوك، الواح حضرة بهاء الله الى الملوك و الرؤساء (ريودوزانيرو: دار النشر البهائية، ١٤٠ ب، ١٩٨٣ م)، صص ١٠٧-١٣١.
- سورة وداد ن ك به لوح سيّاح
- كتاب بديع (پراگ: زيرو پالم پرس، ١٩٩٢ م).
- لوح احمد (عربي)، ادعية حضرت محبوب (قاهرة: فرج الله زكي الكردي، ١٣٣٩ هـ ق)، صص ١٩٣-١٩٩.
- لوح احمد (فارسي)، مجموعة الواح مباركه (قاهرة: سعاده، ١٩٢٠ م)، صص ٣١٥-٣٣٠.
- لوح اشرف، مجموعة الواح مباركه، صص ٢١١-٢١٩.
- لوح تقى، آثار قلم اعلى (طهران: مؤسسه ملى مطبوعات امرى، ١٣٤ ب)، ج ٧، صص ٣٤٧-٣٥١.
- لوح حبيب ن ك به سورة اصحاب
- لوح رئيس (عربي)، مجموعة الواح مباركه، صص ٨٧-١٠٢.
- لوح روح، آثار قلم اعلى، ج ٤، صص ١٢٣-١٥٤.
- لوح سلطان ايران يا لوح صيحه، الواح حضرة بهاء الله الى الملوك و الرؤساء، صص ٧-٣٩.
- لوح سلمان، مجموعة الواح مباركه، صص ١٢٨-١٦٠.
- لوح سيّاح، المجموع الاول من رسائل الشيخ البائى بهاء الله (سن پترزبورگ: دار العلوم، ١٩٠٨ م)، صص ٧٥-٨٠.
- لوح عبد الرزاق، اقتدارات ([بمبئي: بي ناشر، بي تاريخ])، صص ٤٣-٧٨.
- لوح گل معنوى، آثار قلم اعلى، ج ٤، صص ٣٣٦-٣٣٨.
- مناجات هاى صيام، ادعية حضرت محبوب، صص ١١٠-١٣٣.
- لوح سراج، مائدة آسمانى، ج ٧، صص ٤-١١٨.
- لوح نصير، مجموعة الواح مباركه، صص ١٦٦-٢٠٢.
- لوح ابنائى يا لوح خليل، مائدة آسمانى، ج ١، صص ٦٥-٦٨.
- لوح رضوان، ايام تسعه، صص ٢٥٤-٢٦١.

انتشارات مجمع عرفان

سفینه عرفان، دفتر اول.

سفینه عرفان، دفتر دوم.

سفینه عرفان، دفتر سوم.

راهنمای مطالعه آثار قلم اعلیٰ، دفتر اول، دوره طهران - بغداد

(نشر سوم با تجدید نظر و اضافات کلی)

راهنمای مطالعه آثار قلم اعلیٰ، دفتر دوم، دوره اسلامبول - ادرنه

راهنمای مطالعه آثار قلم اعلیٰ، دفتر سوم، دوره عکاء (بخش اول)

راهنمای مطالعه آثار قلم اعلیٰ، دفتر چهارم، دوره عکاء (بخش دوم)

مثنوی ابهی: معرفی تحلیلی و تطبیقی مثنوی جمال مبارک

M. Momen (ed.), *Scripture and Revelation* (Oxford: George Ronald, 1997)

Lights of 'Irfán: Compilation of Papers Presented at 'Irfán Colloquia

Booklets of Abstracts: Papers Presented at 'Irfán Colloquia, 1993-99

فهرست مندرجات سفینه عرفان، دفتر اوّل

رساله حضرت ربّ اعلی در شرح حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربه»	منوچهر سلمان‌پور
صحیفه بین الحرمین	وحید بهمدی
در باره احکام بیان و خطابات به اهل بیان در کتاب مستطاب اقدس	محمد افنان
مراتب سبعة و حدیث مشیت	وحید رأفتی
کتاب عهدی	شاپور راسخ
انگیزه "حوریّه" یا "دینا" و "دین" و ردّ پای فکر مزدیسنا در لوح ملاح القدس	کامران اقبال
اسرار علم و حکمت الهی	منوچهر مفیدی
احوال و خدمات حاج مهدی ارجمند	ایرج ایمن

فهرست مندرجات سفینه عرفان، دفتر دوم

عرفان در ارتباط با مطالعه	شاپور راسخ
نصوص و الواح مبارکه امر بهائی	
مقاصد دین و مأموریت آئین بهائی	ایرج ایمن
مفاهیم نار در آثار حضرت بهاءالله	منوچهر سلمان پور
آثار منزله از قلم اعلیٰ در ایران	
قصیده رشح عما	وحید رأفتی
فرق متصوّفه کردستان در دوره بغداد	داریوش معانی
هفت وادی	فریدالدین رادمهر
از مسکن خاکی	
مآخذ مطالب منقول در هفت وادی	وحید رأفتی
لوح مبارک جواهر الاسرار	وحید بهمدی
کتاب مستطاب ایقان	شاپور راسخ
مستغاث	محمد افنان
روش تشخیص و تعیین	
مواضيع الواح مبارکه	حبیب ریاضتی
آثار قلم اعلیٰ	
دوره طهران - بغداد (۱۸۵۳-۱۸۶۳)	

The <i>Book of Badî</i> and the Question of Complementing the <i>Bayân</i>	Nader Saeidi	184
A Brief Review of the Writings of the Supreme Pen in Istanbul-Adrianople	Habib Riazati	193
Rashahât-i `Irfân; Short Explanatory Notes	`Abdu'l-Ḥamîd <u>Ishraq-i</u> <u>Khavari</u>	204
Table of Contents of Safîniy-i `Irfân, vols. I & II, Publications of `Rfân Colloquium	Vahid Rafati	213

Contents

Preface		5
Some unpublished Tablets of Bahá'u'lláh revealed in Istanbul-Adrianople period		7
An Unpublished Tablet Revealed in Honor of Mulla `Abdu'l-Raḥím		11
Some Notes on Adrianople Period in Relation to the Contents of the Tablet Revealed in Honor of Mulla `Abdu'l- Raḥím	Vahid Rafati	20
Description of the Word of God in the Writings of Bahá'u'lláh	Iraj Ayman	46
Some Observations on the Revelation of Laws and Ordinances	Mohammad Afnan	77
A Study of the Contents of the Ode "Tá'íyyih" and the Ode "Varqá'íyyih"	Muin Afnani	83
Tablet of "All Food" Revealed in Baghdad	Vahid Behmardi	106
A Tour of the "Four Valleys"	Muhammad Ghasem Bayat	134
<i>Maṭnaví-i Mubáarak</i>	Shapur Rassekh	146
A Review of the Tablet to the King of Persia	Manuchehr Salmanpour	154

Safíniy-i 'Irfán is a collection of studies on the Bahá'í Writings, particularly papers presented at 'Irfán Colloquia. The Colloquia, sponsored by Haj Mehdi Arjmand Memorial Fund, started in 1993 and are being held annually in North America and in Europe, in English and Persian languages separately.

The Haj Mehdi Arjmand Memorial Fund was established in 1992 to honor Haj Mehdi Arjmand (1861-1941), a prominent teacher and scholar of the Bahá'í Faith in Persia. 'Irfán is a Persian-Arabic word referring to mystical, theological and spiritual knowledge. 'Irfán Colloquia aim to foster study of the scriptures of the world's religions from a Bahá'í perspective.

'Irfán Colloquium
c/o Bahá'í National Center
1233 Central Street
Evanston, IL 60201-1611
USA
Phone: (847) 733-3501
Fax: (847) 733-3502
E-mail: <iayman@usbnc.org>

SAFÍNIY-I 'IRFÁN
Studies in Bahá'í Sacred Texts
Book Three
Publisher: 'Aṣr-i Jadíd
Sponsored by Haj Mehdi Arjmand Memorial Fund
First Edition in 700 copies
Printed by Reyhani, Darmstadt, Germany
157 B.E. - 2000 C.E.

SAFÍNIY-I 'IRFÂN

Studies in Bahá'í Sacred Texts

Book Three



Asr-i Jadid Publishers

Darmstadt, Germany

2000